ترجمہ متن کامل

اسرار الصلوٰۃ

عارف کامل میرزا جواد آقا ملکی تبریزیؒ



ترجمہ: صادق حسن زادہ - علی خضیلی



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

اسرار الصلاه (ملکی تبریزی)

مشخصات کتاب

نام کتاب: أسرار الصلاة موضوع: موضوعات مختلف نویسنده: تبریزی، ملکی میرزا جواد- مترجم: رجب زاده، رضا تاریخ وفات مؤلف: 1343 ه ق زبان: فارسی قطع: وزیری تعداد جلد: 1 ناشر: انتشارات پیام آزادی تاریخ نشر: 1420 ه ق نوبت چاپ: چهارم مکان چاپ: تهران- ایران

(مقدمه)

بسم اللّه الرّحمن الرحیم کتابی که اینک ترجمهٔ آن تقدیم حضور خوانندگان می‌شود، کتاب شریف «اسرار الصلوة» اثر عارف کامل مرحوم آیة اللّه حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی است. مرحوم ملکی در تبریز متولد شد، و پس از تحصیل مقدمات، عازم نجف اشرف گشت، [1] و دوران جوانی را در این شهر بتحصیل علم و دانش سپری نمود.
استاد ایشان در فقه، مرحوم آیة اللّه حاج آقا رضا همدانی، و در اصول، مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و در عرفان و اخلاق و سلوک، مرحوم ملا حسین قلی همدانی، رضوان اللّه علیهم اجمعین، بوده است.
مرحوم ملکی در سال 1321 هجری قمری به ایران آمد، و در تبریز به ترویج احکام و تهذیب نفوس پرداخت و در سال 1329 بخاطر نامساعد بودن اوضاع تبریز به قم مهاجرت نمود و در تشکیل حوزه

---

[1] آنچه که مربوط به شرح حال ایشان می‌شود از مقدمهٔ کتاب شریف رسالة لقاء اللّه به قلم جناب آقای سید احمد فهری، و کتاب حکماء و عرفاء متأخر بر ملا صدرا اقتباس شده است.

علمیه فعلی قم که بهمت مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری رضوان اللّه علیه تأسیس شد سهم بسزائی داشت.
مرحوم ملکی در سال 1343 دار فانی را وداع گفت و در مقبرهٔ شیخان قم بخاک سپرده شد.
حجة الاسلام حاج سید احمد فهری در مقدّمهٔ کتاب شریف رسالهٔ لقاء اللّه کیفیت رحلت آن بزرگوار را چنین بیان میکند:
«شنیدم از زاهد عابد ورع مرحوم آقای حاج آقا حسین فاطمی قمی قدس سره که از دوستان مرحوم ملکی بود که فرمود از مسجد جمکران بازگشتم در منزل بمن گفتند که آقای حاج میرزا جواد جویای حال تو شده است، فرمود: من با سابقهٔ کسالتی که از ایشان داشتم با عجله بخدمتش رفتم (و بگمانم فرمود عصر جمعه بود) دیدم ایشان استحمام کرده و خضاب بسته و پاک و پاکیزه در بستر بیماری افتاده و آمادهٔ ادای نماز ظهر و عصر است. در میان بستر شروع به گفتن اذان و اقامه کرد و دعای تکبیرات افتتاحیه را خواند و همین که به تکبیرة- الاحرام رسید و گفت اللّه اکبر روح مقدسش از بدن اقدسش بعالم قدس پرواز کرد.»
و اما سخنی هم در مورد خود این کتاب، قبل از اینکه بمعرفی کتاب بپردازم ناچار از بیان مقدمه‌ای هستم، و آن اینکه همان گونه که در حدیث

آمده است که ذات اقدس حق خطاب به بندگان خود می‌فرماید: عبدی اطعنی حتّی اجعلک مثلی،، بندۀ من مرا اطاعت نما تا تو را مثل خود گردانم. و در جای دیگر می‌فرماید:
لا یزال العبد یتقرّب الّی بالنّوافل حتّی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 5
احبّه، فاذا احببته کنت سمعه الّذی یسمع به و بصره الّذی یبصر به و یده الّذی یبطش بها ...
پیوسته بنده بواسطۀ انجام نوافل بمن نزدیک می‌گردد تا آنجا که او را دوست بدارم. پس آنگاه که او را دوست بدارم گوش او خواهم شد که با آن می‌شنود، و چشم او خواهم گشت که با آن می‌بیند، و دست او خواهم گشت که بالا و پائین میبرد ... هر چه مقام عبودیت و بندگی انسان کامل‌تر شود، و قرب و نزدیکی بنده بخدا بیشتر گردد، خاصیت ربوبیت و پروردگاری در اعمال و اقوال او بیشتر میشود.
و همانگونه که امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: العبودیّة جوهره کنهها الرّبوبیّة، بندگی جوهره‌ای است که حقیقت آن ربوبیت و پروردگاری است، بنده بر اثر عبودیت به مرتبه‌ای میرسد که دستش دست خدا، و گوشش گوش خدا، و دیده‌اش دیدۀ خدا می‌گردد و در این مرتبه است که از آن ولایت مطلقه‌ای که ذات اقدس حق بر سر تا سر عالم هستی دارد بهره‌ای نصیب او می‌گردد و قدرت تصرف در آفاق و انفس برایش حاصل می‌شود، که انبیاء الهی و اولیاء او در صف مقدم رهروان این راه هستند، و سالکان إلی اللّه و عارفان بحق هر یک بحسب بهره‌ای که از عبودیت و بندگی پروردگاری گرفته‌اند در مراتب بعدی قرار دارند، و اگر ما می‌بینیم که سخنان پیامبران و اولیاء الهی این قدر در دلها اثر می‌گذارد، و آنان در یک برخورد انسان را از خود بیخود نموده و بسمت خود می‌کشند ثمرۀ همین خاصیت و اثر ولایتی است که در کلام آنها نهفته است، از این مرتبه که بگذریم و مراتب پائین‌تر را مورد دقت قرار دهیم باز این اثر را در سخنان بزرگان از عرفاء و سالکان إلی اللّه
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 6
می‌بینیم، و تازگی و طراوت و دل نشینی را در نوشته‌های اینان مشاهده میکنیم، و این جز همان اثر و خاصیت و ولایتی که در بالا بدان اشاره شد و اینان بواسطۀ اطاعت و عبودیت پروردگار بدان دست یافته‌اند نیست، و این امر، پرتوی از همان ولایت مطلقه‌ای است که بهر چه که بگوید باش وجود می‌یابد که بر جان این‌ها تافته و سخنانشان رنگ خدائی بخود گرفته و تا عمق روح انسان نفوذ می‌کند، و آدمی را منقلب میسازد، و اینکه می‌بینیم گاه انسان سخنان زیبا و نغز و مواعظ موزونی می‌شنود، ولی اصلا اثری در انسان بجای نمی‌گذارد، و گاه با شنیدن یک جمله، طوفانی در

وجود انسان بپا می‌شود، و بیکباره آدمی را منقلب میسازد چیزی جز همین امر نیست.
کتاب شریف «اسرار الصلوة» هم از همین مقوله است و چون اثر خامۀ عارفی صاحبدل، و سالکی دل سوخته است حقا که تا عمق روح انسان اثر میکند و دل را می‌لرزاند، و آدمی را بفکر عاقبت کارش می‌اندازد، و انسان را مشتاق لقاء پروردگار و حضور در محضر حضرت ذو الجلال می‌سازد، و چگونه چنین نباشد در حالیکه بنا بنقل حجة الاسلام حاج سید احمد فهری در مقدمۀ کتاب شریف رسالۀ لقاء اللّه از مرحوم حجة الاسلام یزدی که در بیرونی مرحوم ملکی می‌نشست «آن مرحوم شب‌ها که برای تهجد برمیخواست مدتی در رختخواب ضمن اجرای دستورات و آداب برخواستن از خواب، از قبیل سجده و دعا، گریه می‌کرد، سپس بصحن منزل می‌آمد و به اطراف آسمان نگاه میکرد، و آیات ان فی خلق السموات و الارض ... را میخواند و سر بدیوار میگذاشت و مدتی گریه میکرد، آنگاه برای وضو گرفتن آماده می‌شد
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 7
و در کنار حوض می‌نشست و مدتی گریه میکرد و پس از وضو ساختن چون بمصلایش میرسید و مشغول تهجد می‌شد دیگر حالش خیلی منقلب می‌شد، ایشان گریه‌های طولانی در نمازها و مخصوصا قنوت‌ها داشته تا آنجا که بعضی ایشان را جزء بکائین عصر بشمار آورده‌اند.»
چنین کسی آنگاه که از تهجد و شب زنده‌داری سخن بگوید آیا سخنش هم چون سخن ما و امثال ما که در تمام عمر حتی یک شب چنین نبوده‌ایم خواهد بود؟
سخن را کوتاه کنم که خود خواننده پس از مطالعۀ این کتاب شریف، به این حقیقت پی خواهد برد، و فرمایشات این بزرگوار صدق این گفته را اثبات خواهد کرد.
و چون تصحیح کتاب و نگارش این مقدمه مقارن با پیروزی رزمندگان اسلام، و فتح بزرگ خیبر بود این ترجمه را به رهروان واقعی راه فاتح بزرگ خیبر، مولا علی علیه السّلام که هم چون او شب‌ها در محراب عبادت و روزها در صحنۀ کارزار ببندگی و عبادت پروردگار مشغول هستند، و پس از گذشت چهارده قرن، خیبری دیگر گشودند، و فتحی نوین نصیب اسلام و مسلمین نمودند تقدیم میدارم.
مشهد مقدس- رضا رجب‌زاده
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 8
... و از علمای معاصر کتب شیخ جلیل القدر عارف باللّه حاج میرزا جواد ملکی تبریزی قدس سرّه را مطالعه کن. امام خمینی سر الصّلوة ص 68

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 9

«بسم اللّه الرحمن الرحیم»

«در بیان بعضی از اسرار طهارت»

اشاره

بدان که طهارت چنانکه در بعضی از روایات تصریح شده از کلیدهای نماز است [1] و ما ابتدا بذکر بعضی از اسرار آن پرداخته و در ابواب و فصولی چند، این مسئله را بیان میداریم

باب اول در اشاره به آنچه که عاقل را از تفکر در حقیقت طهارت لازم می‌آید

انسان عاقل باید در حقیقت و ثمرهٔ طهارت بیندیشد و هر گاه دانست که سعادت ظاهری و باطنی در نظافت است در آیاتی که در این زمینه در کتاب خدا رسیده تفکر نماید و بخصوص در این آیهٔ شریفه که می‌فرماید:
ما یُرِیدُ اللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ (مائده- 6)

---

[1] چنانکه در وسایل باب وضوء از کلینی از ابی عبد اللّه (ع) روایت شده که آن حضرت از رسول بزرگوار اسلام (ص) روایت نموده که آن حضرت فرمود: افتتاح الصلوة الوضوء الخ، و همچنین از صدوق از امیر المؤمنین (ع) بعینه رسیده است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 10
ترجمه: خدا نخواسته برای شما (در دین) هیچگونه سختی و دشواری قرار دهد و لکن میخواهد تا شما را پاکیزه گرداند.
و بعد این آیهٔ شریفهٔ دیگر را که میفرماید: وَ اللّٰهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ (توبه- 180) را ضمیمه آن بنماید و معنای محبت ذات اقدس حق را تعقل نموده و بداند که ثمرهٔ حب و دوستی حضرت پروردگار برداشتن پرده‌ها و حجاب‌ها از دل بنده است که در سایهٔ این امر آدمی به نور و سعادت دست می‌یابد، و سپس در آن حدیث شریف که می‌فرماید: «الطهور نصف الایمان» [1] طهارت نصف ایمان است بنگرد، از مجموعهٔ این‌ها باین نتیجه میرسد که مراد از «طهور» خالی شدن و پاک گشتن از هر چیزی است که موجب ناپاکیها و کثافات ظاهر و باطن آدمی گردد. و نصف دیگر ایمان عبارت از آراستن نفس به فضایل ظاهری و باطنی است، بعنوان مثال ایمان بدن به طهارت بدن بواسطهٔ وضو و اجتناب از معاصی، و آراستن آن به عطر و اعمال صالحه و نیکو است، همچنین ایمان قلب به طهارت دل بواسطهٔ تزکیه و پاک سازی آن از اخلاق رذیله و آراستن آن به تخلق باخلاق خدائی است، و ایمان سرّ و نهان آدمی بفراموشی آنچه که غیر خدا است و آراستن آن به یاد خدا و بعبارت دیگر نفی موهوم و صحو معلوم و پرده برداشتن از حجاب‌های جمال است.
اگر بگوئی که در عرف فقهاء طهارت پاک ساختن بدن از کثافتها و احداث است، و این معنای مذکور برای طهارت از کجا فهمیده می‌شود؟

---

[1] وسائل الشیعة باب وضوء از امام صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود (الوضوء شطر الایمان).
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 11

می‌گویم این حقیقت از نقل و عقل بدست می‌آید: اما نقل همان آیهٔ سورهٔ و الشمس در این زمینه کفایت میکند که پس از آن سوگندهای عظیم، ذات اقدس حق میفرماید:
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا. وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا.
ترجمه: به تحقیق رستگار شد آن کس که این نفس را تزکیه نمود و پاک ساخت. و بی‌بهره گشت آنکه آن را آلوده نمود.
این همه تأکید گویای این حقیقت است که طهارت قلب بمراتب از طهارت بدن مهم‌تر است و وقتی که ما طهارت را نصف ایمان دانستیم مسلما آنچه را که از اهمیت بیشتری برخوردار است که همان طهارت باطن باشد در بر خواهد داشت و بهمین زودی در اخباری که در این باب رسیده آنچه را که صریحا دال بر این حقیقت باشد خواهد آمد.
اما دلیل عقلی: اگر تو لطف حضرت حق تعالی را مد نظر داشته باشی و در این امر که او از تو طهارت مکانی را که مجاور تو است و پاکیزگی لباسی را که بر تن تو است و بدنی را که بمنزلهٔ قشر و پوستی برای حقیقت تو میباشد از تو خواسته تأمل نمائی، از این امور باین نتیجه می‌رسی و علم قطعی برایت حاصل میشود که ذات اقدس حق مسلما به طهارت قلبت بی‌توجه نبوده و به پاکیزگی باطنت از آلودگی‌ها و کثافتهای معنوی که خباثت و ناپاکیش با کثافات ظاهری اصلا قابل قیاس نیست توجه دارد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 12

باب دوم در آداب تخلی

اشاره

و در آن چند فصل است

فصل اول در آداب ظاهری آن چه واجب و چه مستحب

و آن امور چندی است:
از آن جمله اینکه در هنگام تخلی بگونه‌ای بنشیند که عورتش را نامحرمی نبیند و بهتر آنست که از ناف تا ساق پا پوشیده باشد.
دیگر اینکه مخرج بول را با آب بشوید و مخرج غایط را ابتدا با سنگ تمیز نموده و سپس با آب بشوید، و برای تخلی مکان مناسبی پیدا کند و سر را بپوشاند و برای پرهیز از بوی بد و حیاء از ملائکه پارچه‌ای به روی صورت افکند و در هنگام وارد شدن به مستراح پای چپ را و در هنگام خروج پای راست را مقدم بدارد، و در هنگام ورود این دعا را بخواند:
بسم اللّه اعوذ باللّه من الرّجس النّجس الخبیث المخبث الشّیطان الرّجیم.
ترجمه: بنام خدا و بیاد او پناه میبرم از پلیدی ظاهر و باطن و

خبیث و مایۀ خباثت که شیطان رانده شده باشد.
و هنگام تخلی بگوید:
اللّهمّ اذهب عنّی الاذی و هنّأنی طعامی ترجمه: بارالها ضرر را از من دور نما و طعامی که خورده‌ام گوارایم ساز، و هنگام استنجاء بگوید:
اللّهمّ حصّن فرجی و استر عورتی و حرّمها علی النّار و وفقّنی لما یقرّب منک یا ذا الجلال و الاکرام.
ترجمه: بارالها عورتم را از گناه مصون دار و آن را پوشیده‌دار و بر آتش حرام فرما و مرا بر آنچه که مایۀ تقرب بتو گردد موفق بدار ای صاحب جلال و بزرگواری.
و پس از قضاء حاجت و هنگامی که برخواست دست به شکم بمالد و بگوید:
الحمد للّه الّذی اماط عنّی الاذی و هنّأنی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی.
ترجمه: سپاس خدائی را که آنچه مایۀ ضرر و اذیت بود از من دور ساخت و غذایم را گوارایم ساخت و از بلا و مرض مرا به سلامت داشت.
و هنگام خروج از مستراح بگوید:
الحمد للّه الّذی عرّفنی لذّته و ابقی فی جسدی قوّته و اخرج عنّی اذی یا لها نعمة یا لها نعمة یا لها نعمة.
ترجمه: سپاس خدائی را که لذت طعام را بمن چشانید و انرژی آن غذا را در بدنم باقی گذاشت و آنچه که مایۀ ضرر بود از من خارج

ساخت، چه بزرگ نعمتی است این، چه بزرگ نعمتی است این، چه بزرگ

نعمتی است این.
و از جملهٔ آداب تخلی استبراء است، همچنین میبایست که از تخلی در جوی آب و میانهٔ راهها، و زیر درختان میوه‌دار و مکانهائی که محل نشست و برخاست مردمان است و جائی که قضاء حاجت در آنجا موجب لعن و نفرین میشود مثل درب منازل و قبرستانها و آستانهٔ مساجد چهل ذراع در چهل ذراع و در آب جاری و راکد که در آب راکد نهی شدیدتر است، و رو بقبله و پشت به قبله و رو بباد و پشت بباد و رو به ماه و خورشید و بول در زمین سخت و بول در حال ایستاده و یا از محل مرتفعی به پائین و در لانهٔ حیوانات خودداری کند، همچنین از نشستن زیاد در مستراح و خوردن و آشامیدن و مسواک نمودن و سخن گفتن مگر بحکم ضرورت و یا ذکر خدا، و استنجاء بدست راست و استنجاء بدست چپ در حالی که انگشتری که نام خدا بر آن نقش شده در دست دارد و دخول در مستراح با این انگشتر نهی شده است، و در نصوص اسلامی به تمام این امور تصریح شده است، و می‌توان اسماء پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام و یا قرآن را هم باسم خدا ملحق ساخت و همین حکم را در این موارد هم جاری نمود.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 15

فصل دوم در عبرت و تفکر در این امر

اول اینکه در عظمت لطف حضرت حق تعالی تفکر نموده و ببیند که ذات اقدس حق، حتی در چنین مواردی هم راضی نشده که این امت از فواید حکمت و ذکر و دعا غافل باشد و در همین حال هم برای تمام حرکات و سکناتش احکامی معین نموده است و پس از درک این حقیقت باین نتیجه میرسد که در اعمال بزرگ و احوالات عالیهٔ آدمی مثل نماز و روزه و امثال این‌ها او مهمل گذاشته نشده و تمام جزئیات آنها برایش بیان گشته و بصدق این گفتهٔ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله پی ببرد که فرمود:
هیچ چیزی که مایهٔ تقرب شما بخدا و بهشت و یا دوری شما از ذات اقدس حق و باعث نزدیکی شما بآتش شود نبود مگر اینکه برای شما بیان داشتم حتی ارش و دیهٔ جراحت اندک را.
و در فهمیدن اعمالی که در توفیقش بمراقبت این حال مؤثر است کوشا میشود و در جمیع اعمال و رفتارش به رعایت این امر می‌پردازد، و اگر این راز برایش گشوده شد و باین حقیقت دست یافت خیر کثیری نصیبش شده است.
بعنوان مثال اگر آدمی در هنگام تخلی بانجام آنچه که از وجوه
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 16
حکمت و ذکر و توجه و دعاء و عبرت از او خواسته شده موفق شود این خود باعث توفیق او در کارها و اعمال دیگر او میشود و حرکات و سکناتی که بوجهی مناسبت با این امر دارد بدانگونه که ذات اقدس حق از او خواسته انجام می‌یابد و همین گونه باز آن عمل دومی سبب توفیق او برای انجام عمل بعدی میشود و این توفیق استمرار می‌یابد مگر اینکه مانعی در کار آید که آن مانع هم جز اثر عمل بدنی یا قلبی در قبل و یا همان زمان حاضر چیز دیگری نخواهد بود، و اگر انسان در این قبیل از اعمال و رفتار خود بمراقبت پرداخت، این موجب خیرات زیادی در تصحیح اعمال دیگرش میشود و هر گاه عمل صحیحی انجام گرفت و از آفات مصون ماند، برای آن عمل صورتهای عالی عینی در برزخ و قیامت خواهد بود غیر از آن صورتی که در این عالم داشته است.
مثلا بصورت جوانی خوش سیما در خواهد آمد و انیس صاحبش خواهد بود، و یا بصورت نعمتهای بهشتی در خواهد آمد. و علم بتفصیل این اجمال و تصدیق آن نیاز به بیان اموری دارد:
مطلب اول اینکه برای هر شیء سبب و علتی است تا اینکه کلیهٔ سبب‌ها به مسبب الاسباب و همهٔ علتها به علت العلل منتهی شود.
مطلب دیگر اینکه بین هر علت و معلولی مناسبت خاصی است.

سوم اینکه برای هر موجودی از اعیان و احوال این عالم، در عوالم عالیهٔ پیشین، وجودی بصورتی متناسب با آن عالم بوده است هم چنین برای هر یک از آنها نیز وجود و اثری در عالم برزخ و قیامت و عوالم بعدی به وجود و صورتی که تناسب با آن عوالم داشته باشد، خواهد بود.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 17
و کارگزاران حفظ تمام این عوالم و رابط بعضی از این‌ها با بعضی دیگر و وسیلهٔ افاضهٔ خیرات ذات اقدس حق در ممالک الهی، ملائکه نامیده میشوند.
مطلب دیگر اینکه جمیع حرکات و سکنات اختیاری انسان و عزم و اراده و حب و بغض و تصور سعادت و شقاوت و خلاصه تمام حرکات و سکنات اعضاء آدمی اثری از احوالات قلب بوده و از صفات آن ناشی میشود، و منشأ احوالات قلب، یا امری ظاهری از اعمال و رفتار جوارح و اعضاء آدمی بخصوص حواس است و یا امری باطنی است مثل خیال و شهوت و غضب و اخلاقی که در مزاج آدمی مرکب شده است. و لذا هر گاه آدمی چیزی را بوسیلهٔ حواس درک نمود اثری از آن در قلب پدید می‌آید که اگر آنچه که درک شده خیر باشد آن اثر، نور است و صفاء و اگر شر باشد ظلمت است و تیرگی، هم چنین اگر شهوت فوران نمود و مثلا آدمی به پرخوری گرفتار شد، اثری از آن در قلب حاصل میشود و این آثار باقی مانده و در انتقال خیال از چیزی به چیز دیگر کمک می‌کند، و بحسب انتقال خیال، قلب آدمی هم از حالی به حال دیگر منتقل میشود و بر اثر آثار اسبابی که بر قلب عارض میشود قلب آدمی پیوسته در تغییر و تحول است و خصوصی‌ترین اثری که برای قلب آدمی حاصل میشود همین خطورات قلبی است که مقصود از این خطورات، همان فکر و اندیشه و یادی است که بر سبیل تجدد و یا تذکر در دل آدمی می‌گذرد، و شوق و نفرت از همین خطورات قلبی است که حاصل میشود و انگیزهٔ جلب و دفع نیز همین است، زیرا نیت و اراده و عزم از همین خطورات قلبی نشأت می‌گیرد، لذا می‌توان گفت که
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 18
مبدأ همهٔ کارها و اعمال بشر، همان چیزی است که ابتدا در دل آدمی می‌گذرد و پدید می‌آید، این امر رغبت و میل آدمی را تحریک میکند و از میل، نیت و اراده بر میخیزد، و اراده، عضلات را بحرکت وا میدارد، و از حرکت عضلات عمل انجام می‌گیرد.
خطورات قلبی بر دو قسم است یک قسم خطوراتی است که آدمی را به شر و فساد می‌کشاند و ثمره‌اش ضرری است که از آن ضرر، خیری قوی‌تر از آن حاصل نمیشود، و قسم دیگر باعث خیر و خوبی است آن‌هم خیری که هیچ ضرری نداشته باشد نه خیری که ضررش کمتر از خیرش

باشد.
و خاطرۀ محمود و پسندیده‌ای که آدمی را بخیر دعوت میکند ذات اقدس حق بوساطت ملائکه ببندگان افاضه می‌نماید و بآن «الهام» گویند و آنچه که آدمی را به شر و پلیدی می‌کشاند بواسطۀ شیطان است و آن را «وسوسه» نامیده‌اند، و به لطفی که دل را برای الهام ملائکه و قبول آن آماده میکند توفیق و بحالتی که زمینه را برای وسوسۀ شیطان و پذیرش آن مهیا می‌سازد خذلان گویند.
بنابر این ملک آفریده‌ای است که ذات اقدس حق او را برای افاضۀ خیرات که علم و کشف حقیقت و وعده به معروف باشد آفریده، و شیطان موجودی است که کارش وعدۀ به شر و امر به فحشاء و ترسانیدن آدمی از فقر آنگاه که تصمیم بانجام کار خیری بگیرد میباشد، و قلب آدمی پیوسته بین این دو کشش در نوسان است.
پس اگر این حقیقت را به وجدانت دریافتی به یقین خواهی دانست که برای اعمال و رفتارت چه بدنی و چه قلبی در توفیق و خذلان

و الهام و قبول آن، و وسوسه و پذیرش آن، تأثیر بسزائی بوده و همین است که منشأ افعال و حرکات بعدی انسان میشود. بنابر این اگر بنده‌ای به مواظبت اعمال و رفتار خود پرداخت توفیق قلبی نصیبش گشته و از حال حاضر خود و آمادگی اسباب خیر و اسباب شر، نور اعمال پیشین و یا ظلمت و تاریکی آن را در می‌یابد و تبعات آن اعمال و رفتار را که در آینده بسراغش خواهد آمد در خواهد یافت و توفیق و یا خذلانی که بر اثر آن اعمال و رفتار در انتظارش هست مشاهده خواهد کرد، و این مراقبت و مواظبت با علم باین حقیقت، سبب خواهد شد که آنچه را در گذشته از کف داده تدارک کند، و برای خطاهای گذشته به استغفار و توبه بپردازد و آنچه را که بر اثر این اعمال و رفتار در آینده متوجه او خواهد شد با استعاذه و دعا تغییر دهد، و علت مبالغۀ من در فهم آثار اعمال چیزی جز این امر نیست، زیرا کسیکه باین حقیقت دست بیابد و به درک این خیر نائل شود ببهترین نوع محاسبۀ نفس که در روایات ائمه علیهم السّلام بدان توصیه شده و فرموده‌اند «هر کس که از نفس خود حساب رسی نداشته باشد از ما نیست» دست یافته است.
هم چنین تخلیۀ معده و کثافات آن، او را متوجه نقص و احتیاجش نموده تا ببیند که چگونه برای دفع آنچه که ثمرۀ خوردن و آشامیدن او است و حال بصورت مدفوع و کثافت در آمده چگونه باید تحمل اذیت و ناراحتی کند و او این ناراحتی‌ها را تحمل میکند بدون اینکه متوقع این امر باشد که ذات اقدس حق آنچه را که حکمتش اقتضاء نموده و در هر موجودی هر صفت و تأثیری که ذات آن موجود اقتضاء آن را داشته بودیعت نهاده تغییر دهد و

مثلا توقع این را داشته باشد که
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 20
مدفوعش بوی خوش بدهد بلکه از مدفوع بوی بد انتظار دارد چون اقتضاء طبیعتش چنین است، و از این امر باید نتیجه گیرد که پس در تأثیر اعمال زشت و ناپسندی هم که از او سرزده نباید توقع خلاف طبیعت آن عمل را داشته باشد، و مثلا توقع این را داشته باشد که نتیجهٔ ظلم و ستم نور باشد، در حالیکه اثر ظلم چیزی جز ظلمت و تاریکی [1] نیست و او نمی‌تواند از چیزی که اثری جز ظلمت و تاریکی ندارد توقع نور داشته باشد.
و همان گونه که اگر انسانی حنظل بکارد و توقع این را داشته باشد که از آن بوتهٔ حنظل شکر درو کند و یا میوه‌ای خوش طعم بچیند او را سفیه میدانیم باید متوجه باشیم که خود همین مسئله را در مورد اعمال زشت و ناپسند متوقع نبوده و باین سفاهت و حماقت گرفتار نگردیم.
اگر بگوئی با این سخنی که تو گفتی پس جائی برای رجاء و امیدواری باقی نمانده و این سخن پیامبر که فرمود:
یا مبدل السیئات باضعافها من الحسنات.
«این آنکه بدیها را بچندین برابر آن از نیکوئیها بدل می‌سازی» معنائی نمیدهد؟
می‌گویم این ایراد از جهل تو است. زیرا «رجاء» غیر از «آمال» است و آمال غیر از «امانی» است و امانی غیر از «حماقت» است و این‌ها

_____

[1] در کافی باب ظلم از رسول خدا (ص) رسیده است که فرمود: اتقوا الظلم فانه من ظلمات یوم القیامة: از ظلم بر حذر باشید که ظلم از تاریکی‌های روز قیامت است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 21
هر یک مرتبه‌ای از انتظار خیر و خوبی است.
آن کس که در زمین حاصلخیزی گندم بکارد و هر زمانی هم که آن زمین احتیاج بآب داشته باشد آبیاریش کند و در انجام کارهائی که باید در آن زمین انجام دهد کوشا باشد، و بعد از خدا بخواهد که از این زراعت بهترین محصولی که از چنین زراعتی امید میرود نصیب او فرماید به آن «رجاء» گویند و اگر کسی در زمینی حاصلخیز گندمی کاشت و در بعضی از مواردی که زمین احتیاج بآب داشت آن را آب داد و بقیه را به انتظار باران نشست آن‌هم در منطقه‌ای که شرایط جوی آن بگونه‌ای است که اکثر سال‌ها باران کفایت این امر را میکند این را «امل» گویند.
و اما اگر کسی در زمینی که شرایط جوی آن بگونه‌ای است که کمتر سالی میشود که باران کشتزارهای آن منطقه را سیراب کند گندمی کاشت و اصلا آن را آب نداد بلکه بانتظار باران نشست چنین کسی اگر امید

ببرداشت محصول فراوانی از آن زمین داشته باشد، به این امید نه رجاء می‌گویند و نه امل بلکه آن «امنیه» و آرزویی بیش نیست.
و کسی که در زمینی جو بکارد و اصلاهم بآن نرسد و بعد امید برداشت گندم داشته باشد این چیزی جز حماقت و سفاهت نیست.
و اما این سخن پیامبر که فرمود:
یا مبدل السیئات باضعافها من الحسنات.
این از قبیل آنچه از راههای اسباب متعارف بدست می‌آید نیست، بلکه برای این امر یک سبب لطیف معنوی است که یکطرف آن بدست خود مکلف است و آن اینکه او همهٔ خیر و خوبیها و بلکه همهٔ
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 22
شرها را هم از اسباب و علتها نبیند و نزد او ضرر زننده و نفع رساننده‌ای جز ذات اقدس حق نباشد نه در دنیا و نه در آخرت، و لذا در دعاء خود بباب فضل الهی متوسل میشود تا از باب عنایت محضهٔ ذات اقدس حق طلب خیر و خوبی کند، ولی این امر لا محاله در مورد کسانی خواهد بود که به وجود این صفت در ذات اقدس حق معتقد باشد، و اگر کسی نسبت به پروردگارش این اعتقاد را داشت برای او تبدیل سیئات و بدیها به حسنات و نیکیها از جانب ذات باریتعالی در امور دنیوی و اخروی فرقی نمیکند و هر دو را یکسان میداند، و اگر بخواهی بفهمی که آیا تو هم دربارهٔ پروردگارت باین صفت معتقدی و در این عقیده صادق هستی، در بعضی از نیازهای دنیائی، خود را آزمایش نما، و ببین آیا میتوانی با تکیه باین اعتقاد که هر خیر و شر و هر نفع و ضرری که هست از جانب ذات باریتعالی است و اسباب و علل وسیله‌ای بیش نیستند، و اگر او بخواهد می‌تواند بدون توسل باسباب و علل هر خیر و خوبی را نصیب تو نموده و هر شر و ضرری را از تو دفع کند. از اسباب و علل چشم- بپوشی و اسباب و علل بعیده‌ای را که شارع ما را از تمسک بآنها نهی نموده رها سازی و بخدا توکل نمائی یا خیر، و اگر برایت مسلم شد که تو در این ادعا صادق نیستی و تبدیل و تغییر سیئات و بدیها را به- حسنات و خوبیها نمی‌توانی تنها از ذات اقدس حق بدانی پس این ایراد را برای کسی بگذار که در این اعتقاد صادق است.
سوم اینکه از این تغییر طعامهای رنگارنگ و غذاهای گوناگون به قاذورات و کثافات به سایر تغییراتی که بر این نعمت‌های دنیائی وارد میشود پی‌ببرد و عاقبت این متاع دنیا را که آنقدر بدان دل بسته و خود
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 23
را در حسرت آن فدا می‌کند مشاهده کند و از این امر به پستی و خست دنیا پی ببرد.
و خلاصه آنچه را که ما بیان داشتیم و غیر آن را در این حدیث شریف که در «مصباح الشریعة» از امام صادق علیه السّلام روایت شده آمده است.

امام علیه السّلام می‌فرماید مستراح را بدان خاطر مستراح گفته‌اند که نفوس از اثقال و سنگینی‌های نجاسات راحت میشود و کثافات از بدن دور می‌گردد و مؤمن از این امر باین نتیجه میرسد که نعمتهای دنیائی عاقبتش این است، پس خود را به عدول از این نعمتها راحت می‌سازد و ترک آن می‌گوید و نفس و قلبش را از اشتغال بآنها فارغ می‌سازد، و همانگونه که از جمع آوری کثافات و قاذورات اجتناب میکند از گرد- آوری مال و ثروت هم دوری می‌گزیند و به تفکر در نفس خود می‌پردازد که چگونه در حالی بزرگوار و گرامی و در حالی دیگر ذلیل است و باین حقیقت دست می‌یابد که تمسک به قناعت و تقوی موجب راحت دنیا و آخرت او میشود. چرا که راحت آدمی در خوار شمردن دنیا و فراغت از تمتع و بهره‌گیری از آن، و ازالۀ نجاست که حرام و شبهه باشد نهفته است، و پس از درک این حقیقت باب کبر را بر روی خود می‌بندد و از گناهان می‌گریزد و باب تواضع و پشیمانی و حیا را بروی خود می‌گشاید و برای دست یابی به سرانجامی نیک و پاکیزگی نفس در اداء اوامر و اجتناب از نواهی کوشا میشود و نفس خود را در زندان خوف و صبر و خودداری از شهوات زندانی میکند، تا اینکه به امان حضرت پروردگار در دار قرار به پیوندد و طعم رضاء الهی را بچشد، چرا که جز این، هر چه را که خوبی تصور کند هیچ است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 24
می‌گویم مراد از سخن امام علیه السّلام اینست که مؤمن وقتیکه ببیند در مقابل لذت اندکی که از نعمتهای دنیائی بر گرفته، همان لذت به اذیت و آفت بدل شد، و جز با دفع آن از آزار آن رهائی نمی‌یابد پی‌میبرد که عاقبت همۀ لذات دنیائی همین است و بخاطر فرار از زیان و آفات آنها باید ترک آنها گفت و جز بقدر ضرورت از آن بهره نگرفت تا قلب و نفس آدمی از سنگینی تعلق خاطر بآن- در نعمتها و لذتهای حلال- و از اذیت و آفات آن- در حرمات و شبهات- راحت باشد.
در نتیجه همانگونه که از پلیدیها دوری میکند از آنها هم پرهیز خواهد نمود، و هنگامیکه ببیند طعامی که برای ادامۀ حیات به ناچار از مصرف آن است و قوام و بقائش بآن بستگی دارد، برای دفع ضرر و آفت آن باید چنین ذلتی را تحمل کند تکبر و خود بزرگ بینی را بکناری نهاده و تواضح پیشه میکند و از آنچه در گذشته بر خلاف این رویه عمل نموده پشیمان می‌شود و از ترک اجابت وصایای حضرت پروردگار، در مواردی که بطهارت ظاهری و باطنی او که موجب راحت قلب و نفس او است مربوط می‌شود حیا نموده و یقین میکند که از این لذات پست دنیائی بخاطر عاقبت بد آنها باید صرفنظر نمود و لذت خالص حقیقی را در نعمت‌های دنیائی نمی‌توان یافت. بلکه لذت واقعی رضا و خشنودی حضرت باریتعالی است که پس از وصول به امان خداوندی در آن سرای همیشگی نصیب آدمی میگردد.

چهارم آنکه در ریزه کاری‌های آفرینش اعضاء و جوارح خود تفکر کند که چگونه عورتش در محل مناسبی قرار گرفته، و در وجوه حکمت وضع آن در آن محل که باعث سهولت دفع و تطهیر و نزدیکی

آن بمکان تخلیه و دور از دید مردمان است بیندیشد، چنانکه امام صادق علیه السّلام در توحید مفضل می‌فرماید:
ای مفضل از نعمت‌های بزرگی که خدا در خوردن و آشامیدن و دفع فضولات آن بر آدمی ارزانی داشته عبرت بگیر، ببین همانگونه که آدمیان در ساختن خانه مستراح را در پنهانی‌ترین محل خانه بنا میکنند خداوند هم در ساختمان بدن آدمی منفذی را که برای دفع فضولات است در پنهانی‌ترین مکان بدن قرار داده بنحوی که نه از پیش رو و نه از پشت سر دیده شود، و اضافه بر آن، رانها و نشیمن گاه را هم ساتر آن گردانیده است، و هر گاه انسان بخواهد قضاء حاجت کند بآن نحو مخصوص می‌نشیند و براحتی فضولات از او دفع میشود، پس بلند مرتبه است آن کس که نعمت‌هایش ظاهر و آشکار و از شماره افزون است. و سزاوار است که آدمی پس از معرفت باین نعمت خداوندی در ستر عورتش، از ظهور صفات زشت، که در حقیقت عورت نفس و روح اوست، حیا نموده و از ارتکاب گناه اجتناب ورزد.
پنجم اینکه در نعمت‌های الهی در آفرینش اسباب تطهیر که آب و زمین باشد فکر کند و فراوانی و ارزانی آن را مد نظر قرار دهد.
ششم اینکه در این منتی که خدا بر این امت نهاده و مسئله طهارت را بر آنها سهل و آسان گرفته بیندیشد، و این نعمت را با وسوسه‌های بیجا و تجاوز از حدودی که خدا برای این مسئله مقرر داشته، کفران ننماید و خود را به سختی نیفکند که وسوسه از زیان بارترین صفات و امراض قلبی است. و در این مورد از پیشوایان دین تبعیت کند که مبالغه در احتیاط در این باب را برای ما جایز ندانسته بلکه با قول و عمل خود از آن نهی

نموده‌اند. و اگر انسان در آدابی که در اخبار و روایات در این زمینه رسیده دقت کند می‌یابد که احتیاطی که شرع در سایر مقامات رعایت نموده در این مسئله بخصوص از آن نهی شده است، و از این امر به میزان دقت احکام شرع مقدس و موافقت آنها با اصول حکمت پی میبرد.
و بی‌مناسبت نیست که آنچه در زمینهٔ فرق این حکم با سایر احکام بخاطر رسیده بیان داریم، و آن اینست که برای طهارت و نجاست چون تعلق چندانی بجهات قلبی ندارد، اهمیت زیادی داده نشده، از این گذشته، احتیاط، در طهارت و نجاست موافق باطبیعت اهل دنیا است، لذا شرع مقدس در این مورد زیاد مبالغه ننموده است.

و اما احتیاط در حقوق غیر، مثل مال و جاه و امور تعبدی دیگر که برای عاقل تعبد بآنها مشکل است، از امور مهمه‌ای است که در جهات قلبی تأثیر داشته و عمل به احتیاط در این موارد مخالف با طبیعت اهل هوی و هوس است.
و لذا در این امور حتی اگر جانب وسواس گرفته شود از جانب احتیاط لازم‌تر خواهد بود، و دلیل ما بر این گفته که احتیاط در طهارت و نجاست موافق با اغلب طبایع است بخلاف سایر احکام، چیزی است که به عیان دیده می‌شود و آن اینکه با نهی شرع از وسوسه بخرج دادن در طهارت و نجاست، باز بحدی که مردم در این زمینه جانب وسواس را می‌گیرند بیشتر است از احتیاط در مسائلی که شرع در آن موارد سخت گیری نموده است و لذا هنوز دیده نشده که کسی در اداء قرضش وسواس بخرج دهد و بدهی خود را سه دفعه بپردازد در حالیکه مردم

زیادی را می‌بینی که در وضوء و تطهیر اعضاء بدن وسواس بخرج داده و با اینکه شرع یک مرتبه شستن را کافی دانسته بیش از سی بار آب میریزند، و شاید برای این فرق وجوه دیگری هم باشد.
هفتم اینکه از احکام شریعت در تطهیر و پاکیزه ساختن بدن از کثافتهای ظاهری و اهمیتی که شرع باین موضوع داده است به اهمیت تطهیر قلب از نظر شارع پی‌ببرد، زیرا همچنان که از بعضی از اخبار بر می‌آید مثل آنچه که در «مصباح الشریعه» در اسرار مسواک از امام صادق علیه السّلام روایت شده و یا آنچه از حضرت عیسی علیه السّلام نقل گردیده و ما در جای خود آن را بیان خواهیم داشت، مقصود اصلی از این احکام هشدار و توجه به امر باطن و تطهیر قلب است گر چه که این احکام هم بنوبه خود مطلوب شارع بوده و در طهارت قلب و پاکیزگی باطن اثراتی دارد، چنانکه صاحبدلان فرق بین حال طهارت و غیر آن حال را در دل خود و صفاء آن مشاهده میکنند.
قاضی سعید قمی در این مورد سخنی دارد که آوردنش در اینجا بی‌مورد نیست، او می‌گوید: چون ذات اقدس حق بنده را در نماز به- قرب و مناجات خود دعوت نموده لذا سزاوار است که بنده قبل از شروع در نماز هر پلیدی و کثافتی که مایهٔ بعد و دوری او از پروردگارش می‌شود از خود دور کند که از جمله تطهیر درون آدمی بتخلیه فضولات که جزء پلیدی‌ها است و برای مملکت بدن فایده‌ای نداشته بلکه باعث مرض و ضرر و سر منشأ دردها است میباشد، و پس از تخلیه می‌بایست موضع خروج مدفوع را با آب که اصل حیات و زندگی است شستشو کند زیرا که آن موضع با میتی که روح را در آن تصرفی نیست برخورد

پیدا نموده و یا با سنگ که آلت دفع است برای آنچه که انسان می- خواهد از خود دور کند موضع را پاک سازد، و با این عمل، آدمی بر تطهیر دل از رؤیت اسباب و مسببات تقویت می‌شود چنانکه این از فوائد وضوء نیز هست و همین تطهیر دل از رؤیت اسباب و مسببات، عنوانی برای تطهیر آن از همهٔ پلیدی‌ها می‌گردد، و باعث می‌شود که انسان از خود و مردم روی گردانیده و نزول سلطان قرب خداوندی را مشاهده کند.
می‌گویم مرحوم قاضی سعید در این زمینه، نیکو سخن گفته، خدایش جزای خیر دهد، ولی اگر آنچه را که در تأویل استجمار بیان داشته بدین صورت می‌گفت که بواسطهٔ تواضعی که برای آدمی از مس بدن با زمین پیدا می‌شود و فناء انیّت او، نفس آدمی برای درک این حقیقت که طهارت از ذات ذو الجلال الهی است آماده می‌شود، بهتر می‌بود زیرا استجمار منحصر به سنگ نیست بلکه به مطلق زمین و آنچه که از زمین خارج می‌شود بحسب اختلاف فتاوی فقهاء صحیح است.
و اگر بنده خواست مراقبتش را در این زمینه تمام کند در بعضی آداب دیگر مثل تقنع و پوشیدن روی و ذکر خدا تفکر کند زیرا پوشیدن روی در مستراح بر حسب آنچه روایت شده برای حیاء از ملائکه است.
مرحوم مجلسی از «مجالس» و «مکارم» از وصیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به ابی ذر نقل نموده که آن حضرت فرمود: ای ابی ذر من از خدا حیاء میکنم و سوگند بآنکه جانم در ید قدرت اوست هنگامیکه بمستراح میروم بخاطر حیاء از دو ملکی که با من هستند جامه‌ام را بر صورتم می‌افکنم. تا آنجا که می- فرماید: از خدا حیاء کن حق حیا را.
و اگر انسان در این حکم و در این روایت فکر کند و حقیقت حیاء

را در یابد و از خداوند آنچنان که شایسته او است حیا نماید، از شرمساری روزی که بنده با همهٔ اعمال و رفتار خود بر ذات پاک حضرت ذو الجلال عرضه می‌شود و از عذاب آن روز نجات می‌یابد. در این زمینه از امام صادق علیه السّلام حدیثی رسیده که خلاصه‌اش چنین است که اگر مردم از حیاء عرضه بر خداوند در آن روز خبر می‌داشتند در آبادی‌ها مسکن نمی‌گزیدند و به کوهها پناه میبردند و از خوردن و آشامیدن مگر بقدر ضرورت لب فرو می‌بستند.
و اگر بخواهی بدانی که چرا حیاء و شرمساری آن روز بدین- گونه است، پس بدان که شدت حیاء ثمرهٔ شدت قبح و زشتی عمل و بسیاری آن است، و شدت قبح، اسبابی دارد که جمیع اسباب آن بحدی که از شماره افزون است در قبایح اعمال بنده نسبت به خالقش موجود است.
و اگر بخواهیم حقیقت این مطلب را دریابیم قبایح اعمال بنده نسبت بآفریدگارش را با همین میزانی که بین مردم معمول است مقایسه

می‌کنیم.
آدمی اگر نسبت بکسی کار خلافی انجام دهد هر اندازه که آن عمل نزد عقلا قبیح باشد او هم از آن کس حیاء میکند ولی اگر آن فرد از آشنایان انسان باشد هم قبح عمل زیادتر و هم حیاء و شرمساری خاطی بیشتر خواهد بود و باز اگر طرف از بزرگان قوم باشد درجهٔ قبح و حیاء بیشتر خواهد بود و هر چه جلالت و بزرگی او بیشتر باشد قبح عمل و حیاء فاعل آن بیشتر خواهد بود تا ببزرگترین فرد در عالم برسیم، حال اگر فرض کنیم که این عمل قبیح نسبت بکسی انجام گرفته که برای

عظمت و جلالت او حد و نهایتی نیست قبح آن عمل هم نیز در همان مرتبهٔ غیر متناهی خواهد بود. و باز اگر عمل خلاف نسبت بکسی از انسان سر بزند که در جهتی از جهات ولایتی بر انسان دارد قبح عمل و حیاء متخلف زیادتر خواهد بود و هر چه این جهت ولایت بیشتر شود قبح خلاف و حیاء متخلف بیشتر می‌گردد تا اینکه به ولایت ایجاد منتهی شود و کار بجائی رسد که بنده نسبت بآفریدگار خود مرتکب عمل خلافی شود، و باز گذشته از جنبهٔ ولایت، اگر آن کسی که خلاف نسبت باو انجام می‌گیرد منعم این متخلف هم باشد، در قبح مخالفت می‌افزاید و حیاء متخلف بیشتر خواهد شد و هر چه نعمت بیشتر باشد قبح و حیاء بیشتر خواهد بود، حال باید دید معصیت پروردگاری که نعمت‌هایش از شماره افزون است چه اندازه قبیح و چه اندازه باعث حیاء و شرمساری خواهد گشت، و باز اگر برای متخلف، جنایتی غیر از آن خلاف اولی هم باشد باز قبح عمل و حیاء متخلف بیشتر خواهد بود و هر چه جنایات و خلاف‌ها بیشتر شود قبح اعمال و حیاء متخلف بیشتر خواهد بود تا جائی که جنایات و خلاف‌ها بحدی برسد که از شماره بیرون باشد.
خلاصهٔ کلام آنکه آنگاه که روز قیامت فرا رسد و برای مردمان آنچه را که بحساب نمی‌آورند آشکار شود و سیئات و بدی‌های اعمالشان بر ملا شود و هر کس آنچه را که انجام داده حاضر شده ببیند و حقایق امور منکشف شده و میزان حسنات و سیئات هر کس مشخص شود، در این شرایط پروردگار مهربان یکی از بندگان خود را فرا خواند و شکر نعمت‌هائی را که باو ارزانی داشته مطالبه کند و بگوید ای بنده من تو عدم محض بودی که من تو را ایجاد کردم بدون اینکه وجود و ایجاد تو

نفعی برای من داشته باشد بلکه فقط بخاطر انتفاع تو از من و جمیع ممالک خود را قبل از اینکه تو پا بعرصهٔ وجود نهی در رفع نیازها و برای کمال تو بخدمت گماردم، و باز هر چه تو معصیت نمودی و نعمت- های بی‌شماری را که بر تو ارزانی داشته بودم کفران نمودی، مرا از اینکه تو را

حفظ کنم و نعمتهایم را از رزق و تربیت و آنچه که مایهٔ عزت و کمال تو می‌شود بر تو ارزانی دارم باز نداشت و با لطف و مرحمت تو را بخود فرا می‌خواندم تا آنجا که هر شب ملکی بزرگوار بسوی تو می‌فرستادم که تو را به توبه و بازگشت بسوی من دعوت کند و پذیرش توبه‌ات را از جانب من بتو اعلان نماید و تو را آگاه سازد که هر زمان که مرا بخوانی تو را اجابت خواهم کرد و از توبه و بازگشت تو بسیار خوشحال خواهم شد. و تو را به انس و مناجات و قرب و وصال من دعوت می‌نمود، ولی تو فرستاده‌ام را رد کردی و از دشمنم متابعت نمودی و من باز با همهٔ این‌ها نعمت و رحمتم را از تو دریغ نداشتم، ولی هر چه انعام و احسان از جانب من بیشتر شد اعراض و کناره‌گیری تو افزون گشت، از من لطف و انعام و اصرار در دعوت تو بود، و از تو روی- گردانیدن و براه خلاف رفتن، تا اینکه در فلان شب یکی از عیال خود و بندگان محتاجم را بدر خانهٔ تو فرستادم و او از آن همه نعمتها که بر تو ارزانی داشته بودم اندکی را طلب نمود، و قبل از آن بتو خبر داده بودم که اگر به چنین کسی چیزی بدهی در حقیقت بمن وام داده‌ای و من هستم که از تو می‌گیرم و در وقتی که از هر حال نیازمندتر باشی بتو باز خواهم گردانید، و اگر او را از خودت برانی و دست رد به سینه‌اش زنی، در حقیقت خواستهٔ مرا رد نموده‌ای، و تو با علم به همهٔ این امور

او را از خودت راندی، و نعمت مرا کفران نمودی و او با دست خالی از نزد تو بازگشت و شب را گرسنه بروز آورد، ای بندهٔ من برای چه تقاضای مرا رد کردی و بمن قرض ندادی آیا ترسیدی که من بی‌چیز شوم و یا از آن بیم داشتی که خیانت کنم و به وعده‌ام وفا ننمایم، بندهٔ من چگونه با بندگان من داد و ستد داشتی ولی از معاملهٔ با من سر باز زدی چگونه شد که من نزد تو از همهٔ مخلوقات و بندگانم بیمقدارتر بودم، و باز اگر دشمنانت با صورت خندان بسویت می‌آمدند شرم می‌کردی که از آنها کناره بگیری با آنکه می‌دانستی در دل دشمن و بدخواه تو هستند، ولی من با اینکه از همان اوان آفرینش تو و حتی قبل از آن روی بسوی تو آورده بودم و نعمت‌هایم را برای تو مهیا ساخته تا هر گاه که بخواهی از آنها بهره برگیری و تو این اقبال مرا بسوی خودت میدانستی ولی از اعراض و روی گردانیدن از من حیا نکردی و بمن کافر شدی، من بخاطر تو آسمان و زمین و ماه و خورشید و آب و خاک و ملائکه را قبل از پیدایش تو آفریدم و تمام آنها را برای فراهم ساختن نیازهای زندگی تو بخدمتت گماردم ولی تو پس از این همه محبت و لطف با نافرمانی و معصیت من و اطاعت از دشمن من بدشمنی با من کمر بستی.

بالجمله آن روز که پنهانی‌ها آشکار گردد و هر کس از حقیقت خود باخبر

شود و تمام جزئیات احوالات دنیائی خود و خلافها و کفران نعمت‌ها و دشمنی‌های با پروردگار رئوف و مهربان را مشاهده کند آن حیاء و شرمساری و فضاحتی که امام علیه السّلام بیان داشته برای آدمی حاصل خواهد شد و از آن بیش از عذاب بآتش رنج خواهد کشید و چنانکه در بعضی از اخبار و روایات باین حقیقت اشاره شده و آمده است که در
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 33
روز قیامت خداوند ببنده‌ای می‌فرماید: آیا تو نبودی که چنین کردی، آیا تو نبودی که فلان عمل را انجام دادی و این پرسشها و سرزنشها ادامه می‌یابد تا آنجا که بنده از شدت شرمساری و خجالت تقاضای ورود در آتش میکند تا از آن شرمساری نجات یابد.
و علت اینکه امروزه ما از این همه اعمال زشت و ناپسند حیاء نمی‌کنیم و در آخرت آن گونه شرمساری گریبانگیرمان خواهد شد یکی جهل ما در این دنیا به نعمت‌های الهی است که از شماره افزون است و دوم بی‌خبری ما از همهٔ گناهان و افعال زشت و میزان قبح آنها است، سومین علت که از همه مهم‌تر است ضعف ایمان ما بمقامات دین که علم بخدا و ملائکه و انبیاء و رسل و کتب و شرایع الهی است.
و اما در قیامت، غیب عیان خواهد شد، و بنده در پیشگاه ذات اقدس حق حاضر و تمام جزئیات و نعمت‌های ظاهری و باطنی که خدا بر او ارزانی داشته بود برایش مکشوف گشته بنحوی که همه آنها را خواهد دید از طرف دیگر تمام گناهان کوچک و بزرگ و قبایح و اعمال خود را که از شماره افزون است مشاهده خواهد کرد که ذات اقدس حق بقدرت خود آنها را حاضر نموده است و ایمان بخدا و ملائکه و پیامبران نیز در آنجا از روی شهود و عیان خواهد بود.
از طرف دیگر بندگان متقی پروردگار را که پیوسته مراقب اعمال و کردار خود بوده‌اند مشاهده میکند و آلودگی خود را میبیند و شرمساریش افزون می‌شود، هم چنانکه اگر یکی از ما لکه‌ای بر صورت و یا زخمی چرکین بر بدن داشته باشد و یا عورتش آشکار و یا جامه‌اش پاره باشد از حضور در مجلس بزرگان خجالت میکشد و یا
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 34
اگر مشغول خوردن چیز پلیدی مثل گوشت مردار باشد و دیگری او را در آن حال ببیند لا محاله شرمسار خواهد گشت و این شرمساری و حیاء یک امر اختیاری نیست بلکه صفتی انفعالی است که منشأ آن آگاهی یافتن انسان به وجود قبح و زشتی در نفس خود نزد دیگران است، بخصوص اگر طرف از آشنایان انسان باشد و اینکه ما میبینیم در مقابل انجام گناه منفعل و شرمسار نمی‌گردیم این ثمرهٔ عدم اعتقاد به قبح آن عمل است، مثلا آن کس که غیبت میکند گر چه از زبان انبیاء شنیده است که غیبت مؤمن

بمثابهٔ خوردن گوشت مرده است، ولی این مسئله را امری خیالی و از باب مثال تصور نموده زیرا این حقیقت را به عیان مشاهده نکرده است هم چنین کسی که خشمگین میشود این خشم و غضب را موجب تغییر صورت انسانی خود بصورت سگ نمی‌بیند هم چنین گناهان دیگر که روح آدمی را کدر می‌سازد اثرش بالعیان مشهود نیست، و یا بارها شنیده است که ذات اقدس حق در همه جا حاضر و ناظر بوده و مراقب تمام اعمال و کردار بندگان است ولی چون این حقیقت را بالعیان درک ننموده از سرپیچی از دستورات الهی شرم نمیکند، و اما آنگاه که قیامت فرا رسد پروردگارش را حاضر می‌بیند و انبیاء و ملائکه و مؤمنین را گواهانی بلند مرتبه میبابد با هیئت‌های نیکو که جامه‌هائی از نور بتن دارند و از هر عیب و نقص منزه و پاک هستند و بر سر آنها تاج کرامت نهاده شده و نور سرا پای آنها را فرا گرفته و چهره‌ها شاداب و خندان است.
و بعد در مقابل اینان خود را مشاهده میکند که ژولیده و پریشان با جامه‌هائی پاره و مندرس و کثیف و با بدنی پر از جراحات چرکین

که چرک و خون از آنها روان است، بلکه می‌بیند که چهره انسانی خود را از دست داده و بصورت خوک در آمده و بدنش چون بدن بوزینگان گردیده و تاریکی‌های گناهان سرا پایش را فرا گرفته است، برأی العین مشاهده میکند که ذات اقدس حق از او خواسته بود که بصورت انبیاء مقرب و شهداء و صالحان در آید و لباسی که آنان بر تن دارند بپوشد ولی او این صورت زشت و قیافهٔ ناخوشایند را برای خود انتخاب نموده است، اینجا است که خواه ناخواه منفعل شده و از آنچه خود بر سر خود آورده است شرمسار میگردد و بر مخالفت دستورات پروردگار کریم و مهربان حسرت میخورد.
پس اگر این حقایق را دانستی دربارهٔ خود فکری نما و حضورت را در آن روز بزرگ و محضر عظیم، برای کاری بزرگ و ظهور سلطان خداوندی را که هیچ آفریده‌ای را قدرت تصور آن نیست و عالمیان از درک شدت آن عاجز هستند در نظر آور و حزن و اندوهت را در آن جایگاه مجسم نما و حول و هراس آن روز و عتاب و خطاب خداوندی و حیاء و حسرت خود را در آن روز و آتش و شعله‌هایش، و بیچارگی و گرسنگی و تشنگی خود را، و کسانیکه با تو بمخاصمه برخیزند را بخاطر آور، و بعد در حال فعلی خود در این دنیا اندکی تفکرنما و لطف و عزت و شرف و نعمت‌های این دنیا را که خدا بر تو ارزانی داشته بیاد آور، و ببین که چگونه آن کس که سلطنت فردای قیامت از آن اوست امروزه در این دنیا تو را گرامی داشته و تو را بمناجات و گفتگوی با خود دعوت نموده و بمجلس انس و قرب و جوار خود فرا خوانده است، و در سخنانی که در این باره رسیده اندکی تأمل نما، در

حدیث آمده است که ذات
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 36
اقدس حق می‌فرماید «1» من از توبه و بازگشت بندۀ خود خوشحال‌تر می‌شوم از کسیکه مرکب و زاد و توشه خود را در سفر گم نموده و از یافتن آن مأیوس شده بناچار سر بر زمین نهاده و بخواب رود و خود را برای هلاکت آماده سازد ناگاه چشم باز کند و مرکب و زاد و توشه خود را بالای سر خود ببیند.
و باز در حدیث قدسی آمده است که اگر آنانکه پشت بمن نموده‌اند بدانند که من چقدر منتظر آنان هستم و به توبه و بازگشت آنها مشتاقم از شوق دیدار من قالب تهی میکردند و از شدت محبت من بند بند وجود آنها از هم می‌گسست.
و یا در جای دیگر می‌فرماید: بندۀ من سوگند بحقی که تو بر من داری من تو را دوست میدارم تو را بحق من بر تو سوگندت میدهم که مرا دوست بدار.
و یا در جای دیگر می‌فرماید: بندۀ من بواسطۀ حقی که تو بر من داری من تو را دوست میدارم پس تو هم بواسطه حق من بر تو مرا دوست بدار.
و باز در جای دیگر خطاب بحضرت عیسی علیه السّلام می‌فرماید: ای عیسی چقدر منتظر بمانم. و در جستجوی بندگانم باشم ولی آنها بر- نمی‌گردند.
و یا بزبان ملکی که برای دعوت بندگان می‌فرستد می‌فرماید:
من همنشین آن کسم که همنشین من باشد، و یادآور آن کس هستم که بیاد من باشد، و بخشندۀ آن کسم که از من طلب آمرزش کند، و مطیع کسی

---

(1) اصول کافی باب توبه
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 37
هستم که اطاعت من نماید، و امثال این عبارات.
حال اندکی تأمل نما و ببین این همه اکرام و تشریفات فاخره را تو بواسطۀ چه لذت و کرامتی با آن همه ذلت و خواری روز واپسین عوض می‌کنی و کار را بجائی میرسانی که پس از هزار سال التماس و اصرار بمالک دوزخ او بانگ بر آورد که «إِنَّكُمْ ماٰكِثُونَ» شما در اینجا ماندگار هستید.
و یا خدائی که نسبت به تو این همه محبت دارد و این اندازه تو را تکریم و تعظیم میکند در جواب در خواستت بگوید «اخْسَؤُا ... وَ لاٰ تُكَلِّمُونِ» خفه شوید و سخن مگوئید.
و بنگر که هر گاه برای اقامۀ نماز بپا میخیزی، از قدمت تا آسمان ملائکه تو

را در بر میگیرند و ذات اقدس حق بنظر لطف و محبت به تو می‌نگرد و آنچه را بگوئی جوابت می‌گوید و بتو بر ملائکه مقرب خود فخر میکند، و از موقعیکه رو به قبله می‌ایستی تا سلام نماز هر عملی که انجام میدهی بملائکه میگوید آیا نمی‌بینید بندهٔ مرا، آیا نمی‌بینید بندهٔ مرا، و برای هر عملی کرامتی برای تو ثبت کند و جزاء و پاداشی در نظر گیرد و تو این همه لطف و محبت را نادیده انگاشته و کاری کنی که فردای قیامت دست بسته وارد محشر شوی، در حالیکه چشمانت از شدت ترس بیک جا دوخته شده و رنگ چهره‌ات سیاه گشته و با شیطان به زنجیر کشیده شده‌ای و خطاب بتو گفته شود: ای جنایتکار، ای فاجر، ای خود نما، آیا از من حیا نکردی، سپس از ناحیهٔ سلطان جلال خداوندی خطاب رسد:
«خُذُوهُ فَغُلُّوهُ. ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ. ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهٰا سَبْعُونَ
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 38
ذِرٰاعاً فَاسْلُكُوهُ». (الحاقه- 30- 33) او را بگیرید و زنجیرش کنید. سپس بسوی آتشش کشانید و در آتشش بسوزانید. سپس او را در زنجیری که طولش هفتاد ذراع است بآتش در کشید.
چگونه قلبت می‌تواند این خطاب را بشنود و نلرزد، و حال آنکه آسمان‌ها و زمین را تاب مقاومت در برابر این خطاب نیست. و حال تو ای مسکین در آن وقت چگونه خواهد بود که شعله‌های آتش تو را فرا گیرد، و بر صورت بسوی آتش کشیده شوی، آتشی که سوزندگیش زیاد و گودیش بسیار، با پتک‌های آهنین، و شرابش چیزی جز چرک و خون نیست، و این سخن امام علیه السّلام را بشنو که می‌فرماید: چگونه تحمل کنم آتشی را که اگر شراره‌ای از آن بر زمین افتد، تمام روئیدنیهای زمین را بسوزاند، و اگر کسی به قلهٔ کوهها پناه برد او را بریان سازد، و آتش در در دلش شعله‌ور گردد.
ای عاقل اندکی در احوال مردمان تأمل نما که جایگاهشان دوزخ و طعامشان چرک و خون و شرابشان آهن گداخته است. شعله‌های آتش آنها را از جا بر کند و پرتگاههای عمیق دوزخ آنها را گرد آورد. تنها آرزویشان هلاکت و نابودی است، ولی از آن اثری نمیبینند، قدم‌های آنها به پیشانی‌شان بسته شده و چهره‌هایشان از ظلمت معاصی سیاه گشته و از کناره‌های دوزخ فریاد بر آورند و از اطراف آتش صیحه زنند که ای مالک آنچه را که از آن بیم داده شدیم بما رسید، ای مالک سنگینی این زنجیرها ما را از پای در آورد، ای مالک پوست بدن ما بریان شد، ای مالک ما را از این آتش خارج ساز که دگر گرد گناه و معصیت نگردیم.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 39
ولی او فریاد بر آورد که هیهات هیهات، فرار و نجاتی برای شما نیست- و خروجی از این جا برای شما نخواهد بود، ساکت شوید و سخن نگوئید که

اگر خارج شوید دوباره به انجام آنچه از آن نهی شده‌اید باز خواهید گشت، اینجا است که امیدشان قطع میشود، و بر آنچه از کف داده‌اند، تأسف میخورند. ولی نه پشیمانی آنها را نجات می‌دهد و نه ناله و آه آنان را سودی می‌بخشد، در حالیکه بزنجیر کشیده شده‌اند بر رو بآتش افکنده می‌شوند و آتش از بالا و پائین و راست و چپ آنها را فرا گرفته و غرق در آتش هستند، طعامشان آتش است و شرابشان آتش، لباسشان آتش است و بسترشان آتش، زنجیرهائیکه بدست و پایشان بسته شده آنها را در جایگاه تنگشان فرو برد، و با پتکهای آهنین پیکرشان در هم کوبیده شود، و آتش آنها را چون دیگ جوشان، بجوش آورد، و هر گاه که از میان پرده‌های آتش فریاد آنها بلند شود جامی از آب جوشان دوزخ بر سر آنها ریزند که آنچه را در اندرون آنها است بگدازد و پوست بدن را بسوزاند، و برای آنها پتک‌هائی از آتش است که چون بر سر آنها فرود آرند، پیشانی آنها در هم بشکند، از دهان آنها چرک و خون جاری است و از شدت عطش جگرهای آنها قطعه قطعه شود حدقه‌های چشم بر گونه‌هایشان روان است و گوشت‌های صورت در حال فرو ریختن و پیه‌های بدن در حال آب شدن و پوست بدن در حال برکنده شدن است، پس هر پوستی که بسوزد پوستی غیر از آن بجای آن آید، استخوان‌های بدن از گوشت برهنه گردد، و صورتشان سیاه، و چشم‌ها بینائی خود را از دست داده و زبان‌ها را قدرت گویائی نیست، ستون فقرات آنها در هم شکسته و استخوانی سالم برای آنها نمانده

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 40

است، گوشهای آنها بریده شده و پوست بدن پاره پاره گردد، و دستهایشان بگردن زنجیر شده و پیشانی آنها با قدم‌هایشان بزنجیر کشیده شده است، بر چهره‌هایشان بر آتش راه روند، و با حدقهٔ چشم بر خارهای آتشین حرکت کنند، مارها و عقرب‌ها آنها را از هر سو بگزند، و آنان در حالی هستند که تنها خواسته‌شان مرگ است، ولی مرگی نمی‌یابند.

و این شمه‌ای است از آنچه از اخبار و احوال آنها در کتاب و سنت آمده است.

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 41

فصل سوم در وضوء و در آن چند باب است

از جمله مستحبات وضو مسواک کردن و تیامن [1] است و این غیر از افعال و مقدماتی است که قبل از شروع به وضو انجامش واجب است، هم چنین میبایست که آب وضو در کمال پاکی و تمیزی باشد و دستها را قبل از اینکه در ظرفی که با آب آن میخواهند وضو بگیرند بزنند با آب دیگر از حدث نوم و بول یک مرتبه و از غایط دو مرتبه بشوید، هم چنین مضمضه و استنشاق از مستحبات وضوء است و هر یک از این دو مستحب است که سه مرتبه انجام بگیرد و مضمضه را بر استنشاق مقدم بدارد، و در حال شستن صورت چشم‌ها را باز نگه دارد و دعائی که در این زمینه رسیده قرائت کند و بر هر عضوی که آب میریزد دست بکشد و موی صورت را با سر انگشتان از هم باز کند و مرد ابتدا روی ذراع آب بریزد و زن به پشت ذراع و در هنگام شستشوی اعضاء وضو به

_____

[1] تیامن یعنی بدست راست شروع نمودن.

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 42

ریختن آب بر هر عضو و جاری ساختن آب بر آن عضو وضو را کامل کند و اولی اینست که با ریختن دو مشت آب بر هر عضو وضو را کامل نماید هم چنین مستحب است در تهیهٔ مقدمات وضو از دیگری کمک نگیرد و از آب آلوده و آبی که از آفتاب گرم شده و نیم خوردهٔ زن حایضی که خیلی مواظب طهارت و نجاست نیست و یهودی و نصرانی و مشرک و ناصبی و ولد الزنا- بنابر قول به طهارتش و الا که اگر نجس بدانیم واجب است- و آبیکه قورباغه و یا مار و عقرب بر آن گذشته و آب اندکی که نجاست بدان رسیده ولی نه بحدیکه از طهارت بیفتد و آب چاهی که میبایست برای پاک شدنش مقدار معینی از آب آن کشیده شود و این عمل انجام نگرفته و آبیکه انسان با آن غسل جنابت نموده بنابر قول بجواز وضوء با آنکه همین هم اقوی است اجتناب کند، و همهٔ این امور در صورت اختیار است.

و اما دعا در هنگام وضو و مقدماتش، در حدیث صحیح از امیر- المؤمنین علیه السّلام رسیده که آن حضرت آب طلب نمود ابتدا مشتی آب با دست راست بر دست چپ ریخت و فرمود:

«بسم اللّه و الحمد للّه الّذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا» سپس استنجا نمود و فرمود:

«اللهمّ حصّن فرجی و اعضه و استر عورتی و حرّمنی علی النّار» سپس مضمضه نمود و فرمود:

«اللهمّ لقّن حجّتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک» سپس استنشاق نمود

و فرمود:
«اللّهم لا تحرّم علیّ ریح الجنّة و اجعلنی ممّن یشمّ
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 43
ریحها و روحها و ریحانها» سپس به شستن صورت خود پرداخت و فرمود:
«اللّهمّ بیّض وجهی یوم تبیضّ فیه الوجوه و لا تسوّد وجهی یوم تسوّد فیه الوجوه» سپس دست راست خود را شست و فرمود:
«اللّهمّ اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا» سپس بدست چپ پرداخت و فرمود:
اللّهمّ لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعله مغلولة إلی عنقی و اعوذ بک من مقطّعات النّیران» سپس بمسح سر پرداخت و فرمود:
اللّهمّ غشّنی برحمتک و برکاتک و عفوک.
سپس به مسح پا پرداخت و فرمود:
«اللّهمّ ثبّت قدمی علی الصّراط یوم تزلّ فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنّی یا ارحم الرّاحمین» سپس به فرزندش محمد که راوی حدیث است فرمود ای محمد هر کس چنین وضو بگیرد و آنچه را من گفتم بگوید خداوند از هر قطرهٔ آبی ملکی بیافریند که تا روز قیامت تقدیس و تسبیح و تکبیر گویند و ثواب آن برای آن وضو گیرنده ثبت شود.
و در تفسیر امام علیه السّلام آمده است که هر کس در آخر وضوء و غسل خود بگوید:
«سبحانک اللّهمّ و بحمدک اشهد ان لا إله الاّ أنت استغفرک و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 44
اتوب إلیک و اشهد انّ محمّدا عبدک و رسولک و اشهد انّ علیّا ولیّک و خلیفتک بعد نبیّک و انّ اولیائه خلفائک و اوصیائک».
گناهانش همچون برگ درخت فرو ریزد و خدا بعدد هر قطره‌ای از آب وضوء یا غسل او ملکی بیافریند که تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر حق تعالی گویند و بر پیامبر و آل پاک او درود فرستند و ثواب آن برای آن وضوء گیرنده خواهد بود، و در کتاب «من لا یحضره الفقیه» روایت شده که زکات وضو اینست که در هنگام وضوء گفته شود:
اللّهمّ انّی اسئلک تمام الوضوء و تمام الصّلوة و تمام رضوانک و الجنّة.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 45

(باب دوم) «در فضیلت مسواک زدن و فوائد و کیفیت و اوقات آن»

در فضیلت مسواک و فوائد آن اخبار زیادی است که بخاطر تبرک ببعضی از آنها اشاره میکنیم از جمله آن خبر مشهور است که از ابو- جعفر علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمود: اگر نبود که کار بر امت من مشکل می‌شد آنان را می‌فرمودم که برای هر نماز مسواک کنند.

و در «خصال» مرفوعا از پیامبر روایت شده که آن حضرت فرمود:

در مسواک دوازده خصلت است: دهان را پاکیزه می‌سازد و موجب خشنودی پروردگار است، و دندانهایت را سفید میکند و آنچه را که بر دندان‌ها جمع شده و باعث خرابی دندان می‌شود از بین میبرد، بلغم را کم میکند و اشتهاء طعام میآورد، حسنات را مضاعف میکند، و سنت بپا داشته می‌شود و باعث حضور ملائکه می‌گردد، و لثه را محکم می‌سازد و راه قرآن را پاک می‌سازد، و دو رکعت نماز که با دهان مسواک زده خوانده شود نزد خدا محبوب‌تر است از هفتاد رکعت بدون مسواک.

و در ثواب الاعمال از امام صادق علیه السّلام روایت شده که آن حضرت

از پدرش امام باقر علیه السّلام روایت نموده که فرمود: اگر مردم خوبی‌های مسواک را می‌دانستند آن را با خود ببستر میبردند.

و اما کیفیت و آداب آن، مستحب است که با چوب اراک مسواک شود و اگر یافت نشد و یا دست یافتن بآن مشکل بود با چیز دیگر حتی با انگشت، و مستحب است که هنگام مسواک این دعا را بخواند:

اللّهمّ ارزقنی حلاوة نعمتک و ارزقنی برد روحک و اطلق لسانی بمناجاتک و قرّبنی منک مجلسا و ارفع ذکری فی الاوّلین اللّهمّ یا خیر من سئل و یا اجود من اعطی حوّلنا ممّا تکره الی ما تحبّ و ترضی و ان کانت القلوب قاسیة، و ان کانت الاعین جامدة، و إن کنّا ولی بالعذاب فأنت أولی بالمغفرة، اللّهمّ احینی فی عافیة و امتنی فی عافیة.

و اما اوقات مسواک، آنچه از اخبار و روایات بدست میآید استحباب مسواک در هر وضوئی و هر نمازی و هنگام خواب در شب و هنگام بر خواستن از خواب و قبل از نماز صبح است و احتمال هم دارد که این سه مرتبه مسواک در شب از مسواک هنگام وضو و نماز صبح کفایت کند.

و اما عبرتی که باید از این سنت گرفت در این زمینه همان روایتی که در مصباح الشریعة از امام صادق علیه السّلام رسیده کفایت میکند: در آنجا حضرت از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل می‌فرماید که فرمود مسواک تمیز کننده دهان، و موجب خشنودی پروردگار است، و آن را از

سنت‌های مؤکد قرار داده است، و آن کس که در آن بفکر بپردازد منافع ظاهری و باطنی فراوانی در آن میبیند، پس هم چنانکه آنچه که از خوردنی و آشامیدنی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 47
دندان‌هایت را کثیف میکند با مسواک تمیز میکنی، همین گونه هم سعی کن نجاست گناهان را با تضرع و خشوع و شب زنده‌داری و استغفار در سحرگاهان زایل کنی و باطن و ظاهرت را از تیرگی‌های گناهان و انجام معاصی پاکیزه سازی و برای خدا خالص گردانی زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مسواک را مثلی برای مردمان بیدار دل قرار داده باین بیان که مسواک، نباتی است لطیف و پاکیزه، و شاخهٔ درختی است شاداب و مبارک، و دندان‌ها آفریده‌ای است که خدای متعال آن را در دهان برای خوردن و جویدن غذا آفریده و سبب اشتهاء طعام و اصلاح معده است، و این جوهر صافی است که بر اثر جویدن غذا آلوده می‌گردد و به واسطهٔ آن بوی دهان تغییر میکند و از آن در مغز آدمی فسادی پدید میآید. پس آنگاه که مؤمن زیرک با نباتی لطیف مسواک کند و با مسواک بر آن جوهر صاف کشد آن فساد و تغییر از بین برود و بحال اولش برگردد، همین گونه ذات اقدس حق قلب آدمی را طاهر و صاف آفریده و غذایش را ذکر و فکر و هیبت و تعظیم قرار داده پس آنگاه که این قلب صاف بر اثر تغذیه به غفلت و کدورت آلوده شود با سوهان توبه جلا داده شود و بآب انابه پاکیزه گردد تا بآن حال اول و جوهر صافی که در اصل بود برگردد، خداوند می‌فرماید:
«إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوّٰابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ».
و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: بر شما باد بمسواک، و این فرمایش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گر چه در ظاهر بمسواک دندان بر می‌گردد، ولی رسول بزرگوار این معنای باطنی را اراده فرموده است، پس آن کس که در استخراج مثل این امثال مرکب تفکر را بر آستانهٔ باب عبرت بخواباند
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 48
خداوند چشمه‌های حکمت را برای او بگشاید و از فضل خود بر او ارزانی دارد و خدا جزای نیکوکاران را ضایع نسازد. انتهی.
می‌گویم بر کسیکه تصدیق پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و آل او نموده سزاوار است که به امثال این سخنان در کمال جدیت تأمل کند و مبادا که این گونه فرمایشات را مهمل گذاشته و یا ضایع سازد بلکه میبایست که این گونه کلمات را جزء اسرار دانسته و این تأویلات حقه بجزئیات عبادت را که در شریعت مقدسه آمده غنیمت بشمارد، و خدا و رسول بزرگوار صلّی اللّه علیه و آله و خلفاء آن حضرت را که حافظین این اسرارند بلکه

همهٔ کسانیکه این سخنان از آن بزرگواران روایت نموده‌اند سپاسگزار باشد و شکر این نعمت‌های گران قیمت را ادا کند و به انوار این معارف دست یابد و ثمرات و فوائدش را بچنگ آورد و الا آن کس که از این نعمت‌های لطیف حقیقی غافل شود و آنگونه که سزاوار آنها است حق آنها را نگذارد نه تنها نفعی از آنها نبرده بلکه چون پس از اتمام حجت آنها را ضایع ساخته خسران فراوانی نموده است، و اما اگر بآنها ایمان آورد پس بناچار میبایست که بر آنها مواظبت کند و چنانچه در آخر سخنی که از مصباح الشریعة نقل کردیم آمده است در امثال این‌ها به تأمل بپردازد و اگر این مراقبت ادامه پیدا کند چه بسا که حقایق این امور بر او منکشف گردد و صورتهای مثالی این اعمال و اثرات باطنی آنها را مشاهده کند و غیب برایش عیان، و روایت درایت، و علم وجدان شود پس سعی و کوشش او در این باب افزون شود و تمام اوقاتش را فرا گیرد و همین امر او را بسیار معارف دیگر رهنمون شود تا آنجا که عقلش مستغرق در معرفت خدا شود که در اینجا است که آنکه امور دنیوی و شئون ظاهریش

را اداره میکند ذات ذو الجلال الهی خواهد بود و دیگر اشتغال به- مخلوقی و همی به غیر خدا و کوششی در راه غیر لقاء پروردگار برای او نیست در نتیجه شوقش روز بروز افزون می‌شود تا اینکه در سلک مشتاقان الهی قرار گیرد و این زمان است که ملائکه الهی مشتاق او گشته و در هنگام مرگ ملک الموت بشارتش می‌دهد که مژده باد تورا ای ولی خدا که خدا بتو مشتاق است، چنانکه در روایت معراج این مطلب به تفصیل خواهد آمد.

و از لوازم عبرت در این مسئله و امثال آن از آداب جزئیه‌ای که مثل این تأکید و فضیلت برای آن آمده و ثواب‌های زیاد برای آن مقرر شده است اینست که این فضیلتها و ثواب‌ها گر چه در مرحلهٔ اول بنظر بعید میرسد و عقل آن را نمی‌پذیرد، بعید نشمارد بلکه بر او است که در حکمت این امر بتفکر بپردازد تا بواسطهٔ نور تفکر ظلمت شک از میان برخیزد که خدا آدمی را براه صواب رهنمون باشد.

بعنوان مثال اگر دید که مسئلهٔ مسواک از چنین فضیلت عظمائی برخوردار است و بخاطر یک عمل جزئی که شستن دهان و دندان باشد ثواب نمازش به هفتاد برابر افزون می‌گردد و عقلش این مسئله را بعید شمرد مبادا که این استبعاد را بپذیرد بلکه میبایست در حکمت این امر جزئی و فوایدش تفکر کند تا در یابد که همین امر سبب دفع فساد مغز می‌شود مغزی که بمنزلهٔ مرکب عقل انسانی است و اگر او از کار بیفتد عقل آدمی مختل می‌شود، و پس از درک این حقیقت بحقانیت حکمت الهی در قرار دادن این پاداشهای فراوان پی میبرد و اگر بیشتر فکر نماید می‌بیند که مسواک سبب بقاء دندان‌ها می‌شود و دندان‌ها در تحلیل غذا که

قوام بدن و حیات انسان و طول عمرش که وسیلهٔ دست یابی درجات عالیه است بدان بستگی دارد، ایمانش افزون می‌شود و باز اگر بیشتر تأمل کند می‌یابد که حسن و قبح اعمال به زیادی و کمی آن نیست بلکه بسته به لطف و دقت و ریزه کاری عمل است و اگر خواستی به این حقیقت دست یابی به اطرافیان سلطان بنگر و ببین که یک نفر سپاهی که وظیفه‌اش جنگ و قتال است کاری که چه بسا منجر به قتل و هلاکت او می‌شود اجرتش مبلغ خیلی کمی است در حالیکه وزیر که به تدبیر امور جامعه می‌پردازد و از حیث فعالیت‌های بدنی کارش با آن سپاهی قابل قیاس نیست به اندازهٔ ده هزار سپاهی مزد می‌گیرد، بنابر این آنچه در خدمت، مورد نظر است لطف و ریزه کاری عمل است نه کثرت و شدت کار، و لذا بعید نیست که مراقبت بنده نسبت بمولایش در پاکیزه ساختن دندانها و دهانش هنگام نماز سبب ازدیاد ثواب نماز به هفتاد برابر آن گردد و این لطف و مرحمت در قبال آن مراقبتی باشد که بنده راضی نشده که در هنگام مناجات با پروردگار و حضور در محضر او عضوی از اعضائش آن‌هم راه سخن گفتن با او به اثر چیزی از این دنیای مبغوض آلوده باشد، و این مراقبت خود نکتهٔ دقیقی است که استحقاق هر ثواب و پاداش فراوانی دارد، و آن استبعاد جز ثمرهٔ همان نظر اول و حماقت نیست و حمد از آن خدا است.

فصل چهارم در تیامن

آنچه از اخبار و روایات بدست میآید ترغیب شروع با دست راست در کلیۀ اعمال و افعالی است که هر دو دست در انجام آن بکار گرفته می‌شود، و عاقل میبایست که این را نیز از شئونات حکمت الهی بداند، و بعبارت دیگر از شئونات ترجیح دست راست خدا بداند گر چه هر دو دست او دست راست است، و در هیچ عملی از اعمال و رفتارش مراقبه را از یاد نبرد تا به ترجیح مرجوح گرفتار نشود، سپس می‌بایست که باین حقیقت توجه کند که راست عبارت از طرف قوی‌تر از دو طرف است مثل عالم غیب بالنسبه به عالم شهادت و عالم ارواح بالنسبه به عالم اجسام، پس سزاوار است که تو پیوسته روح و باطن خود را تقویت کنی و آن را خدمت نمائی تا در زمرۀ روحانیان در آئی، و کلمۀ جامعه‌ای که جامع همۀ شرایع انبیاء است همین است که آدمی در زمرۀ روحانیان در آید زیرا آنان در صدد عمارت عالم غیب و خدمت برای آن عالم هستند ولی مردم بواسطۀ اغواء شیاطین بآبادانی این عالم محسوس می- پردازند و لذا پیوسته بین انبیاء و اهل دنیا تضاد است، و اگر می‌بینی که انبیاء و اولیاء گاه گاهی بآبادانی این دنیا می‌پردازند این نه عمارت این دنیا

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 52

منظور است بلکه همین هم خدمت به عالم غیب و تخریب عالم حس است و وجه این مطلب اینست که آبادانی آخرت و تحصیل معرفت جز به حیات دنیائی ممکن نیست پس عمارت این دنیا بقدر ضرورت برای ادامۀ حیات و بقاء نوع است تا معرفت کسب شود و بآبادانی سرای آخرت پرداخته شود ولی این آبادانی دنیا از ناحیۀ آنها زیادتر از قدر حاجت نیست و عمارت این دنیا از ناحیۀ اهل حق و اشتغالشان بآن از باب مقدمه و بقدر ضرورت است بر خلاف اهل دنیا که این دنیا بنفسه مطلوب و معشوق آنها است و دنیا را فقط برای دنیائیش می‌طلبند و دوست دارند و حاضرند آن را به هر چه که غیر آن است معاوضه کنند و اگر هم دیده می‌شود که گاه گاهی یادی از امور اخروی میکنند و بدان مشغول می‌شوند این بخاطر تقیه از اهل حق است چون حفظ سعادت دنیائی خود را در گرو این اشتغال به امور اخروی می‌دانند و یاد آخرت آنها هم باز بخاطر حفظ دنیایشان است.

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 53

فصل پنجم «در آداب دعا»

از اموریکه باید هنگام وضو مراعات شود مسئله دعاها و اذکار است و میبایست که انسان در جمیع احوال و افعال به اذکار و دعاهائی که از طرف شارع رسیده و مناسب با آن حال و عمل است متأدب باشد زیرا این ادعیه مایهٔ حفظ و برکت و یاد آور امور اخروی و دعا برای آنها است که می‌توان در این زمینه از ادعیه‌ای که سید ابن طاووس قدس سره برای بعضی از اعمال و احوال بیان داشته نام برد، زیرا او گر چه همهٔ آنها را از روایات نگرفته ولی در جمع آوری آنها به مفهوم روایات و عمومات توجه داشته است.

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 54

فصل ششم «در عبرت هنگام رؤیت آب و استعمال آن»

اشاره

در کتاب «مصباح الشریعة» از امام صادق علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود: هر گاه خواستی وضو بگیری پس بسوی آب رو که خدا تو را برحمت خود مقدم بدارد، زیرا ذات اقدس حق آب را کلید قرب و مناجات با خویش و دلیل و راهنمای بساط خدمت خود قرار داده است، و هم چنانکه رحمت او گناه بندگان را پاک می‌سازد هم چنین نجاسات ظاهری را هم آب پاک میکند نه غیر آن.
خداوند می‌فرماید:
وَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیٰاحَ بُشْراً بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً طَهُوراً. (فرقان- 48) ترجمه: و اوست آنکه فرستاد بادها را مژده پیشاپیش رحمتش و فرو فرستادیم از آسمان آبی پاک و پاک کننده.
و در جای دیگر می‌فرماید:
وَ جَعَلْنٰا مِنَ الْمٰاءِ کُلَّ شَیْ‌ءٍ حَیٍّ أَ فَلاٰ یُؤْمِنُونَ. (انبیاء- 30) ترجمه: و ما از آب هر چیز را زنده قرار دادیم آیا ایمان نمی‌آورید.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 55
پس هم چنانکه ذات اقدس حق هر چیزی از نعمتهای دنیائی را بآب زنده گردانیده همانگونه هم به فضل و رحمت خود حیات و زندگی دلها را به طاعات قرار داده است.
و تفکر در صفاء آب و رقت و برکت و پاکیزگیش و امتزاج و در هم آمیختن آن با هر چیزی و در هر چیزی و استعمال آن در پاکیزه ساختن آنچه که خدا امر به تطهیر آن نموده متضمن فواید زیادی است که با تأمل در هر یک از این امور فوائدی نصیب تو خواهد گشت.
هم چنین سزاوار است که در معاشرت با خلق چون آب باشی که با هر چیزی که در میآمیزد حق او را ادا میکند بدون اینکه هویت خود را از دست دهد و این سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در نظر آوری که فرمود:
مثل مؤمن خالص مثل آب است. و جمیع طاعات و عباداتت خالص برای خدا باشد هم چون آب که وقتی از آسمان فرود میآید پاک و خالص بوده و «طهور» نامیده شده است، و چون اعضاء و جوارحت را با آب شستشو می‌دهی و پاکیزه می‌سازی قلبت را هم به تقوی و یقین طاهر و پاکیزه سازی.
و از حضرت رضا علیه السّلام «1» رسیده که آن حضرت فرمود: بدان جهت به گرفتن وضو امر شده که بنده آنگاه که در حضور خداوند جبار برای مناجات با او می‌ایستد طاهر و پاکیزه باشد و در آنچه او فرموده مطیع و از پلیدی‌ها و نجاسات پاک باشد، گذشته از این، وضو کسالت و خواب را از

آدمی دور میکند و دل را برای قیام در حضور حضرت

_____

(1) در عیون، و علل الشرایع مرحوم صدوق آمده و در وسائل بدان اشاره شده است.

پروردگار پاکیزه می‌سازد، و اما اینکه وضوء بر صورت و دستها و سر و پاها واجب گشته بدان خاطر است که این اعضاء در نماز بکار گرفته می- شود، با صورت سجده میکند و خضوع می‌نماید و با دست از ذات ذو الجلال سؤال میکند و در رحمت و معرفت او رغبت می‌نماید و با سر در رکوع و سجود بخدا رو میآورد و با پاها بر میخیزد و می‌نشیند.

انسان عاقل پس از اینکه حکم شریعت را در مورد طهارت مکان نمازگزار و جامه و ظاهر بدن او دانست، با اینکه نسبت این‌ها با حقیقت آدمی نسبت پوست بمغز است، سزاوار است که از تطهیر لب و حقیقت خود که همان قلبش باشد غافل نماند و در تطهیر دل بیشتر از غیر آن بکوشد، چرا که دل نظر گاه حضرت ذو الجلال است و تطهیر دل جز با توبهٔ نصوح امکان پذیر نیست و تطهیر باطن بسته بآن است، آیا نشنیدی قول امام صادق علیه السّلام را که فرمود: «و با یقین و تقوی قلبت را پاکیزه ساز» چرا که ثمرهٔ یقین تقوی است و تقوی جز با توبه تحقق نمی‌یابد.

[در بیان اینکه توبه بمنزلۀ طهارت باطن انسان است]

و اگر این مقدمه را پذیرفتی پس بدان که توبه از طهارت ظاهری در نماز مهم‌تر است، و لذا لازم است که از حقیقت توبه آگاه شوی.
حقیقت توبه عبارت از اینست که بنده از غیر خدا بخدا باز گردد و اگر خواستی بگو بازگشت از ظلمت بسوی نور و یا از جهل به علم و یا از شقاوت به سعادت و یا بگو از معصیت به طاعت.
و کمال توبه از علم و حال و عمل حاصل می‌شود، و از مجموع این سه امر کامل می‌گردد زیرا هر یک از این سه امر مطلوب مستقلی است و اضداد آنها غیر مطلوب و رجوع از این اضداد را توبه گویند.
اما علم اجمالش آنکه بحالتی که در آن است و موجب شقاوت
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 57
و یا مانع سعادت او است علم پیدا کند و تفصیلش علم به جمیع مراتب علومی است که بحال بشر نافع است مثل علم بخدا و ملائکه و کتب الهی و پیامبران و روز قیامت با درک محرومیت از سعادتی که لازمۀ داشتن این علوم و نهفته در آنها است.
و اما حال عبارت از تحسر و اندوه بر شقاوتی است که دامنگیرش شده و قصد سعادت در گذشته و حال و آینده و رغبت به تدارک آن در احوال سه‌گانه.
و اما عمل به رجوع و خروج از آنچه در آن بوده و تصمیم بر ادامۀ عمل در راهی که میبایست در آن راه قدم بگذارد و رجوع، اجمالا باین است که آنچه را که حال و یا آینده موجب حسرت او خواهد شد تدارک نموده و جبران کند و این تدارک باین است که اگر آن حقی از حقوق الهی است میبایست که آن را به قضاء آن عمل و محو آثار سوئش جبران نماید که از جملۀ آثار گوشتی است که از معصیت بر تن او روئیده که میبایست از بین برود و نفس را همانگونه که لذت معصیت چشیده درد و رنج طاعت بچشاند و تیرگی که بر اثر ظلمت معصیت در آن پیدا شده به نور طاعت از بین ببرد و اگر متعلق بحقوق مخلوق است اگر اداء آن حق ممکن است به اداء آن و لو با استغفار و طلب حلیت و رضایت طرف آن حق را ادا کند و سپس به محو آثار سوء آن بپردازد و اگر اداء آن ممکن نباشد مثل اینکه بآبروی مؤمنی در غیاب او خیانت کرده باشد که اگر بخواهد از او رضایت بطلبد باز خود این عمل باعث فتنه و فساد می‌شود در این صورت میبایست که برای آن مؤمن از خدا طلب آمرزش کند و بهر اندازه که جبران آن خیانت کند برای او اعمال
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 58

صالحه بجای آورد و چنانکه گفته شد آثار سوء آن را بر طرف سازد.
و حتی اگر به حیوانی آزاری رسانده احتیاطا میبایست که آن ضرر را جبران نماید و سپس آثار سوئش را برطرف سازد و همهٔ این مسائل از تدبر و تأمل در آنچه از مولا امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده فهمیده می‌شود.
روایت چنین است که روزی کسی در محضر آن حضرت گفت:
«استغفر اللّه» حضرت خطاب باو فرمود: مادرت بعزایت بنشیند آیا میدانی که استغفار چیست؟ استغفار درجهٔ علیّین است و آن اسمی است که شش معنا و حقیقت را در بر دارد:
اول پشیمانی بر آنچه گذشته است.
دوم عزم و تصمیم بر ترک بازگشت بآن عمل.
سوم اینکه حقوقی که از مردمان ضایع نموده‌ای ادا نمائی تا اینکه خدا را در حالیکه هیچ حقی از کسی بر تو نیست ملاقات کنی.
چهارم اینکه هر عمل واجبی را که ضایع ساخته‌ای حقش را ادا نمائی.
پنجم اینکه گوشتی که از معصیت بر تن تو روئیده با حزن و اندوه بر آن گناه از بین ببری تا آنجا که پوست به استخوان بچسبد و سپس گوشت تازه بین آنها بروید.
ششم اینکه بدن را درد و رنج طاعت بچشانی هم چنانکه لذت معصیت چشانیدی، در این هنگام است که می‌توانی بگوئی «استغفر اللّه».
و در مصباح الشریعة از امام 4 صادق علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود: توبه ریسمان خدا و وسیلهٔ عنایت او است و سزاوار است که بنده
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 59
در همه حال در حال توبه باشد، و هر دسته‌ای از بندگان توبه‌ای مخصوص بخود دارند، توبهٔ انبیاء از اضطراب است، و توبهٔ اولیا از تلوین و دگرگونی خطورات قلبی، و توبهٔ اصفیاء و برگزیدگان از نفس، و توبهٔ خواص از اشتغال به غیر خدا و توبهٔ عوام از گناهان است، و برای هر یک از این اصناف، علمی و معرفتی در اصل توبهٔ آنها و پایان کارشان است که شرحش بطول می‌انجامد.
اما توبهٔ عوام به اینست که باطن خود را با آب حسرت و ندامت، از گناهان بشوید و گناهان خود را پیوسته مد نظر داشته و از گذشتهٔ خود پشیمان و بر آنچه از عمرش باقی مانده ترسناک باشد، گناهانش را کوچک نشمارد و بر آنچه از طاعت و بندگی خدا از او فوت شده متأسف و اندوهگین باشد، نفسش را از شهوات باز دارد و از خدا بخواهد که او را بر وفاء به توبه‌اش موفق بدارد و از بازگشت بآنچه که در گذشته بدان آلوده بود او را حفظ کند، و نفسش را در میدان جهاد و عبادت ریاضت دهد و آنچه از فرائض از

او فوت شده قضا نماید. اگر مظلمه‌ای بگردن اوست رد کند و از هم نشینان بد دوری گزیند شب را به عبادت بیدار و روز را روزه بدارد و پیوسته در عاقبت کارش بیندیشد و از خدا کمک بخواهد که استقامت در پنهان و آشکار باو عنایت کند و هنگام محنت و بلا ثابت قدم باشد تا از مرتبهٔ توابین سقوط نکند. انتهی.
یکی از گذشتگان از عرفاء [1] در بیان حقایق و اسرار و لطایف

---

[1] مقصود عارف کامل خواجه عبد اللّه انصاری مروی است که نسبش به- ابو ایوب انصاری صحابی مشهور میرسد او صاحب تألیفات و حافظ احادیث زیادی است متوفی سنه 481 ه از تألیفات او یکی کتاب «منازل السایرین-

توبه، ابتدا سه چیز را شرط می‌داند: بزرگ شمردن گناه، و اتهام توبه، و عذر خواهی از مردم.
و مراد از اول همان است که امام صادق علیه السّلام فرمود: و گناه خود را کوچک نشمارد، و مراد از دومی همان است که فرمود: و از خدا بخواهد که او را بر وفاء به توبه‌اش موفق بدارد، و مراد از سوم همان است که فرمود: و مظلمه‌ای اگر بگردن دارد رد کند.
و در بیان سرائر توبه گوید تمیز تقیه از عزت و نسیان و فراموشی جنایت و توبهٔ از توبه.
من می‌گویم مراد از اولی خالص ساختن توبه از ریاء و مراد از دومی اینست که پس از توبه آن چنان به ذکر و یاد خدا مشغول باشد که حتی گناهش را و توبهٔ از گناهش را فراموش کند و این گر چه حال و مقامی والا است ولی داخل در توبه نیست و مراد از جملهٔ سومی ظاهرا توبه از آن توبهٔ اولی است بخاطر نقص آن، و یا توبه از توبه‌ای است که پنداشته بحول و قوهٔ خود بوده است و هر دو وجه نیکو است ولی آوردن این پس از آن جملهٔ دوم خالی از ابهام نیست.
و در مرتبهٔ سوم نیز سه مطلب را ذکر میکند:
اول اینکه بین گناهی که انجام داده‌ای و قضاء الهی بنگری تا مراد ذات اقدس حق را از اینکه تو را بر انجام آن گناه مهلت داد دریابی،

الی الحق» و دیگری مناجات نامه‌ای بزبان فارسی است، و آنچه در بالا از او نقل می‌شود از همین کتاب منازل السایرین است که عارف نامدار کمال الدین مولی عبد الرزاق کاشانی صاحب تأویل الایات و اصطلاحات العرفاء و شرح فصوص الحکم متوفی 887 آن را شرح نموده است.

زیرا که خداوند بنده را در انجام گناه بیکی از دو جهت وا می‌گذارد یکی اینکه به عزت او در قضائش و بر و نیکی او در پوشانیدن گناه و به حلم و بردباریش در مهلت دادن به خطا کار و به کرم و بزرگواریش در قبول عذر گناهکار و به فضل او در بخشش و مغفرت گناه معرفت پیدا کنی.
من می‌گویم تفکر در این احوال اشتغال از جهت گناه است و توبه به پیشگاه حضرت حق از جهت صفات و افعال است و این یکی از وجوه سخن معصوم علیه السّلام است که فرمود: آنان از دنیا بحمد و ثناء تو مشغول هستند.
او می‌گوید جهت دوم از مهلت دادن خدا ببندگان در انجام خطا اینست که حجتی بر عدالت خود داشته باشد و بنده را با حجت، بر گناهش عقوبت کند.
و لطیفهٔ دوم اینکه بندهٔ بصیر و صادق اگر در طلب گناهانش بر آید برای خود حسنه و عمل خیری نخواهد دید زیرا که از طرف خدا لطف و مرحمت میبیند و از طرف خود گناه. به بیان دیگر فرد بصیر و صادق جمیع گناهانش را از جهت خود می‌داند و خیرات و نیکی‌هایش را از طرف پروردگار، بنابر این او به گناهانش و خدا به نیکی‌های او اولی و سزاوارترند و بدین ترتیب اگر حقیقت حال را طلب کند حسنه‌ای برای خود نخواهد یافت.
و لطیفهٔ سوم اینکه بنده چون حکم را مشاهده کند آن مشاهده برای او جائی برای نیک شمردن نیکی‌ها و زشت دانستن گناهان باقی نمی‌گذارد و این بخاطر صعود او از مرتبهٔ جمیع این معانی به معنای

حکم است.
شارح در شرح این مطلب می‌گوید: مشاهدهٔ حکم عبارت از اینست که بنده در عالم وجود هیچ مؤثری جز خدا نبیند و هیچ حکم و اثر و فعلی را جز از آن او نداند، در این مرتبه است که بنده در عیان معنای آیهٔ شریفه:
«كُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ إِلّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ».
ترجمه: «هر چیزی هالک و از بین رفتنی است مگر وجه ذات اقدس حق و حکم تنها از آن او است.» را محقق میبیند.
می‌گویم احتمال دارد که مراد از لطیفهٔ اول، مفهوم این آیهٔ شریفه باشد:
ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ آنچه از خوبی‌ها و نیکی‌ها بتو رسد از ناحیهٔ حضرت حق است و آنچه از گناهان و بدیها بسراغت آید از نفس خود تو است، و از لطیفهٔ دوم مفهوم این آیه باشد: «قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ» بگو همه از جانب پروردگار است.
او می‌گوید توبهٔ عوام از زیاد بها دادن به اطاعت و عبادات است که این امر آدمی را به سه چیز دعوت میکند، یکی اینکه بنده نعمت پوشیده داشتن گناه از طرف حق تعالی و مهلت دادن او را انکار می‌کند و دیگر اینکه با

توبه‌اش خود را از خدا طلبکار می‌داند. و سوم اینکه خود را از خدا بی‌نیاز بشمارد که این عین جبروت و سرکشی بر ذات حق تعالی است.
در معنای این سخن می‌گویم که عوام از مردم توبه را از حسنات خود

می‌پندارند و بدین خاطر است که به تحصیل توبه می‌پردازند ولی هیچگاه بآن طرف قضیه توجه نمی‌کنند که آنها جنایت و خطا مرتکب شده و خدا را بر آنها منت است که آن گناه را پوشیده داشته و آنها را مهلت داده است و میبایست از این گستاخی توبه کنند: هم چنین وقتی که بنده توبه را از حسنات خود دانست بر انجام آن برای خود نسبت به ذات اقدس حق حقی قائل شده و خود را طلبکار می‌پندارد و از اینکه خدا توبه‌اش را بپذیرد و آثار گناهش را بزداید خود را بی‌نیاز تصور میکند.
او می‌گوید توبهٔ اوساط و کسانیکه در مرتبهٔ میانه قرار گرفته‌اند عبارت است از توبه از کم انگاشتن گناه که آن عین جرأت و گستاخی است و از تدین به حمیت، و خود را از بندگی خدا بریدن.
می‌گویم مراد از «اوساط» کسانی هستند که بر اثر مشاهدهٔ بعضی از حالات و شنیدن بعضی از آیات و روایات اعتقادی پیدا نموده ولی بمراد و مقصود اصلی آن دست نیافته‌اند و می‌پندارند که آنها در افعال و کردار خود مجبورند و گناهانشان بحکم خدا و قضا و قدر الهی است و همین پندار موجب شده است که آنها خود را بخاطر خطاهای خود مستحق ملامت و سرزنش ندانند و ببعضی از دانسته‌های خود مغرور گردند و در خطری بزرگ که از جهل عوام خطرناک‌تر است گرفتار آیند و این عین جرأت و مبارزه است و علت گرفتاری در این جهل منزه داشتن نفس خود از قبول نسبت اعمال و خطاهایش و ذلت اعتراف بآنها است، و این حالت همان حال بریدگی از بندگی خدا است.
او می‌گوید و توبهٔ خواص توبهٔ از ضایع ساختن وقت است که این امر موجب درک نقیصه و اطفاء و خاموش ساختن نور مراقبت و تیره

ساختن چشمهٔ زلال محبت است.
می‌گویم یعنی خواص اگر بخاطر درک نقیصهٔ گناه به توبه روی آورند صفاء مراقبتی که برای مقربان است به تیرگی می‌گراید.
او می‌گوید: و توبه را پایانی نیست مگر آنجا که به توبه از هر آنچه که پائین‌تر از حق تعالی است منتهی شود، و پس از آن پی‌بردن به نقصان همین توبهٔ آخرین و توبه از رؤیت همین نقصان.
می‌گویم یعنی توبهٔ اهل قرب توبه از هر چیزی است که آنها را از حق باز داشته و بخود مشغول سازد حتی مشاهدهٔ این مطلب که آنها از اشتغال به غیر خدا توبه نموده‌اند خود نیاز به توبهٔ دیگری دارد و لذت وصال آنگاه

کامل شود که غیر خدا فراموش گردد و از همین فراموشی از غیر نیز غافل باشد.
و برای مقربین نیز درجاتی است که بعضی فوق بعضی دیگر است و این گفته شبیه مطلبی است که امام صادق علیه السّلام در کتاب «مصباح-الشریعة» در مقام توبهٔ خواص بیان فرمود که «توبهٔ خواص توبه از اشتغال به غیر خدا است» و ممکن است این گفته، با توبهٔ اولیاء در کلام امام علیه السّلام مطابق باشد.
و اگر بعضی از اسراری را که در این سخنان بود دریافتی پس بدان که احدی نیست که نیاز به توبه نداشته باشد حتی انبیاء و شاهد ما بر این گفته اختلافی است که در احوال آنان است و همین وجود اختلاف دلیل بر این امر است که برای آنها احوالات مختلفی است که بعضی فوق بعضی دیگر است و رجوع و بازگشت از مرتبه پائین‌تر بمرتبهٔ بالاتر توبه میباشد و دیدی که در مصباح الشریعة امام علیه السّلام توبهٔ انبیاء را

توبه از اضطراب نیز بیان فرمود، و بنابر آنچه در روایت رسیده [1] رسول بزرگوار اسلام صلّی اللّه علیه و آله هر روزی بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشد صد مرتبه استغفار می‌فرمود.
و تو اگر در معنای توبه و چگونگی آفرینش بندگان و ترقی آنها تأمل کنی علت احتیاج و نیاز همگان را بتوبه در خواهی یافت زیرا توبه عبارت از رجوع و بازگشت از حال پست‌تر و پائین‌تر به مرتبه عالی‌تر و برتر از آن است، و در عالم وجود جز ذات ذو الجلال که غنی بالذات است موجودی یافت نمی‌شود که از هر جهت کامل بوده و نیازی بترقی و تکامل نداشته باشد و این است که معنای نیاز همگان را به توبه تصحیح میکند.
از طرف دیگر عقلی که کمال انسان و اطاعت پروردگار بدان بستگی دارد پس از کمال قوهٔ شهوت و غضب و سایر اخلاق مذمومه در وجود آدمی، کامل می‌شود، هم چنین انسان ابتدا جاهل است و پس از جهل است که به علم دست می‌یابد و معلوم است که جهل و سایر صفات مذمومه اسباب معصیت و بلکه خود از جملهٔ معاصی است که توبهٔ از آنها واجب است و عقل پس از سن هفت سالگی است که در وجود آدمی بکار می‌افتد و اصل عقل از اوان بلوغ است که به عرصهٔ

---

[1] در کافی باب «استغفار از گناه» از زید شحام از امام صادق (ع) روایت شده که آن حضرت فرمود:
کان رسول اللّه یتوب إلی اللّه عز و جل فی کل یوم سبعین مرة و در باب «نادر» در روایتی آمده است که رسول خدا در هر شب و روز صد مرتبه بسوی خدا توبه می‌نمود و استغفار می‌کرد.

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 66
ظهور و بروز میرسد و حاکم بر وجود انسان می‌شود در حالیکه شهوت قبل از تولد در وجود نوزاد موجود است، و «توبه» عبارت از قبول حکم عقل در باز داشتن آدمی از فرو رفتن در شهوات است، بنابر این عقلی که میبایست مانع آدمی از فرو رفتن در شهوات باشد پس از سن هفت سالگی و حتی اوان بلوغ در انسان کامل میشود در حالیکه شهوت و غضب و جهل و سایر صفات ناپسند قبل از تولد با او است، و این دلیل دیگری در نیاز همهٔ انسان‌ها به توبه است.
اما چرا انسان پیوسته به «توبه» نیاز دارد؟
این بدان خاطر است که بشر یا با اعضاء و جوارح خود مرتکب گناه می‌شود و یا تصمیم به انجام معصیتی می‌گیرد و یا خطورات قلبی و وساوس شیطانی او را از یاد خدا باز میدارد و یا در علم بخدا و صفات و آثار آن غفلت و قصوری از او سر می‌زند، و همهٔ این‌ها نقص است و برای آنها اسبابی است و ترک این‌ها و اشتغال به اضداد آنها رجوع و بازگشت از نقص بسوی کمال است و معنای توبه چیزی جز همین بازگشت نیست.
حال هم چنانکه شنیدی هر کس در خور شأن و استعداد خودش، حتی انبیاء گاه می‌شود که اضطراب نیز بر آنها عارض می‌شود و از آن توبه میکنند.
مطلب دیگر اینکه توبهٔ واقعی از هر کس حتی مرتد چه فطری و چه ملی بمقتضای ادلهٔ عقلی و نقلی پذیرفته می‌شود.
مطلبی که هست اینست که گاه گناه بگونه‌ای است که توبه از آن مشکل و بلکه گاهی غیر ممکن میباشد، و ظلمت گناهان دل را در خود
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 67
فرو میبرد و انسان کاری میکند که تدارکش ممکن نیست مثل اینکه مسلمانان را گمراه سازد و آنان بواسطهٔ گمراهی او کافر شوند و بر همان حال کفر بمیرند «نعوذ باللّه» و اما اگر توبه با آن شرایطی که گفتیم ممکن باشد شکی در قبول آن نیست.
از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود: گناهان بر سه قسم است، گناهی که بخشیده شده و گناهی است که بخشیدنی نیست و گناهی است که نسبت بصاحبش هم امید عفو میرود و هم بر او ترسیده می‌شود، گفته شد ای امیر مؤمنان آنها را برای ما بیان فرما حضرت فرمود اما آن گناه که بخشیده شده گناهی است که خدا او را بر آن گناه در همین دنیا عقوبت نموده است و خدای متعال بردبارتر و بزرگوارتر از این است که بنده را دو مرتبه بر یک گناه عقوبت کند، و اما گناهی که خدا آن را نمی‌آمرزد، ظلم بندگان بعضی نسبت ببعضی دیگر است که خدای متعال آنگاه که برای خلقش ظاهر شد بذات خود سوگند یاد نمود و فرمود سوگند به عزت و جلالم که ظلم هیچ ظالمی (بدون مجازات)

از من نگذرد و لو مشتی بمشت و یا دستی بدستی و شاخ زدن حیوان شاخدار بحیوان بدون شاخ، از همهٔ آنها قصاص گرفته می‌شود تا اینکه مظلمه‌ای برای احدی باقی نماند، سپس خدا آنها را برای حساب بر می‌انگیزاند.
و تو اگر در این خبر شریف تأمل کنی می‌یابی که مراد امام علیه السّلام از گناهی که بخشوده نمی‌شود گناهی است که به رد مظالم و جلب رضایت طرف تدارک نشده باشد و اینکه در خبر آمده در صورتی است که گناه و ظلم بهمان حال باقی باشد و آن موردی که فرمود: امید عفو میرود یا

اینست که توبهٔ از آن گناه ناقص بوده و همهٔ آثار گناه را محو ننموده است و یا از جهت اینست که چون حکم نمودن بخدا در مورد آنچه ببندگان وعده فرموده و الزام به فضل سوء ادب است امام علیه السّلام باین عبارت از آن تعبیر فرمود.
و اما گناه یا کبیره است و یا صغیره، و اگر انسان از گناهان کبیره اجتناب کند و نمازهای پنجگانه را بجای آورد این خود گناهان صغیره را می‌زداید چنانکه در کتاب و سنت آمده است. ذات اقدس حق می- فرماید:
إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ (نساء- 31) ترجمه: اگر از کبائر آنچه از آن نهی می‌شوید دوری گزینید ما گناهان شما را از شما بزدائیم.
و در جای دیگر می‌فرماید:
وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ (شوری- 37) ترجمه: و کسانیکه از کبائر گناهان و زشتی‌ها دوری می‌گزینند.
و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده که فرمود: نمازهای پنجگانه و جمعه تا جمعه آنچه را که بین آنها است از بین میبرد برای کسانیکه از گناهان کبیره اجتناب کنند.
اما حد کبیره و صغیره چیست؟ روایات و همچنین اقوال در این زمینه مختلف است، از امام صادق علیه السّلام «1» در تفسیر آیهٔ اول رسیده که آن حضرت فرمود: گناه کبیره گناهی است که خدا آتش را بر آن واجب نموده است.

---

(1) کافی باب الکبائر

و در جای دیگر از آن حضرت از گناهان کبیره سؤال شد حضرت فرمود «1» گناهان کبیره در کتاب هفت تا است: کفر بخدا، و قتل نفس، و عاق والدین، و خوردن ربا بعد از بینه، و خوردن مال یتیم، و فرار از جنگ و تعرب بعد از هجرت، گفته شد یک درهم از مال یتیم خوردن گناهش بزرگتر

است یا ترک نماز فرمود ترک نماز گفته شد پس چرا ترک نماز در شمار کبائر نیامد حضرت فرمود اولین گناهی که گفتم چه بود گفت کفر بخدا، حضرت صادق علیه السّلام فرمود تارک الصلوة کافر است.
می‌گویم اخبار در این زمینه جدا مختلف است و من آنچه را که در اخبار جزء گناهان کبیره دانسته شده می‌آورم تا وجه احتیاط معلوم گردد، سپس آنچه را که بنظر خودم قوی‌تر است بیان خواهم داشت، در روایتی که گذشت کبائر هفت عدد ذکر شده، و در روایات دیگر این گناهان هم جزء گناهان کبیره شمرده شده است، نا امیدی از رحمت خدا، ایمن شدن از مکر خدا، نسبت زنا بزنان پاکدامن دادن، سحر، زنا، سوگند به دروغ، خوردن از بیت المال قبل از قسمت، نپرداختن زکات واجب، شهادت به دروغ، پنهان داشتن شهادت، ترک نماز به عمد، یا ترک واجبی از واجبات به عمد، نقض عهد، قطع رحم و بریدن از خویشاوندان، دزدی، شرب خمر، خوردن گوشت مردار و خوک و خون و گوشت حیوانی که برای غیر خدا ذبح گردیده، بدون ضرورت خوردن مال حرام، قمار، کم فروشی، لواط، نا امیدی از رحمت خدا، کمک به ستمگران و میل بآنها، حبس و نپرداختن حقوق دیگران بدون عسر و تنگدستی، دروغ، کبر، اسراف، تبذیر، خیانت، حج را سبک شمردن، محاربه با اولیاء خدا، اشتغال به ملاهی، اصرار بر گناهان، انکار حق

---

(1) کافی باب الکبائر

اهل بیت، و هر آنچه خدا بر آن آتش واجب نموده است.
و کمترین تعدادی که برای گناهان کبیره در روایات بیان شده پنج تا است و آن عبارت است از شرک بخدا، عاق والدین، خوردن ربا پس از بینه، و فرار از میدان جنگ، و تعرب بعد از هجرت، و این روایت، روایت صحیحی است، و در آن اندکی تصریح شده باینکه دزدی و زنا از جملهٔ گناهان کبیره نیست و در بعضی از روایات لهو و لعبی که آدمی را از یاد خدا باز دارد مثل غنا و تار زدن مکروه دانسته شده است.
در اینجا دو مطلب است که باید توضیح داده شود:
اول رفع اختلاف از اخبار، بیان مطلب اینکه آنچه از روایات بدست می‌آید اینست که کبیره و صغیره دو امر اضافی هستند، بنابر این زنا نسبت ببوسیدن و لمس بدن نامحرم گناهی کبیره است مسلما و قطعا، و بوسه و لمس بالنسبه به نگاه به نامحرم کبیره است و همینگونه موارد دیگر.
و علت اختلاف اخبار و روایات در این زمینه شاید همین جهت باشد که هر یک از این اخبار در بیان حد گناه کبیره از جهت حکم خاصی است، مثلا بعضی از روایات گناهان کبیره‌ای را بیان میکند که نمازهای پنجگانه بر

طرف کنندۀ آنها نیست، و بعضی دیگر کبائری را ذکر میکند که اجتناب از گناهان صغیره آنها را از بین میبرد، و بعضی دیگر ناظر به گناهان کبیره‌ای است که ناقض عدالت است و باز در همین جهت هم، چون میزان عدالت در همۀ موارد یکسان نیست و عدالتی که در شهادت منظور است با عدالتی که در احکام دیگر شرط شده متفاوت است روایاتی هم که در این جهت آمده مسلما با هم اختلاف خواهد داشت.
مطلب دوم فقه مسأله است، بیان مطلب اینکه آنچه در روایات
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 71
در زمینۀ بیان گناهانی که تصریح به اجتناب از آن در قبول شهادات شده است رسیده مطلق نیست، بلکه اجتناب از کبائری گفته شده که خدا آتش را بر آن واجب نموده است، این بحسب واقع، و اما بحسب ظاهر ما اخبار زیادی داریم که به اکتفاء به حسن ظاهر امر میکند و همین که طرف متجاهر به فسق نبوده و ملتزم جماعت باشد و بین مردم به ستر و عفاف شناخته شده باشد این در شهادات و ولایات غیر از ولایت فتوی کافی است.
و اما نماز جماعت، در اخباری که در زمینۀ امامت جماعت رسیده اجتناب از کبائر برای امام جماعت شرط نشده و حتی عدالت نیز، بلکه از اقتداء به مرتکب بعضی از کبائر نهی شده است، مثل اینکه گفته شده پشت سر شارب الخمر و یا خورندۀ گوشت خوک نماز مگزار، و قول اقوی جواز نماز به امامت مجهول الحال از شیعه است بنابر این تعیین و مشخص ساختن گناه کبیره از نظر عملی اهمیت چندانی ندارد بلکه میتوان گفت حکمت الهی و فضل او اقتضاء نموده که گناهان کبیره مخفی و پوشیده بماند بدو جهت، یکی اینکه انسان از جهت احتیاط از همۀ گناهانیکه احتمال کبیره بودنش را میدهد اجتناب کند و جهت دیگر اینکه اگر کسی هم مرتکب گناهی شد که در حقیقت از جملۀ کبائر است، ولی چون عالم به این حقیقت نبوده، عقابش سبکتر باشد و همین مقدار سخن در تحقیق گناه کبیره کافی است.
ولی آنچه از نظر ما مهم و با بحث ما مناسب‌تر است اینست که اگر مرتکب گناه صغیره آن را کوچک بشمارد و ارتکاب آن را امری ساده تصور کند هر اندازه که آن گناه را کوچک شمرد همانقدر آن گناه
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 72
بزرگ خواهد بود هم چنین گناه کبیره هر اندازه که ارتکابش در نظر عارف بزرگ آید نزد خدا کوچک خواهد بود، گذشته از اینکه بعضی از گناهان، صغیره و بعضی، کبیره دانسته شده این از باب فضل است، و الا در واقع و نفس الامر بحکم عقل هر مخالفتی با امر مولا کبیره بوده و مرتکبش مستحق آتش است، بلکه این حکم هر چیزی است که شارع از آن منع

نموده و لو بکراهت، و بلکه حکم هر مباحی است که سبب غفلت انسان از یاد خدا شود و بلکه اشتغال به غیر خدا و لو انسان از یاد خدا هم غافل نباشد همین حکم را دارد و پس از اینکه عقل حضور خدا را و عظمت و لطف و طلب او از بنده به انس با خود را تصور نمود هر آنچه که مخالف با این طلب باشد و لو عدم اهتمام باین امر بحکم عقل گناهی بس بزرگ خواهد بود.
بعبارت دیگر پشت نمودن بر ملک و سلطانی که همهٔ نعمتها از او است آن‌هم در حضور او، و اشتغال بدشمن او را عقل گناه کبیره می‌داند و لکن ذات اقدس حق با بزرگواری و فضل خود برای گناهان کوچک و مکروهات و مباحات عقوبتی مقرر نداشته، و با ملاحظهٔ همین بزرگواری و فضل او است که حکم عقل همهٔ این مراتب را قبیح می‌داند، و خلاصهٔ کلام آنکه عقل همهٔ مخالفتهای با امر مولا را کبیره می‌داند ولی فضل و بخشش او بعضی را کوچک شمرده ولی بشرطی که بنده آنها را کوچک نشمارد.
از امام صادق علیه السّلام رسیده که آن حضرت از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: بپرهیزید کوچک‌های از گناهان را که آنها بخشیده نمی‌شود، گفته شد آن گناهان حقیریکه بخشیده نمیشود کدام
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 73
است، فرمود مرد گناهی میکند و میگوید: خوشا بحال من اگر غیر از این گناهی نمیداشتم، و در جای دیگر فرمود: خدا بنده‌ای را که در ارتکاب گناه کبیره از او طلب مغفرت کند دوست می‌دارد و بنده‌ای را که گناه را اندک و حقیر بشمارد دشمن می‌دارد. و خلاصه آنچه صغیره را بزرگ می‌نماید اصرار بر آن است، در روایت رسیده:
لا صغیرة مع الاصرار و لا کبیرة مع الاستغفار.
با اصرار بر گناه صغیره‌ای نخواهد بود و با استغفار کبیره‌ای نخواهد ماند. و در عرف اهل لغت «اصرار» عبارت از ادامهٔ بر امری است، و لکن استغفار حکم سابق را باطل می‌سازد، بنابر این ارتکاب گناهی برای بار دوم در صورتیکه در مرتبهٔ اول از آن استغفار نموده و تصمیمی هم که منافی با استغفار باشد نداشته، در حکم ارتکاب گناهی غیر تکراری است.
از امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیهٔ شریفهٔ «وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلیٰ مٰا فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» رسیده که آن حضرت فرمود: اصرار اینست که آدمی گناهی مرتکب شود و استغفار نکند و نفس خود را برای توبهٔ از آن گناه آماده نسازد این اصرار بر گناه است.
میگویم احتمال دارد که مراد از استغفار در اینجا توبه باشد چنانکه در بعضی از روایات چنین است بنابر این جملهٔ «و نفس خود را برای توبه آماده سازد» عطف تفسیری خواهد بود، و ممکن است بمعنای دعا برای آمرزش آن گناه باشد که در این صورت اصرار بر گناه دو شرط خواهد

داشت یکی عدم استغفار و دیگری عدم توبه، و در این صورت اگر یکی از این دو شرط موجود باشد بنده مصر بر گناه نخواهد بود،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 74
و ای کاش چنین بود، ولی جماعتی بعدم کفایت استغفار فتوا داده‌اند، و عزم بر ترک را که ارتکاب دوبارهٔ جرم خلاف آن عزم است، را شرط می‌دانند.
دیگر از عواملیکه صغیره را در زمرهٔ کبائر قرار می‌دهد سرور و خوشحالی از گناه صغیره و آن را نعمتی پنداشتن است و این در صورتی است که فاعل به گناه بودن آن عمل عالم باشد، و لکن اگر باین مطلب که این عمل از جملهٔ معاصی است جاهل بوده و در جهلش مقصر نباشد و خوشحالی و سرورش از انجام آن عمل بدین خاطر باشد که آن را کاری نیک و موجب تقرب بخدا می‌پنداشته گمان نمیکنم که این سرور و خوشحالی سبب شود که حتی آن عمل از جملهٔ گناهان صغیره باشد و ممکن است که برای او از جملهٔ محرمات هم بحساب نیاید بلکه در بعضی از موارد امکان دارد که بواسطهٔ این سرور پاداش هم باو داده شود.
خلاصهٔ کلام آنکه سرور و شادمانی بواسطهٔ تمکن و دست یابی به گناه صغیره، آن گناه را در زمرهٔ کبائر در می‌آورد و لذا بر مؤمن لازم است که بر گناهان خود افسوس خورد و بر آنها متأسف باشد و از اینکه بانجام عملی که موجب دوری او از رضاء حضرت حق گشته مبتلا شده خود را در معصیت بداند. عامل دیگر اظهار گناه است زیرا این عمل خود کفران نعمت سرّ و پوشیده داشتن گناه از جانب حق تعالی است. و گاه می‌شود که باعث تحریک دیگران بانجام گناه می‌شود بلکه گاهی خود وسیله برای سرور و شادمانی بگناه می‌شود، گذشته از این‌ها، مجرد اظهار گناه ملازم با هتک نوامیس الهی است گر چه هیچیک از آنچه که ذکر شد در آن نباشد، در کافی از امام رضا علیه السّلام رسیده که آن حضرت از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 75
روایت نموده که پیامبر فرمود:
آن کس که کار نیکی کند و آن را پنهان دارد ثوابش هفتاد برابر خواهد بود، و آن کس که عمل زشتی انجام دهد و آن را آشکار سازد خوار و ذلیل است، و آن کس که گناه کند و پوشیده بدارد آن گناه بر او بخشیده خواهد شد.
بلی، اینجا یک مطلب هست و آن اینکه گاه می‌شود که اظهار گناه در بعضی از موارد بسیار بر نفس آدمی گران می‌آید و انسان با تأسف و افسوس و بزرگ شمردن گناه آن را اظهار میکند، این حکمش حکم سابق نیست، ولی یک امر ذوقی است که تعبد بآن بما نرسیده، بلکه آنچه از

شرع بدست می‌آید خلاف این است، و احوط ترک این عمل است مگر آنجا که بنده در مقام علاج آن عمل زشت بر آید و یا از عالمی استفتاء کند و یا اینکه این عمل را سبب کمال نفس ببیند، در این موارد گمان میکنم اشکالی نداشته باشد، چنانکه برای بعضی از مؤمنین در استعلاج از ائمه علیهم السّلام و از بعضی از علماء این مسئله پیش آمده و آنان از این عمل، نهی ننموده‌اند، ولی باید بدانی که این مطلب تنها در اظهار معاصی بخصوص و بعینه هست، و اما اظهار تقصیر و گناه کاری بطور عموم باینکه آدمی نزد دیگران گناهانش را بسیار بداند و از آنها اظهار تأسف و اندوه کند این شیوهٔ اکابر و بزرگان دین است که خود را اهل معصیت و تقصیر می‌دانند خصوصا در نوشته‌های خود، بطوریکه القابی مثل مذنب و جانی از القاب مؤمن در نوشته‌ها و نامه‌هایش میباشد و این بالنسبه بمردم است و اما بالنسبه به پروردگار در اظهار تأسف و افسوس و طلب رحمت و بخشش و یاد آوری نعمت مهلت دادن پروردگار و پوشیده
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 76
داشتن گناه و مغفرت او بلکه اقرار و اعتراف بگناه و قلت حیاء از اعظم وجوه مناجات بنده با مولا است و برای آن اثر زیادی در قبول توبهٔ انسان و روشنائی دل میباشد و کاملین از اولیاء حسنات خود را بگونه‌ایکه کذب صریح نباشد از جملهٔ سیئات می‌شمارند، و حتی شیوهٔ جماعتی از بزرگان بر این بوده که از عبادات و اعمال و مجاهدات خود تعبیر به «وزر» «گناه» مینمودند، و وجه این عمل اینست که عظمت امر بگونه‌ای است که محتمل را محقق در انظار می‌سازد و بلکه گاهی غیر محقق را مثل محقق قرار می‌دهد، معروف است که مار گزیده از ریسمان هم می‌ترسد با اینکه می‌داند که ریسمان نمیگزد، و شاید آنچه در اخبار وارد شده که از تمامیت اخلاق حسنه اینست که انسان همه را از خود پرهیزگارتر بداند از همین باب باشد.
انا للّه و انا إلیه راجعون از مصیبت غفلت و عجب و خود پسندی و ناز و کرشمه‌ایکه در ما هست و جمیع احوال و حالات و حرکات و سکنات ما گواه بر آن است، و از شرور و بدی‌های نفس خود و غرور نسبت بذات اقدس حق، باو شکایت میبریم که غرور است که ما را نسبت به ذات اقدس او این گونه مغرور ساخته و تنها باید از او استمداد نمود و کمک خواست.
عامل دیگر اینست که گناه از کسی صادر شود که سمت پیشوائی دارد مثل علماء و بعضی از مردم که به قدس و تقوی معروف شده‌اند، زیرا گناه صغیرهٔ این‌ها چه بسا سبب شود که عوام از مردم مرتکب گناهان کبیره گردند و این در صورتی است که ارتکاب گناه در معرض دید مردم باشد، گر چه خود علم بنفسه قبح مخالفت را از بعضی وجوه افزون میکند

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 77
ولی آنچه در اینجا بدان توجه شده همان جهت اقتداء عوام باو است، و لذا عالم دو وظیفه دارد یکی ترک گناه و دیگر اینکه اگر بگناه مبتلا شد آن را پوشیده بدارد.
از عواملی که در محو آثار گناهان مؤثر است انجام حسنات و کارهای نیک پس از ارتکاب گناه است بخصوص خوف، و گریه و صدقات، و از همه مؤثرتر محبت در راه خدا بخصوص محبت محمد و آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و پس از آن محبت شیعیان و موالیان آن بزرگواران است.
و مؤمن اگر باین وسیله‌ها هم متوسل نشود خدا از راههای دیگر گناهانش را می‌آمرزد مثل اینکه او را در جان و اهل و مال و جاهش به مصیبتهائی گرفتار می‌سازد و آن را کفارهٔ گناهانش قرار می‌دهد.
چنانکه در بعضی از احادیث قدسی رسیده که ذات اقدس حق می‌فرماید:
اهل معصیتم را هم از رحمتم نا امید نساخته‌ام اگر بمیرند من حبیب آنها هستم و اگر بیمار شوند من طبیب آنهایم و اگر توبه نکنند بمصیبتها و بلاهها آنها را گرفتار سازم. و در همین باب رسیده که هر گرفتاری و ناراحتی که بسراغ انسان می‌آید حتی درد سر، و یا پای انسان که بسنگ بخورد، اثر گناهانش هست، بنابر این بلاها هم همه‌اش برای مؤمن رحمت است و سزاوار است که او از آنها استقبال کند چنانکه در روایات است که ذات اقدس حق خطاب به یکی از انبیاء خود فرمود هر گاه دیدی که فقر بتو روی آورد بگو مرحبا به شعار صالحان، و آنگاه که دیدی ثروت متوجهت گشته بگو این گناهی است که خدا خواسته زود مرا به عقوبتش گرفتار سازد، و با این بیان بلاها و مصائب دنیا برای
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 78
بندگان صالح خدا از نعمتهای او است هم چنانکه نعمتهای دنیائی از جهتی برای آنها از عقوبتها است.
و اما علاج اصرار بر گناه، و دواء برای دستیابی به توبه، نیاز به تحصیل اسباب آن دارد و آن عبارت است از علم و ذکر و مجاهدت با عمل، اما علم باینستکه بداند که آنچه بهتر و پایدارتر است آن سرای آخرت است و گناهان موجب شقاوتی بس بزرگ برای او در دنیا و آخرت خواهد بود و آنچه که انسان را از این شقاوت عظمی نجات میبخشد و محبت حضرت حق تعالی را کسب میکند و آدمی را بجوار حضرت ذو الجلال و لقاء او میرساند توبه است و لذت لقاء اللّه همان لذتی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب احدی خطور نموده است.
از اینکه بگذریم باید دانست که علم با غفلت نفعی بحال آدمی ندارد مگر اینکه انسان متذکر شود و علامت فکر نافع اینست که آن فکر در تغییر و تحول احوال آدمی اثر بگذارد و در عواقب سوئی که بخاطر تفریط و زیاده

روی در منافع زودرس دنیائی در انتظارش هست او را بتفکر وا دارد، مثلا اگر بمؤمنی ناسزائی گفته باید بداند که این ناسزا برای او در آخرت عذابی بدنبال خواهد داشت عذابی که قابل قیاس با عذاب‌های دنیائی نیست و این علم تنها با غفلت از آن فایده‌ای نخواهد داشت مگر اینکه ذکر و یاد آوری بدنبال داشته باشد و ذکر هم نمیتواند فایدهٔ زیادی داشته باشد مگر اینکه این یاد آوری و تذکر آن سوء عاقبت و آن سرانجام شوم که در انتظارش هست دائمی گردد تا اینکه در حالش تغییری بوجود آورد مثل اینکه اگر به سلطانی در غیابش ناسزائی گفته

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 79

باشد و بفهمد این ماجرا به سلطان رسیده و سلطان او را برای عقوبت احضار نماید، چنین کسی حالش چگونه خواهد بود؟ مدام در فکر این است که سلطان بر سر او چه خواهد آورد و چه مجازاتی در انتظار او است و چگونه چنین کسی دائما در غم و اندوه است و خود را ملامت میکند و هر گاه صحنهٔ مجازات را بخاطر آورد که سلطان به جلادان دستور دهد که او را بگیرند و زبانش را از کام بیرون کشند چگونه حزن و اندوهش افزون می‌شود، و عقوبتی در عالم نیست مگر اینکه او برای خود آن را آماده میبیند و از تصور آن درد میکشد و متألم میشود حتی گاه دیده شده که شخص جانی از شدت ترس قبل از تحمل عقوبت تلف شده و یا اینکه دیوانه شده است، و لذا است که گفته‌اند فکر کامل صحیح گاه می‌شود که از خود آنچه که انسان دربارهٔ آن می‌اندیشد در قلب اثر بیشتری دارد.

و خلاصه هر گاه انسان در عظمت و بزرگی امر آخرت بیندیشد و لذات بهشت با انواع و اقسام آن و بهجت و سرور و کرامتش را تصور کند، و از آن طرف حسرت محروم شدن از این‌ها، و الم و درد و رنج عذاب آخرت و وقوع آن را بر نفس خود در نظر آورد همین تفکر و اندیشیدن لا محاله اثری بجای میگذارد که آن اثر در تکمیل توبه‌اش مؤثر خواهد بود و برای کسانیکه در ابتدای راه هستند فکر دربارهٔ مرگ و شدت و سکرات آن و ناراحتی و حرارت و درد و رنج هنگام مفارقت روح از بدن، و حسرت آدمی در آن حال و جدائی او از جمیع آنچه که بآنها دل بسته و همهٔ کسانیکه با آنها انس گرفته و وحشت و تاریکی قبر و غربت آدمی در گور بسیار مؤثر است شاعر عرب میگوید:

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 80

و فی ذکر هول الموت و القبر و البلا عن اللّهو و اللّذّات للمرء زاجر

ترجمه: و در یاد آوری هول و هراس مرگ و قبر و پوسیدن بدن در گور عاملی نهفته است که آدمی را از لهو و لعب و لذات دنیائی باز می‌دارد.

و من خود بعضی از مستمعین را دیدم که هنگام مذاکره در احوال مرگ و مردگان، ظرف چند روز عقلش را از دست داد بنحویکه بمعالجه نیاز پیدا

کرد و لذا او را از حضور در آن مجلس و فکر دربارۀ مرگ منع نمودم و دستور دادم که در رحمت خدا و بی‌کرانگی دریای عفو و بخشش او بیندیشد و اخباریکه در مورد مرگ صالحان، و لذت آنچه که اولیاء خدا با مرگ بآن رسیده‌اند و شوقی که آنها به لقاء حضرت ذو الجلال و کرامات او داشته‌اند را از نظر بگذراند، تا از آن حالی که در آن است بهبودی حاصل کند.
و خلاصۀ کلام آنکه آدمی اگر بدین ترتیب که ذکر شد در عواقب احوال خود بیندیشد کمترین اثری که در وجود او خواهد داشت، بریدن او از گناهان است. و اما اینکه میبینیم در اکثر مردم چنین اثری نمیگذارد بدان خاطر است که آنها از یاد مرگ و قبر غافل هستند و اگر هم دچار عارضه‌ای شوند و مرگ را بخاطر آورند فورا خود را از یاد مرگ بامر دیگری مشغول میسازند.
ولی بزرگان چنین نبودند بلکه مرتب بگور خود سر می‌زدند و در آن می‌خوابیدند و خود را بآنچه که اشقیاء در گور خطاب می‌شوند مخاطب می‌ساختند تا این عمل مانع این شود که آنها بدون تهیۀ اسباب

سفر آخرت باین منزل وارد شوند، و شیوۀ بعضی از آنها این بود که برای خود قبری آماده ساخته بود و می‌آمد و در آن می‌خوابید بعد این آیۀ شریفه را که زبان حال آدمیان، پس از مرگ است تلاوت مینمود و میگفت:
«رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صٰالِحاً» خدایا مرا برگردان امید است که دیگر کارهایم نیک و پسندیده باشد.
بعد خطاب بخود میگفت: فلانی برخیز پروردگارت تو را برگرداند پس در انجام اعمال صالح همت گمار قبل از اینکه روزی بیاید که هر چه آرزوی بازگشت بدنیا کنی بدان دست نیابی. و با جدیت و کوشش بیشتر به عبادت می‌پرداخت.
و شنیده‌ام که علامه اشرفی مازندرانی آتش زیادی برمی‌افروخت و دستور میداد که او را به ریسمانی ببندند و بسوی آتش کشند و درد و رنج آتش دنیا را بخود می‌چشاند.
و از کسانیکه به بیت المقدس مشرف شده‌اند حکایت شده که عبادی در آنجا هستند که زنجیرها را از کتف خود عبور داده و از پشت خود خارج ساخته‌اند و آن را به ستون بسته و به عبادت اشتغال دارند.
و اگر آدمی بخواهد که تفکر در این مسائل، در او تأثیر بگذارد باید در این راه مبالغه کند مثلا سکرات مرگ و قبر و پوسیدگی بدن در گور را برای خود تصور کند، و طراوت فعلی صورتش را ببیند و با چشم خیال در قبرش بنگرد که چگونه قبر این چهرۀ زیبا را زشت ساخته حدقه‌های چشم بر گونه‌ها جاری شده و گوشتهای بدن سوراخ سوراخ

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 82
گشته، موهایش پوسیده، آنچنان این چهره زشت و کریه گردیده که آدمی از مشاهدۀ آن وحشت میکند و هر بیننده‌ای منزجر می‌شود، و بعد مفاجات و ناگهان رسیدن مرگ و مرض را بخاطر آورد، چه بسیار کسانی که شب صحیح و سالم به بستر رفتند و صبح جنازۀ آنها از بستر برداشته شد و چه بسا کسانیکه شب سالم بخواب رفتند و صبح بیمار برخواستند و چه بسا بیماریکه هر چه بمعالجه می‌پردازد و بامید بهبودی درد میکشد بمرگ نزدیکتر می‌شود و فراق و جدائی از دوستان را نزدیکتر مشاهده میکند تا آنجا که حتی فرزندانش هم فراموشش می‌شود و در حالتی قرار میگیرد و وحشت و ترسی بر او عارض می‌شود که زبان را یارای گفتن آن نیست و به چنان وضع ناخوشایندی گرفتار شود که بیانش ممکن نیست و در شرایطی دیده از جهان فرو میبندد که دستش از همه جا و همه چیز کوتاه است و آنان که گرد او گرفته‌اند نه میتوانند نفعی به او رسانند و نه آنچه را که بر سرش می‌آید از او دور سازند.
هر یک از ما باید بداند که جامعۀ انسانی بمنزلۀ کاروانی است که ساربان آن بآهنگ خرابی و ویرانی این دنیا اشترانش را میراند و منادی آنان را بمرگ فرا میخواند.
آگاه باشید که دنیا پیمان شکنی مکار است که هر روز شوئی برای خود گیرد و در هر شبی اهلی را بقتل رساند و در هر ساعتی جمعی را پریشان سازد و چه بسیار کسانی از پیشینیان بودند که باین دنیا دل بستند و به فخر و مباهات بآن پرداختند ولی همۀ آنها را درهم کوبید و روانۀ دوزخشان ساخت، کجاست آنکه مال و ثروت دنیا را جمع کرد و در حفظ و حراست آنها بسیار کوشید و از انفاق در راه خدا بخل ورزید، کجاست آنکه
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 83
مستی‌ها نمود و لشگرها گرد آورد و بر منبرها بالا رفت، کجاست آنکه خانه‌ها ساخت، و قصرها بالا برد، و مردمان را گرد آورد همۀ این‌ها چند روزی بیش نبود و عاقبت نهنگ مرگ آنها را در کام خود فرو برد.
و برای بریدن و دور شدن از معاصی همین تفکر در کیفیت مرگ مردمان صالح و افراد نابکار تو را کفایت میکند و اگر بنده‌ای به انجام توبه موفق شد سزاوار است که برای خود دفتری تهیه کند و هر آنچه که از حقوق خدا از عبادات و سایر فرائض متوجه او میشود و آنچه را که میبایست از آن اجتناب کند در آن بنویسد.
هم چنین حقوق مردم را از مال و آبرو و سایر حقوق آنها که مربوط باو می‌شود ثبت کند، بعد برای هر یک از اعضاء و جوارح بدن خود از قلب و گوش و چشم و زبان و ذائقه و شامه و دست و پا و شکم و سایر اعضاء، صفحه‌ای مشخص سازد، بعد اقسام طاعات را از نماز و زکات و خمس و

روزه و حج و امر بمعروف و نهی از منکر و عهد و سوگند و نذر و کفارات و جواب سلام بلکه همهٔ تحیتها حتی گفتن «یرحمک- اللّه» به کسیکه عطسه میکند و از حمد و صلوات غفلت نمیکند، و صله- ارحام و بر و نیکی به پدر و مادر و اداء حقوق برادران که بسیار است و در حدیث آمده که خدا بچیزی افضل و برتر از اداء حق مؤمن پرستیده نشده است، و نفقه زوجه و مملوک و سایر حقوق آنها و نفقه و خرجی نزدیکانش اگر آنها تهیدست هستند و او ثروتمند و نفقه حیواناتی که در اختیار گرفته، و تقدیر معیشت بدون اسراف و بخل و طلب حلال، و رفع ضرر از نفس و مال و ازدواج در صورت ترس از وقوع در حرام بدون آن و راستی در گفتار و گفته شده در کردار نیز، و اداء امانت به نیک

و بد و مؤمن و فاجر و وفاء بعهد و وعده، و صرف نعمتهای خدا در آن مواردی که برای آن آفریده شده و سجده هنگام تلاوت عزائم و استماع آن و بلکه سماع آن نیز، همهٔ این‌ها از واجبات عینی است، و اما واجبات کفائی مثل جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و فتوا و قضاء در صورت نیاز جامعه به این‌ها و وسیلهٔ نجات کسی را که مشرف بهلاکت است فراهم نمودن و کسی را که فریاد رسی می‌طلبد در صورت قدرت پاسخ گفتن، و اطعام گرسنگان بر آن کس که توانائی دارد در صورتیکه صدقات واجبه آن را کفایت نکند و تحمل شهادات در صورت عدم تعین آن بر او، و الا که در این صورت واجب عینی خواهد بود، همچنین تجهیز مردگان و غسل و دفن، و سایر ولایتهای دیگر، و ابقاء ضروریات بقاء برای نوع، میباشد.

سپس در طاعات قلبی تأمل کند که آن نیز یا عینی است و یا کفائی، از جمله واجبات عینی قلبی، معرفت عقاید حقه واجبه و لو بطور اجمال و معرفت احکام شرعی و لو به تقلید از مجتهدی در هنگام عمل و معرفت اخلاق و آفات اعمال و توبه و شکر و صبر و خوف و رجاء و نیت و اخلاص و غیر این‌ها از اعمال قلبی که بر هر مکلف واجب است.

و از جمله واجبات کفائی قلبی، معرفت و آشنائی به علم کلام برای پدید آورندگان بدعت در دین و معرفت احکام شرعی زیادتر از آنچه بر هر کس واجب عینی است.

سپس به تفکر دربارهٔ معاصی و گناهان بپردازد زیرا گناهان بر چند قسم است یک قسم گناهانی است که در اصل شرع حرام گشته مثل شرب خمر و زنا، و یک قسم بقصد و نیت است مثل خوردن بخاطر فربه شدن

و خرید و فروش در راه کمک بمعصیت، قسم دیگر معاصی جوارح و اعضای بدن، و یک قسم معاصی دل و هر یک از این‌ها یا کبیره است و یا صغیره، و در تعیین گناه کبیره هم در روایات و هم در فتاوا اختلاف زیادی

است.
و شاید علت این ابهام این بوده که انسان متقی از اکثر گناهان پرهیز کند، و در حدیث صحیح «1» رسیده که گناه کبیره عبارت از گناهی است که خدا وعدهٔ آتش بآن داده است، و در همان باب آمده که هر کس از آنچه که وعدهٔ آتش بر آن داده شده اجتناب کند گناهانش بخشیده خواهد شد اگر مؤمن باشد، و باز در روایتی دیگر شمارهٔ گناهان هفت تا دانسته شده که قتل نفس بحرام، و عاق والدین، و خوردن ربا، و پس از هجرت ببادیه برگشتن، و نسبت زنا به زنان پاک دامن دادن و اکل مال یتیم، و فرار از جنگ باشد، و در حدیث حسن آمده که کبائر در کتاب علی هفت تا است، کفر بخدا، و قتل نفس، و عاق والدین، و خوردن ربا بعد از بینه و خوردن مال یتیم از روی ظلم و فرار از جنگ، و تعرب بعد از هجرت. و امام رضا علیه السّلام در نامه‌ایکه برای مأمون نوشت آن را سی و پنج عدد دانسته که آخرینش اصرار بر صغایر است.
بعد در اصناف محرمات بنگر که آنها نیز بسیار است یک قسم معاصی قلب است و یک قسم معاصی جوارح و اعضاء بدن، از معاصی قلب می‌توان از حسد هرگاه انسان آن را ظاهر سازد، و کینه، و نیت سوء دربارهٔ مؤمن داشتن، و سوء ظن نسبت بمسلمانان در غیر محل آن، و محبت دشمنان خدا، و گفته شده محبت دنیا، و حب جاه و ریاست، و

---

(1) کافی باب الکبائر

عجب و ریا، و کبر، و حرص بیش از حد، و بر قضاء الهی خشمگین شدن، و غفلت از تکلیف، و نفاق، و فرا گیری علومی که حرام است مثل کهانت و سحر برای عمل بآن، و بخل و ترس، و ایمن شدن از مکر خدا، و ناامیدی از روح و رحمت حق، و جهل، می‌توان نام برد و همهٔ این‌ها از معاصی قلب است، گر چه بعضی از آنها جزء کبائر و یا محرمات نیست و داخل در مکروهات هست، و معاصی که مربوط بجوارح می‌شود، مثل کبائریکه در بحث از گناهان کبیره و صغیره بیان داشتیم، و بدعت، و جلوگیری از اینکه در مساجد نام خدا برده شود، و کوشش در ویرانی آن و سعی و کوشش در هر معصیتی و کتمان حق، و رشوه، و توقف در بلاد کفر با تمکن از خروج از آنجا، و مخالفت و دشمنی با رسول صلّی اللّه علیه و آله، و متابعت از غیر راه مؤمنین، و استکبار از دعاء و هر عبادت دیگر، و راهزنی، و تحریف حقایق، و تکذیب آیات خدا، و اذیت و آزار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مؤمنین و اهانت بآنها بلکه اذیت و آزار حیوانات بدون اذن شارع، و اعراض و روی گردانیدن از آیات خدا و باطل دانستن آن، و تخلف از جهاد، و بلکه تخلف از بعضی از اقسام دفاع، و نشستن در مساجد در حال جنابت

و حیض، و گذشتن از مسجد الحرام و مسجد النبی با این حالت، و پوشیدن لباس ابریشم، و زینت به طلا برای مردان، جز آنچه در حال جنگ اجازه داده شده، و خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره بلکه تهیه این چنین ظروفی، و ساختن آلات لهو و قمار، و تصویر موجودات صاحب روح، و احوط ترک داشتن این صورتها است، و ساختن خانه برای خود نمائی و شهرت زیاده بر آنچه که مورد نیاز است، بلکه برای فخر فروختن به همسایگان و مباهات ببرادران، و خوار شمردن

فقیر مسلمان، و تراشیدن صورت، و قمار، و شرط بندی در غیر مواردیکه استثناء شده و سرودن چیزی در هجاء مؤمن، و غزل سرائی بنام زنی معین که بر او حلال نیست، و یا بنام پسر بچه‌ای بنابر احوط، و نوحه سرائی بباطل و استماع آن، و غناء و آواز با آهنگ لهو انگیز، و قیادت و مساحقه، و مباشرت دو زن بدون اینکه جامه‌ای بین آنها باشد، و اینکه زن آنچه را که در خلوت بین او همسرش گذشته برای دیگران بیان کند و خود آرایی زن برای غیر شوهر خود، و خروج از خانه بدون اجازهٔ شوهر، و نگاه به اجنبی با قصد بد، حتی نگاه مرد به پسر بچه زیبا، و مسافحه و دست دادن با زن نامحرم، و التزام با آنها، و نگاه مرد به عورت برادر مسلمانش و زن به عورت زن دیگر، و نگاه بدرون خانهٔ دیگران، و نشستن بر سفره‌ایکه بر سر آن سفره شراب نوشیده میشود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شراب و آنکه درختش را غرس نموده و آنکه انگورش را فشرده و آن کس که بیاشامد و آنکه بفروشد و آنکه بخرد و آنکه از پول آن ارتزاق کند و آنکه آن را حمل کند و آنکه و آنچه بر او حمل شود همه را لعنت فرموده، هم چنین خورندهٔ ربا و موکل و کاتب و شاهد آن را لعنت نموده است، و از امیر المؤمنین علی علیه السّلام رسیده که فرمود:
بر حذر باش از اینکه، عشار (ده یک بگیر) و یا شاعر، و یا شرطه و یا صاحب طنبور و طبل باشی.
و از جملهٔ معاصی اخبار از غیب است بطور کلی برای غیر نبی و یا وصی نبی، خواه به تنجیم یا کهانت یا قیافه یا رمل و یا هر وسیلهٔ دیگر باشد که در حدیث است که از فرا گیری نجوم بر حذر باشید مگر آنچه که بدان در دریا و خشکی راه پیدا میکنید زیرا که نجوم آدمی را به

کهانت میکشاند، و منجم مثل کاهن است، و کاهن مثل ساحر و ساحر مثل کافر و کافر در آتش است و در حدیث دیگر آمده که هر کس کهانت کند و یا پیش کاهنی رود و از او استمداد جوید از دین محمد صلّی اللّه علیه و آله برائت جسته است.
دیگر از معاصی سحر و شعبده است و سحر عبارت از سخن یا نوشته یا

قسم‌ها و دعاها و امثال این‌ها است که بواسطهٔ آن ضرری متوجه دیگری میشود که از جمله میتوان بستن مرد را نسبت بهمسرش، و ایجاد دشمنی میان آنها، و استخدام ملائکه و جن و فرود آوردن شیاطین در کشف پنهانیها و علاج کسیکه غش نموده و استحضار شیاطین، و یا آنها را در بدن کودک و یا زنی در آوردن، و کشف پنهانیها با این کار، فرا گیری این‌ها و آنچه شبیه این‌ها است و کسب از این راه حرام است، مگر اینکه بدین خاطر این علوم را فرا گیرد که اگر کسی با این اعمال خواست ادعای نبوت کند و مردم را بفریبد او را رسوا سازد، هم چنین حل سحر با قرآن و یا مطلقا جایز است و در خبر حل سحر جایز دانسته شده و از عقد و بستن نهی شده است.
و از جملهٔ معاصی غضب برای غیر خدا، و حمیت و عصبیت با اعمال آن، و تکبر و تجبر، و با تکبر راه رفتن، و بدیگران فخر فروختن، و فحش و ناسزا گفتن، و خود را ستودن، و خودنمائی کردن، و سخن- چینی و گوش بآن فرا دادن، و اشاعهٔ فواحش و زشتیها در میان مؤمنین، و تجسس عیوب آنها، و بهتان و سعایت، و سب و لعن و طعن بدون استحقاق، و مکر و فریب، و غدر و غش و فریبکاری، مگر در مواردیکه استثنا شده و غصب و بردن مال غیر و خوردن آنچه را که شارع حرام دانسته بلکه

مطلق تصرف در اموریکه تصرف در آنها حرام است و بردن حقوق مسلمانان و ظلم و قساوت و جفاء و هر آنچه که خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله از آن نهی نموده و ترک آداب و سنن نبوی بیکباره، و کمک بظالمین و کفر و گناه میباشد.
این اصول طاعات و معاصی است و انسان هر گاه اراده توبه کند میبایست در این‌ها بنگرد و تأمل نماید و یکی یکی را از نظر بگذراند بعد هر یک از این اصول را به اعضاء و جوارح بدن تقسیم کند و برای هر عضوی واجبات و محرمات مربوط بآن عضو را در صفحه‌ای بنویسد، و در صفحه دو جدول رسم نماید و در زیر هر جدول دو جدول دیگر بکشد، بعد اوقات عمرش را از هنگام بلوغ تا زمان توبه بتفصیل بررسی کند و ببیند آیا در این مدت واجبی از او فوت شده و یا بعمل حرامی مبتلا گشته و اگر چنین بوده هر یک را در ستون مخصوص به آن بنویسد، بعد ببیند آیا این واجبی که از او فوت شده و یا این عمل حرامیکه مرتکب گشته از حق اللّه بوده یا حق الناس، و باز هر کدام را در جدول مخصوص ثبت کند و بعد آنهایی را که از حقوق الهی بوده ببیند آیا برای آن قضاء یا کفاره‌ای هست یا خیر و این را هم قید کند، بعد در اموریکه بحقوق مردم مربوط میشود بنگرد و ببیند آیا اداء آنها ممکن است یا جز استغفار و هدیهٔ اعمال نیک برای آنها، راه دیگری ندارد این را هم در جای خود ثبت کند و بعد بجستجو بپردازد و آنچه

را در کودکی در اموال مردم تصرف نموده، در صفحه جداگانه بنویسد و اگر ضمانت مالی از مسلمان یا ذمی بر گردن او است قید نماید و به رهائی ذمه‌اش از حقوق دیگران همت گمارد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 90
پس از انجام این امور غسل توبه کند و بمکان خلوتی رود و ابتدا آنچه را که سید ابن طاووس در اقبال از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برای تائب بیان داشته انجام دهد سپس به سجده رود و اگر بر خاکستر نشیند سزاوارتر است و خدا را باسماء حسنایش بخواند و بسیار از نام‌های جمالیهٔ پروردگار بر زبان آورد و آن را بگفتن یا ارحم الراحمین ختم کند، تا هفت مرتبه، سپس به گناهان خود اعتراف کند و تا آنجا که ممکن است آنها را بشمارد، سپس از اینکه خدا باو این قدر مهلت داده و باب توبه را بروی او گشوده خدا را حمد و سپاس گوید و بر محمد صلّی اللّه علیه و آله و آل او درود فرستد و در این امر مبالغه کند پس از آن بر همهٔ انبیاء و پیامبران و ملائکه اللّه و جمیع بندگان صالح خدا و همهٔ مؤمنان درود فرستد، و برای فرج و عافیت و نصر و یاری امام زمانش حضرت صاحب الزمان ارواح العالمین فداه دعا کند پس از آن سرش را برهنه کند و خاک بر سرش بپاشد و در خاک بغلطد و چون زن فرزند از دست داده بگرید و در استغفار الحاح و اصرار نماید و بگوید ای آنکه جواب دشمن‌ترین آفریده‌ات را که ابلیس باشد دادی مرا در قبول توبه‌ام جواب ده و در اتمام آن مرا موفق بدار چرا که خیر تماما بدست تو است و توئی که هر چه بخواهی میکنی، سپس بگوید یا کریم العفو و بگوید ای آنکه بدیها را به نیکی بدل می‌سازی بر محمد و آل او درود فرست و گناهان مرا بدو چندان آن از حسنات مبدل فرما، ای آنکه سحرهٔ فرعون را پذیرفتی بر محمد و آل او درود فرست و مرا بپذیر، بعد بگوید بارالها اگر پیش از من مثل مرا پذیرفته‌ای مرا هم بپذیر ای آنکه سحره را پذیرفتی مرا بپذیر، بارالها اگر تا بحال مثل مرا نپذیرفته‌ای پس الان مرا و امثال مرا بپذیر و این ظهور دیگری از دریای بیکران رحمتت باشد که تا بحال در وجود نبوده، چرا که رحمت تو هر چیز را فرا میگیرد، و من
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 91
چیزی هستم پس مرا از رحمتت بهره‌مند ساز ای مهربان‌ترین مهربانان، و این جملات را سه بار تکرار کند و هر مرتبه آن را با صلوات و گفتن:
ما شاء اللّه لا حول و لا قوة الاّ باللّه العلی العظیم.
ختم کند سپس تصمیم بگیرد که در آینده دیگر گرد گناه نگردد و از خدا در این باره یاری طلبد و بکامل ساختن توبه آنگونه که ذکرش گذشت بپردازد و نسبت بقبول توبه‌اش خوشبین باشد و در وفاء بتوبه‌اش پیوسته مراقبت کند و اگر احیانا گناهی را مرتکب شد دوباره توبه کند و اخبار رجاء و

امیدواری برحمت پروردگار را در نظر آورد و از رحمت خدا و قبول توبهٔ مجدد مأیوس نگردد، که ما دام که بنده از توبه خسته نشده خدا او را از مغفرتش منع نمیکند که او بسیار توبه پذیر و مهربان است، و هر چه گناهش بیشتر و بزرگتر است میبایست که در طلب مغفرت الحاح و اصرار بیشتری داشته باشد و توبهٔ پدرش آدم را بخاطر بیاورد که بنا بر آنچه روایت شده دویست سال گریست.
یا توبهٔ داود پیامبر علیه السّلام را در نظر آورد که چهل روز سر از سجده بر نداشت بطوریکه پیشانی و زانوانش جراحت شد و از اشک چشمانش گیاه روئید و آن گیاه را بآتش درون سوزانید، آنگاه که از شدت حزن آه میکشید، پس از توبه‌اش هم باز در بیابان میرفت و بر نفس خود نوحه می‌نمود و بر گناهانش اشک میریخت و روایت شده که هر گاه داود قصد این کار را داشت سلیمان دستور می‌داد که در میان مردم ندا کنند که هر کس میل دارد نوحهٔ داود را بر خویشتن بشنود بیاید مردم میآمدند، و گرد او جمع زیادی از انسان و وحوش جمع میشدند او ابتدا به ثناء ذات اقدس حق می‌پرداخت. سپس بهشت و دوزخ را یاد می‌نمود و سپس
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 92
از هول و هراس قیامت سخن میگفت آنگاه شروع به نوحه کردن بر نفس خود می‌نمود بنحویکه از مردم و وحوش جمع زیادی می‌مردند سپس سلیمان میگفت ای پدر مستمعین را از هم پاشیدی و او شروع بدعا نمود در این بین یکی از عباد فریاد بر می‌آورد که ای داود چه زود در طلب جزاء از خدایت بر آمدی که داود می‌افتاد و از حال میرفت، سلیمان تختی می‌آورد و او را بهمان حال بخانه میبرد و در میان مردم منادی ندا میکرد که هر کس از او آشنائی با داود بوده تختی بیاورد جنازهٔ او را ببرد که کسانیکه با او بودند یاد بهشت و جهنم آنها را کشته است، زن می‌آمد و آشنایش را میبرد و میگفت ای کسیکه او را یاد آتش کشت، ای کسیکه ترس از دوزخ او را از پای در آورد، و حال عارفان بخدا و به عظمت حضرت حقتعالی چنین بوده با اینکه خطاهایشان گناهی از گناهان ما نبوده، و آنها معصوم از ارتکاب گناه هستند، و خطای آنها ترک اولی‌ای بیش نبوده است.
و باز بآن داستان جوان نبّاش تأسی جوید که بنابر آنچه در تفسیر صافی از مجالس از عبد الرحمن ابن غیم دوسی روایت نموده میگوید:
روزی معاذ بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد شد در حالیکه می‌گریست و سلام کرد پیامبر جواب سلام گفت، و علت گریه‌اش را جویا شد معاذ گفت ای رسول خدا جوانی زیبا روی و با طراوت بر در ایستاده و هم چون زن فرزند مرده گریه میکند و اجازهٔ ورود می‌طلبد. حضرت فرمود او را بیاور، او را آورد، سلام کرد پیامبر جواب داد و فرمود ای جوان علت

گریهٔ تو چیست، جوان گفت چگونه نگریم در حالیکه گناهانی مرتکب شده‌ام که اگر خدا مرا بیکی از آنها باز خواست کند طعمهٔ آتش خواهم گشت
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 93
و میبینم که زود است که آن روز فرا رسد و هیچ امیدی به عفو و بخشش آنها ندارم، پیامبر فرمود آیا برای خدا شریکی قائل شده‌ای گفت پناه میبرم از اینکه برای خدایم شریک قائل شوم، فرمود آیا بحرام مؤمنی را کشته‌ای گفت خیر. پیامبر فرمود اگر گناهانت باندازهٔ سنگینی هفت زمین و دریاها و ریگها و درختان و آنچه از آفریده‌ها در آنها است باشد خدا می‌آمرزد جوان گفت گناه من از همهٔ این‌ها بیشتر و بزرگتر است پیامبر فرمود، اگر گناهانت مثل آسمان‌ها و ستارگان و عرش و کرسی باشد خدا می‌آمرزد جوان گفت از این‌ها هم بزرگتر است. پیامبر نگاهی غضب آلود باو نموده و فرمود وای بر تو ای جوان آیا گناهان تو بزرگتر است یا پروردگار تو، جوان به رو بر زمین افتاد و گفت منزه است خدای من هیچ چیز از پروردگار من بزرگتر نیست، پروردگار من از هر بزرگی بزرگتر است ای پیامبر خدا، رسول خدا فرمود آیا گناه بزرگ را جز خدای بزرگ می‌آمرزد؟ جوان گفت نه بخدا ای رسول خدا، و سپس ساکت شد، رسول خدا فرمود آیا می‌شود یکی از گناهانت را برایم بگوئی، گفت بلی. من هفت سال بود که نبش قبر میکردم و مردگان را از گور خارج می‌ساختم و کفن آنها را بر میگرفتم تا اینکه دختری از انصار مرد او را بخاک سپردند چون شب شد آمدم و قبر را شکافته و آنچه از کفن بر او بود برگرفتم و او را عریان بر لب قبر رها کرده و باز گشتم، شیطان شروع به وسوسه نمود و آن دخترک را در چشم من زیبا نمود و سفیدی و فربهی بدن او را در نظرم مجسم ساخت و از این وسوسه دست بر نداشت تا اینکه دوباره بازگشتم و با آن دختر هم بستر شدم و پس از عمل او را بهمان حال گذاشته و بازگشتم هنوز از آن مکان دور نشده بودم که از
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 94
پشت سر آوازی شنیدم که میگوید ای جوان وای بر تو از آن کس که در روز حساب بین من و تو داوری کند، تو مرا از گور در آوردی و کفن مرا از من باز گرفتی و مرا برهنه و عریان میان مردگان رها ساختی و کاری کردی که با جنابت برای حساب باید حاضر شوم، پس وای بجوانیت از آتش، و من پس از این بود که دانستم بوی بهشت را نخواهم شنید، حال تو ای رسول خدا چه میبینی پیامبر فرمود دور شو از من ای فاسق، می‌ترسم که منهم بآتش تو بسوزم و چه نزدیکی تو بآتش و این جملات را تکرار میکرد و باو اشاره می‌نمود تا جوان از او دور شد، جوان چون چنین دید بخانهٔ خود آمد و زاد و توشه‌ای برای خود برگرفت و به یکی از کوههای اطراف مدینه رفت و بعبادت مشغول شد، پوستی بر تن نمود دو دست

خود را بگردن بست و فریاد بر آورد که بار الها این بندۀ تو است که دست بسته بنزد تو آمده، ای پروردگار من توئی آنکه مرا آفریدی و آنچه که می‌دانی از من سر زد خدایا اکنون از کردۀ خود پشیمانم، بخدمت پیامبرت رفتم او هم مرا از خود راند و خوف مرا بیشتر نمود تو را باسمت و جلالت و بزرگی سلطانت سوگند میدهم که امیدم را ناامید نسازی سید من دعایم را باطل ننمائی و مرا از رحمت خود محروم نسازی و پیوسته این سخنان بر لب داشت تا چهل روز بدین منوال گذشت، پس از چهل شبانه روز دستش را بسوی آسمان بلند نمود و گفت بار الها اگر حاجت مرا برآوردی و اگر دعای مرا مستجاب نمودی و اگر گناه مرا بخشیدی به پیامبرت وحی فرما، و اگر که آمرزیده نشده‌ام و می‌خواهی مرا عقوبت کنی پس آتشی بفرست تا مرا بسوزاند، و یا مرا به عقوبتی گرفتار نما تا مرا هلاک سازد و از فضیحت و رسوائی روز قیامت مرا

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 95

نجات ده.

ذات اقدس حق این آیات را بر پیامبر نازل فرمود:

وَ الَّذِینَ إِذٰا فَعَلُوا فٰاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللّٰهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلیٰ مٰا فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أُولٰئِکَ جَزٰاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّٰاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعٰامِلِینَ. (آل عمران 136- 135).

ترجمه: و کسانیکه چون عمل زشتی انجام دهند و بر خویشتن ستم روا دارند خدا را یاد آورند و برای گناهان خویش آمرزش طلبند و جز خدا چه کسی است که گناهان را بیامرزد- آنان کسانی هستند که بر گناهی که مرتکب شدند با علم بگناه بودن آن اصرار نورزند. ایناننند که پاداششان آمرزشی از خدایشان است و بهشتهائی که نهرها از زیر آن روان است، جاوید در آن بهشتها خواهند بود و چه نیکو است اجر عمل کنندگان.

و به پیامبر خطاب فرمود که ای محمد بندۀ ما برای توبه نزد تو آمد تو او را از خود راندی او بکجا برود و به که روی آورد و از که بخواهد که گناهانش را بیامرزد، پس از نزول این آیه، پیامبر در حالی که تبسمی بر لب داشت این آیات را تلاوت نمود و رو باصحاب نموده و فرمود کیست که محل آن جوان را بما نشان دهد، معاذ گفت شنیده‌ام که در فلان محل است پیامبر و اصحاب براه افتادند تا بآن کوه رسیدند، در جستجوی او از کوه بالا رفتند ناگهان چشمشان بآن جوان افتاد که بین دو صخره ایستاده در حالیکه دستهایش را بگردن بسته و صورتش سیاه شده و از شدت گریه پلکی به چشمانش نمانده و میگوید ای سید من تو آفرینش

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 96

مرا نیکو ساختی و چهره‌ام را زیبا نمودی کاش می‌دانستم عاقبت کارم چه

خواهد شد آیا مرا در آتش خواهی افکند تا مرا بسوزاند و یا در جوار خود مرا جای خواهی داد، بارالها تو بسیار بمن نیکی نمودی و نعمتهای بسیاری بمن عنایت کردی کاش می‌دانستم سر انجام من چه خواهد شد، آیا ببهشت دعوت می‌شوم و یا بآتش رانده خواهم شد، بارالها گناهانم از آسمان‌ها و زمین و از کرسی واسع تو و از عرش عظیم تو بزرگتر است، کاش می‌دانستم آیا گناهان مرا می‌آمرزی، یا اینکه مرا بواسطهٔ آنها در قیامت رسوا و مفتضح خواهی ساخت پیوسته این سخنان بر لب داشت در حالی که خاک بر سر خود می‌پاشید، درندگان گرد او را گرفته بودند و پرندگان بر سرش سایه داشتند و از گریه او گریه میکردند رسول خدا نزدیک شد، و دو دستش را از گردنش باز نمود و خاک‌ها را از سر و روی او پاک کرد و فرمود بشارت باد تورا که تو از آزاد شدگان از آتش هستی سپس رو باصحاب خود نموده و فرمود گناهان خود را همچون بهلول تدارک کنید، سپس آیاتی را که نازل شده بود تلاوت فرمود و او را ببهشت بشارت داد.
خاتمه. بدان که آنچه از اخبار ما فهمیده میشود اینست که با طهارت بودن در جمیع اوقات مستحب است بخصوص برای طالبان علم، و اگر امر چنین باشد دیگر وجهی برای احتیاط در وضوئی که برای تحصیل طهارت قبل از وقت نماز گرفته میشود نخواهد بود گر چه غرض او از این طهارت این باشد که با این طهارت پس از رسیدن وقت نماز بخواند، زیرا آنچه که او را بگرفتن وضو وا داشته امری است که از نظر شرع راجح و پسندیده است، گر چه آنچه که داعی او بر این امر

بوده امری غیر قربی باشد. و گمان من اینست که این احتیاط بطور مطلق راجح نیست، زیرا سبب میشود که اکثرا انسان در سفر نمازش را با تیمم بخواند. و این عمل مستحب که پیوسته با طهارت بودن باشد را ترک نماید. در حالی که در اخبار سفارش زیادی در این مورد شده مثل اینکه وارد شده که هر کس حدثی از او سر بزند و وضو نگیرد بر من جفا نموده و آن کس که وضو بگیرد و دو رکعت نماز نخواند بر من جفا نموده و هر کس این دو رکعت نماز را بخواند و پس از آن مرا نخواند مرا جفا نموده و آن کس که وضو بگیرد و دو رکعت نماز بجای آورد، و پس از سلام نماز مرا بخواند و من دعایش را جواب نگویم من بر او جفا نموده‌ام و من خدائی جفا کار نیستم. و لذا یکی از مشایخ ما قدس اللّه- سره و جزاه عنی خیر جزاء المعلمین المربین. مرا به عمل بمضمون این روایت سفارش می‌فرمود و میگفت پس از این دو رکعت نماز به سجده روید و از خدا بخواهید که محبت و معرفت خودش را نصیب شما فرماید.

فصل «در بیان موارد وجوب وضوء»

واجب است وضو برای نمازهای واجب و مستحب و طواف و مس نوشته‌های قرآن، و مس و احوط ترک مس جلد و ورق قرآن و اسماء خدا و اسماء معصومین و نوشتن قرآن بدون وضو است، و مستحب است وضو برای بقاء بر طهارت و طواف مستحب یا اعمال دیگر از مناسک که طهارت در آن شرط نشده، و دخول در مسجد و آماده بودن برای نماز واجب قبل از دخول وقت آن، و قرائت قرآن و طلب حاجت، و خوابیدن، و نزدیکی با زن حامله، و دخول بر اهل خود در بازگشت از سفر، و نماز میت و داخل ساختن میت در قبر، و کسیکه وضو داشته و مدتی از وضویش گذشته و یا در حال داشتن وضو خون از بینی‌اش آمده و یا قی نموده است.
هم چنین مستحب است تجدید وضو برای بوسیدن از روی شهوت و مس فرج، و برای آنچه که بعد از استبراء از مرد خارج می‌شود و یا اگر قبل از استنجا وضو گرفته و خروج خون از بن دندانها در صورتی که طبع او از آن کراهت داشته باشد و خواندن بیش از چهار خط از اشعار باطل، و کذب و غیبت و ظلم، هم چنین مستحب است وضو برای
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 99
اکل و خواب و نزدیکی در حال جنابت و غسل دادن میت و کسیکه می-خواهد میتی را غسل دهد اگر قبل از غسل ارادۀ جماع کند، و زن حایض اگر بخواهد در وقت نماز ذکر خدا بگوید.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 100

فصل در بیان غسل و حکمت آن

حکمت غسل چه واجب و چه مستحب همان است که برای وضو بیان داشتیم و عبرتی که از آن باید گرفته شود همان اموری است که در مورد وضو بیان شد، آنچه که اینجا اضافهٔ بر آن مطالب باید گفت اینست که انسان از شستشوی تمام بدن در غسل باین حقیقت باید پی ببرد که تطهیر بقدر کثافت است و از این امر تکلیفش را در تطهیر قلب و روح و باطن خود از آنچه که باعث پلیدی آنها شود در می‌یابد.
در غسل مستحب است که ابتدا بسم اللّه گفته شود و در اثناء آن این دعا را بخواند:
اللّهمّ طهّر قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثّناء علیک اللّهمّ اجعله لی طهورا و شفاء و نورا انّک علی کلّ شیء قدیر.
و پس از فراغت از غسل بگوید:
اللّهمّ طهّر قلبی و زکّ- عملی و تقبّل سعیی و اجعل ما عندک خیرا لی اللّهمّ اجعلنی من التّوابین و اجعلنی من المتطهّرین.
و دعاهای دیگری هم در این زمینه رسیده و این دعاها همانگونه
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 101
که می‌بینی گویای این حقیقت است که غرض اصلی و مقصود مهم‌تر از همهٔ این‌ها، طهارت قلب و شرح صدر است و آن بنابر آنچه که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده نوری است که در دل افکنده می‌شود و شرح صدر ثمرهٔ آن است، و علامت آن کناره گیری از این دار غرور و آماده شدن برای بازگشت بآن سرای جاودانی و همیشگی است، بعضی از اهل تحقیق گفته‌اند مراد از آن نور، نور معرفت نفس است و آن عبارت از اینست که آدمی حقیقت نفس خود را که مجرد از صورت و ماده است و نوری دارای زندگی و علم است ببیند، و همین نور است که در آخر مناجات شعبانیه بدان اشاره شده و می‌فرماید:
و الحقنی بنور عزّک الابهج فاکون لک عارفا.
ترجمه: و مرا بنور عزتت که فروزنده‌تر است ملحق فرما تا عارف بتو گردم.
چنانچه بعضی از مشایخ گفته‌اند، و هر گاه که ببنده نور معرفت نفس که بوسیلهٔ آن امکان وصول بمعرفت ذات اقدس حق برای انسان حاصل میشود عطا شد با این نور ملکوت همهٔ این عوالمی که برای مردم محسوس است خواهد دید و انسانی ملکوتی خواهد شد و بخاطر غلبهٔ روحانیت بر او در دار خلود وارد خواهد گشت و مراد از انابه و بازگشت بسرای جاوید همین است، و همانگونه که طهارت اعضاء و جوارح موانعی

که بر سر راه انسان برای دخول در مساجد و نماز است بر میدارد هم چنین طهارت سرّ و درون هم از آنچه که این عالم محسوس که عالم طبیعت و عالم ظلمانی است آن را اقتضا میکند، موانع بازگشت انسان را به دار الخلود که دار السّلام و سرای زندگی و جوار
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 102
حضرت حق تعالی است از میان برمی‌دارد، و با دخول بنده در آن سرای آدمی بخدا نزدیک میشود و از طریق کشف و شهود معرفت برایش حاصل می‌شود و آن زمان است که آنچه را که نزد خدا است بهتر از آنچه نزد خود او و دیگران است می‌بیند، و در می‌یابد که این عالم، عالم غرور است.
موارد استحباب غسل در فقه مفصلا بیان شده و ما فعلا در صدد بیان آن نیستیم، مگر همین مقدار که بعضی بیان داشته‌اند که عبارت از ورود به هر مشهد و زیارتگاه و مکان شریف، و برای انجام هر عملی که باعث تقرب انسان به خدا می‌شود باشد، و آدمی اگر در این گونه موارد به امید محبوبیت غسل کند عیبی نخواهد داشت، چنانکه از روایاتی که در این زمینه رسیده این مطلب بر می‌آید، از جمله در علل الشرایع از حضرت رضا علیه السّلام در علت غسل جمعه و عید قربان و فطر و غسل‌های دیگر آمده که این عمل بیان کنندهٔ تعظیم بنده نسبت به پروردگارش و استقبال او از خداوند کریم و جلیل و طلب مغفرت برای گناهانش است، تا آنجا که می‌فرماید که این غسل را ذات اقدس حق برای برتر داشتن این روز بر سایر روزها و زیادتی در نوافل و عبادات قرار داده است. و این روایت گویای همان مطلبی است که ما بیان داشتیم و در هر حال در این گونه موارد اگر انسان بامید اینکه این عمل محبوب خدای متعال است آن را انجام دهد اشکالی نخواهد داشت.
و مراقباتی که در گذشته بدان اشاره شد لازم است در غسل هم بدان توجه شود و در ترتیبی که برای شستشوی اعضاء و جوارح بدن در غسل بیان گشته تأمل کند که شارع حتی از بیان این ترتیب هم غفلت ننموده،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 103
و از این تأمل بعزت حکمت الهی و اینکه او در هر موردی حکمی دارد پی ببرد و بمراقبت در جزئیات از حرکات و سکناتش بیشتر اهمیت دهد و هر گاه که بمراقبت همت گمارد و بآنچه از وجوه حکمت دانا است عمل کند خداوند آنچه را از وجوه حکمت که نمی‌داند باو تعلیم میدهد و بقول قرآن: آنکه را حکمت داده شده بتحقیق خیری بسیار داده شده است. و هر گاه در این دستورات تعمق کند و ببیند مقدم داشتن پا در غسل بر سر مثلا، خلاف حکمت است پس بآنچه خداوند حکیم انجام داده راضی میگردد و میبیند که ناخشنودی او در مقابل آنچه که از احکام الهی بر خلاف هوای نفس او است از نقصان و اعوجاج او است و الا که در حسن حکمت الهی و کمال

آن اشکالی نیست.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 104

فصل «در بیان حمام»

از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمود چه نیکو خانه‌ای است حمام، آتش را بیاد می‌آورد، و چرک بدن را میبرد، این روایت با همهٔ کوتاهیش اشاراتی لطیف به مطالبی مهم دارد.
از جمله اینکه امام علیه السّلام یاد آوری آتش را بر از بین بردن چرک مقدم داشته و این تأدیبی است برای مؤمن که در همهٔ امور ذکر آخرت را بر دنیا مقدم بدارد، و شیوهٔ خود آن بزرگوار هم در جمیع امور و احوالات همین بود و بلکه بالاتر از آن هر گاه در مقابل انجام دو امر قرار میگرفت که رضای خدا در هر دو از جمیع جهات یکسان بود، می- دیدید که انجام کدام یک از آن دو بر نفسش شاق‌تر است همان را انتخاب می‌نمود، و نیز ممکن است اینکه در همهٔ موارد ذکر خدا را مقدم می- داشت یکی از معانی آن سخن آن حضرت باشد که فرمود: بهیچ چیز نگاه نکردم مگر اینکه قبل از او و بعد از او و با او خدا را دیدم. گر چه معانی دیگری هم برای آن هست و لکن منافاتی ندارد که این هم مرتبه‌ای از معانی آن باشد.
و شیخ ما را اصحاب و یارانی از اهل تقوا بود که از جملهٔ آنها
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 105
سیدی از بزرگان شهر همدان بود که جوانی نیکو سیرت و مراقب و مجاهد و با استقامت بود او در خدمت شیخ بتحصیل فقه و تزکیهٔ نفس اشتغال داشت، روزی که جمعی از همدان بخدمت شیخ رسیده بودند از یکی از برادران سید شکایت داشتند که در بعضی از امور متعلق به- تجارت کوتاهی میکند شیخ سید را فرمود که در این باره نامه‌ای ببرادرش بنویسد و او نامه‌ای نوشت و خدمت شیخ آورد شیخ نامه را گشود دید سید در نامه برادرش را بخاطر بدرفتاری با مردم مورد ملامت قرار داده و نوشته که این گونه رفتار هم اعتبار او را نزد مردم از بین میبرد و هم در آخرت موجب زیان و ضرر خواهد بود، چون شیخ دید که سید ضرر دنیوی را بر ضرر اخروی مقدم داشته فرمود که این نوشته، شبیه نوشته- های اهل غفلت است کسیکه مراقب اعمال و رفتار خود باشد هیچگاه ذکر دنیا را بر آخرت مقدم نمیدارد.
اشارات دیگر اینکه کسانیکه مراقب اعمال و رفتار خود باشند حمام آتش را بیادشان می‌آورد پس آن کس که در حمام درآید و بفکر آتش دوزخ نیفتد از زمرهٔ غافلان است و وجه این مطلب اینست که مؤمن بخاطر ایمانش به روز واپسین بناچار میبایست دائما از آتش دوزخ در خوف و هراس باشد تا آنگاه که از صراط بگذرد و ایمن گردد و کسی که از چیزی در هراس

باشد با دیدن هر آنچه که شبیه آن است بر خود می‌لرزد و حمام در بعضی از وجوه شبیه بدوزخ است زیرا از پائین آتش است و از بالا تاریکی و درون آب جوشان.
اشارات دیگر اینکه مؤمن میبایست بهر چه می‌نگرد بمناسبتی آخرت را بخاطر آورد زیرا حمام از این جهت خصوصیتی ندارد و این
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 106
حکم، حکم عامی است، و سزاوار است که مؤمن عاقل از مشاهدهٔ هر چیز عبرت و موعظه‌ای بگیرد، هر گاه نگاهش بآتش افتد آتش جهنم را بخاطر آورد و بتاریکی که میرسد ظلمت قبر را، و اگر از چیزی وحشت نمود وحشت قبر را در نظر آورد و اگر چیزی را در حال فاسد شدن دید پوسیدن بدن را در گور برای خود مجسم کند.
اشارات دیگر اینکه نظافت، حتی نظافت بدن امری مرغوب و پسندیده است و در روایت دیگر رسیده که مستحب است آنگاه که در خانهٔ سومی حمام وارد شد بگوید: نعوذ باللّه و نسئله الجنة تا از آن خارج شود.
یکی دیگر از آداب، کشیدن نوره است که اخبار زیادی در ترغیب مؤمنین بآن و نهی از ترک و یا تأخیر بیش از یک ماه رسیده است، و کسیکه در این امر تأمل کند به عبرت شریفه‌ای دست می‌یابد و آن اینکه این شریعتی که حتی در چنین مواردی پیروانش را بدون برنامه نگذاشته و پیروانش را از بی‌توجهی باین امور نهی نموده است چگونه می‌تواند انسان را در اصلاح صفات قلبش که مایهٔ تمیز انسان از حیوانات و نردبان ترقی او بدرجات و مقامات عالیه، و وجه شباهت او با ملائکه والامقام است مهمل گذاشته باشد. هم چنین سزاوار است که مؤمن وقتی می‌بیند در روایات این باب رسیده که هر کس یک ماه این سنت را ترک کند نمازش مقبول نیست در عمل بجزئیات احکام شرع جدیت بیشتری داشته باشد، و جزئیات احکام را کوچک نشمارد.
و مستحب است که در هنگام نوره کشیدن این دعا را بخواند:
اللّهمّ طیّب ما طهر منّی و طهّر ما طاب منّی، و أبدلنی شعرا
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 107
طاهرا لا یعصیک، اللّهمّ انّی تطهّرت ابتغاء سنّة المرسلین و ابتغاء رضوانک و معرفتک فحرّم شعری و بشری علی النّار و طهّر خلقی و طیّب خلقی و زکّ عملی و اجعلنی ممّن یلقاک علی الحنفیّة السّمحة، ملّة إبراهیم و دین محمّد حبیبک و رسولک عاملا بشرایعک تابعا لسنّة نبیّک آخذا به متأدّبا بحسن تأدیبک و تأدیب رسولک و تأدیب اولیائک الّذین ادّبتهم بادبک و اوعت الحکمة فی صدورهم و جعلتهم معادن لعلمک صلواتک علیهم.
و هر کس این دعا را قرائت کند خدا او را از پلیدیهای دنیا و صفات زشت پاک سازد و بجای هر موئی که از بدن او زایل شود- موئی بروید که با آن

معصیت نکند و بعدد هر موئی که در بدن او است ملکی بیافریند که تا روز قیامت خدا را تسبیح کند که هر تسبیحش برابر با هزار تسبیح از تسبیح‌های اهل زمین باشد.
و ازالۀ موی زیر بغل هم جزء همین سنت است و در آن موردهم تأکید زیادی شده همچنین ازالۀ تمام موی‌های بدن غیر از موی سر و صورت، مستحب است، و کسیکه نوره میکشد مستحب است که آن موضح را حنا بمالد بلکه سایر بدنش را از فرق تا قدم، هم چنانکه کسی که رذایل و صفات زشت را از خود دور میکند واجب است که خود را با فضائل زینت بخشد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 108

فصل «در گرفتن ناخن»

عبرتی که باید از این دستور شرع گرفته شود اینست که فرد مراقب بداند که ایذاء و اذیت و ظلم و تشبه به درندگان نزد خدای تبارک و تعالی دشمن داشته شده به نحوی که ذات اقدس حق راضی نگشته که حتی آلت سبعیت و درندگی در بدن انسان باشد و لذا دستور بگرفتن ناخنها داده است، و آنجا که خدا در موعظه به عیسی ابن مریم علیه السّلام می‌فرماید:
به ظلمهٔ بنی اسرائیل بگو ناخن‌های خود را از کسب حرام کوتاه کنید، و گوش‌های خود را از شنیدن زشتی‌ها بر حذر دارید، و با دلهای خود رو بسوی من کنید که مرا با صورت‌های شما کاری نیست. این حقیقت دانسته می‌شود که مراد اصلی از این احکام صوری و ظاهری اصلاح قلوب بصفت عدالت است تا آدمی برای خلافت و جانشینی خداوندگار عادل و حکیم صلاحیت پیدا کند، از این گذشته، از بیان این جزئیات عنایت ذات باریتعالی در حق این امت دانسته می‌شود که این شریعت را بگونه‌ای کامل نموده و بیان هیچ امری از اموری که به تقرب بنده بخدایش مربوط می‌شود در آن فروگذار ننموده، حتی دیهٔ جراحت اندک را، و از این مطلب به تحقق در می‌یابد که شریعت او همان صراط مستقیم و نزدیک‌ترین راه به سوی خدای تبارک و تعالی است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 109

فصل «در گذاشتن ریش و گرفتن شارب»

برای بندۀ مراقب سزاوار است که از این حکم عنایت حضرت باریتعالی را در حق بندگانش دریابد و ببیند که او راضی نشده که بندگانش بصورت دشمنانش باشند و این نهایت اعتناء مولی را نسبت ببنده میرساند و از طرف دیگر میبایست خطر مخالفت با این سید و آقای مهربان را درک کند که چگونه با مخالفت با او این مقام تکریم و تشریف و مهر و عطوفت را به ذلت و خواری و دشمنی و بغض، بدل می‌سازد و بگونه‌ای که شبیه ببندۀ مجرم شدن در صورت نیز از جملۀ محرمات است.
در حدیث قدسی آمده است که خدا بیکی از انبیاء خود خطاب فرمود که به مؤمنان بگوی لباس دشمنان مرا نپوشند و از آنچه دشمنان من میخورند نخورند و راهی که دشمنان من میروند نروند که اگر چنین کنند آنها هم جزء دشمنان من خواهند بود.
می‌گویم پس ای مسکین بنگر که سید و مولایت تو را بخود اختصاص داده و برای خود برگزیده و از دشمنانش جدا ساخته، و از تشبیه بآنها حتی در صورت و هیئت ظاهری تو را منزه ساخته، بعد تو اگر با این حکم او مخالفت کنی و از قبول این عنایت سر باز زنی، و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 110
به لباس دشمنانش در آئی و تشبه بآنها را اختیار نمائی عقل خودت در قبح و جسارت این مخالفت چگونه حکم میکند، آیا این کار جز اظهار عناد و دشمنی نسبت به آفریدگار چیز دیگری هست؟
تو همین رفتار را بالنسبة بملوک و بزرگان این دنیا در نظر آور و ببین که اگر سلطانی باشد که اطرافیان و سپاهیانش لباس مخصوصی داشته باشد و دشمن او هم لباس مخصوصی، بعد سلطان بیکی خلعتی عطا کند و بگوید این را بشکل لباس اطرافیان من برای خود لباسی تهیه کن و مبادا که بشکل لباس دشمنان من بدوزی، و او با این دستور مخالفت کند و خلعت سلطان را بشکل لباس دشمنان او بدوزد و در حضور سلطان آن لباس را بپوشد، عقلا این مخالفت را چگونه می‌بینند؟ آیا این را یک خطا می‌پندارند یا اینکه این عمل را اعلان دشمنی و طغیان بر علیه سلطان بحساب می‌آورند، پس بر حذر باش که در رابطه با ملک الملوک چنین رفتار کنی.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 111

فصل «در بیان عطر زدن»

در کافی از علی ابن إبراهیم از امام صادق علیه السّلام روایت شده که نماز کسیکه خود را خوشبو نموده از هفتاد نماز بدون بوی خوش افضل است و صدوق به اسناد خود از آن حضرت روایت نموده که خطاب به مفضل می‌فرماید: دو رکعت نماز فردی که خود را خوشبو نموده افضل است از هفتاد رکعت نماز کسیکه خود را خوشبو ننموده است، و در خصال این مطلب روایت شده است.
می‌گویم مبادا که فهم مثل این روایت برایت سنگین باشد، زیرا فضیلتی که برای بوی خوش بیان شده بخاطر شرافت عقل است زیرا عطر مغز را تقویت میکند و آن را از فساد حفظ می‌نماید و فساد مغز عقل را فاسد می‌سازد و عقل شریف‌ترین رکن حقیقت انسان و شریف‌ترین مراتب و مقامات او بلکه اشرف اجزاء عالم است، و جمیع خیرات منسوب باو است.
هم چنانکه تمام شرور منشأش جهل است، و لذا به هر چه که در تقویت عقل و دفع آفات از او مؤثر باشد تأکید و ترغیب زیادی شده است، از این گذشته «عطر» مثالی است برای تحلی و زینت که در مقابل

تخلی و تصفیهٔ از رذایل و زشتی‌ها قرار دارد، و همانگونه که از پلیدی‌ها و گناهان پاک گشتن نصف ایمان است تحلی و آراستن نیز نصف دیگر ایمان خواهد بود.
پس سزاوار است که عاقل از امثال این احکام بدرجهٔ لطف خداوند و استحکام شریعت حضرت سید المرسلین پی ببرد، که آنها حتی این جزئیات را از اسباب تقویت عقل، که وسیلهٔ کسب ایمان و توحید و کمال و سعادت است را مهمل نگذاشته و بیان داشته‌اند و پس از درک این حقیقت، از اهمال در احکام این عقل حیا کند، و این الطاف گرانبها را ضایع نسازد، و این نعمتهای بزرگ را کفران ننماید و نفس خود را که به کفران این نعمتها خو گرفته و با این عمل، خود را در معرض خذلان و نابودی قرار میدهد مخاطب ساخته و بگوید، ای جاهل، ای دشمن خویش، این سستی و تنبلی تا کی، و این اهمال و ضایع ساختن و خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار دادن تا چند، آیا نمی‌بینی که خدای مهربان تو این همه لطف و محبت بتو دارد و برای تو شریعتی قرار داده که حتی این جزئیات را بیان داشته، و پیامبری فرستاده و کتابی نازل نموده، و برای حفظ و حراست این شریعت ملائکه‌ای قرار داده است، و در مقابل تحصیل خیرات پاداشهای فراوانی

مقرر داشته و تو با اهمال، همهٔ این‌ها را ضایع ساختی.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 113

فصل «در بیان تیمم»

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:
فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً.**
و چون نیابید آبی پس آهنگ زمینی پاکیزه کنید.
می‌گویم سزاوار است که عاقل در این گونه احکامی که برای عقول عامه راهی به درک حکمت و حقیقت آن نیست بیندیشد و دقت کند، زیرا عامه وضو و غسل را عملی مناسب و بلکه لازمهٔ نماز میدانند، زیرا وسیلهٔ نظافت و پاکیزگی است ولی در تیمم چنین خصوصیتی مشاهده نمیکند بلکه ظاهر امر خلاف این جهت است، ولی اگر بدنبالهٔ آیهٔ تیمم دقت شود می‌بینی که خدا می‌فرماید:
ما يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ.
ترجمه: خدا نخواسته برای شما حرج و دشواری قرار دهد بلکه خواسته شما را پاکیزه گرداند.
از این آیه چنین استفاده می‌شود که خاک هم مثل آب مایهٔ پاکیزگی است چنانکه رسول خدا می‌فرماید: زمین برای من مسجد قرار داده شده و خاکش پاک و پاک کننده است، و وجه طهور بودن خاک جز به رؤیت
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 114
پلیدی‌های معنوی و روح از این کثافات ظاهری و مشاهدهٔ تواضعی که از مس خاک و مس آن بر اعضاء شریفهٔ بدن برای آدمی پدید می‌آید درک نمی‌شود، زیرا مقصد اصلی از وضوء پاکیزه ساختن نفس آدمی از پلیدی‌های معنوی است، در وضو با آب که مظهر اصل حیات و زندگی است و علم که نجات و خلاصی از همهٔ اوزار و گناهان بوسیلهٔ او است، ظاهر و باطن آدمی پاک و پاکیزه می‌گردد و آنگاه که دست یابی به آب ممکن نشد، و یا اینکه برای انسان ضرر داشت، عوض آن باید چیزی باشد که تطهیر باطن از آن حاصل شود، و آن همان مس خاک است که ببازگشت بحقیقت آدمی که عدم محض باشد اشاره داد و در ظاهر نشانهٔ تواضع است که فناء انیت و منیت باشد، و در نتیجه طهارت باطنی که از آب و علم حاصل میشود از تیمم حاصل می‌شود، و فقط طهارت ظاهر باقی میماند و چون طهارت باطن مهم است و امکان طهارت ظاهری هم ممکن نبود، بهمان طهارت باطن که عمده است کفایت میشود تا عسر و حرجی پیش نیاید، و ممکن است که گفته شود که این عادت خداوند در جمیع مراتب تزکیهٔ نفس و تهذیب اخلاق است، زیرا آخرین مرتبهٔ مجاهده اینست که بنده هیچ حول و قوه‌ای برای خود نبیند و هر حول و قوه‌ای را از خدا بداند، و لکن مشکل، صداقت در این حال و عدم غرور در آن است، و شاهد وجود چنین

حالتی برای انسان اینست که در امور دنیوی و اسباب ظاهری رفتارش مطابق با این عقیده باشد و اگر در جهت جلب منافع و دفع ضرر به اسباب توجهی دارد از باب امتثال امر مولا باشد، نه بخاطر اعتقاد باینکه این اسباب میتواند مایۀ ضرر و یا نفعی برای او باشد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 115

فصل «در بیان لباس پوشیدن»

مطلب اول در این زمینه علم باین حقیقت است که ذات اقدس حق از میان سایر انواع حیوانات آدمی را بداشتن لباس کرامت بخشید، و او را بزرگوار داشت و سزاوار است که بنده شکر گزار از این نعمت باشد.
و کمترین مرتبهٔ شکر در این جهت اینست که بنده در این کرامت با آنچه خواستهٔ حق تعالی است بمخالفت نپردازد، زیرا مخالفت با مولا، با نفس کرامت او، نزد عقل قبیح‌تر و زشت‌تر خواهد بود، و این مخالفت به چند وجه است:
اول اینکه در تهیهٔ لباس، با دستورات شرع مخالفت کند، باینکه پارچهٔ آن از راه غصب و یا بافته‌های حریر یا طلا باشد.
دوم اینکه با اسراف و زیاده‌روی در مقدار لباس با او به مخالفت برخیزد.
سوم اینکه در فرم لباس راه مخالفت را در پیش گیرد، و لباس را بیش از حد بلند بدوزد، و یا اینکه شبیه لباس زنها و یا کفار بدوزد، و بگمان من شباهت به کفار در لباس از بقیهٔ موارد زشت‌تر و قبیح‌تر است،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 116
زیرا تشبیه بدشمنان خدا و به لباس آنها در آمدن، پس از نهی صریح از این عمل، بحکم عقل چیزی جز مبارزه و دشمنی با خدای متعال نیست، بخصوص پس از ملاحظهٔ آنچه در آن حدیث قدسی آمده که ببندگانم بگوی به لباس دشمنانم در نیایند و خود را شبیه بدشمنان من نکنند که در این صورت آنها هم دشمنان من خواهند بود، و قبح عمل و عاقبت وخیم آن آنگاه بیشتر و شدیدتر خواهد شد که این عمل در بلاد مسلمین انجام گیرد، زیرا علاوه بر اینکه این عمل مبغوض خدای متعال است، مبغوض امت مسلمان و از جملهٔ منکرات نزد آنها و مخالف با وضع ظاهر آنها خواهد بود، چون نفس لباس برای پوشش بدن و حفظ آن از گرما و سرما است، و کیفیت و چگونگی آن برای غیر است، بنابر این در آمدن به لباس کفار در بلاد مسلمانان با توجه باینکه این عمل نزد آنها از جملهٔ منکرات است، و شرایط جامعه خلاف عمل آنها را اقتضا میکند جز اینکه مناسبتی ذاتی بین او و آنها را برساند، چیزی دیگری نیست مثل بعضی از اهل زمان ما که با اینکه تشبه به فرنگیان بضرر دنیایشان هم هست، باز تا حد امکان خود را شبیه بآنها می‌سازند، و دیده شده که بعضی بخاطر تشبه به کفار، موی سیاه خود را زرد میکنند تا شبیه فرنگیان گردند با اینکه اهل ذوق همگی بر این امر متفقند که برای موی، سیاهی از همهٔ رنگها زیباتر است. بخدا پناه میبرم از خذلان و خواری دنیا و آخرت.
در امر لباس بهتر آن است که لباس مؤمن نه خیلی فاخر و نه بی- مقدار و

کهنه باشد بخلاف خوراک و مسکن و دیگر امور زندگی، زیرا در اخبار در تعریف شیعه آمده است که آنها خوراکشان قوت، و لباسشان حد میانه است، و از پوشیدن لباسی که باعث شهرت آدمی می‌شود نهی شده
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 117
حال این شهرت چه از جهت فاخر بودن لباس باشد، و چه از جهت کهنگی و بی‌ارزشی آن، این اصل است، ولی گاهی میشود که بالعرض یکی از طرفین ترجیح داده شود، هم چنین با جامه‌ای که صورت حیوان در آن نقش شده و انگشتری که عکس حیوان یا انسانی در آن نقش گشته نماز کراهت دارد، ولی اگر صورت آن پوشیده شود کراهتش کمتر خواهد بود و اگر تغییری در آن صورت داده شود مثل اینکه سرش محو شود کراهت منتفی خواهد شد، و هم چنین در لباس کسیکه از نجاست پرهیز نمیکند، و یا آنکه پوست حیوان مرده را با دباغی پاک می‌داند و جامه‌ای که با موی خرگوش و روباه برخورد داشته، و جامه سیاه مگر در جوراب و عبا و عمامه، و لباسی که رنگش تیره، و یا نازک است- البته نه بحدی که بدن پیدا باشد- و با شلوار تنها- مگر اینکه بر گردن خود چیزی بیندازد و لو اگر شده ریسمانی، نماز کراهت دارد.
و بستن پارچه‌ای بر دهان در حال نماز برای مردها مکروه است، ولی در حال سواری کراهتش کمتر است، هم چنین برای زنها نماز بدون داشتن گردن بند، و یا نماز در حالی که نقاب بر چهره دارند مکروه است، و اگر پارچه‌ای که برای پوشش قسمت بالای بدن بشانه افکنده میشود از زیر بغل خارج نموده و بر یک شانه بیفکند یا اینکه وسط آن را زیر یک بغل قرار داده و دو طرفش را بر شانهٔ دیگر بیفکند نماز در این حال مکروه است، هم چنین برای امام جماعت نماز گزاردن بدون رداء و یا با عمامه بدون تحت الحنک کراهت دارد گر چه ظاهر بیشتر اخبار کراهت این امر بطور مطلق است، و مستحب است که قسمتی از عمامه را دور گردن گردانیده و بروی سینه بیفکند هم چنین مستحب است که
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 118
یک سر عمامه را بروی سینه و یک سرش را به پشت بیفکند. و در استحباب پوشیدن لباس فاخر در نماز، بخاطر اینکه خدا جمیل است و جمال را دوست می‌دارد، یا پوشیدن لباس خشن در حال نماز اقوال مختلف است و ممکن است بین آنها را بدینگونه جمع نمود که هر دوی این‌ها مستحب است، اما لباس فاخر بعلت اینکه خدا جمیل است و زیبائی و جمال را دوست می‌دارد، و لباس خشن را باینکه بنده در محضر خدا بخواهد با پوشیدن لباس خشن اظهار تواضع و فروتنی کند، و بعضی از محدثین، روایاتی را که در تأیید نظریه دوم رسیده حمل بر تقیه نموده‌اند ولی این امر برای ما ثابت نشده است.

و اما اسرار لباس در این زمینه تفکر در آنچه در این باب در کتاب مصباح الشریعة از امام صادق علیه السّلام رسیده کفایت میکند. امام علیه السّلام در آنجا می‌فرماید: زیباترین لباس برای مؤمن لباس تقوی است و با برکت‌ترین لباس، لباس ایمان است خدای متعال می‌فرماید: وَ لِباسُ التَّقْوىٰ ذٰلِکَ خَيْرٌ و لباس تقوی این بهتر است.
و اما لباس ظاهر، این خود نعمتی است از جانب خدا که بواسطهٔ آن عورت بنی آدم پوشیده میشود و کرامتی است که خدای متعال تنها بنی آدم را به آن گرامی داشته، و لباس برای مؤمنان وسیله‌ای است تا آنچه که خدا بر آنها فرض نموده اداء نمایند و بهترین لباس تو لباسی است که تو را از یاد خدا بخود مشغول نسازد بلکه بشکر و ذکر و طاعت او نزدیکت سازد، و تو را به عجب و ریا و خود آرایی و مفاخره و تکبر نکشاند که این امور از آفات دین و موجب سنگدلی و قساوت قلب است، و هر گاه لباسی پوشیدی، پوشیده بودن گناهانت را در نظر آور، و باطن

خود را به راستی و صداقت بپوشان همچنانکه ظاهرت را بجامه میپوشانی و پیوسته میبایست باطنت را در پوشش خوف و ترس، و ظاهرت در پوشش بندگی و طاعت باشد، و در فضل و عنایت حضرت حق تعالی تأمل نما که چگونه با آفرینش اسباب لباس وسیلهٔ پوشش عورات ظاهری تو را فراهم نمود و با گشودن باب توبه و انابه راه را برای پوشانیدن عورات باطنی تو که گناهان و اخلاق سوئت باشد باز کرد، و هیچگاه کسی را رسوا مساز در حالیکه می‌دانی خدا آنچه را که بدتر از عمل او بوده بر تو پوشیده است، و خود را به عیب جوئی از خویشتن مشغول دار و از آنچه بکارت نمی‌آید در گذر و بر حذر باش که مبادا عمرت را در عمل برای غیر از کف دهی و رأس المال خود را سرمایهٔ دیگری سازی و خود را به هلاکت افکنی، زیرا نسیان و فراموشی گناه از بزرگترین عقوبتهای خدا در این دنیا است و ما دامی که بنده بطاعت خدا مشغول و در پی شناخت عیوب نفس خود، و ترک آنچه در دین خدا نارواست باشد از آفات بدور بوده و در بحر رحمت پروردگار غوطه‌ور است و به گوهرهای حکمت و عرفان دست خواهد یافت و اما اگر گناهان خود را فراموش نموده و به عیوب خویش جاهل بود و به حول و قوهٔ خود بازگشت چنین کسی هرگز روی رستگاری نخواهد دید.
پایان کلام امام علیه السّلام و برای مؤمن در تدبر و تأمل در اشارات این بیان مقدس مجالی واسع و میدانی بس فراخ است، و بی‌مناسبت نیست که آنچه از بعضی از این اشارات فهمیده میشود بطور خلاصه بیان داریم.
از جمله این سخن امام علیه السّلام که می‌فرماید:
«بهترین لباس، لباسی است که تو را از خدا بخود مشغول نسازد»

این سخن با همهٔ کوتاهیش از آن سخنان جامعی است که بشر نمی‌تواند به کنه آن دست یابد و هر چه انسان در آن بیشتر بیندیشد بحسن و کمال این سخن بیشتر پی میبرد و در می‌یابد که این سخن تمام مراتب خیر را در امر لباس با اشاره بعلت آن در بر دارد، زیرا لباس اگر خیلی فاخر باشد دل آدمی را به ریا و عجب و فخر فروشی و حفظ آن لباس مشغول می‌سازد و اگر خیلی کهنه و مندرس باشد باز باعث اشتغال دل به ریا، و یا به خجالت می‌شود و انسان در پی این است که نواقص آن لباس را بهر طور شده بپوشاند، و خود را از اثرات سوئی که داشتن آن لباس در جامعه دارد حفظ کند، و در این مطلب وجوهی از حکمت نهفته است که کسی را دست رسی بآن ممکن نیست مگر آنکه را خدا حکمت بخشیده باشد، زیرا انسان اگر لباس کهنه و مندرسی بتن نمود مردم او را بچشم دیوانگان و یا اراذل و اوباش می‌نگرند و این خود سبب و کمکی برای شیطان می‌شود، چون مقداری از حشمت و جاه از اسباب آخرت است. و مصیبت و تمام مصیبت این است که حشمت و جاه بخاطر اینکه غذای روح انسان و موافق با هوای نفس او است و لذت آن لذتی روحی است که فوق همهٔ لذات است دل آدمی را کدر می‌سازد، و انسان در رعایت آن اندازه که بدان نیاز است مغرور گشته و اخلاص نیت را فراموش می‌نماید در نتیجه ضرری بزرگ متوجه او گشته و او جاه و مقام را بحال خود مفید میداند و در حالی که در پی تحصیل جاه و مقام بخاطر دنیا است چنین می‌پندارد که کار آخرت میکند، و از جائیکه خود متوجه نیست خویشتن را به هلاکت می‌افکند. و این سخن امام علیه السّلام این حدود را در نظر گرفته و آدمی را بر جادهٔ اعتدال رهنمون می‌سازد. و آنجا که می-

فرماید:

«بلکه تو را بذکر و طاعت و شکر خدا نزدیک سازد» اشاره به تفصیل اصولی است که رعایتش در پوشیدن لباس مستحب است. و این سخن امام علیه السّلام که می‌فرماید: «تو را به عجب و ریا گرفتار نسازد» اجمالا اشاره به وجوه اشتغال از حق در این باره دارد و آنکه تفصیل این مطلب را بخواهد بر او است که به آنچه در این باب از آن بزرگوار رسیده مراجعه کند تا چشمه‌های حکمت که در قلبش به ودیعه نهاده شده جوشیدن گیرد.

و اما آنجا که می‌فرماید: «و هیچکس را رسوا مساز در حالیکه میدانی خدا گناهی را که بدتر از گناه او بوده بر تو پوشیده است و به عیب جوئی از خود بپرداز و از آنچه بکارت نمی‌آید در گذر.»

این اصل یکی از بزرگترین اصول مجاهده و پر سودترین آنها است، این کلام اشاره بعلت حکم دارد زیرا انسان اگر بعیب خویش پرداخت و در

صدد اصلاح نفس خود بر آمد این امر او را از عیب جوئی از دیگران، و تجسس عیوب آنها باز میدارد در نتیجه از جمیع آفاتی که از آزار و اذیت مردم سر چشمه می‌گیرد در امان خواهد بود و اما اگر از خود غافل شد پیوسته معترض دیگران و در پی لغزشهای آنان است، و از کسانی خواهد شد که مصداق این سخن معصوم علیه السّلام هستند که بنابر روایت کافی فرمود: «ای گروه کسانی که به زبان اسلام آورده‌اید، در حالی که در دلهایتان خبری از آن نیست لغزش‌های مؤمنان را پی گیری مکنید.»
و اگر خدا بنده‌ای را کمک نمود که بر نفس خود غالب آمد، و او

را بعیوب نفس و آفات عملش آگاه نمود و راههای نفوذ شیطان را در وجود او باو نمایاند چنین کسی بجای عیب جوئی از دیگران بخود مشغول می‌شود و تا آنجا پیش میرود که خود را از سوء رفتار و کردار از همه بدتر می‌بیند و هر که را غیر خود ببیند متقی‌تر و بهتر از خود می- پندارد و این حال بهترین حالات بنده است بلکه در بعضی اخبار آمده که این صفت آخرین مرتبه از صفات حسنه و تمام امر است، و اگر تصور این مطلب برایت مشکل باشد که چگونه ممکن است که مؤمن همهٔ مردم را از خود بهتر بداند در حالیکه در بین مردم فساق و نابکارانی هستند که از انجام هر گناه کبیره‌ای علنا روی گردان نبوده و بهر معصیتی دست میزنند و مسلما او از آنها متقی‌تر خواهد بود و این امر احتمالش هم دشوار است تا چه رسد بقطع و یقین؟
می‌گویم تصور این حقیقت پس از تأمل در حال کسانی که خوف و عشق و شوق بر دلهای آنان غالب آمده بگونه‌ای که قلب آنها را مالک گشته و بر درون و سر آنها تسلط یافته و آثارش در اعضاء و حواس آنها آشکار گشته است برایت میسر خواهد شد، زیرا چنین افرادی را میبینی که بخلاف حس حکم میکنند، آیا آن مثل معروف را نشنیده‌ای که «مار گزیده از ریسمان سفید و سیاه هم می‌ترسد» با اینکه یقین دارد که ریسمان نمی‌تواند ضرری بکسی بزند، و آیا شرح حال کسانی که شوق و محبت بر آنها غالب آمده نشنیده‌ای که چه بسا با آتش بدن آنها سوزانیده می‌شود و آنها بخاطر غلبهٔ لذت وصال احساس درد و رنج نمی‌کنند، مؤمن هم آنگاه که عظمت مولایش بر او تجلی کند و مراتب عطوفت و مهربانی و عنایت حضرت حق تعالی بر او معلوم گردد و از طرف دیگر

جنایات و گناهان خود را نسبت باین خدای بزرگ و مهربان در نظر آورد و از حکم عدل، و جلال او اندکی آگاه شود، خوف بر عقل او غلبه کند و در دلش اثر گذارد و بر حواس او غالب آید و در نتیجه او باین میرسد که با گناه و معصیتی که او دارد ممکن نیست که در عالم مثل او یافت شود، و گاهی بر

اثر حیاء و شرمساری از اعمال خود، از این هم فراتر میرود، و اگر علاوه بر خوف و شرمساری، شوق و محبت هم بر او غالب شود از دو مرحلهٔ پیشین اثرش بیشتر خواهد بود، تا آنجا که کارش بجائی میرسد که بر خلاف حس حکم میکند و مردم چنین می‌پندارند که عقلش زایل گشته در حالیکه چنین نیست، بلکه چنین افرادی از مشاهدهٔ عظمت ذات اقدس حق بیمار گشته‌اند، و شدت سلطان او عقل آنها را برده است، آنان را بیمار می‌پندارند در حالیکه آنها را مرضی نیست بلکه از اولیاء خدا هستند که جز خدا فکر و ذکری ندارند و جز ذات اقدس او بچیز دیگر نمی‌پردازند و همّ و مقصودی جز رضای محبوبشان برای آنها نیست و بچیزی از دنیا و آخرت بجز او اعتنائی ندارند.

آن کس که تورا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند

می‌گویم ای دریغ و آه از آنچه ما در آن هستیم و انا للّه و انا إلیه- راجعون از غفلت و غروری که ما را در این دنیا فرا گرفته و تأسف و حسرتی که در آخرت نصیب ما خواهد شد، این مصیبتی است بس بزرگ که عقابی سخت در پی دارد.

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 124

خلاصهٔ کلام در این باب اینکه اگر پذیرفتیم که آخرین مقصد و مقصود در راه بندگی پروردگار اینست که بنده از جمیع ما سوی اللّه بریده و فقط بخدا مشغول باشد، اگر بنده‌ای را قدرت بر این کار نبود باید سعی کند که هر چه بیشتر خود را باین هدف نزدیکتر سازد و در سایر اموری که متعلق باوست که از آن جمله پوشیدن لباس است، جز راهی که مناسب با این هدف است اختیار نکند، چون احوال ساکنین این راه و زمانها و مکانها برای همه یکسان نیست و سخن جامع در این زمینه همان است که امام علیه السّلام در ابتدای کلام خود بدان اشاره نمود و تفصیلش همان که در جملهٔ آخر بیان فرمود و آن کس را که دلی باشد و گوش فرا دهد همین کفایت باشد.

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 125

فصل «در مستحبات لباس پوشیدن»

مستحب است که کسیکه میخواهد لباسی بپوشد یا از تن در آورد بسم اللّه بگوید و در موقع پوشیدن ابتدا از سمت راست شروع کند حتی در کفش بپا نمودن، و هنگام بیرون آوردن لباس از سمت چپ شروع نماید، و هنگام پوشیدن لباس بگوید:
وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.
و بگوید:
اللّهمّ البسنی لباس التّقوی و جنّبنی الرّدی و پس از پوشیدن لباس بگوید:
الحمد للّه الّذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل فی النّاس در کافی از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمود کسیکه خدا جامۀ نوی باو می‌پوشاند میبایست وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و سورۀ توحید و قدر قرائت کند سپس خدا را حمد کند که عورتش را پوشانید و در میان مردم او را زینت داد، و بسیار لا حول و لا قوة الا باللّه بگوید تا در آن لباس خدا را معصیت نکند. و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود اگر کسی سی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 126
و دو بار سورۀ قدر را بر ظرف آبی قرائت کند و هر گاه جامۀ نوی بتن نمود از آن آب بر آن بپاشد مادامیکه نخی از آن جامه باقی باشد او از حیث رزق در وسعت خواهد بود. و شیخ روایت نموده که پس از پوشیدن لباس نو در مسجد رفته دو رکعت نماز بگذارد و بگوید:
الحمد للّه الّذی رزقنی فی الرّیاش ما اتجمّل به فی النّاس.
و در این زمینه روایات دیگری هم هست.
همانگونه که در گذشته بیان داشتیم مسئلۀ لباس از حیث نوی و کهنگی، مثل سایر اساس خانه و مأکل و مسکن نیست اما آنچه که از سخنان پیشوایان دینی در این زمینه استفاده می‌شود اینست که در این مورد هم بقدر وسع و طاقت فروتنی نماید و از زیاده‌روی بپرهیزد، اخباریکه در مورد گرسنگی و تواضع برای خدا، و ترک لذائذ و غذاهای رنگارنگ و مذمت بناء خانه بیش از حد و ضرورت و حرمت ساختن خانه برای فخر نمودن بر دیگران، و ترک مشرف ساختن خانه بر خانۀ همسایگان و مذمت زیبا نمودن ظاهر ساختمان، و بلند ساختن بناء آن و مذمت تکاثر و فزون- طلبی در امور دنیائی رسیده بسیار و بیش از حد تواتر است و آن کس که بمسئلۀ تجمل در اسباب و اثاثیۀ منزل گرفتار شود و در این وادی قدم بردارد شیطان او را خیلی زود بدامی گرفتار سازد که نجاتی برای او نخواهد بود چون تجمل در زندگی از اموری است که حد و نهایتی برایش

متصور نیست، زیرا برای هر روز جمال و زیبائی مخصوص بآن روز است و آنچه از اسباب و اثاثیه و دیگر امور که دیروز زیبا می‌نمود برای امروز کافی نخواهد بود و رنگ کهنگی بخود خواهد گرفت و قدرت حب جاه که منشأ این امور است برای هر روز زیاده از روز پیش
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 127
می‌طلبد و هل من مزید می‌گوید، و آنانکه در این راه مصر باشند از وجوه مختلفی بهلاکت و نابودی کشیده می‌شوند که ساده‌ترین آنها غفلت از یاد خدا است و لذا می‌بینی که اکثر آیات قرآن در مذمت دنیا و اشتغال بآن و تحریض و ترغیب بزهد و کناره‌گیری از دنیا و رغبت در امر آخرت است و برای مؤمن در این زمینه همان آیهٔ شریفه کافی است که می‌فرماید:
مَنْ کٰانَ یُرِیدُ الْحَیٰاةَ الدُّنْیٰا وَ زِینَتَهٰا نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمٰالَهُمْ فِیهٰا وَ هُمْ فِیهٰا لاٰ یُبْخَسُونَ أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ إِلَّا النّٰارُ وَ حَبِطَ مٰا صَنَعُوا فِیهٰا وَ بٰاطِلٌ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (هود 16- 15) ترجمه: آنانکه خواهان زندگانی این دنیا و زیور آنند تمام مزد اعمالشان را در این جهان به آنها وا گذاریم، و اعمال آنها در این دنیا کم بها داده نشود. اینانند که در آخرت پاداشی جز آتش برایشان نیست و آنچه در این دنیا کرده‌اند تباه و آنچه انجام داده‌اند باطل و نیست می‌شود.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 128

فصل در بیان اوقات

بدان که اوقات هم مثل مکانها و سایر موجودات، سعد و نحس، و شریف و غیر شریف دارد و برای هر وقتی از اوقات حکمی مخصوص بآن هست که در آنچه از افعال و کردار که در آن وقت انجام گیرد و بلکه موجوداتی که در آن وقت یافت شود، بمناسبات ذاتی حقیقی که از انطباق عوالم شناخته می‌شود و مناسبات عرضی اعتباری که از علم بحوادث زمانی و حکم تأثیر مجاورت بدست می‌آید اثر آن حکم ظاهر می‌شود که جز خدای دانا به آشکار و نهان یا آن کس را که او برای علم باین حقایق بپسندد که رسولان و اولیاء او باشند دیگری را بدان دست رسی نیست، بهر حال در شرایع الهی برای هر وقتی از اوقات حکم و یا احکامی بیان شده بخصوص در شریعت پیامبر ما حضرت خاتم النبیین صلّی اللّه علیه و آله که برای سال و ماه و روز و شب و ساعت، برای هر یک از این‌ها احکام و وظایفی مفصل بیان شده است.

و اخبار زیادی در این زمینه رسیده که روز قیامت، اوقات و ازمنه بصورت اعیان، بلکه بصورت انسان بصحنهٔ قیامت آورده می‌شوند و هم چنین سایر اعراض دیگر، و این مطلبی است که عقلهای ضعیف توانائی

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 129

درک آن را ندارد ولی مؤمن میبایست که امثال این حقایق را منکر نشود بلکه بگوید آنها بآنچه گفته‌اند داناتر بوده‌اند و از خداوند بخواهد که معرفت این حقایق را نصیب او گرداند. و اما تصویر امکان این اخبار از آنچه ما در گذشته بیان داشتیم بدست می‌آید، در بحث‌های سابق گفتیم که برای هر موجودی در هر عالمی صورتی متناسب با آن عالم هست و گواه ما بر این مطلب رؤیاهای صادقه‌ای است که تعبیر می‌شود، مثلا کسیکه در خواب می‌بیند در و گوهر بگردن خوک می‌آویزد، معبر باو می‌گوید که تو حکمت را به فاسق می‌آموزی، و یا آن کس که در خواب دید که دهانها و فروج مردم را مهر میزند تعبیرش این بود که تو در ماه رمضان قبل از طلوع فجر اذان می‌گوئی، و مطلب هم، همان بود از این امر دانسته می‌شود که صورت حکمت در عالم خواب که از عوالم مثالی است صورت در در این عالم است هم چنین اذان قبل از وقت در آن عالم بصورت مهر است، و بقیهٔ موارد هم همینگونه. و خلاصهٔ کلام در این زمینه اینکه برای هر معنائی در هر عالمی بحسب آن عالم، صورت و قالبی است، و برای آن به واسطهٔ اختلاف عوالم، آثار مختلفه‌ای خواهد بود و لذا این عالم بخاطر اینکه عالم طبیعت تاریک و محدود و مرده است، حقایق هم در این عالم به این صورتهائی است که می‌بینیم و آثارش همان است که به عیان مشاهده

میکنیم، و باز در عالم مثال که از ماده بدور است همین حقایق بدون اینکه مصور و مقدر بمادۀ طبیعی باشد وجود دارد و آثارش غیر از آثاری است که در این عالم مادی برای آن بوده است و لذا می‌بینی که انسان در خواب می‌پرد و از دیوار میگذرد.
و اما عالم عقلی بخاطر اینکه آن عالم سراسر حیات و زندگی

است همۀ حقایق در آن عالم دارای حیات و شعور خواهد بود و لذا در اخبار رسیده که در بهشت هر گاه مؤمنی بر تختی نشیند آن تخت شادمان گشته و از شدت سرور و خوشحالی بحرکت در می‌آید، و لذا نباید آن عوالم عالیه را با میزان این عالم سنجید و امکان وجودش را بعید شمرد یکی از صاحبان کشف و شهود گفته است آنچه در روایات رسیده گر چه بحکم شرایط این عالم مجاز می‌نماید ولی در عالم مثال همۀ آن حقایق موجود میباشد و ما آن را بالعیان با همان صورتیکه در روایات آمده مشاهده نمودیم و بعضی از خواص برای عالم مثال مطالبی بیان داشته‌اند که برای اکثر مردم قابل قبول نیست، اینان برای گفته‌های خود از اخبار و روایاتیکه در حالات کاملین و صفات آنها رسیده استشهاد نموده‌اند از جمله این فرمایش معصوم که می‌فرماید: کلنا محمد. همۀ ما محمد هستیم و یا کلنا واحد. همۀ ما یکی هستیم، یا آن روایت که می‌گوید بعضی از نهرهای بهشتی مشروباتی دارد که طعم هر مطعوم و مشروبی در آن هست، اینان می‌گویند این بدان خاطر است که هر موجودی از موجودات آن عالم در بردارندۀ همۀ خصوصیات موجودات دیگر آن عالم نیز هست، و لذا انسان در هر لحظه‌ای جمیع لذاتی که در همۀ موجودات آن عالم وجود دارد با طعم مخصوص، و لذت خاص آنها، در هر یک از آن موجودات مییابد بدون اینکه خصوصیتی از یکی از آنها از بین برود، و مطالب بسیاری دیگر که در این زمینه گفته‌اند و ما نمی‌توانیم گفتۀ آنها را رد کنیم و لذا آنها را در دایرۀ ممکنات قرار میدهیم، بلکه با تقریبات و تشبیهات ذوقی و اشارات و تلویحات نقلی در صدد باور آنها هستیم تا اینکه ذات اقدس حق به فضل و کرمش شناخت بالعیان آنها را روزی ما

گرداند.
و بالجمله بر عاقل آنگاه که دریافت که اوقات و ازمنه هر یک احکام و اشاراتی مخصوص بخود دارد و مدت عمرش بمنزلۀ سرمایه‌ای بس گرانبها است بگونه‌ای که با هر نفس آن می‌تواند منافع عظیم و ممالک فراوان بلکه سلطنتی الهی برای خود فراهم کند واجب است که از اتلاف وقت بدون کسب فایده‌ای بشدت بخل ورزد و از اینکه بجای این همه سود عمر خود را وسیله‌ای برای کسب شقاوت دائمی و خلود در عذاب الهی گرداند

بشدت بر حذر باشد.
و سزاوار است که بر آنچه از عمرش گذشته بیندیشد و ببیند آن مقدار از عمر را که از کف داده با همهٔ لذات و خوشی‌هایش و درد و رنج‌هایش سپری شده نه از آن لذت‌ها بالفعل خبری هست و نه از آن درد و رنج‌ها اثری، بلکه آنچه باقی مانده تبعات اعمال ناپسند و اجر و پاداش کارهای نیک او است، از این گذشته آنچه از عمر باقی مانده نمی- توان بدان اعتماد نمود چه بسا صبحی که آدمی آن را بشب نرساند، و چه بسا شبی که هنوز بپایان نرسیده عمر آدمی بآخر میرسد.
پس کجا انسان عاقل با تکیه بر چنین امر مبهم و ناپیدائی که نه وجودش حتمی است و در صورت وجود زوالش زودرس، از یک امر قطعی که مرگ باشد و یک امر دائمی که حیات اخروی او است در می‌گذرد.
مطلب دیگر اینکه انسان باید یقین داشته باشد که سعادت و شقاوت، و لذت و خوشی، و درد و رنج در این دنیا به قضاء و قدر الهی است نه به سعی و کوشش و یا تهیهٔ اسباب، و بین سعی و کوشش آدمی، و وصول و

دست یابی بآنچه که در طلب آن است و یا تهیهٔ اسباب و آنچه انسان آرزوی رسیدن بآن را دارد عموم من وجه است، و اگر انسان این امور را در نظر آورد و در مقابل امور مهمی که قرار می‌گیرد بتفکر در این مطالب بپردازد تا اینکه این حقایق در دلش اثر بگذارد، اگر چنین شد دیگر دنیا برایش از آخرت مهم‌تر نخواهد بود و هم دنیا او را از تفکر در امر آخرت باز نخواهد داشت و از تبعاتی که برای اختیار نمودن دنیا بر آخرت در این حدیث بیان شده در امان خواهد بود.
از معصوم علیه السّلام رسیده که هر کس صبح کند و در حالیکه بیشترین همت خود را بدنیا اختصاص دهد او را در پیشگاه خدا چیزی نخواهد بود و خدا چهار خصلت را ملازم او خواهد ساخت، اندوهی پیوسته که پایانی نخواهد داشت، و اشتغالی که برایش فراغتی نخواهد بود، و فقری که با آن روی بی‌نیازی نخواهد دید، و آرزویی که برایش پایانی نیست.

فصل «در اهتمام به اوقات شریفه»

در این فصل بیان اموری چند لازم است، اول دربارۀ آنچه که در هر سال یکمرتبه واقع می‌شود. دوم دربارۀ آنچه که در هر ماه یکبار. سوم آنچه که در هر هفته یکبار و چهارم آنچه در هر شب و روز از اعیاد شریفه و ایام تولد پیشوایان و لیالی قدر و روزهائیکه در آنها امر مهمی از جانب حضرت حق تعالی نسبت ببندگان انجام گرفته وارد شده است.
اما اعیاد: لازم است که ابتدا معنای عید چنانکه سید ابن طاووس در کتاب «اقبال» بیان نموده دانسته شود از آن جمله بفهمد که عید از جملۀ مقامات سعادت و روز اقبال خدا بر بندگان و احضار آنها در پیشگاه جلال حضرت حق، و روز پوشانیدن خلعت محبت او بر دلها و بر افراشتن لواء قرب الهی و تابش خورشید اقبال بر آمال و روز عمل و خوشحالی از قبول آن و روز اجابت در خواست بندگان از جانب پروردگار و روز بخشیدن جوائز و تسلیم کلیدهای رضا و رضوان و نوشتن امان نامه برای بندگان و روز تهیۀ آنچه که در منزلی که آدمی در پیش دارد بکار او می‌آید، میباشد.
روز عید روزی است که ذات باریتعالی درهای احسان و انعام خود را بروی خاص و عام می‌گشاید و جود و کرم و بذل و بخشش نعمتهای خود

را اظهار میدارد، و روشن است که جود و کرم از هر بخشنده‌ای بحسب جود و سخاوت و امکانات او و بحسب قابلیت بنده و استعداد او است، و چون امر بدین منوال باشد و خداوند کریم و بخشنده سفرۀ انعام و بخشش بگستراند سزاوار است که هر نیکوکار و بدکار و هر مؤمن و فاجر بر این سفره گرد آیند و لکن به اعتراف و حیاء و شرمساری و رجاء که در این صورت هیچیک از لطف و احسان حضرت حق بی‌بهره نخواهند ماند.
ولی همۀ این‌ها برای کسانی است که بخدا و جود و بخشش و قهر و وعید او معتقد باشند و گر نه کافر و منکر و معاند و آن کس را که از رحمت حق مأیوس گشته بحکم عقل بهره‌ای نخواهد بود.
این حقیقت روز عید است حال بنگر که چگونه این امر بین مسلمانان وارونه گشته و روز عید را روز شهوترانی و شکم چرانی و لهو و لعب و غفلت قرار داده‌اند، رئیس محدثین شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» روایت نموده، که امام حسن علیه السّلام روز عید فطری مردم را دید که بخنده و لهو و لعب مشغولند امام خطاب به اصحاب خود فرمود: خداوند ماه رمضان را بمنزلۀ میدان مسابقه‌ای برای بندگان خود قرار داد تا در این ماه به اطاعت و جلب رضایت او با یکدیگر بمسابقه بپردازند، پس در این ماه عده‌ای مسابقه را بردند، و گروهی عقب مانده و بی‌بهره

ماندند، پس عجب است از کسانی که در روزی که نیکوکار پاداش کار خود می‌گیرد و آنانکه در بندگی خدا کوتاهی نموده‌اند احساس خسارت و زیان می‌نمایند میخندند، سوگند بخدا اگر پرده‌ها بکناری رود نیکوکار به احسان خود مشغول گردد و بد کار ببدی اعمال خود.
بهر حال بنده باید قبل از فرا رسیدن عید، حالش حال کسی باشد که
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 135
از اطرافیان یکی از سلاطین است و نسبت به آن سلطان خطاها و جنایات بزرگی از او سرزده حال می‌شنود که منادی سلطان ندا میکند و مردم را به گرد آمدن در حضور سلطان و مجلس او فرا میخواند تا هر کدام نسبت بمقام و مرتبهٔ خود خلعت بگیرند و از انعام سلطان بهره‌مند شوند چنین کسی با شنیدن این دعوت مسلما دچار تشویش شده و پیوسته در اضطراب و بین خوف و رجاء است، بنده هم قبل از فرا رسیدن عید باید چنین باشد و در این امر فکر کند که آیا کاری کرده است که او را در این مجلس عظیم سودی بخشد؟ و بنگرد که آیا در این مجلس در کنار عزیزان جائی برای او هست؟ و لباس او از لباس بزرگواران آن مجلس خواهد بود؟ و الطاف خداوندی هم چنانکه آنها را فرا می‌گیرد شامل حال او هم خواهد شد؟
یا اینکه سرش از تاج کرامات خداوندی برهنه و گناهان و خطاهایش از استتار و پوشش خداوندی مکشوف و جایگاهش در صف خطا کاران و مستحقین عذاب الهی میباشد. و در این امر ساعتی بیندیشد، سپس اگر خود را از دستهٔ دوم یافت بمعالجات فوری که برای خطا کاران معین شده بپردازد و در مقام علاج خود بر آید، ابتدا به توبهٔ حقیقی و انابهٔ واقعی بپردازد و اگر نفسش که به اعمال زشت خوگرفته او را مجال دخول از باب توابین نداد میبایست که خود را برای دخول از باب استغفار راضی گرداند و به استغفار از گناهان بپردازد و از خدا بخواهد که از گناهان او در گذرد و استغفار او را بپذیرد و باو توفیق انجام توبهٔ واقعی عنایت کند و اگر باز نفسش او را از دخول از باب دعا و استغفار هم مانع گشت و او را بر این کار یاری ننمود لا محاله میبایست ببابی که شیطان و فرعون از آن باب داخل شده‌اند و خدا آنها را ناامید نکرد و خواسته‌شان را بآنها
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 136
داد داخل شود، و آن باب عدم یأس و ناامیدی از رحمت حضرت حق تعالی است پس سزاوار است که بگوید: ای کسیکه بدشمن‌ترین مخلوقاتت آنگاه که از تو یاری طلبید جواب دادی پس هم چنانکه جواب او گفتی مرا هم ناامید مساز و دعوتم را اجابت نما و ای کسیکه حاجت فرعون را بر آوردی حاجت این فرعون دومی بلکه اولی را هم بر آور، و بعد به اجابت و قبول از ناحیهٔ پروردگار و دستیابی بآنچه مراد و منظورش هست حسن ظن

داشته باشد.
و در آنچه سید جلیل و معلم اهل مراقبت سید ابن طاووس در کتاب اقبال در این زمینه افاده نموده است بیندیش او می‌گوید: ای برادری که به اقبال مولایت رو نموده‌ای ببین چگونه در پیشگاه او حاضر می‌شوی و در عظمت و بزرگواری آن کس که بر تو روی نموده بیندیش و دلت را از شواغلی که بین تو و إحسان او حایل می‌گردد پاکیزه گردان. تا اینکه می‌گوید:
بدان کسانیکه در روز عید بخدا روی می‌آورند، روزیکه خداوند متعال آن را برای بندگانش عید قرار داده و آن را روز گرفتن مزد و پاداش گردانیده و ببندگان خود امر نموده که بسوی او خارج شوند و به پیشگاه او بار یابند، به چند دسته تقسیم می‌شوند:

_____

تبریزی، ملکی میرزا جواد - مترجم: رجب زاده، رضا، أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، در یک جلد، انتشارات پیام آزادی، تهران - ایران، چهارم، 1420 ه ق

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)؛ ص: 136
یک دسته کسانی هستند که هیبت خداوند و جلالت و بزرگواری او آنها را بخود مشغول داشته و یاد حضور در پیشگاه او و اجابت دعوت او عقل آنها را برده است اینان هم چون کسی هستند که برای اولین بار بمحضر خلیفه و یا سلطان عصر خویش فرا خوانده شود، چنین کسی پیوسته از ملاقات با سلطان احساس شرم و حیاء میکند و از اینکه مبادا در
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 137
محضر او سوء ادبی از او سر بزند بیمناک و از اینکه بخواهد در محضر او سخنی بگوید و یا اگر سلطان سؤالی نمود جوابی بدهد در خود احساس عجز میکند و از طرف دیگر در این می‌اندیشد که اگر خلیفه یا سلطان از اعمال زشت و کارهای ناروائی که بر علیه او انجام داده با خبر شود با او چه معامله خواهد کرد و همین فکر و خیال‌ها او را از اینکه چیزی طلب کند و در محضر حق زبان به سؤال بگشاید مانع می‌شود.
دستهٔ دوم کسانی هستند که در نعمتهای الهی از آفرینش آسمان‌ها و زمین‌ها گرفته تا آنچه که از ابتدا آفرینش این‌ها در این میان وجود یافته و حفظ و نگهداری آنها بخاطر انعام و روزی و تربیت بندگان، بتفکر و تأمل می‌پردازند و جمیع خیرات دنیوی و دینی را در نظر می‌آورند و این همه نعمت که خدا بر آنها ارزانی داشته و آنچه از اکرام و انعام برای آنها حاضر نموده آنها را از طلب چیزی دیگر، سر افکنده و شرمسار می‌سازد.
دستهٔ سوم کسانی هستند که در خیانتشان با این خداوند منعم و بخشنده در نعمتهای او می‌اندیشند و تضییع حق نعمتهای بی‌شمار الهی را از جانب

خود، در نظر می‌آورند و ذلت خیانت و عار و ننگ و شرمساری و ترس آنچنان آنان را فرا گرفته که دیگر مجالی برای امید و آرزو برای آنها باقی نگذاشته است.
دستهٔ چهارم کسانی هستند که لباس غفلت و جهالت بر تن نموده و از نعمتهای آفریدگار و آنکه رازق آنها است بی‌خبر و نعمتهای بی‌شمار مولا و سید خود را در مدت عمر و زمان حیات، از ایجاد و حفظ و

بقاء و دیگر نعمتها را نادیده گرفته و به اعمال خود فریفته و مغرور گشته‌اند اینان چون کوران و بیماران هستند.
دستهٔ پنجم کسانی هستند که برای دریافت اجرت اعمال خود در ماه رمضان خارج شده‌اند، و زبان حالشان طلب محاسبه در این معامله با پروردگارشان هست، زبان حال عدل پروردگاری با اینان چنین است:
حال که هر یک از شما اجرت عمل خود طلب میکنید پس آنچه را که ما برای شما قبل از آفرینش شما انجام داده‌ایم بخاطر آورید، و این دوران بس طولانی حیات خود را که از زمان پیدایش پدرتان آدم شروع می‌شود و آنچه ما برای پدران و مادران و اجدادتان انجام داده‌ایم در نظر آورید، سپس اندکی در مورد اجرت موجوداتی که ما در راه مصلحت شما از ملائکه و انبیاء و ملوک و سلاطین و دیگر بندگانمان از گذشتگان و حاضرین بکار گرفته‌ایم بیندیشید بعد ببینید چه مقدار ما طلبکار هستیم آن را بپردازید و بعد خود را از ما طلبکار بدانید، چون شما از باب اعتراف به فضل و بخشش ما عدول نموده و بر باب طلب اجرت ایستادید.
دستهٔ ششم کسانی هستند که میدانند تمام اعمال نیک آنها با یک نعمت از نعمت‌های الهی نمی‌تواند مقابله کند و لذا از باب اجر چیزی طلب نمیکنند بلکه بهمان زبان حالی که قبل از وجود داشتند که زبان فقر و احتیاج باشد بباب کرم و فضل و جود الهی متوسل می‌شوند.
دستهٔ هفتم کسانی هستند که لباس معرفت بتن نموده، و همین را که ذات اقدس حق به آنها روی نموده و آنها را بمحضر احسان خود فرا خوانده نعمتی بس بزرگ، و منتی بر خود میدانند، اینان را از آن زمان

که خارج می‌شوند تا آنگاه که بمحضر خداوندی باریابند فکری و ذکری جز اعتراف به نعمتهای الهی نیست و زبان حالشان چنین است که اگر برای آنها ممکن بود که از ازل تا به ابد موجود میبودند و هر آنچه را که در توان داشتند در خدمت معبود و شکر انعام و جود و بخشش او بکار میگرفتند خود را قاصر میدانستند و اگر ترس مخالفت با خواستهٔ مولایشان در میان نبود از او میخواستند که از باب خدمت او در دنیا و آخرت جدا نشوند.
می‌گویم سید رحمة اللّه علیه، در حالیکه اصناف مردمان بیشتر از این

است، بهمین مقدار اکتفا نموده زیرا مقصود او اشاره ببیان اوصاف و احوالاتی است که غالب بر متعبدین و بندگان خدا است و الا که سالکان راه حضرت حق و سایرین إلی اللّه از اهل توکل و رضا و تسلیم و شوق و محبت و انس را حالاتی برتر و بهتر از این‌ها است که بیان شد.
و چه بسا که از اهل شوق و محبت کسانی حاضر این مجلس شوند که از آنچه از لذت دعوت و نداء حضرت حق دریافته‌اند مستند اینان را توجهی به عمل و عامل و اجر و پاداش نیست چرا که اینان داعی مجلس را بخاطر سرور و بهجتش لبیک گفته‌اند و روح و جان خود را فدیه او می‌سازند.
سپس سید رحمة اللّه علیه این سخنان زیبا را از زبان کسیکه باستقبال عید رفته است می‌گوید:
بارالها ملوک و امراء سپاهیان و بندگان خود را خلعتهائی بخشیدند گر چه بعضی از آنان در شمار ثروتمندان و اغنیا بودند ولی این بندهٔ مملوک تو سرش از عمامهٔ مراقبت که لایق حضور تو است مکشوف، و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 140
تنش از جامهٔ اخلاص که لازمهٔ محضر تو است برهنه، و از خلعتی که برای حضور در پیشگاه تو شایسته باشد بی‌نصیب است، جامهٔ این بندهٔ مملوک بدست غفلتها پاره پاره گشت، و از کثافات شهوتها آلوده شد، و لباس ستر عیوبش را بدست پرده‌دری‌های خود پاره نمود و سپر غفران و آمرزش گناهانش را با سبک شمردن استغفار که باعث تقرب او به تو بود در هم شکست و اکنون عورات و زشتی‌های او آشکار، و لغزشگاههای او پر خطر است، و او در این عید سعید بواسطهٔ این لباس زشت که بر تن دارد بی‌آبرو است و از این جامهٔ منحوس که بر تن نموده شرمسار و ذلیل، بارالها چه میکنی با بنده‌ای که زبان حالش این است که «انا للّه و انا إلیه راجعون» در حالیکه خود امرا و ملوک را مکارم اخلاق آموختی و تو بودی که خلعت بخشیدن و بنده را آزاد نمودن و ببنده نعمت ارزانی داشتن را رسم نمودی، آن زمان که این بندهٔ مملوک را ایجاد نمودی آنچه از زشتی‌ها که در آینده از او سر میزد را میدانستی ولی حلم و بردباری تو همهٔ آنها را تحمل نمود تا اینکه خلعت بقاء بر تن او پوشانیدی و لباس سلامتی اعضاء و شفاء از دردها بر او ارزانی داشتی و گوشت و پوست بر تن او رویانیدی و در انعام و اکرام او مبالغه نمودی، ولی اکنون این بنده مملوک عریان در محضر تو است، چه کسی او را بپوشاند و عیوبش را پنهان دارد اگر سعهٔ رحمت تو بر او تنگ آید و چه کسی او را پناه دهد اگر او را از خود برانی، پس ای آنکه بر این بنده خلعت بخشیدی در حالیکه از عاقبت کار او باخبر بودی و از پرورش و اطعام و پناه دادنش دریغ ننمودی در حالیکه بجرأت او بر خود آگاه بودی، اکنون بر استغاثهٔ این بنده ترحمی فرما و به پناه آوردنش بتو نظر لطفی

نما و وسیله قرار دادن فضلت را در مقابل عدلت بنگر، و او را از خلعتهای عفو و غفران و امان و رضوان خلعتی بپوشان، خلعتی که ذکر و شکر و سر آن برحمت و بخشش تو منسوب است، اکنون این بنده دل شکسته و شرمسار گشته است تو هم مپسند که در این روزی که تو آن را عید قرار داده‌ای با این همه خلعت که ببندگان و بار یافتگان درگاهت بخشیده‌ای او برهنه بماند در حالیکه میدانی او غیر از این باب، بباب دیگری روی نیاورد و او را طاقت عتاب و سرزنش تو نیست پس کجا توان حرمان و عقاب تو را خواهد داشت.
و از جملهٔ آداب عید رسیدن خدمت امام و کسیکه بنده او را صاحب این مقام والا میداند میباشد.
می‌گویم بدان که چون عید فطر فرا رسد اگر رهبری جامعه با امام و ولی امر باشد و او در مملکت و در میان رعایایش بر آن وجهی که مولایش مقرر داشته حکم براند میبایست که بنده بخاطر اقبال خدای متعال بر آن امام و تمکنی که در ادارهٔ جامعه باو بخشیده است باو تبریک و تهنیت گوید، و سپس بخود و دیگران بخاطر عزتی که از رهبری آن امام نصیبشان گشته و بهر کس که بواسطهٔ آن امام سعادت یافته و از رهبری و فواید دولتش بهره‌مند می‌شود تبریک و تهنیت گوید و اگر در زمانی بود که رهبری جامعه با کسی بود که اطاعت از او حرام و تصرف او در امور جامعه غیر مشروع بود، سزاوار است که در چنین شرایطی بنده در غضب و خشم بر آن حاکم با خدای خود مواسات و مساوات داشته باشد، و بر آنچه از فقدان رهبری ولی امر از او و از جامعه فوت شده است متأسف باشد.

سید رحمة اللّه علیه از ابی جعفر علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت خطاب به راوی فرمود: ای عبد اللّه هیچ عید فطر و عید قربانی بر مسلمین نمیگذرد مگر اینکه آن عید برای آل محمد وسیلهٔ تجدید حزن و اندوه می‌شود، راوی می‌گوید گفتم چرا، حضرت فرمود: چون آنها حق خود را در دست غیر می‌بینند. بعد می‌گوید: اگر بدانی که چگونه اعلام اسلام بواسطهٔ عدل گسترش می‌یابد و اموالیکه در راه خدا باید صرف شود چگونه ببندگان خدا بخشیده می‌شود و مردمان در زمان ولایت امام چگونه شادمان و مسرور می‌گردند و امنیت چگونه شامل دور و نزدیک می‌شود و نصرت برای ضعیف و ذلیل کامل می‌گردد و دنیا از تابش خورشید سعادت نورانی، و دست اقبال در هر گوشه و کنار جهان گشوده، و سلطنت و سیطرهٔ او بگونه‌ای است که عقول را شکوفا و دلها را مسرور و آفاق را پر از نور می‌سازد، اگر باین حقایق آگاه باشی بخدا قسم ای برادر روز عیدی که بآمدنش خوشحال هستی، غمگین خواهی بود و بر آنچه از کرم و فضل

الهی که از این باب ببندگان میرسد و بواسطهٔ عدم حکومت امام عادل از تو فوت شده، گریه و اندوه بر تو غالب می‌گشت، و آنچه ذکر شد مختصری بر سبیل تنبیه و اشاره بود که این مقام را گنجایش بسط سخن در این مورد نیست و بدان که صفاء و وفاء نسبت بدوستان و یاران گر چه دور باشند و پراکنده نیکوتر است. از صفاء و وفاء در صورت حضور و اجتماع، پس صفاء و وفاء نسبت بمولایت را شعار قلب خود قرار ده که پروردگارت بر رفع غم و اندوه از تو توانا است.

دیگر از آداب ایام شریفه برای امت پیامبر اختصاص هر روز

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 143

و شبی بیکی از پیشوایان دین علیه السّلام است، و سزاوار است که پس از تحیت و سلام بر آن امام که آن روز اختصاص باو دارد بگوید: ای مولای من، تو سیدی بزرگوار و پیشوائی بخشنده و بزرگ هستی که ضیافت و میهمانی را دوست می‌داری و میهمان را اکرام می‌نمائی و از طرف خدای متعال مأمور شده‌ای که بندگان او را پناه دهی و پذیرائی کنی پس مرا پناه ده که امروز میهمان تو هستم و از تو پناه میخواهم، و پاداش مرا در این روز این قرار ده که در غم و اندوهت مرا شریک گردانی و دعا و حمایت و ولایت و شفاعت خود را از من دریغ نداری و مرا در شمار شیعیان خود در آوری و از خدا، ثواب و خیر و هدایت و ارشاد و تأیید و تسدید و توفیق و همهٔ خیر و خوبی‌های دنیا و آخرت را برای من و اهل من و برادران دینی‌ام طلب نمائی و از او بخواهی که شب و روز و ماه و سال و عمر مرا برضای خودش ختم گرداند و مرا از خود راضی نماید و در دنیا و آخرت مرا قرین شما گرداند که درود و صلوات خدا بر همگان شما باد. و این عمل را در اول و آخر هر شب و روز انجام دهد.

اما تفصیل اختصاص هر روز بیکی از معصومین علیهم السّلام باین شرح است: شنبه به رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله، یک شنبه به علی بن ابی طالب علیه السّلام و دوشنبه به امام حسن و امام حسین علیهما السّلام و سه شنبه به امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام و چهار شنبه به امام کاظم و امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السّلام پنج شنبه به امام حسن عسکری و روز جمعه به امام همام نور اللّه التام، فرج اللّه القریب أبو القاسم امام مهدی قائم صلوات اللّه و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین و اولاده المنتجبین روحی و ارواح العالمین فداه اختصاص دارد.

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 144

از جملهٔ ایام و لیالی شریفه، شبهای قدر و پس از آن نیمهٔ شعبان و نیمهٔ ماه رجب و اول ماه رجب است، و لازمهٔ ایمان بخدا و رسول او و قرآن عظیم اینست که مؤمن اعمالش بدانگونه باشد که آثار تصدیق و ایمان از

آن هویدا و آشکار باشد.
و از جملهٔ این آثار اینست که مؤمن به هر شبی از این شبها باندازهٔ هزار شب اهمیت بدهد و بلکه زیادتر، چون قرآن شب قدر را بهتر از هزار ماه دانسته است، و در عظمت این شب نزد خدا بتفکر و تأمل بپردازد که خدا برای عبادت در این شب ابوابی از نور که هم چون نور عبادت هزار شب است قرار داده و لذا قدر و منزلت این شب نزد مؤمن میبایست بهمین مقدار باشد، و اگر شب قدر برای کسی بدین گونه بود بناچار میبایست که قبل از فرا رسیدن آن، و در طول سال خود را با دعا و انتظار و دفع و رفع موانع و تهیهٔ اسباب و حتی تهیهٔ غذا و لباس و مکان مناسب و دعا و مناجات و غیر این‌ها از اموری که عبارت و خلوت و نیایش با ذات ذو الجلال را کامل می‌سازد خود را برای آن شب آماده کند و در آن شب از آنچه قبلا گفتیم که سلام و صلوات بر پیشوایان دین علیه السّلام باشد غفلت ننماید و در انجام مهمات آن شب بآنها متوسل شود و برای قبولی اعمال و توفیق به انجام آنچه مورد رضای پروردگار است و برای جلب و محبت او در جمیع حالات و اینکه خدا او را تا آن روز که بملاقات خود میبرد از جمیع آفات سالم بدارد آنها را شفیع خود گرداند. و در این شب بر انجام آنچه که او را برضای حضرت پروردگار نزدیک میکند کوشا و در جمیع لحظه‌ها و دقایق آن شب هم و غمش مراقبت در حضور مولایش باشد، و لحظه‌ای از او غافل نشود، و از خوردن و آشامیدن و یا

امور دیگر جز با قصد صحیح و نیتی که موجب تقرب او بخدا شود، پرهیز کند، و با مناجاتهای لطیف که او را به هیجان آورد و اشکش را جاری سازد خدا را بخواند، و بسیار سجده کند و بخاک افتد، و بر پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و آل پاک آن حضرت و جمیع انبیاء و مرسلین و بندگان صالح پروردگار و مؤمنین درود فرستد، و برای فرج ولی عصر و حفظ و یاری آن بزرگوار دعا کند و از خدا بخواهد که رضایت آن حضرت را روزی او فرماید و او را بهدایت آن بزرگوار هدایت، و به اطاعت از آن حضرت توفیق کرامت فرماید، و سزاوار است که در این شب بعضی از آنچه که از مجاهدان راه خدا، نقل شده که دستها را بگردن میبستند و در گوری میرفتند و بحال خود می‌گریستند، و نفس خود را بر آتش عرضه میداشتند، انجام دهد. و بعد جنایات و گناهان بزرگی را که مرتکب شده، و حلم خدا را در نظر آورد، و در رفتار سوء خود با خدا، و حسن رفتار خدا با خود بیندیشد و بمناجات و زبان حالی که برای صاحب دلان بهتر، و در جلب حال و رقت قلب و هیجان و ایجاد حزن و شوق مؤثرتر است بپردازد، و در جمیع حالات به عفو و بخشش پروردگار و حلم و بردباری او، و قدرت او بر تبدیل گناهان بچندین برابر آن از حسنات، حسن ظن داشته باشد.

و برای ورود در مناجات و گفتگوی با حضرت ذو الجلال از هر بابی که مناسب‌تر و سزاوارتر بحال خود میبیند وارد شود، و در ضمن مناجات بسیار بگوید، ای کسیکه به دشمن‌ترین مخلوقاتت که ابلیس باشد جواب گفتی، ای کسیکه سحرهٔ فرعون را پس از اینکه با تو به جنگ برخاستند و بخصومت با پیامبرت کمر بستند قبول نمودی، مرا

هم بپذیر، ای آنکه سحرهٔ فرعون را بخاطر موسی و هارون پذیرفتی، مرا هم بخاطر محمد صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام و آل آنها، بپذیر، و از حالی بحال دیگر، و از گفتاری به گفتار دیگر بپردازد، گاهی خود را شبیه بخائفین سازد، و گاهی در زمرهٔ امیدواران در آید، بلکه به اهل رضا و تمکین، و اهل شوق، خود را شبیه گرداند، و با مناجات و زبان حال آنها، با خدا سخن بگوید.
ولی مواظب باشد که در مناجات با پروردگار دروغ صریح نگوید، و دعوی باطل ننماید، و در هنگام طلب مقامات عالیه خدا را به یا اجود الاجودین، و، یا اقدر القادرین، بخواند و برای قبول و پذیرش ذات ذو الجلال، ببعضی از آنچه ائمه بدان استدلال می‌نمودند استدلال کند.
و اما ایام موالید، مثل روز تولد پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله، و سایر معصومین، و روز بعثت پیامبر، و روز عید غدیر خم، و روز دحو الارض و روز مباهله، آن کس که ایمان بخدا داشته و به نعمتهای بزرگ او واقف باشد این ایام و اوقات همانگونه که نزد خدا بزرگ و عظیم است، نزد او هم بزرگ خواهد بود، و در مقابل این نعمتهای بزرگ الهی که در چنین روزهائی نصیب بندگان شده است بشکر او می‌پردازد، مثلا شب میلاد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، میبایست که به فوائد وجود آن حضرت بیندیشد، که آن حضرت مظهر رحمت واسع خداوندی بر همهٔ خلایق است، و خدا به طفیل وجود آنها است که ما را ایجاد، و به هدایت آنها ما را هدایت نموده و بخاطر آنها بارهای سنگین را از دوش ما برگرفته، و تکالیف ما را سبک نموده، و شفاعت آنها را در حق ما پذیرفته است، از طرف دیگر

آن حضرت در راه هدایت ما متحمل مشقت‌ها و سختی‌های بسیار گردید، بگونه‌ای که هیچ پیامبری آن همه سختی و مشقت ندید ولی آن حضرت صبر کرد، و طلب عذاب ننمود، تا اینکه این امت را به راههای هدایت و معارف ربانی رهنمون شد، و احکام و معارفی را که هیچ یک از پیامبران آنها را اظهار ننموده بود، برای ما بیان داشت، و در تکمیل هدایت این امت و نجات آنها، بر هر اذیت و آزاری صبر نمود تا جائی که خود فرمود:
هیچ پیامبری هم چون من این همه آزار و اذیت ندید. حتی فرزندانش در این راه شهید گشتند، و دخترانش به اسیری رفتند، و حرمش هتک گردید، و

اطفالش را ذبح نمودند بنحوی که شنیده نشده که با اهل بیت هیچ پیامبری، و بلکه احدی در عالم، چنین قتل و سلب و اسارتی که در حق اهل بیت پیامبر روا داشته شد، شده باشد، و با همهٔ این‌ها، آن حضرت صبر نمود، و برای اهل زمین طلب عذاب ننمود، بلکه می‌فرمود: بارالها قوم مرا هدایت فرما که اینان نادانند. خدا او را از این امت، نیکوترین پاداشی که سزاوار کردار او است عنایت فرماید.
و خلاصه اگر مؤمن در روزهای تولد و خلافت اینان بیندیشد، و در این نعمت‌های بزرگ که در چنین اوقاتی خدا ببندگانش ارزانی داشته بتفکر و تأمل بپردازد، شکر این نعمت‌ها را بر خود واجب و لازم خواهد دید.
و هر آنچه که ما در فوائد وجود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بیان داشتیم، در مورد خلیفهٔ آن حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که پیامبر آن حضرت را برادر خود دانست و در شدائد و گرفتاریها پا بپای پیامبر بود، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حق آن حضرت فرمود:

من کنت مولاه فهذا علی مولاه و هم چنین سایر ائمه معصومین علیهم السّلام آن فوائد نیز هست، و سزاوار است که مؤمن به فرح و شادی آنها شاد باشد، قدم جای قدم آنها نهد، و بهدایت آنها راه بیابد، و دوستان آنها را دوست، و دشمنان آنها را دشمن بدارد و بر این نعمت‌های بزرگ که در چنین روزهائی خدا ببندگانش ارزانی داشته، بقدر قدرت و استطاعت خود، خدا را سپاس گوید، و بداند که اگر خدا عمر جاودانه‌ای باو عطا میکرد، و او همهٔ این عمر را در یک سجدهٔ شکر بر این نعمت می‌گذرانید یکهزارم حق این نعمت را ادا نکرده بود. و در این روزها سزاوار است که باظهار آثار فرح و شادمانی بپردازد و به اولیا و دوستان آنها بهر اندازه که ممکن هست محبت کند، و حقوق موالات و برادری در ولایت را ادا نماید که این خود بابی عظیم از سعادت است که در آن خیر کثیر و فراوانی نهفته است.
و اخبار متواتره‌ای در این زمینه رسیده که این امر از بزرگترین شعبه‌های ایمان است، بلکه بعضی از اخبار گویای این حقیقت است که ایمان چیزی جز حب و بغض نیست، و ما برای نمونه بعضی از این روایات را در اینجا می‌آوریم:
در کافی از امام باقر علیه السّلام روایت شده که آن حضرت از قول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آنانکه در راه خدا دوست بدارند روز قیامت بر زمینی از زبرجد سبز در ظل عرش خدا در سمت راست او هستند، و هر دو دست خدا دست راست است، صورتهای اینان از خورشید تابان سفیدتر و نورانی‌تر است، و هر ملک مقرب و هر نبی مرسلی بمقام و

منزلت اینان غبطه میخورد مردم می‌گویند اینان چه کسانی هستند گفته

می‌شود اینان کسانی هستند که دوستی و محبتشان بخاطر خدا بود.
و باز در روایتی دیگر رسیده که دوستی بخاطر خدا، از محکم- ترین دستگیره‌های ایمان است، و در روایتی دیگر رسیده که معصوم علیه السّلام فرمود:
آیا ایمان غیر از محبت، و دشمنی، و حب و بغض چیزی دیگری هست؟. و در روایات رسیده که افرادی که دوستی و دشمنی‌شان بخاطر خدا باشد بدون حساب داخل بهشت می‌شوند، و از اجساد و صورتها و منابری که اینان بر آن هستند نوری ساطع است که همه چیز را روشن میکند و اینان از اصفیاء و برگزیدگان الهی هستند، و روایت شده که محبت در راه خدا از نماز و روزه و زکات و حج افضل است، بلکه آنچه از اخباری که در باب مصافحه رسیده فهمیده می‌شود اینست که سایر فضایل در جنب محبت در راه خدا، وجودشان مثل عدم است و دو نفر که با هم مصافحه میکنند اگر یکی از این دو دیگری را بیشتر دوست داشته باشد، همان نفر از آن دیگری نزد خدا محبوب‌تر و مقرب‌تر است.
و بدان که غدیر از بزرگترین اعیاد است و این روز بمنزلۀ جزء اخیر علت تامه در نجات و فوز و دست یابی بدرجات رفیعه است، و فضیلت این روز را مخالف و موافق روایت نموده‌اند و در فضیلت و تعظیم این روز کتاب‌های مفصلی نوشته‌اند، و بر شیعه است که این روز را در نهایت عظمت و بزرگی بپا دارد، و آثار فرح و انبساط خود را در این
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 150
روز اظهار نماید، و خود را زینت کند و با موالیان آن حضرت بانواع مهربانیها دوستی و محبت نماید، و با زیارت و مصافحه و معانقه و دعوت و هبة و عطاء و خوشروئی در گفتار در این روز این دوستی و محبت را اظهار نماید و سپاس و حمد خدا بسیار گوید و آنچه که در باب ملاقات با مؤمنین در این روز رسیده در دیدار با برادران بر زبان آورد و از اعمال و اذکاری که برای این روز رسیده غفلت نکند که اجری عظیم برای آن بیان شده است، چون در این روز هر عمل خیری که مؤمن انجام دهد جزاء و پاداشش بسیار و نزد خدا بزرگ شمرده می‌شود هر چند که اندک باشد و از خواندن زیارت مفصلی که در این روز برای آن حضرت آمده غافل نشود و به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام بخصوص به امام زمان علیه السّلام تبریک و تهنیت گوید، و با امام زمان خود ببعضی از فقرات دعای ندبه بمناجات بپردازد و از فقدان نعمت حضور آن بزرگوار در مثل چنین روز بزرگی حسرت بخورد و بخواص امیر المؤمنین علیه السّلام و ملائکه، بخصوص جبرئیل که در بسیاری از موارد به کمک و یاری آن حضرت می‌شتافت تبریک و تهنیت بگوید. هم چنین برای سایر اوقاتی که در آن اوقات نعمت خاص و یا عامی از ناحیۀ حضرت پروردگار نصیب بندگانش

گشته است مراقبتی خاص و فکری مخصوص بآن هست، مثل روز دحو الارض که میبایست در این روز باین بیندیشد که در چنین روزی خدا ببندگانش به بناء مسکن و ایجاد مواد رزق و روزی آنها نعمت بخشید و با خود فکر کند که اگر یکی از ملوک و سلاطین دنیا، یکی از این کارها را بدست خود برای وی انجام دهد چه اندازه مایه فخر و مباهات برای او می‌شود، و بعد آن را با این نعمت بزرگ الهی مقایسه کند که

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 151

چگونه ذات اقدس حق بدست خود زمین را گسترش داد و وسایل زندگی را برای او فراهم نمود، پس بقدر استطاعت خود بشکر این منعمی که نعمتهایش از شماره بیرون است بپردازد.

و آن اخبار و روایاتی که بر تعظیم و بزرگداشت ایام موالید و خلافت ظاهری ائمه علیهم السّلام دلالت میکند، بر تعظیم ایام وفات و شهادت و مصیبات آنها و اظهار حزن و جزع در این ایام دلالت دارد، و کمترین وظیفهٔ مؤمن در این ایام اینست که مصیبت اینان بر او از هر مصیبت دیگری که متوجه او و یا عزیزانش شود، سخت‌تر باشد، تا در درجهٔ آنها قرار گیرد، چنانکه اخبار و روایات گویای این حقیقت است، بخصوص ایام محرم، و روز عاشورا، که نزد خدای تبارک و تعالی و اهل ملکوت و آسمان‌ها و در عالم روحانی این روز، روزی بس بزرگ است.

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

و آنچه در بعضی از اخبار در زمینهٔ اهمیت این روز بزرگ رسیده بگونه‌ای است که عقل را حیران می‌سازد و از روایات چنین بر می‌آید که این روز پس از شهادت حسین بن علی علیه السّلام عظمت نیافت بلکه نزد امت‌های گذشته هم روزی بزرگ بوده است و خدای متعال مصیبت این امام مظلوم را برای انبیاء بیان داشت و آنها بر این مصیبت بزرگ گریستند و با پیامبر اسلام در عزاء فرزندش حسین علیه السّلام شرکت جستند و از این راه به اجری عظیم نزد خدای متعال دست یافتند، و سزاوار است که مؤمن روایاتی را که در تعظیم و جلالت قدر این روز و اجر و پاداش فراوانی که متعلق بآن است رسیده مورد قبول قرار دهد.

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 152

و اگر بخواهد این روایات را از جمیع وجوهش با دلیل و برهان بپذیرد تا استبعاد عقل با دلیل از میان برداشته شود، در آنچه از شیخ عارف محقق کامل شیخ حسن نجفی حکایت شده بیندیشد تا جواب این مسأله را بیابد.

می‌گویند وقتی که سید العلماء و سلیل آله طه بحر العلوم قدس سره از حکمت عظمت این امر در این حد از او پرسید مرحوم آقا شیخ حسین در جواب فرمود: که حسین ابن علی علیه السّلام با اینکه بندهٔ مملوک خدا بود

در راه محبت خدا از همهٔ هستی خود گذشت، و مال و اهل و اولاد و عرض و حتی جسد شریفش را پس از شهادت در راه خدا داد، و تمام اهل و اولاد خود را در این راه بخشید حتی طفل شیر خواره‌اش را، و بر همهٔ مصیباتی که بر بدن شریفش وارد آمد صبر نمود و خلاصهٔ کلام آنکه او همهٔ هستی خود را برای خدا بخشید و خدای متعال سزاوارتر و اولی به اینست که همه چیز را باو ببخشد و چه نیکو جوابی داده است زیرا انسان اگر در واقعهٔ کربلا و بخصوص شهادت آن امام علیه السّلام بیندیشد، مسئله را مسئله‌ای بس بزرگ مییابد، بعنوان مثال شهید و کشته در عالم زیاد است، ولی مقتولین و شهداء هر یک بیک نوع کشتن کشته می‌شود مثل ذبح و نحر و حزن و گرسنگی و امثال آن، ولی حسین ابن علی علیه السّلام در روز عاشورا بجمیع این‌ها کشته شد و شدت عطش آن بزرگوار در آن روز بحدی بود که اگر کسی بگوید عطش آن امام علیه السّلام باندازه‌ای بود که اگر میان اهل عالم تقسیم شود همه از تشنگی می‌میرند کسی نمی‌تواند نفی کند، زیرا در بیان شدت عطش آن بزرگوار در آن روز تعبیرات و بیاناتی از خدای متعال در احادیث قدسی و از خود آن

بزرگوار رسیده که عقل را توان درک آن نیست. بعنوان مثال در حدیث قدسی در بیان واقعهٔ عاشورا آمده است که: کوچک آنها را عطش از پای در می‌آورد و از شدت عطش میمیرد و بزرگ آنها از شدت عطش پوست بدنش جمع می‌شود حال فکر نما که چگونه عطشی بوده که پوست بدن از شدت آن جمع شده است، و یا این سخن که می‌گوید: عطش بین او و آسمان هم چون دود حایل گشته بود و یا سخن آن بزرگوار در روز عاشورا که می‌فرمود:

اسقونی شربة من الماء و قد تفتّت کبدی من الظّماء.

جرعهٔ آبی بمن بیاشامید که جگرم از سوز عطش ریز ریز گشته است.

و چگونه می‌شود که جگر از شدت تشنگی ریز ریز شود مگر اینکه از شدت عطش پخته شود و رطوبتی در آن باقی نماند بگونه‌ای که از شدت خشکی ریز ریز شود، و باز بسیاری بوده‌اند که اهل و فرزندانشان کشته شده‌اند ولی چه کسی را خانواده‌ای مثل اهل اولاد ابی عبد اللّه علیه السّلام بوده است و کجا کسی را فرزندی چون فرزند آن بزرگوار بوده که شبیه‌ترین افراد از حیث خلق و خلق و گفتار برسولخدا صلّی اللّه علیه و آله باشد، چرا که این مرتبه‌ای بزرگ و درجه‌ای نزدیک بدرجهٔ امامت و یا مقارن و مساوی با او است، هم چنین بسیار بوده‌اند کسانیکه اهل و عیال آنها اسیر گشته ولی کجا اسیرانی مثل امام زین العابدین علیه السّلام و زینب و سکینه و ام کلثوم بوده‌اند و کجا رفتاری که با این‌ها شده با دیگران شده است، و باز بسیارند کسانیکه سرشان بر نیزه رفته ولی آنچه با سر فرزند

رسولخدا شد بر سر چه کسی رفته است، و خلاصه آنکه اگر انسان در این واقعه

بیندیشد صبر و استقامت آن حضرت را در تحمل این مصیبتها خارق العاده می‌یابد و لذا ملائکهٔ آسمان‌ها از صبر و پایداری آن امام تعجب کردند، زیرا بدن هر چه هم که قوی باشد نمی‌تواند آنچه را که بر بدن آن بزرگوار رسید تحمل کند، و دل را یارای آنچه بر قلب آن عزیز رسید نیست، و بدن و قلب از بعضی از آنچه بر آن حضرت گذشت میمیرد و با مرگ از تحمل سختیها راحت میشود، ولی آن بزرگوار زنده بود و شدائدی را که هر کدامش باعث مرگ انسان است تحمل نمود، بگونه‌ای که می‌توان گفت آن بزرگوار هفتاد مرتبه و بلکه بیشتر کشته شد.
از این رو روز عاشورا را نمی‌توان با غیر آن مقایسه نمود و لذا بر دوستان و موالیان آن بزرگوار است که در این ایام حالش بگونه‌ای باشد که با ایامی که مصیبتی بخود آنها میرسد شبیه باشد، و در این راه بخانوادهٔ آن بزرگوار اقتدا کند و خود را شبیه آنها گرداند، آیا نشنیده‌ای که بنی هاشم تا پنج سال پس از شهادت آن امام چه کردند؟ [1] آیا مصیبت رباب [2] همسر آن حضرت را در عزای آن بزرگوار

---

[1] محدث قمی در نفس المهموم از امام صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود: هیچ زنی از بنی هاشم چشمش را سرمه نکرد، و خضاب ننمود، و در خانه‌ای از خانه‌های آنها دودی بلند نشد، تا اینکه عبید اللّه لعنة اللّه کشته شد.
[2]- رباب، دختر إمرؤ القیس، و مادر سکینه است، در میان خاندان امام به اسارت به شام رفت و سپس بمدینه بازگشت، اشراف قریش از او خواستگاری نمودند ولی او گفت: من پس از رسول خدا (ص) پدرشوهری نمی‌خواهم.
و یک سال پس از واقعهٔ عاشورا زنده بود و در این مدت مدام زیر آسمان بود و سقفی بر او سایه نیفکند تا اینکه بیمار شد و از دنیا رفت، و در مجلس ابن زیاد برای این بانو داستانی است که دل را آتش میزند.

نشنیده‌ای؟ آیا گریه و ندبهٔ امام سجاد علیه السّلام [1] را تا چهل سال پس از شهادت پدر نشنیده‌ای، و اگر آن اندازه در توان نداری، لا اقل ببعضی از کسانیکه در زمان خود ما بوده‌اند اقتدا نما، و من خود بعضی از آنها را دیده‌ام که در تمام ایام عاشورا از لذتها کناره میگرفت، و جز نان خالی چیزی نمیخورد.
بلکه بعضی از آنها در این ایام از بوسیدن برادر خردسالش با اینکه خیلی

نسبت باو محبت داشت امتناع می‌نمود، و اگر از این هم ضعیف‌تر هستی لا اقل تاسوعا و عاشورا را روز مصیبت خود بدان، و از لذات کناره بگیر، و با امام زمانت در این دو روز مشارکت نما، زیرا آن بزرگوار مصیبت جدش حسین علیه السّلام در هیچ روزی از روزها فراموش نمیکند، بلکه بنا بنقل بعضی از روایات هر صبح و شام بر جدش حسین می‌گرید.
و از اموری که در هر ماه یکبار واقع می‌شود، اول ماه و آخر ماه و پنجشنبه آخر ماه است، اما اول ماه پس بنده‌ای که مراقب احوال و اعمالش هست، سزاوار است که دخولش در ماه نو مثل ورودش بمنزلی از منازل سیر إلی اللّه باشد، و با رؤیت هلال یاد خدا نماید و دعائی که در این زمینه رسیده بر زبان آورد و از خدا جمیع سعادت‌هائی را که در این ماه متوقع است طلب کند و از او بخواهد که امام زمانش را و خود و جمیع کسانیکه نسبت بآنها پیوندی دارند و برادران مؤمنش را در این

_____

[1] سید از امام صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرموده زین العابدین چهل سال بر پدر خود گریه نمود در حالیکه روزها روزه داشت و شبها مشغول عبادت، که روایت مفصل است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 156
ماه از جمیع آفات و بلیات مصون و محفوظ بدارد، بلکه برای امام زمانش، و جمیع کسانیکه بیان شد صدقه بدهد، و اما آخر ماه و پنجشنبه آخر ماه، در روایات رسیده که اعمال تمام ماه بندگان در این دو روز بر خدا عرضه می‌شود، و لذا سزاوار است که او در این روز بمحاسبهٔ اعمال خود بپردازد، و با بعضی از معالجات دینی از توسلات و استشفاعات خود را معالجه کند و به تضرع و گریه و زاری بدرگاه حضرت حق بپردازد، و با توسل و سؤال از او بخواهد که اعمالش را اصلاح نماید و حال او با خدا نیکو گردد و با عفو و بخشش خود، او را بیامرزد، و گناهانش را بحسنات مبدل گرداند، و از دعاهائی که سید علیه السّلام رحمه اللّه علیه در کتاب محاسبة- النفس برای آخر هر روز آورده غفلت ننماید، بخصوص آخر ماه، بدان امید که این کفارهٔ گناهانش باشد که در طول ماه از او سر زده است، و در هر روز بگوید:
یا من ختم النّبوّة بمحمّد (ص) اختم لی فی یومی هذا بخیر و شهری بخیر و سنّتی بخیر و عمری بخیر.
و از مهم‌ترین مسائلی که عاقل هنگام محاسبهٔ با نفس خود باید در نظر داشته باشد، شرمساری و خجالت از آشکار شدن اعمال زشت و رفتار ناهنجارش با خدای متعال است، چرا که برای کسانیکه اهل دل هستند این امری بس بزرگ است.
در مصباح الشریعة از امام صادق علیه السّلام رسیده که آن حضرت

فرمود:
اگر برای حساب هول و هراسی جز همین حیا و شرمساری عرضهٔ بر خداوند و فضاحت هتک ستر از آنچه تا آن روز بر همگان مخفی بوده است نمیبود، جا داشت که آدمی از سر کوهها پائین نیاید، و به آبادی

روی نیاورد، و جز بقدر اضطرار و ترس از تلف شدن، گرد خواب و خوراک نگردد، و آن کس که قیامت را با همهٔ هول و هراس آن ببیند و شداید و سختی‌های آن را مشاهده کند و با چشم دل، وقوف خود را در پیشگاه ذات ذو الجلال بنگرد، نفسش را به پای میز محاسبه می‌کشد، بگونه‌ای که گویا به عرصات قیامت دعوت شده و در میان سختی‌ها و شدائد آنجا، از او سؤال میشود و ذات اقدس حق می‌فرماید:
وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی‌ بِنا حاسِبِینَ.
و اگر به سنگینی دانهٔ خردلی باشد بیاوریم آن را و همین بس که ما حسابگران هستیم. انتهی.
می‌گویم، شرح حقیقت محاسبة و کیفیت آن مناسب با این مقام است، ولی فعلا در اینجا از آن گذشتیم امید که در آینده به آن بپردازیم.
از مورد سوم، روز جمعه است و اگر کسی بخواهد به عظمت این روز پی ببرد میبایست که اخبار و روایاتی که دربارهٔ فضیلت این روز و اعمال و وظایفش رسیده از نظر بگذراند، و مقصود ما در اینجا بیان فضایل این روز نیست، ولی نکته‌ای هست که نمی‌توان نگفته گذاشت، و آن اینست که چگونه می‌شود که آدمی در کسب خیرات زود گذر و سعادات دنیوی تا حدی که در توان دارد کوشش میکند، و هر چه بیشتر بدان دست می‌یابد شوق و حرصش در تحصیل آنها بیشتر می‌شود و هل من مزید میزند، ولی نسبت بخیرات و سعادات اخروی بی‌تفاوت بوده و با اینکه با کار اندک می‌تواند به بسیاری از آن دست یابد از تحصیل آن سر باز میزند، بعقیدهٔ من این مسئله ثمرهٔ اجتماع چند امر است، یکی ضعف ایمان به

آخرت، و دیگری عدم اطمینان بنده بقبولی اعمال و سالم ماندن آنها از آفات تا هنگامی که روز مزد و پاداش فرا رسد، و سوم الفت قلب و نفس آدمی به این دنیا و لذات آن، و عشق به شهوات و زینت‌های آن، و همین عشق و دلبستگی است که عاقل را از تعقل در عواقب امور باز میدارد، و اجتماع همین امور نیز سبب می‌شود که مؤمن از تحصیل انوار جمعه سستی ورزد، و از کسب سعادات عالیهٔ آن با بعضی از اعمال جزئی چشم بپوشد و الا چگونه می‌شود تصور کرد که مؤمنی معتقد باین باشد که خدایش در هر شب جمعه از اول شب تا بآخر آن او را فرا میخواند و می‌گوید: آیا صاحب حاجتی هست که مرا بخواند تا نیازش را بر آورم، آیا

گناهکاری هست که از من طلب بخشش کند تا گناهانش را بیامرزم آیا کسی هست ... آیا کسی هست ... و تا صبح پیوسته این ندا بلند است، و خدایش او را بخلوت و مناجات با خود میخواند، و او را به انس گرفتن با خود دعوت میکند و باو وعده داده که اگر بگوید یا رب یا رب، جواب خواهد داد لبیک ای بندۀ من، آیا ممکن است کسی به همۀ این امور معتقد باشد و باز تا صبح بخوابد، و پاره‌ای از شب را برای تحصیل بعضی از این مراتب بپا نخیزد، بجان خودم سوگند که این سستی و تنبلی جز بواسطۀ همان جهاتی که ذکر شد نیست، و در حدیث قدسی خطاب بموسی ابن- عمران «1» آمده است که:
یا ابن عمران کذب من زعم انّه یحبّنی فاذا جنّه اللّیل نام عنّی ا لیس کلّ محبّ یحبّ خلوة حبیبه.

_____

(1) صاحب وسایل در کتاب جواهر السنیة این حدیث را آورده است و مؤلف قسمتی از آن را در اینجا آورده است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 159
ای پسر عمران دروغ می‌گوید کسیکه می‌پندارد مرا دوست دارد و آنگاه که تاریکی شب همه جا را فرا می‌گیرد، میخوابد و مرا از یاد میبرد، آیا هر دوست و دلداده‌ای در پی خلوت با محبوب خود نیست.
و روز جمعه گر چه تمام ساعات و لحظه‌های آن شریف و گرانبها و نورانی است ولی در این روز ساعتی هست که از همۀ ساعات این روز افضل و برتر است، و دعا در آن ساعت مورد قبول واقع میشود، و آن بنابر آنچه از اخبار بدست می‌آید و از بعضی از بزرگانی که در این گونه موارد مورد وثوق این جانب بوده‌اند بمن رسیده، آخرین ساعات روز جمعه که وقت خواندن دعای سمات است، میباشد. و من از یکی از مشایخ بزرگوار «1» خود، که حکیم عارفی، و معلم خیری و طبیب کاملی بسان او ندیده‌ام سؤال کردم که کدامین عمل از اعمال جوارح را شما در تأثر قلب کار سازتر یافته‌اید فرمود سجدۀ طولانی در دل شب که یک ساعت و یا لا اقل سه ربع ساعت بدرازا کشد و در آن گفته شود:
لا اله الاّ أنت سبحانک انّی کنت من الظّالمین.
که با تلاوت این آیه، انسان بزندانی بودن خود در زندان طبیعت و گرفتار بودنش در دام اخلاق زشت، و منزه بودن حضرت ذو الجلال از هر ظلم و ستمی نسبت ببندگان گواهی میدهد، و ظلم و ستم خود را بر خود و افکندن خویشتن را در این مهلکۀ عظیم در نظر می‌آورد، و دیگر صد مرتبۀ قرائت سورۀ قدر در شب و عصر جمعه است، او فرمود هیچ عملی از اعمال مستحبه را ندیدم که باندازۀ این سه عمل تأثیر داشته باشد، و در اخبار آمده که در شب جمعه صد رحمت و نفخة نازل میشود که نود

(1) مقصود، آخوند ملا حسین قلی همدانی است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 160
و نه تای آن برای کسی است که در عصر جمعه صد مرتبه سورۀ قدر را تلاوت کند، و در آن یکی باقی مانده هم نیز برای او نصیب و بهره‌ای هست.
و از مورد چهارم (و آن اموری است که در هر شب و روز یک مرتبه واقع میشود) خواندن نمازهای شب است که وقت آن قسمت ششم از نصف اخیر شب معین شده است و در روایات آمده که این ساعت بهترین ساعات شب برای دعا است و به تجربه هم ثابت شده است، و لذا بر بندۀ مراقب است که در معنای وقت نماز تعقل کند و اگر باین فکر باشد لا محاله سعی خواهد نمود که هر نمازی را در وقت خودش بجای آورد زیرا در اخبار بخواندن نماز در اول وقت بسیار تأکید شده و در بعضی از روایات آمده است که نماز در اول وقت، رضوان و در آخر وقت غفران است، و در روایتی دیگر آمده که آن کس که نماز عصر را ضایع کند در بهشت مالی برای او نخواهد بود و میهمان دیگران است و باصطلاح ما کلاش بهشت است گفته شد چه کسی ضایع کنندۀ نماز عصر است معصوم فرمود: آن کس که نماز را بتأخیر بیندازد تا آنگاه که خورشید رو بزردی نهد و یا از دیده‌ها پنهان شود.
و از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده که آن حضرت فرمود: فردای قیامت شفاعت من به کسی که نمازهای واجب را از وقتش بتأخیر افکنده نخواهد رسید.
و در صحیحین آمده است که نمی‌تواند کسی آخر وقت را وقت نماز قرار دهد مگر بخاطر عذر و یا علتی.
و در جای دیگر می‌فرماید: نمازهای واجب اگر در اول وقتش
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 161
خوانده شود و حدود آن بپا داشته شود خوشبوتر است از چوب درخت آس هنگامی که از درختش بر گرفته می‌شود، پس بر شما باد به نماز در اول وقت.
و در همان کتاب آمده است که فضیلت اول وقت بر آخر وقت، بهتر است برای مرد از مال و فرزند او، و در اینکه آیا آخر وقت برای کسیکه مضطر است و در اول وقت امکان خواندن نماز برایش نبوده است وقت است یا کسی هم که مانعی برایش نیست می‌تواند از روی اختیار نمازش را در آخر وقت بجای آورد، اقوال مختلف است. ولی احوط، اگر نگوئیم اقوی، عدم جواز تأخیر نماز بآخر وقت بدون عذر و علت است، گر چه عذر در این گونه موارد، عذرهای اندک را هم شامل میشود، و چنانچه از بعضی از اخبار

استفاده میشود عذر کوچک هم در این گونه موارد کافی است، و اما وقت نماز ظهر که بعدم تأخیر از آن تأکید شده است، وقتی است که سایه باندازۀ خود شاخص شود و آخر وقت فضیلت نماز عصر وقتی است که سایه دو برابر شاخص گردد و اما اینکه سایه یک قدم یا دو قدم زیاد شود، آن وقت، وقت فضیلت نماز ظهر و نماز عصر است، هم چنانکه زوال و یا وقتیکه سایه باندازۀ شاخص شود نیز وقت فضیلت هر دو نماز است، و اما اینکه سایه به اندازۀ شاخص شود، و بعضی از این، بقامت و هفت قدم تعبیر نموده‌اند، یعنی اینکه سایۀ انسان به اندازۀ هفت پا شود و این در شهرهائیکه از نظر جغرافیائی در عرض سی و دو درجه قرار گرفته است مثل اصفهان و شهرهائیکه هم عرض آن است، در روز اول حمل سه ساعت و بیست و هشت دقیقۀ بعد از اذان ظهر است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 162
و اول وقت نماز مغرب، غروب شرعی و آخر وقتش هنگام ناپدید شدن شفق مغرب است، و اول وقت نماز عشا بعد از فراغت از نماز مغرب و آخرش گذشتن یک سوم شب است و احوط و اولی اینست که نماز عشاء را تا هنگام رفتن سرخی مغرب بتأخیر بیندازد، و اول وقت نماز صبح، طلوع فجر تا آشکار شدن صبح است.
و اما وقت نمازهای نافله، اقوی آنست که خواندن نوافل ظهر و عصر از اول ظهر تا آخر آن است، ولی وقت فضیلت آن، برای نافلۀ ظهر، از اول ظهر است تا هنگامیکه سایه یک ذراع بالا بیاید، و برای نماز عصر تا هنگامی است که سایه دو ذراع بلندتر شود و میبایست که نافله پیش از نماز واجب بجا آورده شود، و اما وقت فضیلت نافلۀ مغرب بعد از نماز مغرب است تا آخر وقت فضیلت نماز مغرب، و نافلۀ نماز عشاء بعد از نماز عشاء است تا نصف شب و اول وقت نماز شب، از نصف شب است و آخر آن فجر دوم، برای کسیکه عذری نداشته باشد، ولی اگر ضرورتی پیش آمد می‌تواند نماز شب را قبل از نیمۀ شب هم بجای آورد ولی در این صورت بهتر است قضاء آن را بجای آورد، هم چنین بنابر بعضی از روایات جایز است برای کسیکه عادت ندارد نماز شب را پس از طلوع فجر بجای آورد، زیرا مشهور بر این هستند که اگر کسی چهار رکعت را قبل از طلوع فجر خوانده باشد می‌تواند بقیه‌اش را پس از طلوع فجر بجای آورد، و وقت نافلۀ فجر، از هنگام فراغت از نماز شب است تا طلوع سرخی فجر، و بهتر این است که نافله را بر نماز صبح مقدم بدارد بلکه تأخیر آن کراهت دارد، و وقت نماز کسوف و خسوف از ابتدا گرفتگی ماه و یا خورشید تا روشن شدن آنها و برای زلزله تا آخر وقت
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 163
است، و غیر از این هم گفته شده، و احوط عدم تأخیر آن از روی اختیار

است، و همچنین برای دیگر مواردی که نماز آیات واجب می‌شود، و اما نماز عید فطر و قربان، احوط اینست که اول وقت آن از هنگام بر آمدن خورشید، و آخر آن هنگام زوال ظهر است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 164

می‌گویم مکانها هم مثل زمانها شریف و غیر شریف و سعد و نحس دارد و امت مرحومه را سزاوار است که شکر خدا کنند و بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خود ثنا گویند که در امر مکان کار را بر آنها سهل و آسان نموده و تمام زمین را مسجد قرار داده و بجای آوردن نماز را در همه جا جایز دانسته است ولی در عین حال سفارش زیادی نسبت به تعاهد مساجد و عدم تخلف از بجای آوردن نمازهای واجب در مسجد بخصوص برای همسایگان آن شده است، حتی در بعضی از روایات آمده است که همسایهٔ مسجد نمی‌تواند نماز خود را در غیر مسجد بجای آورد، پس بندهٔ مراقب را سزاوار است که در معنای مسجد و حق ادب و تعظیم آن، و قبح تخلف از حضور در مسجد بیندیشد، و در این امر که گذشته از ثواب‌هائیکه برای حضور در مسجد و عبادت در آن بیان شده ذات اقدس حق در اینکه مساجد را خانهٔ خود دانسته و ببندگان اجازهٔ حضور در آنها را داده منتی بس بزرگ بر بندگان نهاده، تأمل کند، زیرا مسجد خانهٔ خدا است و مقصود از اینکه کعبه و مسجد خانهٔ خدا است با اینکه نسبت تمام زمین به ذات اقدس حق یکسان است، و مکانی از مکان دیگر به او

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 165

نزدیکتر نیست اینست که خدا با این مکانها معاملهٔ هر یک از ما با خانهٔ خود میکند، یعنی ذات اقدس حق این امکنهٔ بخصوص را محل ملاقات خود و مجلس انس و زیارت خویش قرار داده و با بندگان و زائران خود در این مکانها معاملهٔ حضور و صحبت میکند.

و چون هر مکانی را که ما اراده کنیم که مسجد قرار دهیم و منسوب به او سازیم و هر محلی را که ما برای ملاقات و حضور و زیارت او معین نمائیم او پذیرای آن است، معنای این امر اینست که تعیین مجلس ملاقات و زیارت را هم بما واگذار نموده و این خود از بزرگترین مکارم است.

مطلب دیگر اینکه آنچه از رفتار ذات اقدس حق با بندگانش در جمیع ازمنه و احوال دانسته می‌شود اینست که سنت و رویهٔ او با بندگانش بدین گونه است که ابتدا با بردباری و کرم و احسان و انعام و فضل و بخشش با آنها روبرو می‌شود، قبل از آفرینش و پس از خلقت نعمتهای بی‌شماری بر آنها ارزانی می‌دارد، و گناهانش را نادیده می‌انگارد و از خطاها در می‌گذرد و بخاطر معصیت و نافرمانی آنها، نعمتهایش را از آنها دریغ نمی‌دارد، و با آنها به رفق و مدارا و مهربانی و بزرگواری معامله میکند، هر چه آنها از او کناره بگیرند او آنها را بخود میخواند و هر چه آنها پشت به او نمایند او رو سوی آنها میکند تا آنجا که دیگر عناد و انکارشان از حد بگذرد بگونه‌ای که

حکمت الهی تنبیه آنها را اقتضا کند این هنگام است که سلطان جلال و قهر حضرت حق ظاهر میشود، قهری که هیچ چیز را یارای مقاومت در مقابل آن نیست.
لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند
و با عدل خود آنها را باز خواست نماید و بخاطر کارهای زشت
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 166
و گناهانشان آنها را رسوا سازد و به شدیدترین وجه از آنها انتقام بگیرد.
در ابتدا او، با زبان حال آسمان‌ها و زمین و تمام موجوداتی که در این میان قرار گرفته و با زبان حال خود آنها از عقل و روح و نفس و قلب و خیال و حواس و سایر قوا و اعضاء و جوارحشان و به زبان انبیاء و اوصیاء و علماء و حوادث عالم وجود و وجوه حکمتی که در نظام این عالم بودیعه نهاده شده بندگانش را به اقرار به توحید و یگانگی خود فرا میخواند، و این همه ندا بر گوش جان و عقل آنها میرسد، و آنها را به ایمان به او و قدرت و عنایت او دعوت میکند، اگر از قبول این دعوت سر باز زدند با بردباری و حلم از آنها در می‌گذرد و با معجزات انبیاء و با رأفت و رحمتی که از رأفت مادر و پدر نسبت بفرزندشان افزون است، این دعوت را تأکید میکند تا شاید عناد و انکار بندگان بحکم عقل و حسن و عیان از بین برود، و بنده بخدا ایمان بیاورد، و اگر این هم کار ساز نشد اینجا است که آنها را گرفتار عذابی می‌سازد که آسمان‌ها و زمین را قدرت تحمل آن نیست، و آنها را ببادی و یا صیحه‌ای و یا آبی، و یا آتشی عقوبت میکند، و جز داستانی از آنها چیزی باقی نمی‌گذارد، و بوسیلهٔ آن عذاب آنها را روانهٔ دوزخ می‌سازد، دوزخی که آتش عذابش شدید، و گرمای آن طاقت فرسا با پتک‌هائی از آهن، که از آن آتش و از آنچه ما را در آن وارد سازد بخدا پناه میبریم و اولیاء و دوستان مقربش را (صلوات اللّه علیهم اجمعین) شفیع خود میگردانیم.
و خلاصهٔ کلام آنکه ذات اقدس حق همانگونه که رحمان و رحیم و مهربان و عطوف و کریم است، همانگونه هم شدید العقاب است
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 167
پس مبادا که بقول قرآن به کرم پروردگار مغرور شوی، و احسان و انعام او تو را بفریبد تا آنجا که نافرمانی را از حد بگذرانی، و مبادا که شیطان غرور، کرم و بزرگواری این پروردگار بخشنده و مهربان را سبب غرور تو گرداند بگونه‌ای که ناگاه خود را در آتش دوزخ بیابی، زیرا از نشانه‌های استدراج و اندک اندک گرفتار شدن اینست که کرم و حلم پروردگار جرأت بنده را در ارتکاب گناه بیشتر کند و عظمت خدا را در نظرش بشکند، و لذا سزاوار است که در این همه نیکی و بزرگواری که خدا نسبت بتو داشته، و تورا بخانهٔ خود دعوت نموده، بیندیشی، و در این تکریمی که نسبت بتو روا

داشته و تورا بحضور خود طلبیده و در مقابل این عمل، آن همه اجر و پاداش برایت معین نموده و تو این دعوت را نادیده گرفتی و از آن همه ثواب چشم پوشیدی، و از این دعوت روی گردانیدی اندکی تأمل نمائی، و بر حذر باشی از اینکه مبادا این همه حلم و بردباری او نسبت بتو، همان استدراج و اندک اندک در وادی هلاکت افکندن تو باشد، و خود را موظف بدان که این نعمت بزرگ را حمد گوئی و در مقام شکر و سپاسگزاری آن بر آئی، و این دعوت را به نیکوترین وجهی پاسخ گوئی، زیرا از نشانه‌های عدم استدراج، توفیق یافتن بنده بحمد نعمت‌ها است، چنانکه در روایات آمده است.
و لازم است که هنگامی که آهنگ مسجد مینمائی و قصد احرام حضور خانهٔ خدا می‌کنی، به اندازهٔ توانائیت در شناخت آداب حضور کوشا باشی، زیرا هر چه معرفت بیشتر باشد عمل با ارزش‌تر است، و مراعات ادب، سبب تقرب بنده بخدا می‌شود. و کسیکه آداب حضور را رعایت کند، این عمل سبب قرب او بخدا میشود، و قرب، سبب قبولی

اعمال، بلکه نفس قبولی، و هدف قبولی اعمال، و نهایت آرزوی هر آرزومندی است.
و بجا است که برای شناخت آداب حضور حضرت ذو الجلال، آداب حضور سلاطین و حکام را میزان قرار دهی پس هم چنانکه عظمت این سلاطین با عظمت ذات اقدس حق قابل مقایسه نیست، هم چنین نسبت حق ادب حضور در محضر پروردگار هم با حق ادب حضور سلاطین و حکام قابل مقایسه نیست، و با توجه به این امر است که می‌یابی نه تو و نه احدی قدرت مراعات حق ادب حضور پروردگار را ندارد.
پس از اینکه این حقیقت را دانستی پس نیک بنگر که در حضور پروردگار رفتارت چگونه است، و تقصیر و قصور خود را همیشه مد نظر داشته باش که همین امر تورا بباب کرم حضرت حق رهنمون شود، و توفیق رعایت آداب حضورش را از او طلب نما و زبان حالت این آیهٔ شریفه باشد که:
أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذٰا دَعٰاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ.
آیا کسی هست که آنگاه که مضطر و درمانده او را بخواند جواب گوید، و گرفتاریش را برطرف سازد.
در این هنگام است که ابواب قبول برویت گشوده می‌شود و آنکه نجات دهندهٔ هر درمانده‌ای است دعای تورا اجابت میکند.
در کتاب مصباح الشریعة در این مورد از امام صادق علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود:
هر گاه به درب مسجدی رسیدی پس بدان که تو آهنگ سلطانی بزرگ و ملکی عظیم نموده‌ای که بر بساطش جز پاکیزه شدگان، دیگری

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 169
پای ننهد، و برای مجالست او جز صدیقان و راست کرداران رخصت داده نشود و آنگاه که بر بساط او قدم نهی بدان که اگر اندک غفلتی از تو سر بزند در خطری عظیم و پرتگاهی سهمگین قرار گرفته‌ای، و بدان که او قادر است که بر هر گونه‌ای که بخواهد از عدل و فضل خود، با تو معامله کند، پس اگر بر تو لطف فرمود و با فضل و رحمتش با تو معامله نمود طاعت اندک تورا می‌پذیرد و در مقابل، اجر و پاداش بسیار نصیب تو می‌گرداند، و اگر با عدلش با تو بخواهد معامله کند، و آنچه را که تو مستحق آن هستی بتو بدهد تورا باز خواهد گردانید و طاعتت را هر چه هم که زیاد باشد رد خواهد نمود و او آنچه را که بخواهد میکند.
پس در پیشگاه او به عجز و تقصیر و فقر خود اعتراف نما، چرا که تو قصد عبادت و انس با او نموده‌ای و اسرارت را بر او عرضه نما و بدان که پنهان و آشکار همهٔ مخلوقات را او می‌داند، و ذره‌ای بر او پوشیده نیست، و در حضور او هم چون فقیرترین و بی‌چیزترین بندگانش باش و قلبت را از هر آنچه که تورا از او بخود مشغول گرداند و حجاب بین تو و او گردد خالی نما چرا که او جز پاکیزه‌ترین و خالص‌ترین دلها را نپذیرد، و نیک بنگر که از کدامین دفتر اسمت خارج میشود.
پس اگر حلاوت مناجات با او را چشیدی و از گفتگوی با او احساس لذت نمودی و از جام رحمت و کرامات او چشیدی این نشانهٔ حسن اقبال او بر تو و اجابت دعوتت از سوی او است و بدان که برای خدمت او شایسته هستی، پس داخل مسجد شو که اذن و امان بتو داده شده است، و اگر غیر از این بود پس هم چون درمانده‌ای که تمام دربها برویش بسته شده و هیچ کاری از او ساخته نیست، بایست و بدان که هر گاه او بداند
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 170
که تو واقعا باو پناهنده شدی بچشم رأفت و رحمت و عطوفت بتو خواهد نگریست و تورا بر انجام آنچه مورد رضای او است موفق می- دارد چرا که او کریم و بزرگوار است، و بزرگواری را نسبت ببندگانی که درمانده و مضطر در پیشگاه او ایستاده و چشم طلب بباب لطف و رضایت او دوخته‌اند دوست می‌دارد زیرا او خود فرموده است:
أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذٰا دَعٰاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ. انتهی.
من می‌گویم بخدا سوگند که این سخنان از چشمهٔ صاف و زلالی که از چشمه‌های حکمت ربانی و جامع اصول عالم مراقبت است صادر شده است، و هر گاه بنده‌ای مقام نکات تعبیرات امام علیه السّلام و لطایف اشاراتش را در این سخنان بداند، می‌تواند فروع اکثر ابواب مراقبت را در سایر عبادات و معاملات از این سخنان فرا گیرد و هر گاه بنده‌ای موفق شد به آنچه در این فرمایشات آمده عمل کند از هر بابی از ابواب معارف

این سخنان هزار باب دیگر برویش گشوده خواهد گشت.
و اللّه الموفق للصواب.
و هر گاه این آداب مراقبت را برای باب مسجدی شنیدی و ادب عبادات و وظایف عبودیت و بندگی در طاعات را دانستی، پس از این آنچه که در اخبار و روایات در بیان پاداش و جزاء اعمال، وارد شده است برای تو بزرگ نخواهد نمود، و خواهی دانست که آن فضایل برای کسانی است که اعمالشان بدین گونه باشد نه برای مثل من و تو که در غفلت بسر میبریم و در زمرهٔ بی‌خبران هستیم، مطلب دیگر اینکه اگر تو از انجام این امور و تأدب باین آداب کسل شدی سزاوار است که بیکباره ترک آن ننمائی بلکه هر اندازه که برایت میسور بود انجام ده،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 171
و لا اقل آنچه را که میبایست انجام دهی بخاطر آور و از اینکه نتوانسته‌ای آن اعمال را بجای آوری شرمسار باش و به درب مسجد که رسیدی آیهٔ أَمَّنْ یُجِیبُ را تلاوت نما و بطور اجمال هم که شده اصلاح حالت را از حضرت ذو الجلال طلب نما، و اگر بر همین امر هم مواظبت نمائی خیر بسیاری در آن خواهی یافت.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 172

فصل «در آداب ظاهری مسجد»

مهم‌ترین حق مسجد بر مسلمانان، آباد داشتن مساجد بواسطهٔ انجام عبادات در آنها است، و از جملهٔ آداب مسجد است که هنگام رفتن بسوی مسجد این دعا را قرائت نمائی:
بسم اللّه الّذی خلقنی فهو یهدین و الّذی هو یطعمنی و یسقین و اذا مرضت فهو یشفین و الّذی یمیتنی ثمّ یحیین، و الّذی اطمع ان یغفر خطیئتی یوم الدّین، ربّ هب لی حکما و الحقنی بالصّالحین، و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین و اجعلنی من ورثة جنّة النّعیم.
و برای این ثواب بسیار و فضیلتی بس بزرگ وارد شده است.
و از آداب دیگر مسجد، در آوردن کفش هنگام دخول در مسجد و تسمیه و دعا هنگام دخول و خروج از مسجد است و مستحب است که هنگام دخول و خروج پس از بسم اللّه بگوید:
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد اللّهمّ اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک.
و باز مستحب است که هنگام خروج از مسجد پس از اداء نماز

بر درب مسجد بایستد و بگوید:
اللّهمّ دعوتنی فاجبت دعوتک و صلّیت مکتوبتک و انتشرت فی ارضک کما امرتنی فاسئلک من فضلک العمل بطاعتک و اجتناب سخطک و الکفاف من الرّزق برحمتک.
و مستحب است که در هنگام ورود بمسجد پای راست و هنگام خروج پای چپ را مقدم بدارد، و این امر در ورود و خروج هر مکان شریفی آمده است بخلاف امکنهٔ پست که مطلب در آن مکانها بالعکس است و مستحب است که در هر مسجدی که انسان وارد میشود دو رکعت نماز تحیت برای آن مسجد بجای آورد، هم چنین جاروب کردن مسجد و روشن نمودن چراغ در مساجد مستحب است، و دو طبقه ساختن و سقف برای آن بنا نمودن و زینت کردن و تصویر بر در و دیوار مسجد کشیدن کراهت دارد، و بعضی قائل بحرمت این امور شده‌اند، و احوط اجتناب از این امور است.
هم چنین کراهت دارد که منارهٔ مسجد خیلی بلند باشد و یا اینکه در وسط مسجد قرار داشته باشد و بعضی قائل بحرمت شده‌اند، هم چنین مکروه است خارج نمودن سنگ ریزه از مسجد و احوط اجتناب از این کار است و اگر کسی این کار را انجام داده باشد میبایست که آن سنگ- ریزه‌ها را بهمان مسجد و یا مسجد دیگری باز گرداند، هم چنین مکروه است خرید و فروش و تمکین دیوانگان و کودکان در مسجد و احوط در همهٔ این امور

اجتناب از آنها است، هم چنین مکروه است اقامۀ حدود، و بیش از حد صدا را بلند نمودن و یا اعلان گمشده‌ها و سخن گفتن دربارۀ امور دنیائی، و آن هر موردی است که در هنگام مرگ و پس از آن بکار
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 174
انسان نیاید، و چیزی ساختن و کشف عورت، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که کشف ران و ناف و زانو در مسجد جزء کشف عورت است، هم چنین مکروه است تکیه دادن و خوابیدن در مسجد الحرام و مسجد النبی، بلکه در جمیع مساجد، ولی بعضی این را رد نموده‌اند، و دخول در مسجد در حالیکه دهان انسان بوی سیر و پیاز و تره می‌دهد، و یا در حالی که وضع انسان بگونه‌ای باشد که باعث اذیت و ناراحتی دیگران شود و لو اندک و آب دهان، و یا خلط سینه و آب بینی در مسجد انداختن و کفارۀ این عمل پوشانیدن این‌ها است. و کشتن شپش، و یا مسجد را راه قرار دادن و سخن گفتن بزبانی که عامۀ مردم نمی‌فهمند و وضوء از بول و غایط و بعضی قائل بحرمت این امر شده‌اند. هم چنین حرام است نجاست را داخل مسجد نمودن، و بعضی این مسئله را به نجاساتی که اشیاء دیگر را هم نجس میکند اختصاص داده‌اند. و همین هم صحیح است.
خاتمه: از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت آن بزرگوار در تأکید و ترغیب بحضور در مساجد اخبار زیادی رسیده و در بعضی از آنها استحباب اختیار نماز فرادا در مسجد بر جماعت در غیر مسجد وارد شده است، این برای مردان، اما برای زنها روایت شده که مسجد زن خانۀ او است. و مستحب است که مؤمن در خانۀ خودش محلی را بعنوان مسجد و محل عبادت خود قرار دهد، و رفتارش با آن مکان رفتار با مسجد باشد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 175

باب دوم (در نماز)

اشاره

«و این باب چند فصل است»

فصل اول در معنای نماز:

بدان که برای نماز چهار هزار حد است، و نماز آدمی را از فحشاء و منکرات و کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد و نمازی که آدمی را از فحشاء باز ندارد نبودنش بهتر از بودن آن هست.
اما معنای نماز: ممکن است که کلمهٔ (صلوة) از «صلی» که از «صلیت العود علی النار» (راست نمودم چوب را بر آتش) است گرفته شده باشد، و امکان هم دارد که از «مصلی» و «وصلة» که بمعنای پیوستن است گرفته شده باشد و ممکن هم هست که «صلوة» بمعنای «زیارت» باشد چنانکه از مولا امیر المؤمنین علیه السّلام در تفسیر «قد قامت الصلوة» رسیده که آن حضرت فرمود: یعنی وقت زیارت و دیدار رسید، و یا اینکه بمعنای رحمت باشد، و تمام این معانی برای کلمهٔ «صلوة» مناسبتی با این معجون الهی دارد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 176
و اما حدود نماز: شیخ صدوق در کتاب عیون، و کتاب علل- الشرایع باسناد خود از زکریا ابن آدم از علی ابن موسی الرضا علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: برای نماز چهار هزار باب است.
و ابن شهرآشوب صاحب کتاب مناقب، از حماد ابن عیسی از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: برای نماز چهار هزار حد است. و در روایتی دیگر چهار هزار باب.
می‌گویم شهید رحمة اللّه علیه واجبات نماز را که هزار مسئله است در کتابی جمع نموده و آن را «الفیه» نامیده و مستحبات نماز را که سه هزار تا است در کتاب دیگری گرد آورده و آن را «نفلیه» نامیده است.
می‌گویم ممکن است مراد از «ابواب» درب‌های آسمان باشد که نماز و روح متصل از آنها عروج میکند و بالا میرود و یا اینکه مقصود ابواب فضل و فیض الهی باشد، و مقصود از حدود، مسائل متعلق به اجزاء نماز و شرایط آن از نظر صحت و کمال و اسباب ارتباط معنوی بین نماز و جناب قدس باریتعالی و یا وسیلهٔ ارتباط نماز گزار در هنگام نماز با خدا باشد.
و اما اینکه آدمی را از فحشاء و منکرات باز می‌دارد برای دلالت بر این امر همان آیهٔ شریفه کافی است که می‌فرماید:
إِنَّ الصَّلٰاةَ تَنْهیٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ.
بدرستی که نماز آدمی را از فحشاء و اعمال زشت باز می‌دارد.
و اما آن نمازی که انسان را از فحشاء باز ندارد از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده که آن حضرت فرمود: هر کس که نمازش او را از فحشاء و منکر باز ندارد آن نماز جز دور ساختن او از خدا، برایش ثمرهٔ

دیگری نخواهد
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 177
داشت، و باز از آن حضرت رسیده که فرمود: برای آن کس که اطاعت از نماز نکند نمازی نیست و اطاعت نماز باینست که از فحشاء و منکرات باز ایستد.
و روایت شده که یکی از انصار که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نماز می- خواند، مرتکب اعمال زشت هم می‌شد، این را برای پیامبر بیان نمودند حضرت فرمود: همین نماز روزی او را از این کار باز خواهد داشت، طولی نکشید که آن مرد توبه نمود.
و از امام صادق علیه السّلام رسیده که آن حضرت فرمود: هر کس دوست دارد بداند که نمازش قبول شده است یا نه پس ببیند آیا آن نماز او را از فحشاء و منکرات باز داشته؟ به همان اندازه که آن نماز از ارتکاب کارهای زشت او را مانع شده است همان اندازه نمازش قبول شده است.
می‌گویم این مطلب که نماز میبایست آدمی را از ارتکاب فحشاء و منکرات باز بدارد، حقیقتی است که هیچ راه گریزی از آن وجود ندارد، زیرا قرآن بصراحت این خاصیت را برای نماز اثبات می‌کند پس نمازی که این خاصیت در او نباشد و تنها صورت نماز در آن یافت شود لا محاله آن نماز عملی بر خواسته از نفاق خالص خواهد بود. زیرا اگر ذره‌ای از روح نماز با خود میداشت بهمان اندازه انسان را از فحشاء و منکرات باز میداشت.
پس نمازی که در این جهت منشأ اثری نشود معلوم است که از روح نماز بهره‌ای برای آن نیست و نمازی که از حقیقت نماز ذره‌ای در آن نباشد آن نماز از نفاق خالص نشأت گرفته و نفاق هم که بدون شک
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 178
سبب دوری انسان از خدا میشود.
و مبادا کسی از این سخن، این چنین توهم کند که اگر نفاق در نماز بمجرد زیادتی خشوع جوارح و اعضاء بر خشوع قلب تحقق یابد لازمهٔ این امر اینست که تمام نمازها حتی نماز افراد متقی هم غیر مقبول بلکه غیر راجح باشد زیرا نمازی که در آن هیچ غفلتی برای نماز گزار پیش نیاید هیچکس را یارای آن نیست، و در همان غفلت اندکی که پیش می‌آید، لا محاله آن قسمت از نماز مخالف با صورت نماز خواهد بود و این نفاق است، و لذا وسیلهٔ دوری بنده از خدا می‌شود، زیرا اگر کسی چنین توهم نمود ما در جوابش می‌گوئیم آن نمازی که قطعا سبب دوری بنده از خدا می‌شود نمازی است که جمیع اجزائش از جمیع مراتب روح خالی باشد و این چنین نمازی در میان معتقدین به نماز خیلی کم است حتی عوام، زیرا نماز آنها هم اگر از روی اعتقاد باشد نه بخاطر ریا، لا محاله همان اولین لحظه‌ای که میخواهند وارد نماز شوند توجهی دارند و این خود همان روح نماز است، و

چنین نیست که تمام اجزاء نمازشان فاقد جمیع مراتب حضور باشد و لو در ظاهر قلب یا باطن آن، زیرا برای حضور مراتبی است، و در انجام اعمال گاهی می‌شود که قلب به تمام حقیقت و سر و ظاهر و باطنش حضور دارد، و گاهی ظاهر قلب نزد چیزی است و باطن آن به امر دیگری مشغول است و گاهی باطنش نزد چیزی است و ظاهرش در پی فکر دیگری است پس نمی‌شود که کسی کاری را انجام دهد و فاقد جمیع مراتب حضور باشد و چنین عملی مگر از شخص خواب و یا ساهی و امثال این‌ها سر بزند.
و اگر نماز از جمیع جهات فاقد روح بود و هیچیک از مراتب
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 179
روح نماز را دارا نبود، این نماز در باز داشتن انسان از فحشاء و منکرات هم هیچ اثری نخواهد داشت نه جزئی، و نه کلی، ولی اگر بعضی از مراتب روح را با خود داشت لا محاله بهمان اندازه اثر خواهد گذاشت، و این مطلب هم باید دانسته شود که چنین نیست که هر نمازی هر اندازه کم هم که از مراتب روح را دارا باشد مقبول پیشگاه الهی و مرفوع بآسمان است، بلکه آنچه از بعضی از روایات فهمیده می‌شود نمازی مقبول است که لا اقل یک دهم آن با حضور قلب و اقبال به پیشگاه ذات باریتعالی انجام گرفته باشد که هر چه از آن نماز با این خصوصیات انجام گرفته باشد قبول میشود، و اما نمازی که کمتر از یک دهم آن با حضور قلب باشد اصلا بالا نمیرود، بنابر این از آنچه بیان شد این نتیجه بدست میآید که نمازی که از جمیع وجوه فاقد روح و از جمیع جهات بدون حضور قلب باشد این نماز ثمره‌ای جز دوری بنده از خدا نخواهد داشت. و این نماز، نماز کسی است که برای ریا و یا از روی استهزاء و مسخره نماز بخواند، و الا که نمازی که یک دهم و یا بیشتر آن با حضور قلب انجام گیرد بهمان اندازه مورد قبول واقع میشود.
اگر کسی بگوید این گفته مخالف حکم مرکبات است، زیرا مرکبات به انتفاء بعضی از اجزاء آن منتفی میشود و لازمهٔ این قاعده این است که نماز هم و لو بفقدان روح در یک جزء از آن باطل شود، چون آنچه مطلوب است این است که تمام ده جزء نماز با روح و با حضور قلب باشد، و هر گاه یک جزء از اجزاء آن فاقد این خصوصیت بود، بحکم عقل حقیقت نماز منتفی خواهد بود.
می‌گویم بلی، مقتضای قاعده چنین است، ولی در بعضی اخبار
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 180
آمده است که نماز ناقص را میتوان با خواندن نوافل و نمازهای مستحبی تدارک نمود، و لذا عیبی ندارد که ما بحکم فضل، مرکب را هم باین حکم مقید سازیم.
و ممکن هم هست که مراد از نوافل مطلق نمازهای غیر واجب باشد نه

نافلۀ همان نماز ناقص، بلکه میتوان گفت که مراد مطلق نوافل عبادی باشد ولی روایت اشاره به این حقیقت دارد که آنچه در نماز واجب فاقد روح بوده و نماز گزار میخواهد آن را در نماز مستحبی جبران کند از جنس همان چیزی باشد که در نماز واجب فاقد روح بوده است.
بعنوان مثال: اگر در نماز واجب سجدۀ نماز را بدون روح و توجه انجام داد، آن را به سجده‌ای با حضور قلب و با روح جبران نماید گر چه آن سجده در نماز هم نباشد و یا به غیر سجده از عباداتی که روح سجده در آن است آن را جبران نماید. و هم چنین بقیۀ اجزاء نماز.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 181

فصل در بیان آیاتی که گویای این حقیقت است که مقصود از نماز تنها اعمال ظاهری آن نیست

در این مورد آیات زیادی در قرآن کریم آمده است که از آن جمله ما آیات زیر را برای نمونه بیان میداریم:
فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ. الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ. (س 107- 4) ترجمه: وای بر نماز گزارانی که از نماز خود غافل هستند، و نماز را با غفلت انجام میدهند.
که این آیه با اینکه آنها را از نماز گزاران می‌شمارد ولی بخاطر غفلتشان از نماز آنها را مذمت میکند.
و در جای دیگر در وصف مؤمنین می‌فرماید:
الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ. (س 23- 2) ترجمه: کسانی که در نمازشان خاشع هستند.
و در جای دیگر می‌فرماید:
أَقِمِ الصَّلاٰةَ لِذِکْرِی. (20- 14)
ترجمه: نماز را بخاطر یاد و یاد آوری من بپای دار.
و در جای دیگر می‌فرماید:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 182
لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُکٰاریٰ حَتّٰی تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ (4- 46) در حال مستی نزدیک نماز نشوید تا اینکه بدانید چه میگوئید.
که گفته شده این آیه اشاره‌ای هم به مستی دنیا دارد، زیرا علت نهی از نماز در حالت مستی این بیان شده که شخص مست نمی‌فهمد که چه می‌گوید، و این خصوصیت در مستی دنیا و مستی شراب، موجود است.
و اما اخبار در این زمینه بسیار و بحد تواتر است، از آن جمله همان احادیث و روایاتی که در اول این کتاب، و در فصل گذشته راجع به اینکه نمازی که آدمی را از فحشاء و منکرات باز ندارد جز دوری بنده از خدا ثمره‌ای نخواهد داشت، بیان شد میباشد، و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده که آن حضرت فرمود: خداوند بنمازی که نماز گزار در آن نماز قلبش را با بدنش هماهنگ نسازد نمینگرد. و در جای دیگر می‌فرماید:
در نماز فروتنی و تواضع پیشه نما و با گریه و زاری و اظهار پشیمانی، و با زاری و التماس دست‌هایت را دراز نما و از خدا هر چه را که میخواهی طلب نما و کسیکه چنین نباشد نمازش نمازی ناقص است. و در جای دیگر می‌فرماید: هر گاه نماز واجبی را بجای می‌آوری در وقتش آن را بجای آور و چنان نماز بگزار که گویا با نماز وداع میکنی و آخرین نمازت هست. و خلاصه، اخبار در این زمینه فوق حد تواتر است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 183

روایت شده که إبراهیم خلیل علیه السّلام صدای ناله‌اش از مسافت یک میل شنیده می‌شد، و در هنگام نماز، هم چون دیگ جوشان سینه‌اش در اضطراب بود، و در بارهٔ پیامبر ما هم صلّی اللّه علیه و آله همین موضوع رسیده که در حال نماز صدای دیگ جوشان، از سینهٔ آن حضرت شنیده می‌شد، و یکی از همسران آن حضرت می‌گوید: که پیامبر با ما سخن میگفت و ما با او سخن میگفتیم، ولی آنگاه که برای نماز حاضر می‌شد چنان بود که گوئی اصلا ما او را نمی‌شناسیم و او هم ما را نمی‌شناسد.
و امیر المؤمنین علیه السّلام آنگاه که وضو می‌گرفت رنگ چهره‌اش از ترس خدا تغییر میکرد، و هنگامی که وقت نماز می‌شد می‌لرزید و رنگ چهره‌اش عوض می‌شد گفته شد شما را چه می‌شود، حضرت فرمود: وقت اداء امانتی فرا رسیده که خدا آن را بر آسمان‌ها و زمین عرضه داشت و آنها از قبول آن ابا نمودند. و از پذیرفتن آن ترسیدند.
و فاطمهٔ زهرا علیها السّلام هنگام نماز از ترس خدا نفس نفس میزد، و امام حسن علیه السّلام هر گاه که از وضو فارغ می‌شد رنگش تغییر میکرد و وقتی در این مورد از آن حضرت سؤال شد فرمود: کسیکه میخواهد
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 184
بر صاحب عرش وارد شود و بخدمت او رسد سزاوار است که رنگ چهره‌اش دگرگون شود، و مثل همین امر از امام سجاد علیه السّلام روایت شده و دربارهٔ آن حضرت گفته‌اند که هر گاه وضو می‌گرفت رنگ چهره‌اش زرد می‌شد، از اطرافیان بحضرت گفتند چرا در هنگام وضو این حالت بشما دست می‌دهد، حضرت فرمود: آیا می‌دانید که در مقابل چه کسی میخواهم بایستم. و گفته شده که روزی در حال نماز رداء از شانهٔ آن حضرت افتاد، حضرت تا فراغت از نماز آن را به شانه نیفکند از علت این امر سؤال شد، حضرت فرمود: وای بر تو آیا می‌دانی که در مقابل چه کسی ایستاده‌ام، بدرستی که نماز بنده جز بهمان مقدار که با توجه و حضور قلب و اقبال بخدا باشد از او پذیرفته نمی‌شود. راوی می‌گوید گفتم فدایت شوم پس هلاک شدیم ما. فرمود، نه، خداوند این نمازهای ناقص را با نوافل و نمازهای مستحبی کامل می‌سازد. و از حضرت صادق علیه السّلام رسیده که آن حضرت فرمود: علی ابن الحسین علیه السّلام هر گاه برای نماز بپا میخواست رنگ چهره‌اش تغییر می‌کرد، و هر گاه سر به سجده مینهاد تا عرق از سر و رویش جاری نمی‌شد سر از سجده بر نمی‌داشت.
و از آن حضرت رسیده که فرمود: پدرم می‌فرمود که علی ابن- الحسین علیه السّلام هر گاه برای نماز بپا میخواست آن چنان بود که گویا شاخهٔ

درختی است که جز آنچه که باد حرکت دهد حرکتی از خود ندارد.
و روایت شده که روزی در حال نماز حالت غشوه بآن حضرت دست داد، چون بهوش آمد، از این حالت سؤال شد، حضرت فرمود:
پیوسته آیه‌ای از قرآن را بر قلبم می‌گذرانیدم تا آنگاه که آن آیه را از
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 185
گوینده‌اش شنیدم در این هنگام بود که جسم توانائی مشاهدهٔ قدرت او را نداشت. و گفته‌اند که رعب و ترس در دل کسی جمع نمی‌شود مگر اینکه بهشت بر او واجب می‌گردد، پس هر گاه نماز میخوانی بخدا روی نما و دلت را متوجه او ساز، زیرا هیچ بندهٔ مؤمنی نیست که در نماز قلبش را متوجه او سازد مگر اینکه خدا قلوب مؤمنین را متوجه او می‌سازد و بواسطهٔ دوستی آنها او را به دست یابی به بهشت موفق می‌دارد.
و از امام باقر علیه السّلام رسیده است که آن حضرت فرمود: چه بسا که بنده نصف نمازش، و یا یک سوم، و یا یک چهارم، و یا یک پنجم از نمازش بالا میرود، و تنها آن قسمت مقبول پیشگاه خداوند تبارک و تعالی قرار می‌گیرد که با حضور قلب و توجه به او انجام شده باشد، و امر بخواندن نمازهای نافله برای اینست که نقصان نمازهای واجب را جبران کند.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 186

فصل «در بیان احوالی که نماز بواسطهٔ آن کامل میشود»

حالاتی که وسیلهٔ کمال نماز میشود و عقل به لزوم آنها حکم میکند و شرایع پیروان خود را بمراعات آنها امر نموده‌اند شش حالت است:
حضور، تفهم، تعظیم، هیبت، رجاء، حیاء.
مقصود از حضور قلب این است که قلب در هنگام نماز نزد نماز باشد نه مشغول به امر دیگری که او را از نماز غافل کند، و همین مقدار که نماز گزار قلبش متوجه ظاهر احوال و اقوال نماز باشد در تحقق حضور قلب کافی است.
اما حضور قلب انواع و اقسام مختلفی دارد گاه می‌شود که قلب متوجه وجهی از وجوه نماز میشود، مثل اینکه نماز گزار توجه باین امر پیدا کند که او در حضور خدا ایستاده است، و همین احساس حضور در برابر ذات ذو الجلال او را از حضور نزد هر فعل و قولی از افعال و اقوال نماز باز می‌دارد، گاه می‌شود که انسان مقید و مشغول به تصحیح اداء حروف از مخرج آن و یا اداء کلمات به لحن عربی است، گاهی مواظب این است که صورت افعال را صحیح بجای آورد و گاهی فکرش متوجه معنائی از افعال و اقوال نماز می‌شود، مثل اینکه در معنای تکبیر
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 187
یا قیام و یا رکوع و یا غیر این‌ها بفکر فرو میرود و اشتغال باین فکر تا آخر نماز برایش باقی میماند، اما بهترین و کامل‌ترین نوع حضور قلب این است که قلب نماز گزار در مقابل هر فعلی از افعال و هر قولی از اقوال نماز متوجه همان فعل و قول باشد و مراعات حضور پروردگارش را بنماید و متوجه باشد که این اعمال را در حضور او داد میکند، و تأمل و تفکر دربارهٔ جزئی از اجزاء نماز او را از توجه بآن جزء از نماز که مشغول انجام آن است باز ندارد، و در هنگام انجام هر عملی یا اداء هر ذکری بفکر مخصوص بآن عمل و یا ذکر مشغول باشد و بداند که در آن لحظه، انجام آن جزء از نماز و اداء آن ذکر از او خواسته شده و از خدا بخواهد تا او را کمک کند که آن جزء را همان گونه که از او خواسته شده انجام دهد.
و این فن کامل آن حالت دوم را هم که تفهم باشد در بر دارد، زیرا فهمیدن و دریافتن معنای اقوال و افعالی که انسان در نماز بجای می‌آورد عبارت از حضور قلب نزد آن اقوال و افعال است، و برای کسیکه در ابتدای راه است سزاوار است که معنای هر فعل و قولی را قبل از انجام آن اجمالا در نظر آورد، سپس شروع به انجام آن کند در حالیکه فکرش متوجه حقیقت آن عمل یا آن قول است، سپس بملاحظهٔ معنای جزء بعدی بپردازد، و بعد وارد آن جزء شود، همین گونه تا آخر نماز. و قبول این مسئله برایت

مشکل نباشد زیرا قصد معانی افعال در اول کار تفصیلی است و هنگام انجام آن عمل و یا بیان آن قول در اثناء کار، اجمالی است. و فکر مستغرق دریافتن اذکار است.
و برای بیان کیفیت فهمیدن حقایق افعال و اذکار مقام دیگری
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 188
است. و مسئلۀ مهم در تکلیف نماز گذار هم، همین امر است و بواسطۀ آن است که اغلب آثار بزرگ که در این معجون الهی بودیعه نهاده شده حاصل می‌شود، زیرا قلب با تفکر در این اسرار بزرگ و حالات عالی از صفات، و مقامات رفیع معارف است که دگرگون و منقلب می‌شود، و ترقی از پستی عوالم طبیعت بملکوت اعلی برایش حاصل می‌آید و در این هنگام است که قلب انسان آمادۀ دریافت حقایق قرآنی و اسرار عالم کون، از اهل عالم ملکوت و یا مقامات بالاتر از آنها می‌شود، و همین حالات است که نماز گزار را از فحشاء و منکرات باز می‌دارد، گر چه بعضی از مراتب آن بدون این حالات هم حاصل می‌شود.
و این درجه از فهمیدن و دریافتن، خواه ناخواه آن امر سوم را که تعظیم باشد همراه خواهد داشت، زیرا تعظیم حالتی است که منشأ آن علم به عظمت ذات حق تعالی و حضور او در همه جا و قدرت او بر انجام آنچه که بخواهد از رد و قبول و اکرام و توهین می‌باشد، و هر گاه بنده‌ای در نمازش بعظمت آن کس که با وی سخن می‌گوید پی ببرد و حضور او را دریابد و بداند که او می‌تواند تفضلی بر او بنماید و طاعتش را بپذیرد که در این صورت به اجری بسیار و اکرامی نیکو دست خواهد یافت و هم می‌تواند با عدلش با او رفتار کند و عملی خالصانه و طاعتی صادقانه از او طلب کند که در این صورت آن اعمال مورد قبول واقع نمی‌شود، و از بارگاه لطف الهی محجوب، و بعذاب او گرفتار خواهد شد، و اگر کسیکه در مقام نماز می‌ایستد چنین حالتی داشته باشد مسلما خود را در موقعیتی بس خطیر خواهد دید و از ترس سقوط بر خود بیمناک خواهد بود و همین ترس که منشأش تعظیم ذات اقدس حق است
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 189
امر چهارم از اموری است که باید در نماز رعایت شود، و هر گاه نماز-گزار رفتار پروردگار را با بندگانش در نظر آورد که هر چه بندگان نافرمانی او می‌کنند او در عوض بآن‌ها اظهار لطف و مرحمت مینماید و سایر صفات جمالیۀ پروردگار را مورد تأمل قرار دهد قلبش امیدوار می‌شود و از گناهان و خطاهائی که از او نسبت به این پروردگار مهربان سر زده و در مقابل احسان او کفران نموده و لطف و محبتهای او را با گناه پاسخ گفته اظهار شرمساری و حیا میکند و این رجاء و حیاء دو امر آخر از امور ششگانه‌ای است که بیان داشتیم.

و اولین و مهم‌ترین این‌ها همت انسان است، زیرا اگر آدمی هنگام انجام عملی بر انجام آن همت بگمارد قلبش هم نزد آن عمل خواهد بود چه بخواهد و چه نخواهد، بنابر این ابتدای اسباب این خصلتهای ششگانه همت است و آنچه همت را پدید می‌آورد ایمان و تصدیق به این حقیقت است که سرای آخرت بهتر و پایدارتر، و نماز وسیلهٔ دستیابی بآن است، پس هر گاه این ایمان برای آدمی حاصل شد، همین ایمان همت را برای آدمی حاصل می‌سازد، در صورتی که دنیا و محبت دنیا از حصول آن مانع نشود، زیرا مجرد ایمان، مادامی که این ایمان با دل- کندن از محبت دنیا تقویت نشود، و مؤمن آن دسته از مسائل دنیائی را که دل را از آخرت و نماز بخود مشغول میدارد، و هر فکر و ذکری را که بر خلاف توجه بنماز است از خود دور نکند در بقاء همت کافی نیست، زیرا کسیکه چیزی را دوست بدارد بسیار یاد آن میکند و ذکر و یاد محبوب خواه ناخواه قلب را متوجه آن می‌سازد، و از یاد غیر آن باز میدارد و برای همین هم هست که می‌بینی ما هر چه هم که کوشش کنیم
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 190
نمی‌توانیم نمازی را بدون یاد غیر خدا بخوانیم، و اما دلهای سالم از محبت دنیا جمیع حالاتشان نماز و یاد خدا است [1]، بلکه روشنی چشم آنها در نماز است، و اصلا این لذایذ دنیائی، برای آنها لذت نیست.
و از این بالاتر اینکه آنها دنیائی نمی‌شناسد، و در این دنیا مشغله‌ای ندارند تا اینکه برای رفع آن نیاز بمجاهده داشته باشند بلکه، اینان بنابر آنچه در کتاب مصباح الشریعة آمده است چنین هستند که اگر لحظه‌ای قلبشان از یاد خدا غافل شود، از شوق قالب تهی میکنند، بنابر این عمده در حضور قلب، همت و رفع موانع است، یعنی تبدیل محبت دنیا بمحبت آخرت و یا محبت خدا اما موانع حضور قلب، این موانع بر دو قسم است: یک قسم هست که با مسکن و تقویت جنبهٔ مقابل دفع می‌شود، و این مثل کسی است که اندکی از محبت دنیا در دلش باشد ولی نه بحدی که دنیا مالک نفس او شده باشد و دل نتواند از آن غافل شود، چنین مؤمنی هر گاه راههای حواس ظاهری را سد کند، و موقع نماز مکان خلوت و تاریکی برای خود اختیار نماید تا اینکه چیزی که او را از تدبر و تفکر در نمازش باز بدارد نشنود و نبیند، همین برای رفع مشغله‌های دنیائی، و منع نفس از تفکر در آنچه که بر اثر ملکات بخاطرش می‌آید کافی است.
البته بشرطی که قبل از نماز آنچه را که می‌بایست انجام داده باشد، و عظمت نماز، و موقعیت خطیر آن، و ایستادن در پیشگاه خداوند و خطر قبول و یا رد آن در نظرش باشد و نفس و قلب خود را از آنچه که ممکن

---

[1]

خوشا آنانکه دائم در نمازند بحمد و قل هو اللّه کارشان بی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 191
است در اثناء نماز او را بخود مشغول دارد فارغ گرداند، مثلا اگر تشنه است قبل از نماز آب بیاشامد سپس بنماز بایستد تا نفس در حین نماز، بیاد آب نباشد، و هم چنین بقیهٔ موارد، بطوریکه قبل از گفتن تکبیرة الاحرام از هر جهت فراغت بال برایش حاصل شود، و در نماز هر عملی را که انجام میدهد، و هر ذکری که بر لب می‌آورد، در ابتدا، معنای آن قول و عمل را اجمالا در نظر آورد و سپس با تدبر و تفهم شروع در آن عمل کند.
قسم دوم موانعی است که برای رفع آن، مسکن فایده‌ای ندارد بلکه مسهلی لازم دارد که ریشهٔ مرض و اخلاط را قطع کند، و ریشهٔ شهوات و علایق دنیائی را از دل بر کند که این علایق دنیائی بسیار است، و آیهٔ شریفه همه آنها را در بر دارد:
زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواٰتِ مِنَ النِّسٰاءِ وَ الْبَنِینَ وَ الْقَناٰطِیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعٰامِ وَ الْحَرْثِ ذٰلِکَ مَتاٰعُ الْحَیاٰةِ الدُّنْیا وَ اللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.
ترجمه: زینت داده شد برای مردمان دوستی شهوتها از زنان و فرزندان و انبان‌های پر از طلا و نقره و اسب‌های نشان‌دار و چهار پایان و کشتزار، این‌ها کالاهای این جهان است و عاقبت نیکو و سرانجام نیک نزد خدا است.
و آن کس که محبتش نسبت بدنیا افزون و علایقش بسیار شود بگونه‌ای که آن علایق مالک نفس او گردد و قلبش را در هنگام نماز بخود مشغول دارد بداند که از لشگریان شیطان است، چون دنیا مذموم و محبت آن چنان که در روایات آمده است رأس و منشأ هر خطا و گناهی است
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 192
چنین کسی را که محبت دنیا تا اعماق قلب و حقیقت و سر وجودش ریشه دوانیده، مسکن‌هائی که برای رفع شهوتها و محبتهای ضعیف که تنها بر حواشی قلب اثر گذاشته نافع است سودی نمی‌بخشد زیرا او هر چه که بخواهد قلب را بحضور در نماز و تفکر در افعال و اقوال آن وا دارد شهوتها و خواسته‌های نفسانیش او را بطرف خود میکشند، و برای تحصیل و دستیابی بآن خواسته‌های نفسانی و رفع موانعی که در این راه قرار گرفته او را بخود مشغول می‌گردانند، پس پیوسته او قلبش را متوجه نماز می‌سازد و شهوات او را بطرف خود میکشند، تا اینکه نمازش بپایان رسد، و تمام نماز در کشاکش بین او و شهوات و خواسته‌های نفسانیش سپری شده است، در نتیجه شیطان بر او غالب گشته است، و مثل این، مثل کسی است که زیر درختی نشسته و میخواهد دربارهٔ موضوعی خاص بتفکر بپردازد، تا بخواهد فکرش متوجه آن موضوع شود، صداهای گنجشک‌هائی که بر آن درخت نشسته‌اند فکر او را مشوش میکنند، او با چوبی آنها را

دور می‌سازد، و باز دوباره تا می‌خواهد بفکر فرو رود گنجشک‌ها باز می‌گردند، و او باز آنها را با چوب میراند و پیوسته وقتش در این کار می‌گذرد، چنین کسی را باید گفت که این مشغله تو را از آن کار اصلی باز میدارد و تنها راه خلاصی از آن، این است که درخت را قطع کنی، شهوتها و خواسته‌های نفسانی هم همین گونه است آنگاه که قوی شد و در تمام وجود ریشه دوانید و شاخه‌هایش بسیار گشت، افکار و خواطر را از وجوه مختلفی بخود جذب میکند هم چنانکه درختان بزرگ گنجشک‌ها را بطرف خود میکشند، و این شهوتها بمنزلهٔ مغناطیس افکار پست و خاطره‌های زشت است، و اصل این درخت، محبت دنیا

است، و لذا آن حکیم الهی فرمود: محبت دنیا رأس و منشأ هر خطا و گناهی است.

پس آن کس که باطنش بر محبت دنیا سرشته شد و در پی کسب زینت‌های دنیائی بر آمد و همش پیوسته در پی تحصیل آن و اشتغال به حفظ و تکمیل آن است آن هم نه بحد ضرورت بلکه بخاطر محبت و لذت- که دنیای مذموم هم همین دنیا است که آدمی را از ذکر و یاد خدا مانع شود نه آنچه که برای ادامهٔ زندگی ضروری است- چنین کسی نباید طمع داشته باشد که طعم محبت خدا را بچشد، و لذت مناجات با او را آن چنان که زاهدان در دنیا در نماز و دیگر عبادات و طاعات خود می‌چشند دریابد. زیرا آن کس که بدنیا خوشحال شود بخدا و به مناجات او خوشحال و مسرور نخواهد شد، و همت آدمی متوجه چیزی است که روشنی چشم او در آن باشد، اگر در دنیا باشد همتش هم در پی او است و اگر در نماز باشد همتش متوجه او خواهد بود و علاج کامل این است.

و لکن آنچه را که ممکن است و میسور نباید بخاطر آنچه که دشوار و سخت است ترک نمود و افراد ضعیف و عاجز امثال ما نباید بخاطر اینکه نمی‌توانیم بیکباره ریشه شهوتها و خواسته‌های نفسانی را از عمق وجود خود بر کنیم مجاهدهٔ با نفس را بیکباره ترک گوئیم، بلکه سزاوار است که بهر اندازه که ممکن است در هنگام نماز قلب را متوجه نماز سازیم و آنچه که باعث اشتغال قلب به غیر خدا می‌شود تا حد امکان کم نمائیم. و خلاصهٔ کلام آنکه مسکن‌ها گر چه در ریشه کن نمودن مادهٔ فساد، و یا کمال نماز کار ساز نیست، ولی خالی از نفع نیست، و چه بسا

که در همین بین نفحه‌ای از نفحات الهی بر انسان وزیدن گیرد، و همین کار اندک ثمرهٔ بسیار دهد، چون مجاهد در معرض نفحات رحمت حق- تعالی است و از آن بسیار منتفع می‌شود، بخلاف آن کس که مأیوس از رحمت خدا، و یا غافل از آن است که او را بهرهٔ کاملی از آن نخواهد بود و چه بسا

که آن فرصت را ضایع سازد، و در آخرت حسرتش افزون شود و در آن آتش حسرت معذب شود. که باید از این خذلان و خواری بخدا پناه برد.
البته مسئلهٔ رفع خطورات قلبی مشکل‌تر از این است که ما بیان داشتیم، و واقعا که این بیماری و درمانش بسیار سخت و مشکل است زیرا خطورات ملازم با علایق و وابستگی‌های دنیائی است، و بعضی از این امور برای ادامهٔ زندگی انسان ضروری است و ترکش جایز نیست و همین علایق و وابستگی‌هائی که برای حفظ نفس و نوع، از اعراض و امراضی که ملازم با عالم طبیعت است ضروری است همین‌ها است که شدت می‌یابد و انسان را به انحراف می‌کشاند و بهمین خاطر است که هیچکس نمی‌تواند از آن خلاصی داشته باشد و در رفع آن مجاهده‌ای بس بزرگ لازم است و باید واقعا بخدا پناه برد و اضطرار خود را در مقابل رفع این مشکل بر او عرضه داشت تا اینکه او با اسباب غیبیه و تابش سلطان معرفت بر قلب، این مشکل را حل کند و خواطر و اشتغالات دنیائی را از دل آدمی دفع نماید بگونه‌ای که قلبش تنها متوجه خدا باشد، و هر آنچه را که غیر او است فراموش نماید و حتی خودش را از یاد ببرد.
و از آن چه ما بیان داشتیم این نتیجه بدست آمد که منشأ حضور
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 195
قلب، و تفهم و دریافتن افعال و اقوال نماز همت و کمال نماز گزار است، و منشأ تعظیم، معرفت به عظمت ذات اقدس حق و جلال و بزرگواری او، و علم بحقارت دنیا و نفس و خست و پستی آن دو، و توجه به این حقیقت که او بنده‌ای مسخر و مربوب است که مالک نفع و ضرر و موت و حیات و بر انگیختن خود نیست می‌باشد، و اما هیبت: منشأش علم به عظمت خداوند، و جنایات خود او، و تفکر در آنچه که به امم گذشته از آثار قهر و شدت سلطان خداوندی از عذاب و هلاکت دائمی رسیده بلکه تأمل در همین مصائب دنیائی که به انبیاء و اولیاء رسیده و آنها بخاطر رضای خدا آنها را تحمل نموده‌اند می‌باشد. و منشأ رجاء و امیدواری، معرفت به لطف خداوند و رفق و عنایت او در معامله با بندگان و کرم و عفو و جود و بخشش و قدرت او، و غنای ذات او از اینکه از معصیت بندگان خطا کار ضرری متوجه او شود، و اینکه رحمت ذات اقدس حق بر غضبش پیشی دارد و هر کس که او را طلب کند بی‌جواب نخواهد ماند و خلاصه معرفت بصفات جمالیهٔ حضرت حق و رفتار نیکویش با مؤمنین و موحدین می‌باشد.
و منشأ شرمساری و حیاء، معرفت بعظمت پروردگار و نعمتهای او، و حقی که او بر گردن بندگان دارد و از طرف دیگر تقصیر بندگان نسبت به او، و توجه بآفات عمل و عیوب نفس و حضور پروردگار است، زیرا توجه به این امور خواه ناخواه، در حیاء و شرمساری اثر می‌گذارد، و چطور میشود که کسی توجه به این امور داشته باشد و خود را در محضر سلطانی بزرگ که

نهایت احسان و انعام را در تمام مدت عمر بنده به او مبذول داشته، و در عین حالی که بتقصیر و سوء باطن او آگاه است با
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 196
بزرگواری روی باو نموده و با بردباری در مقابل آن همه خطا باز او را به توبه و بازگشت بسوی خود فرا می‌خواند و بقبول توبه‌اش وعده میدهد و او نفس خود را که به گناه عادت نموده، از قیام به پاسخ دعوت او کسل می‌بیند، از این همه لطف و مرحمت از طرف او، و این همه خطا و گناه و روی گردانیدن از طرف خود، اظهار شرمساری و حیا نکند.
و این خصال ششگانه‌ای که ما بیان داشتیم لازمهٔ همهٔ نماز است، گر چه برای بعضی از اجزاء نماز خصوصیتی است که با بعضی از این خصال تناسب بیشتری دارد، بعنوان مثال، حالت تشهد و سلام با حیاء و رجاء مناسب‌تر از غیر آن دو است، و حال قیام و رکوع و سجود، با تعظیم و خوف مناسب‌تر است، و برای هر جزء از اجزاء نماز و هر قول و فعل از اقوال و افعال آن، حالی مخصوص بآن هست، مثلا حمد و تنزیه برای آنکه حمد می‌گوید و تسبیح میکند ملازم با حالتی مناسب با این دو صفت هست، هم چنین برای کسیکه می‌گوید: ایاک نعبد. اخلاص لازم است، و اگر تو گفتی الحمد للّه. معنایش اینست که جمیع نعمتها از خدا است، و هر چه حمد و ثناء هست برای او است و لازمهٔ این گفتن اینست که قلبت هم موافق با آنچه بر زبانت جاری می‌شود باشد، و هنگام گفتن الحمد للّه، تمام نعمتها را از او بدانی نه از وسایط، و اگر کسی حالش چنین باشد دیگر برای جلب نعمتی تملق نمی‌گوید، و هم چنین بقیهٔ افعال و اقوال نماز، که بهمین زودی تفصیل آن را هنگام بحث از هر جزء از اجزاء نماز بیان خواهیم داشت إن شاء اللّه.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 197

فصل «در بیان رو بقبله نمودن»

سزاوار است که مؤمن باین حقیقت معرفت داشته باشد که جمیع مکانها نسبت بوجود حق تعالی و احاطه او یکسان است و از این جهت جمیع جهات یکی است، و لکن برای او در هر عالمی بالنسبة به اهل آن عالم وجهی است و لطف او اقتضای این را دارد که حتی بدن‌های ما را به شرف توجه بسوی خود متشرف سازد. چنانکه قلوب ما را به این تشریف مشرف نموده است. و لذا خانه‌اش را در این زمین بما شناسانید تا در ظاهر و باطن، و با بدن و قلب توجه‌ما به او باشد، و او را بر این همه لطف حمد و ثنا است که او سزاوار حمد و ستایش است، و مبادا که چنین توهم کنی که دل را رو بخدا نمودن، و در نماز قلب را متوجه او ساختن دلیلی ندارد زیرا که اگر به کتاب و سنت و عقل مراجعه کنی می‌بینی که جملگی بر لزوم این امر متفقند، و بلکه توجه باطن را بخدا مهم‌تر از روی آوردن بدن بسمت کعبه میدانند، آیا می‌پنداری که از همه جا بریدن و از سایر امور روی گردانیدن و تنها به امر خدا توجه نمودن و روی دل سوی او داشتن از تو خواسته نشده است؟ هیهات که چنین باشد بلکه این، از همه مهم‌تر است، و این ظواهر که می‌بینی بدان امر شده بخاطر توجه بآن
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 198
امور قلبی و باطنی است و شاید مهم‌ترین مسئله‌ای که در حکمت امر به روی نمودن بسمت کعبه نهفته است همین ضبط جوارح و اعضاء بدن و ثبات پیدا نمودن آنها در یک جهت است تا در نتیجه، قلب آرامش بیشتری داشته باشد، زیرا اگر اعضاء و جوارح در جهات مختلف در حرکت باشد قلب هم به نفع آنها از توجه بیک مبدأ و حضور در پیشگاه باریتعالی باز خواهد ماند. و جمیع آیات و روایاتی که بر یاد خدا، و تقوای او و توجه بخدا و اقبال و روی آوردن به پیشگاه ذات اقدس حق تأکید دارد تماما از ادلهٔ لزوم توجه قلبی است.
مطلب دیگر اینکه همان گونه که استقبال و رو بقبله نمودن ظاهر بدن، جز با روی را از سایر جهات بر گرفتن و بسمت کعبه ایستادن تحقق نمی‌پذیرد، اقبال و روی آوردن قلب هم بخدا جز به انصراف از همه چیز و فارغ ساختن دل از هر آنچه که غیر خدا است و فراموشی آنها، و تنها خدا را بیاد داشتن، تمام نمیشود.
و در حدیث نبوی است که هر گاه بنده‌ای بنماز ایستد و هوا و قلبش با خدا و متوجه او باشد پس از نماز، همچون روزی خواهد بود که از مادر متولد شده است.
و در کتاب مصباح الشریعة آمده است که امام صادق علیه السّلام فرمود:

هر گاه رو بقبله ایستادی از دنیا و آنچه که در دنیا است و از خلق و آنچه که مردمان بدان مشغول هستند، مأیوس شو و دست بشوی، و قلبت را از هر آنچه که تو را از یاد خدا بخود مشغول بدارد خالی نما و در نهان و سر وجودت عظمت خدا را مشاهده کن، و ایستادنت را در پیشگاه پروردگار بیاد بیاور آن جا که خداوند در باره‌اش می‌فرماید:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 199
هُنالِکَ تَبْلُوا کُلُّ نَفْسٍ مٰا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَی اللّٰهِ مَوْلاٰهُمُ الْحَقِّ.
ترجمه: اینجا است که هر کس هر آنچه را که پیش فرستاده است بیازماید، و همه بسوی خدا که سرپرست و مولایشان است بحق باز- گردانیده شوند. و با قدم خوف و رجاء در پیشگاه او بایست: انتهی.
می‌گویم، پس از ایمان، خوف و رجاء اصل هر خیری است و مؤمن میبایست که پیوسته به این دو صفت متصف باشد زیرا مراد هر کسی در این دنیا دستیابی بسعادت است، و کدامین سعادت نزد مؤمن، مثل لقاء پروردگار و انس با او است، و این جز بتحصیل محبت او حاصل نشود، و تحصیل محبت او جز پس از معرفت نصیب انسان نگردد و معرفت جز بدوام فکر بدست نیاید و دوام فکر غالبا جز با ذکر و یاد خدا حاصل نمی‌شود، و ذکر و فکر جز بدور ساختن خویش از مشاغل دنیائی و قطع الفت و دوستی شهوات و خواسته‌های نفسانی فراهم نشود، و این جز با کندن محبت دنیا و خواسته‌های دنیائی از دل بدست نمی‌آید، و برکندن ریشه‌های محبت دنیا و شهوات آن، جز بصبر در مقابل آنها حاصل نمیشود و صبر هم جز با خوف و رجاء تحقق نمی‌پذیرد.
اما حقیقت خوف عبارت است از تألم و درد کشیدن قلب و احتراق و سوختن آن بخاطر انتظار امر ناخوشایندی که در آینده واقع میشود، حال این مکروه یا حصول شقاوتی است و یا فقدان و از دست دادن سعادتی، و منافاتی بین خوف و رجاء نیست، بلکه بین این دو تلازم است، و آنچه که با یکدیگر منافات دارد، قنوط و نا امیدی با رجاء و امیدواری، و امن با خوف است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 200
اما خوف گاه میشود که از خود آنچه که باعث درد و رنج میشود انسان خائف است، و گاه از سبب آن.
اول مثل آتش و دیگر عذابها و شکنجه‌ها که انسان بدانها عذاب میشود چه در دنیا و چه در آخرت، و دوم مثل کفر و گناه، و باز خوف خائفین در هر یک از این دو قسم یکسان نیست.
اما اول، پس گاه می‌شود که مؤمن از تعجیل عقوبت در این دنیا هراسان است، و گاهی خوف و ترسش از مرگ و سکرات آن و قبر و وحشت و تنگی و تاریکی آن، و گاهی از سؤال در قبر، و گاهی از آن لحظه که

مردگان سر از گورها بر آورند، و گاهی از هول و هراس قیامت و مواقف آن، و گاهی از حساب، و گاهی از صراط، و گاهی از حیاء عرضهٔ بر خداوند، و گاهی از فضاحت و رسوائی آنگاه که پرده‌ها بکناری رود و زشتی‌ها برملا شود، و گاهی از آتش جهنم و مارها و عقربها و زقوم و چرک و خون و آب‌های جوشان، و پتک‌های آهنین و غل و زنجیرهای آن، و گاهی از محرومیت از بهشت و دار نعیم و ملک عظیم و دائم، و گاهی از نقص درجه و مقام در آخرت، و یا دیگر مواردیکه میبایست از آن بیمناک بود مثل ترس از وقوف در صحرای قیامت و خوف اعراض حق تعالی از بنده، و خوف حجاب، و خوف از غضب حق تعالی.
و اما مورد دوم: گاهی ترس انسان از کبائری است که انجام داده و گاهی از گناهانی که برایش بصورت ملکه در آمده و شهوت و غضبی که در وجودش ریشه دوانیده، و گاهی از حقوق مردمان بر او، و گاهی از بی‌خبری از خدا بواسطهٔ نعمتهای زیادی که به او داده شده، و یا خوف از استدراج و اندک اندک گرفتار شدن در دام غضب خداوند، و گاهی

از وقوع در گناه، و یا رسیدن مرگ قبل از توبه، و از شکستن توبه، و گاهی از قساوت و سنگدلی، و یا از اعوجاج و از راه راست منحرف شدن، و یا از اطلاع خداوند بر پنهانی‌های او در حال معصیت، یا از غفلت، و یا از عدم قبول عبادات و رد مناجات میباشد. و گاه میشود که از این بیمناک است که مبادا که او خدا را بخواند و جواب آید لا لبیک و لا سعدیک، و یا از ضعف قوه و نیرویش از وفاء بتمام حقوق خدا، و یا از سوء خاتمهٔ کارش بر خود بیمناک است.
و خوف هر یک از سابقین در ایمان، و صالحین و نیکوکاران، و طالحین و گناهکاران، و عباد و زهاد و پرهیزکاران و راست کرداران و عارفان در هر یک از این مخاوف یا یکدیگر اختلاف دارد.
و بدان که بندگان کامل پروردگار از همهٔ مخاوف و ترسها، هراسانند، خصوصا از بعضی از آنها، و خدای متعال ریاضت دلهای آنها را با خوف و رجاء در هر زمانی خود بعهده دارد، و آنچه که اینان بیشتر از همه چیز از آن بیمناکند ترس از وقوف در قیامت، و اعراض و روی گردانیدن خدای متعال از آنها، و سابقه‌ایکه منجر به سوء خاتمهٔ کار آنها شود میباشد.
و بدان که هر کس که علم و معرفتش بخدا بیشتر باشد ترسش هم از او بیشتر خواهد بود و لذا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: من از همهٔ شما بیشتر از خدا می‌ترسم، و بندگان کامل پروردگار، بجمیع این مخاوف از خدا می‌ترسند نه بخاطر خود این‌ها بلکه به سر این آیهٔ شریفه که می‌فرماید:
وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ** خداوند شما را از خویشتن بر حذر میدارد. و گاهی خداوند متعال آنها را از مقتضای خوفشان مشغول میدارد، و لذا بعضی

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 202
از آنها، و یا در بعضی حالات، آثار خوف از آنها مشاهده نمیشود، و گاهی رجاء و خوف بر آنها غالب می‌آید که در این حالات است که چیزهائی از آنها مشاهده میشود که دلها را پاره پاره میکند و عقول را حیران میسازد، و گاهی در بعضی از آنها ظهور سلطان خوف بیش از بروز حقایق رجاء و امیدواری است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 203

فصل «در بیان لزوم خوف و فضیلت آن»

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:
رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ.
ترجمه: خدا از آنان خشنود است و آنان از خدا خشنودند، و این (مقام) برای کسی است که از خدایش بترسد.
و در جای دیگر می‌فرماید:
إِنَّمٰا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰاءُ.
این است و جز این نیست که از خدا تنها بندگان دانشمند خوف دارند.
و در جای دیگر می‌فرماید:
وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ.** و خدا شما را از خودش بر حذر میدارد.
و باز می‌فرماید:
اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ. آن چنان که بایست و شایسته است از خدا پروا گیرید.
و می‌فرماید:
وَ اخْشَوْنِی. از من بترسید.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 204
و از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده است که فرمود:
رأس الحکمة مخافة اللّه. رأس حکمت خوف از خدا است.
و روایت شده که:
من عرف اللّه خاف اللّه و من خاف اللّه سخت نفسه عن الدّنیا.
آن کس که خدا را بشناسد از او میترسد و آن کس که از خدا بترسد خویشتن را بدنیا ارزان نفروشد.
و روایت شده که:
انّ من العبادة شدّة الخوف من اللّه.
از جملهٔ عبادات شدت خوف از خدا است.
و روایت شده که:
انّ حبّ الشّرف و الذّکر لا یکونان فی قلب الخائف الهارب آن کس که خائف و بیمناک است دوست‌دار شرف و نام آوری نخواهد بود.
و روایت شده که:
انّ المؤمن بین مخافتین: ذنب قد مضی، لا یدری ما صنع اللّه فیه و عمر قد بقی لا یدری ما یکسب له فیه من المهالک فهو لا یصبح الا خائفا و لا یصلحه الاّ الخوف.
مؤمن بین دو خوف است، یکی ترس از گناهی که از او سر زده و نمیداند خدا با او چه معامله میکند. و دیگر عمری که از او باقی مانده و نمیداند که در آن چه مهالکی برای او پیش خواهد آمد، پس او پیوسته بیمناک است و

صلاح حال او جز در خوف نیست.
و روایت شده که:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 205
لا یکون المؤمن مؤمنا، حتّی یکون خائفا راجیا، و لا یکون خائفا راجیا حتّی یکون عاملا بما یخاف و یرجو.
مؤمن، مؤمن نیست مگر اینکه بیمناک، و امیدوار باشد، و بیمناک و امیدوار نیست مگر اینکه از آنچه از آن می‌ترسد دوری گزیند و بدانچه امیدوار است عمل کند.
و روایت شده که:
من خاف للّه اخاف للّه منه کلّ شیء و من لم یخف.
اللّه اخافه اللّه من کلّ شیء.
هر کس که از خدا بترسد خدا همه چیز را از او می‌ترساند، و آن کس که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز بیمناک می‌سازد.
و امام صادق علیه السّلام به اسحاق ابن عمار فرمود:
یا اسحاق خف اللّه کانک تراه و ان کنت لا تراه فانّه یراک، فان کنت تری انّه لا یریک فقد کفرت و ان کنت تعلم انّه یریک ثمّ برزت له بالمعصیة فقد جعلته من أهون الناظرین إلیک.
ای اسحاق آن چنان از خدا بترس که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تورا می‌بیند، پس اگر چنین می‌پنداری که او تو را نمی‌بیند بتحقیق کافر شدی، و اگر بدانی که او تو را می‌بیند و با علم به این مطلب او را معصیت کنی او را از هر بیننده‌ای پست‌تر به حساب آورده‌ای.
و امام سجاد علیه السّلام در یکی از دعاها می‌فرماید: منزه‌ای تو: عجب است از کسیکه تو را می‌شناسد چگونه از تو نمی‌ترسد.
و روایت شده که: قطرهٔ اشکی که از خوف خدا ریخته شود دریا-
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 206
هائی از آتش را خاموش میکند، و باز روایت شده که هیچ مؤمنی نیست که از ترس خدا قطرهٔ اشکی و لو باندازهٔ سر مگسی بر چهره‌اش جاری شود مگر اینکه خدا او را بر آتش حرام سازد.
و روایت شده که هر گاه قلب مؤمن از خوف خدا بلرزد گناهانش همچون برگ درخت که از شاخه بر گیرند میریزد.
و از امام باقر علیه السّلام رسیده که فرمود: امیر المؤمنین علی علیه السّلام آنگاه که در عراق بود روزی پس از نماز صبح بموعظه پرداخت و از خوف خدا گریست و دیگران را هم بگریه انداخت سپس فرمود:
بخدا سوگند که از عهد خلیلم رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله اقوامی را بیاد دارم که صبح می‌نمودند و شب میکردند در حالیکه چهره‌ها گرفته، و احوالشان پریشان و شکمها از گرسنگی به پشت چسبیده و پیشانی آنها بر

اثر سجده چون زانوی شتر میبود شب را در حال سجده و قیام برای پروردگارشان بروز می‌آوردند گاهی می‌ایستادند و گاهی پیشانی بخاک می‌نهادند و با خدای خود سرگرم گفتگو و مناجات بودند و آزادی خویش را از آتش از او میخواستند سوگند بخدا با همهٔ این احوال آنها را میدیدم که بیمناک و هراسانند.
و در بعضی از روایات آمده است که فرمود: چنان بودند که گویا صدای افروخته شدن آتش در گوش آنها است هر گاه نزد آنها نام خدا برده می‌شد چون درخت خم می‌شدند و چنان بودند که گویا شب را در غفلت بروز آورده‌اند.
راوی می‌گوید پس از این خطبه بود که دیگر آن حضرت خندان دیده نشد تا آنگاه که بجوار رحمت حق تعالی رفت.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 207
و در حدیث موسی علیه السّلام آمده است که اما کسانیکه از خدا میترسند اینان را رفیق اعلی و برتری است که دیگران را مشارکتی در آن نیست.
و روایت شده که آن کس که از خوف خدا بگرید داخل آتش نشود مگر اینکه شیر دوباره به پستان باز گردد. و روایت شده که هیچ قطره‌ای نزد خدا محبوب‌تر از قطرهٔ اشکی که از ترس خدا باشد و قطرهٔ خونی که در راه خدا ریخته شود نیست.
و از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: هفت طائفه‌اند که خدا در روزیکه سایه‌ای جز سایهٔ او نیست بر آنان سایه افکند از جمله یکی آن کس که یاد خدا کند و از ترس چشمانش پر از اشک شود.
و روایت شده که جوانی از انصار خوف و خشیت خدا بر او غالب شد بگونه‌ای که این ترس او را در خانه محبوس ساخت رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله نزد او آمد و بر او وارد شد در حالیکه او می‌گریست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را در آغوش گرفت و او جان بجان آفرین تسلیم کرد. و از بعضی از خائفین نقل شده که چهل سال سرش را بطرف آسمان بلند ننمود تا اینکه روزی سر را بطرف آسمان نمود پس آن چنان منقلب شد که از پای افتاد و جراحتی بر شکمش وارد آمد. شبها دست بر بدن خود میکشید از ترس اینکه مبادا مسخ شده باشد و اگر مردم بمصیبتی گرفتار می‌شدند و بادی یا رعد و برقی و یا بلائی بر آنها میرسید می‌گفت این بخاطر من است که این بلا باینها رسید اگر میمردم مردمان از این بلاها راحت می‌شدند، و بعضی از آنها در خلال اوقات بگوشهٔ بینی‌اش مینگریست تا مطمئن شود که چهره‌اش بر اثر گناهانش سیاه نگشته است.
صاحب مجالس روایت نموده که در یکی از روزهای بسیار گرم
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 208
رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله در سایهٔ درختی ایستاده بود ناگاه مردی را

دید که آمد و جامه‌هایش را بیرون آورد و بر روی ریگهای داغ بیابان شروع به غلطیدن نمود و چهره و شکم و پشت خود را بروی ریگها مینهاد و می‌گفت ای نفس بچش، آن عذابی که خدا برایت آماده نموده خیلی سخت‌تر از این است که من بتو می‌چشانم و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باین منظره مینگریست، سپس آن مرد لباسهای خود را پوشید که برود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با دست باو اشاره نمود و او را نزد خود خواند و باو فرمود ای بندۀ خدا تو امروز کاری کردی که هیچکس را ندیده‌ام که چنان کند آن مرد گفت ترس از خدا مرا بر این کار وا داشت، پس به نفسم گفتم بچش که آنچه نزد خدا است از این سخت‌تر و بزرگتر است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود تو همان گونه که حق ترس از خدا است از او ترسیدی و خدایت بوجود تو بر اهل آسمان مباهات میکند. سپس رو باصحاب خود نمود و فرمود: ای کسانیکه در این جا حاضر هستید نزدیک این دوست خود شوید تا برای شما دعا کند پس نزدیک او شدند او گفت: بارالها امر ما را بر هدایت قرار ده و تقوی را توشۀ ما گردان و بهشت را منزل ما فرما.

و حکایت شده که اویس قرنی رحمة اللّه علیه در مجلس وعظ حاضر می‌شد و از سخنان آن کس که سخن می‌گفت می‌گریست و چون نام آتش می‌شنید فریادی میزد و بر پا می‌شد و شروع به دویدن می‌نمود و مردم در پی او روان می‌شدند و می‌گفتند دیوانه، دیوانه.

و امیر المؤمنین علی علیه السّلام خوف و ترس شیعیان خود را در آن خطبۀ معروف خطاب به همام بیان نموده و می‌فرماید:

پس اگر نبود اجل معینی که برای آنها معین شده لحظه‌ای ارواح

آنها در بدنهایشان قرار نمی‌گرفت بخاطر اشتیاق آنها به لقاء پروردگار و ثواب و ترس از آن عذاب جانکاه. بزرگ گشت خالق متعال در نزد آنها پس هر آنچه غیر او است در چشم آنها کوچک آمد. حال اینان با بهشت هم چون کسی است که بهشت را دیده و بر تختهای آن تکیه زده و حالشان با دوزخ همچون کسی است که دوزخ را بچشم دیده و در آن معذب است، چند روزی استقامت و صبر پیشه نمودند، و این صبر برای آنها راحتی طولانی بدنبال آورد، دنیا ارادۀ آنها نموده و بآنها روی کرده است ولی آنها از آن روی برگردانیده‌اند و هر چه که آنها را طلب کند و در پی آنها باشد آنها او را عاجز می‌سازند و از پای در می‌آورند.

اما حالت اینان در شب، پس بپای خیزند در حالیکه گاهی به تلاوت قرآن مشغول هستند و به تدبر و تأمل در آیات آن بپردازند و به مثل‌های آن نفس خود را موعظه میکنند و بیماری‌های خود را با دواهای آن بهبود می‌بخشند، و گاهی پیشانی و کفهای دست و زانوها و سرهای انگشتان پا

را بر زمین سایند و در حالیکه اشکهایشان بر گونه‌ها جاری است ستایش خداوند جبار عظیم گویند و آزادی خویش را از آتش از او طلب کنند، این شب آنها است.
و اما روزشان پس علماء و صلحاء و نیکوکاران و پرهیزگارانند خوف پروردگارشان چون چوبهٔ تیر آنها را تراشیده و لاغر نموده است آنها را می‌پنداری که بیمارند و عقل خود را از دست داده‌اند در حالیکه چنین نیستند بلکه عظمت پروردگارشان و شدت سلطان او آن چنان آنها را از خود بیخود نموده که گویا عقل خود را از دست داده‌اند.
چون حضرت از سخن باز ایستاد همام صیحه‌ای زد و بر زمین

افتاد چون او را تکان دادند دیدند که از دنیا رفته است.
و از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمود: آنگاه که خداوند خلق اولین و آخرین را در وعده‌گاه آن روز معلوم گرد آورد، ناگهان صدائی بلند شود که دورترین آنان همچون نزدیکترین آنها بشنود و بگوید أیها الناس من از آن زمان که شما را آفریدم ساکت بودم پس امروز شما ساکت شوید و بمن گوش فرا دهید، این است و جز این نیست که اینک اعمال شما است که بشما باز می‌گردد، ایها الناس: من نسبی قرار دادم و شما هم برای خود نسبی قرار دادید پس نسب مرا پست داشتید و نسب خود را بالا بردید. من گفتم گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است و شما از پذیرفتن این حقیقت سر باز زدید، و گفتید فلان پسر فلان، و فلانی از فلانی ثروتمندتر است.
پس امروز من هم نسب شما را پست گردانم و نسب خود را بالا برم. کجایند متقین و پرهیزگاران، پس برای آنها پرچمی برافراشته شود و آنان بدنبال آن بسوی منازل خود براه افتند و بدون حساب داخل بهشت شوند.
و تقوی عبارت از اینست که انسان از ترس خدا، از شبهات دوری گزیند.
و از مناجات امام سجاد علیه السّلام است که می‌فرمود: بارالها اگر در پیشگاه تو آن اندازه بگریم که صدایم قطع شود و آن قدر در مقابلت بپای ایستم تا اینکه از پای در آیم و آن قدر برایت رکوع نمایم که استخوان پشتم در آید و آن قدر برایت سجده کنم که چشمانم از حدقه در آید و تمام عمرم را جز خاک چیزی نخورم و جز آب خاکستر چیزی نیاشامم و

در طول این مدت آن قدر بیاد تو باشم و نام تو را ببرم که زبانم از گفتن باز ایستد و با همهٔ این‌ها بخاطر حیا و شرمساری از تو نگاه بطرف آسمان نکنم مستوجب محو و بخشایش گناهی از گناهانم نمی‌شوم.
اصمعی می‌گوید که برای انجام مراسم حج و زیارت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عازم حجاز گشتم شبی در حال طواف گرد کعبه در حالیکه نور ماه

مسجد را روشن نموده بود صدای ناله و گریه‌ای شنیدم در پی صدا رفتم جوانی نیکو چهره و باریک اندام را دیدم که چنگ در پرده کعبه زده و میگوید:
یا سیّدی و مولای، قد نامت العیون و غارت النّجوم، و أنت حیّ قیّوم، الهی غلقت الملوک ابوابها، و قام علیها حجّا و حرّاسها، و بابک مفتوح للسّائلین، فها انا ببابک انظر برحمتک لی یا ارحم الرّاحمین.
ای آقا و مولای من، دیدگان بخواب رفتند و ستارگان فرو شدند ولی تو زنده و بیدار هستی، بارالها سلاطین و ملوک درب‌های بارگاه خود را بستند و نگهبانان به حراست و نگهبانی از آن پرداختند، ولی باب تو برای سائلین گشوده است، پس من به در خانهٔ تو آمده‌ام و برحمت تو چشم دارم ای مهربان‌ترین مهربانان.
سپس این ابیات را بر زبان آورد:
یا من یجیب دعا المضطرّ فی الظّلم یا کاشف الضرّ و البلوی مع السّقم
قد نام وفدک حول البیت و انتبهوا و أنت یا حیّ یا قیّوم لم تنم
ادعوک ربّ حزینا خائفا قلقا فارحم بکائی بحقّ البیت و الحرم
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 212
ان کان عفوک لا یرجوه ذو سرف فمن یجود علی العاصین بالنّعم
ترجمه: ای آنکه درمانده را آنگاه که او را فرا خواند در تاریکی جواب گوید، ای آنکه بلا و مصیبت و بیماری را بر طرف میکنی میهمانان تو گرد خانه‌ات بعضی بخواب رفته و بعضی بیدارند، ولی تو ای زنده و ای بیدار نخوابیده‌ای. ای پروردگار من با حزن و ترس و اضطراب تو را میخوانم، پس بحق بیت و حرم سوگند بر این گریه‌ام رحم فرما، اگر گناهکاران به عفو تو نباید امیدی داشته باشند، پس چه کسی است که بر گناهکاران نعمت ارزانی میدارد.
سپس سرش را بطرف آسمان بلند نمود و فرمود: بارالها اگر اطاعت تو کردم بمشیت تو بود پس برای تو بر من حجت است مگر اینکه بر من رحمت آوری و از من در گذری و مرا ناامید نسازی ای سید من، سپس فرمود ای خدا و ای مولای من حسنات باعث سرور و خوشحالی تو شود و گناهان تو را ضرری نرساند پس آنچه را که برای تو ضرری ندارد بر من ببخشای سپس شروع بخواندن این ابیات فرمود:
الا ایّها المأمول من کلّ حاجة شکوت إلیک الضّرّ فارحم شکایتی
الا یا رجائی أنت کاشف کربتی فهب لی ذنوبی کلّها و اقض حاجتی
فزادی قلیل لا اراه مبّلغی علی الزّاد ابکی ام علی بعد سفرتی
اتیت باعمال قباح ردیّة و ما فی الوری عبد جنی کجنایتی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 213
ا تحرقنی بالنّار یا غایة المنی فاین رجائی منک و این مخافتی

ای آنکه برای اداء هر حاجتی بتو امید میرود، من شکایت گرفتاریم را بنزد تو آورده‌ام پس بر شکوه‌ام ترحم فرما، ای نهایت امید من توئی که غم و اندوه مرا بر طرف میکنی، پس گناهانم را ببخشای و حاجتم را بر آور، توشۀ راهم اندک است و مرا بمنزل نمیرساند، نمیدانم بر کمی زاد و توشه بگریم و یا بر این سفر طولانی، با اعمال قبیح و زشتی بنزد تو آمده‌ام، و در میان خلق بنده‌ای به گناهکاری من نیست، آیا مرا بآتش می- سوزانی ای نهایت آرزوی من، پس آن امیدواریم بتو چه میشود و آن ترسم از تو کجا میرود.
اصمعی می‌گوید این ابیات را تکرار می‌فرمود تا آنگاه که از حال رفت من نزدیک او شدم تا ببینم او کیست دیدم او زین العابدین علی- ابن الحسین علیه السّلام است پس سر او را در دامن گرفتم و شروع بگریه نمودم قطرۀ اشکی از چشمم بر صورت آن حضرت افتاد، آن حضرت چشمانش را باز کرد و فرمود این کیست که مرا از یاد خدایم باز داشت گفتم بندۀ تو و بندۀ اجداد تو اصمعی است این چه گریه و ناله و آه و زاری است، در حالیکه شما از اهل بیت نبوت و خاندان رسالت هستی و از زمرۀ کسانی هستی که خداوند دربارۀ آنها فرمود:
إِنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.
اینست و جز این نیست که خدا اراده فرموده که رجس و ناپاکی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاکیزه گرداند.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 214
آن حضرت نشست و فرمود: هیهات هیهات ای اصمعی، خداوند بهشت را برای کسانی بیافرید که او را اطاعت کنند و لو که بندۀ حبشی باشد و آتش را برای کسانی آفرید که معصیت او کنند و لو سید قرشی باشد آیا این آیه از قرآن را نشنیده‌ای که می‌فرماید:
فَإِذٰا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلٰا أَنْسٰابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لٰا يَتَسٰاءَلُونَ.
آنگاه که در صور دمیده شود نسبی بین آنها نخواهد بود در آن روز سؤال هم نمی‌شوند.
ابو درداء روایت کند که شبی امیر المؤمنین علی علیه السّلام را دیدم که از مردمان کناره گرفته و در مکان خلوتی مشغول مناجات با پروردگار و گریه و زاری است و می‌فرمود: بارالها چه بسیار گناهانی که با بردباری از عقوبتش در گذشتی و چه بسیار جرائمی که بکرم و بزرگواریت آن را آشکار نساختی، بارالها گر چه عمرم در نافرمانی تو طی شد و گناهانم بسیار گشت ولی آرزویم تنها غفران و آمرزش تو است و امیدواریم تنها رضا و خشنودی تو است، بارالها آنگاه که به عفو و بخشش تو فکر میکنم گناهانم بر من آسان می‌آید و آنگاه که آن اخذ و گرفتن تو را بیاد می- آورم مصیبتم بر من خیلی بزرگ می‌آید، آه اگر در نامۀ عملم گناهی را مشاهده

کنم که از یاد برده‌ام و تو آن را نگاشته‌ای پس بگوئی او را بگیرید، پس وای بر آن گرفتاری که نه عشیره‌اش می‌توانند او را نجات دهند، و نه قبیله‌اش می‌تواند سودی بحال او داشته باشند، آه از آتشی که جگرها و کلیه‌ها را بریان کند، آه از آتشی که پوست بدن را بر کند، آه از آتشی که خرمن گستراند.
ناگاه دیدم صدا خاموش شد گفتم حتما حضرت را خواب برد
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 215
رفتم تا آن حضرت را بیدار کنم چون ایشان را حرکت دادم دیدم همچون چوب خشک شده‌ای است گفتم انا للّه و انا إلیه راجعون. امیر المؤمنین علیه السّلام از دنیا رفت و بخانهٔ آن حضرت رفتم، و فاطمه علیها السّلام را از این امر آگاه ساختم فرمود این حالتی است که از ترس خدا هر شب بر او عارض میشود پس اندکی آب بچهره‌اش بپاشیدم بهوش آمد و بمن نگریست در حالی که من می‌گریستم فرمود چه چیز باعث گریهٔ تو شده‌ای أبو درداء گفتم آنچه را که می‌بینم شما بخود روا میداری فرمود: ای أبو درداء پس حالت چگونه خواهد بود اگر مرا ببینی در حالیکه بحساب فرا خوانده شده‌ام و گناهکاران عذاب را مشاهده کنند و از دیدن ملائکهٔ غلاظ و شداد، و شعله‌های آتش مرا وحشت فرا گیرد پس در پیشگاه ملکی جبار بایستم در حالیکه حیاء و شرمساری مرا فرا گرفته و اهل دنیا بحال من ترحم کنند آن هم در پیشگاه کسیکه هیچ چیز بر او پوشیده نیست، اگر مرا در آن حال ببینی بیشتر بر من رحم می‌آوری، ابو درداء میگوید بخدا سوگند که من چنین چیزی از احدی از اصحاب رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله ندیدم.
و روایت شده که در غزوه بنی المصطلق بود که شبانگاهی آیهٔ اول سورهٔ حج بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شد و مسلمین در حال حرکت بودند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ندا داد و مردم را بتوقف امر نمود تا اینکه گرد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جمع شدند حضرت آیه را بر آنها قرائت فرمود، راوی می‌گوید من هیچگاه چون آن شب آن قدر گریه کننده ندیدم، چون صبح نمودند زین را از چهار پایان بر نمی‌گرفتند و خیمه‌ها را بپا نمینمودند و مسلمانان را می‌دیدی که یا گریه می‌کنند و یا محزون و غمگین بفکر فرو رفته‌اند.
الخ.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 216
حال اندکی فکر نما که قومی که در خدمت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله برای جهاد در راه خدا در حرکت است، این اندازه خوف و هراس دارند و این را با حال ما، در میان این همه نعمت مقایسه نما.
و روایت شده که چون آیهٔ لَهٰا سَبْعَةُ أَبْوٰابٍ. برای دوزخ هفت باب است

نازل شد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از جبرئیل پرسید آیا این درب‌ها همچون درب‌های ما است، جبرئیل گفت نه، و لکن تمام این درب‌ها گشوده است، بعضی پائین‌تر از بعضی دیگر است و از هر بابی تا باب دیگر هفتاد سال راه است و هر یک از این‌ها هفتاد برابر آن باب قبلی است، دشمنان خدا باین ابواب رانده می‌شوند. چون درب‌ها بپایان برسد شعله‌های آتش با غل و زنجیر به استقبال آنها می‌آید پس یکی را می‌بینی که زنجیر از دهانش داخل شده و از شکمش خارج گشته و دست چپش را بگردنش بسته‌اند و دست راستش را داخل در قلب او نموده و از پشت سر خارج نموده و با زنجیر بسته‌اند، و هر کسی را با شیطانی در یک زنجیر بسته و بر روی میکشند و ملائکه با پتک‌هائی از آهن بر سر او کوبند و هر گاه اراده کند که از آنجا خارج شود او را باز گردانند رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود بمن خبر بده از مکان این ابواب.
جبرئیل گفت اما باب اول، جایگاه منافقین و کسانی از اصحاب مائده که کافر شدند و آل فرعون و اسم آن هاویة است. باب دوم جایگاه مشرکین است و اسم آن حجیم است و باب سوم جایگاه ستاره پرستان است و اسم آن سقر است، باب چهارم جایگاه ابلیس و پیروان او و مجوسیان است و اسم آن لظی است، و باب پنجم جایگاه یهود است و اسم آن حطمة است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 217
باب ششم جایگاه نصاری است و اسم آن سقر است، سپس جبرئیل ساکت شد، رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود آیا از مکان باب هفتم مرا خبر نمیدهی جبرئیل گفت ای محمد از آن از من سؤال منما. رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
مرا از باب هفتم خبر ده، جبرئیل گفت باب هفتم جایگاه اهل کبائر از امت تو است آنانکه بدون توبه از دنیا رفته‌اند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بیهوش بر زمین افتاد جبرئیل سر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را بدامن گرفت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بهوش آمد آنگاه فرمود ای جبرئیل مصیبت من بزرگ و اندوهم بسیار گشت آیا از امت من هم کسی داخل آتش میشود؟ جبرئیل گفت بلی اهل کبائر از امت تو داخل آتش میشوند باز رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله گریست و جبرئیل هم گریست، سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بمنزل خود رفت و در را بروی خود بست و جز برای نماز خارج نمی‌شد و نماز را هم که بجای می‌آورد بدون اینکه با کسی سخنی بگوید بمنزل باز می‌گشت و در نماز بسیار گریه و زاری مینمود چون روز سوم شد أبو بکر به در خانۀ آن حضرت رفت و گفت السّلام علیکم یا اهل بیت الرحمة، آیا اجازۀ دیدار رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله هست کسی جواب نداد و او گریان بازگشت، دیگری رفت و همین کار را کرد بدون جواب

گریان بازگشت سلمان آمد او را هم کسی جواب نگفت او گریه کنان به در خانۀ فاطمۀ زهرا علیها السّلام آمد و بر در ایستاد و گفت السّلام علیکم یا اهل بیت المصطفی، و علی علیه السّلام در آن زمان در خانه نبود، پس از سلام گفت ای دختر رسول خدا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از مردم کناره گرفته و جز برای نماز از خانه خارج نمیشود و با احدی سخن نمی‌گوید و کسی را اجازۀ اینکه خدمتش برسد نمی‌دهد فاطمه علیها السّلام عبا بر سر افکند و رو بخانۀ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نهاد تا اینکه به در خانه رسید سلام کرد و گفت ای رسول
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 218
خدا من فاطمه هستم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در سجده بود و می‌گریست پس سر را بلند نمود و فرمود چه شده است که فاطمه نور چشم مرا پشت در نگه- داشته‌اید درب را باز کنید، چون چشم فاطمه بر رسول خدا افتاد و رنگ زرد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را مشاهده کرد که از شدت گریه و حزن آنقدر نحیف و لاغر شده است شروع بگریه نمود و خطاب به پدر گفت: ای رسول خدا چه میشود شما را پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود جبرئیل نزد من آمد و ابواب جهنم را برای من وصف نمود و بمن خبر داد که باب بالای آن از آن اهل کبائر امت من است این بود که مرا غمگین ساخت و گریان نمود فاطمه علیها السّلام گفت ای رسولخدا آیا از او سؤال فرمودی که آنان چگونه داخل جهنم می‌شوند، فرمود ملائکه آنها را بسوی آتش میرانند در حالیکه نه چهره- های آنها سیاه گشته و نه دیدگانشان کبود شده و نه بر دهانهای آنها مهر زده شده و نه با شیطانی قرین گشته و نه غل و زنجیری بر آنها نهاده شده است فاطمه علیها السّلام گفت ملائکه چگونه آنها را بسوی آتش میکشند فرمود مردان را با ریش‌های آنها وزن‌ها را با گیسوان و موی‌های جلو سر آنها، چه بسیار سالخوردگانیکه بموی سپیدش گرفته شده و بسوی آتش کشیده می‌شود در حالیکه فریاد میزند وا شیبتاه وا ضعفاه، و چه بسیار جوانانی از امت من که موی صورتش گرفته شده و بسوی آتش برده می‌شود و او فریاد میزند وا شباباه، وا حسن صورتاه، و چه بسیار از زنان امت من که موی جلو سر آنها گرفته شده و بآتش کشیده میشوند و آنها فریاد میزنند وا فضیحتاه، وا هتک ستراه، تا آنها را بنزد مالک دوزخ میرسانند چون چشم مالک بر آنها می‌افتد بملائکه میگوید اینان چه کسانی هستند که تا بحال در میان اشقیاء عجیب‌تر از این‌ها ندیده‌ام نه چهره‌شان سیاه گشته و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 219
نه غل و زنجیری بر گردن آنها نهاده شده ملائکه میگویند بما چنین دستور داده شده او خطاب بآنها میگوید:
ای گروه اشقیا شما کیستید، و در روایتی دیگر آمده است که چون ملائکه

آنها را با این کیفیت بطرف دوزخ بکشند فریاد میزنند وا- محمداه چون مالک را ببینند از هیبت او نام محمد را فراموش کنند، پس بآنها میگوید شما کیستید میگویند ما از کسانی هستیم که قرآن بر آنها نازل شد و ماه رمضان را روزه می‌داشتند، مالک میگوید قرآن جز بر محمد نازل نشده است چون اسم محمد را می‌شنوند فریاد میزنند که ما از امت محمد هستیم مالک میگوید آیا در قرآن آنچه شما را از معصیت خدا باز بدارد نبود، چون آنها را بر لبهٔ جهنم آورند و چشمشان بر آتش افتد میگویند ای مالک آیا اجازه می‌دهی که ما بر خویشتن بگرییم پس آن قدر میگریند که خون از دیدگانشان جاری می‌شود، مالک میگوید چه نیکو بود این گریه‌ها اگر در دنیا و از ترس خدا می‌بود، و اگر چنین بود امروز طعمهٔ آتش نمی‌شدید پس خطاب به نگهبانان دوزخ میگوید آنها را در آتش افکنید همگی فریاد میزنند لا اله الاّ اللّه آتش از آنها باز میگردد مالک بآتش میگوید آنها را فرا گیر، میگوید چگونه ممکن است در حالیکه آنها این کلمهٔ طیبه را بر زبان میرانند مالک میگوید ولی پروردگار تو چنین امر نموده است پس آتش آنها را فرا گیرد بعضی را آتش تا مچ پا فرا گیرد و بعضی را تا زانو و بعضی را تا سینه و بعضی را تا حلق و هر گاه که آتش بچهره‌های آنها میزند مالک میگوید صورت- های آنها را مسوزان که چه بسیار این چهره‌ها برای خدا در دنیا سجده نموده‌اند و دلهای آنها را هم مسوزان چون بسیار در ماه رمضان تشنگی

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 220

برده‌اند و آنها فریاد میزنند یا ارحم الراحمین، یا حنان و یا منان، پس آنگاه که حکم خدا تنفیذ شد بجبرئیل میگوید گناهکاران امت محمد چه میکنند جبرئیل میگوید بار الها تو بحال آنها از همه آگاه‌تری میگوید برو و ببین در چه حالی هستند.

جبرئیل بنزد مالک میآید در حالیکه او بر تختی از آتش در وسط دوزخ نشسته چون چشم او به جبرئیل می‌افتد بخاطر تعظیم او از جای بر میخیزد و میگوید چه چیز باعث شد که باینجا بیائی، جبرئیل میگوید گناهکاران امت محمد چه میکنند؟

مالک میگوید چه بد است حال آنها و تنگ است جایگاه آنها، آتش بدن‌های آنها را سوزانیده و گوشتهای آنها را خورده و چهره‌ها و قلبهای آنها باقی مانده و ایمان در دلهای آنها می‌درخشد جبرئیل میگوید آنها را بمن نشان ده مالک به نگهبانان دوزخ امر میکند که جایگاه آنها را بجبرئیل نشان دهند چون مجرمین جبرئیل را با آن حسن خلق مشاهده کنند در می‌یابند که او از ملائکهٔ عذاب نیست پس می‌پرسند که این بنده‌ای که تا بحال از او زیباتر در دنیا ندیده‌ایم کیست؟ مالک میگوید این جبرئیل است که نزد خدا مقامی والا دارد آنکه وحی را برای محمد میآورد.

چون اسم محمد می‌شنوند جملگی فریاد میزنند که ای جبرئیل سلام ما را بمحمد برسان و به او خبر ده که گناهان ما بین ما و او جدائی افکند و از حالت بد ما او را آگاه ساز، جبرئیل باز می‌گردد ذات اقدس حق از او می‌پرسد که امت محمد را در چه حالی یافتی میگوید چه بد حالی که داشتند و چه جایگاه تنگی که برای آنها بود.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 221
می‌پرسد آیا از تو چیزی هم خواستند؟ جبرئیل میگوید بلی از من خواستند که سلامشان را به پیامبرشان برسانم و از حال بد آنها او را آگاه سازم، می‌فرماید برو و او را با خبر ساز پس جبرئیل خدمت پیامبر میرسد در حالیکه آن حضرت در خیمه‌ای از در سفید که چهار هزار باب دارد و هر باب دو لنگهٔ درب از طلا دارد بسر میبرد، و به آن حضرت می‌فرماید:
ای محمد من از نزد گروهی از گناهکاران امت تو میآیم که در آتش معذبند آنها خدمت تو سلام رساندند و از حال خویش و جایگاه تنگ خود شکایت داشتند پیامبر نزد عرش خدا میآید و به سجده می‌افتد و ثناء او میگوید:
ثنائی که احدی مثل آن نگفته باشد خطاب میرسد سرت را بلند نما و هر چه می‌خواهی سؤال نما که داده می‌شوی و شفاعت نما که شفاعتت پذیرفته می‌شود، رسولخدا میگوید اشقیاء امت من که حکمت را در مورد آنان تنفیذ نمودی خطاب میرسد شفاعتت را دربارهٔ آنها پذیرفتم پس به دوزخ برو و هر که را که لا اله الاّ اللّه میگوید از آنجا خارج نما پیامبر میآید چون چشم مالک به پیامبر می‌افتد درهای دوزخ را میگشاید و سرپوش بر میگیرد چون آنها چشمشان به رسول خدا می‌افتد فریاد می‌زنند که آتش پوست بدن ما را سوزانید و جگرهای ما را سوخت پس همگی را از آتش خارج میکند در حالی که ذغال گشته‌اند و آتش چیزی از آنها بر جای نگذاشته است و به نهری که بر در بهشت جاری است و حیوان نام دارد میروند و در آن آب غسل میکنند پس همگی جوان و زیبا از آن خارج می‌شوند و با چهره‌هائی چون ماه داخل در بهشت می‌شوند.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 222
این خوف و ترس مؤمنین و انبیاء و اولیاء است پس بنگر که حالت چگونه است و از کدامین دیوان اسمت خارج می‌شود آیا نامت در دفتر مؤمنین و مقربین ثبت شده است، چرا که خوف و رجاء است که بهشت و دوزخ را بزرگ می‌دارد، و بر حذر باش از اینکه حالت چون حال ملحدین باشد که وجود جهنم و عدمش برایت یکسان باشد و مبادا که به ظواهر عقاید حقه از ایمان بخدا و روز آخرت بدون اینکه از این ایمان خوف و رجاء برایت حاصل شود مغرور گردی زیرا آن موجودی که اثری نداشته باشد همچون معدوم خواهد بود پس نفست را اگر ادعای خوف نمود در بوتهٔ آزمایش در آور چرا که برای خوف آثاری است اما اثر خوف در بدن به زردی چهره و

گریهٔ بسیار و در جوارح به خود داری از معاصی و مقید بودن به طاعات و تلافی آنچه در گذشته از انسان فوت شده و آمادگی جهت بندگی خدا در آینده، و در قلب به- خشوع و استکانت و دوری از کبر و غرور و کینه و حسد است و خلاصه کلام آنکه دل را بآنچه میبایست از آن هراسان بود و خطر آن مشغول داشتن و اهتمام بنجات از گرفتاریهای آن، بگونه‌ای که محلی برای سایر هموم باقی نماند و یا لا اقل هم آخرت را در ردیف سایر هموم قرار دادن، زیرا خوف- حال هر خوف و ترسی که باشد- آنگاه که بر دل غلبه نمود و قلب را فرا گرفت هر شهوت و میلی را می‌سوزاند و جائی برای غیر باقی نمیگذارد تا بآن مشغول شود و هر چیزی غیر آن را فراموش میکند و هم و غم و مشغله‌ای جز مراقبت از آنچه از آن هراس دارد و مجاهده و کوشش در تحصیل نجات از آن برای او نخواهد بود، و لحظه‌ها و نفس‌ها را غنیمت خواهد شمرد تا چه رسد به روزها و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 223
ساعات، و کمترین درجهٔ خوف اثرش خود داری از گناهان است و این مرتبه را ورع گویند، و مرتبهٔ وسط آن ترک مشتبهات است و این مرتبهٔ متقین است، و بالاتر از این مرتبه، ترک اموری است که انجام آن عیبی ندارد و اگر تجرد برای خدمت ضمیمهٔ این مرتبه گشت و آدمی خود را تنها برای بندگی خدا وقف نمود چنین کسی دیگر آنچه را در آن مسکن نگزیند بنا نمیکند و آنچه را که نیازی ندارد جمع نمیکند. و به دنیا التفاتی ندارد چرا که می‌داند از این دنیا باید مفارقت کند و یک نفس از عمرش را برای غیر خدا صرف نمی‌کند، گفته شده چنین کسی را سزاوار است که صدیق بنامیم.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 224

فصل «در علاج خوف»

میگویم اصل خوف، ایمان بخدا و روز قیامت و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ است، حال این ایمان خواه از روی تقلید و بمجرد شنیدن برای انسان پیدا شده باشد، یا از روی تحقیق و برهان و یا کشف و مشاهده اما خوف و ترسی که برخواسته از ایمان تقلیدی است شبیه ترس کودک از مار است، زیرا او چون از مادرش شنیده که مار انسان را می‌گزد و می‌کشد، و پدر و مادرش را دیده که از مار می‌گریزند و از دیدنش وحشت می‌کنند این ترس برای او حاصل شده و تقویت میشود، و خوفی که برخواسته از ایمان تحقیقی باشد شبیه خوف عقلا از آنچه که عقل حکم به ضرر و موجب هلاکت بودن آن می‌کند می‌باشد و هر چه مبادی و اصول این ترس بحس نزدیک‌تر باشد و انسان بیشتر بیاد او و بفکرش باشد این خوف بیشتر میشود.
و خوفی که ناشی از کشف و شهود باشد آن خوفی است که جمیع فضایل خوف را در بر دارد و هر شهوت و غضبی را که در دل او باشد می‌سوزاند و همه چیز را از یاد میبرد و برای مؤمن هم و غمی جز همانچه که از آن می‌ترسد و نجات از آن، باقی نمیماند و برای این
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 225
مرتبه از خوف هم از مراتبی است و آن کس که مثلا آتش جهنم را شهود نموده خوفش باندازهٔ کسیکه عذاب بعد و حجاب از لقاء پروردگار را شهود نموده نخواهد بود.
آیا نشنیده‌ای که امیر المؤمنین علی علیه السّلام پس از اینکه شدت عذاب جهنم و طولانی بودن مدت آن را بیان میکند می‌فرماید: بارالها ای آقا و ای مولای من، گرفتم آنکه بر عذاب تو صبر نمودم چگونه فراق و دوری تو را تحمل نمایم.
و گرفتم آنکه بر آتش سوزانت صبر نمودم چگونه از نظر به- کرامت و بزرگواریت در گذرم. و اگر خواستی که فرق بین عذاب آتش دوزخ، و عذاب آتش فراق را دریابی بین عالم حسی و عالم عقلی و درک حس و عقل مقایسه نما زیرا نسبت حس به عقل چون نسبت قطره با دریا بلکه هنوز هم بیشتر است، و خوف و بعد و حجاب برای مقربان درگاه الهی، قطعا مایه هلاکت آنها است ولی چون ذات اقدس حق خود سیاست قلوب اولیائش را بعهده دارد هر گاه که مبادی این خوف در دلهای آنها فزونی گیرد و دلهای آنها را بسوزاند و آنها را به هلاکت نزدیک سازد نفحه‌ای از نفحات رحمتش بر آنها وزیدن گیرد، و قطره‌ای چند از باران رجاء و امیدواری بر دلهای مردهٔ آنان فرو بارد و آنها را دوباره زنده گرداند تا که

حکم و حکمتش را دربارهٔ آنها جاری سازد و اجلی که برای آنها مقرر داشته نزدیک شود این زمان است که بساط خوف و رجاء را درهم پیچد و شوق لقاء محبوب بر دلهای آنها غلبه کند بگونه‌ای که اشتیاقشان به مرگ بیشتر از اشتیاق طفل به پستان مادر گردد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 226
و شاید آنچه که ما گفتیم معاملهٔ او با بعضی از اولیائش باشد و با هر یک از آنها رفتاری خاص داشته باشد که همهٔ آنها ناشی از کرم و بخشش و رأفت و مهربانی و فضل و احسان او، و مناسب حال آن ولی در راه ترقی بآن مقامات و درجات عالیه‌ای که بمقتضای اسماء و صفاتش برای آنها مقرر داشته، میباشد.
پس با توجه باین مطالب خواهی دانست که اصل خوف و سبب اصلی آن ایمان است و هر مؤمنی میبایست که فی الجمله آنچه که مقتضای خوف از خدا و روز قیامت است در وجود او باشد، حال گاهی ایمان کسی ضعیف است در نتیجه خوف او هم اندک خواهد بود و گاهی کسی ایمانش قوی است و خوف او هم بسیار است ولی از فعلیت یافتن این خوف مانعی جلوگیری میکند، علاج این درد یا بتقویت ایمان است و یا به رفع آن مانع اما اولی که تقویت ایمان باشد این جا محل بیان آن نیست، و دومی که رفع مانع باشد در این جا بازگشتش به دو امر است:
یکی غفلت دل از بهشت و دوزخی که بآن ایمان آورده است و دوم غلبهٔ محبت دنیا بر قلب بگونه‌ای که دل او بمرض عشق به دنیا گرفتار شده است.
اما امر اول: علاجش موعظه و یاد آوری و تذکر اسباب خوف از عذاب‌های دنیوی و اخروی است و چنین کسی را قرائت آیات عذاب و تکرار آنها و تفکر و تأمل در آن آیات و تصور گرفتاری خویش در آن عذاب‌ها در هر شب و روز لا اقل دو مرتبه و اگر امکان داشت بیشتر نفع زیادی خواهد داشت و اگر بخواهد که اثر کاملی داشته باشد میبایست که در هر ساعتی این امر را تکرار کند و ملازمت و هم نشینی با خائفین
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 227
و مشاهدهٔ حالات آنها نیز فوز عظیمی است و اگر بچنین کسانی دسترسی نبود شنیدن احوالات آنها نیز مؤثر خواهد بود.
و اما امر دوم که غلبهٔ محبت دنیا بر قلب باشد علاج آن تقویت انگیزه‌های دینی و تضعیف انگیزه‌های هوی و هوس و محبت دنیا است، زیرا قلب پیوسته معرکهٔ جنگ بین این دو لشکر است تا آنگاه که یکی بر دیگری غالب آید و قلب را مالک شود و حکمران دل گردد و سایر اعضاء و جوارح را که بمنزلهٔ سپاهیان دل هستند هر گونه که بخواهد بکار گیرد، بیان این مطلب که تقویت انگیزه‌های دینی بر انگیزه‌های شهوانی و برتری دین بر هوی

باشد نیازمند مثالی است، بعنوان مثال اگر خواستیم که عقل و شرع حاکم بر شهوت شوند، میبایست که شهوت را تضعیف و عفت را تقویت کنیم اما تضعیف شهوت به انجام سه امر است:
اول: قطع اسباب خارجی آن که عبارت از خوردن غذاهای رنگارنگ و مقوی هم از حیث نوع و هم از حیث مقدار میباشد پس می‌بایست که مرید از خوردن غذاهای مقوی بپرهیزد و از پرخوری بر حذر باشد، و لذا شروع برای شکستن شهوت دستور بگرفتن روزه داده است.
دوم: قطع اسبابی که باعث تهییج شهوت میشود مثل نگاه کردن بمناظر شهوت انگیز، چون نگاه باعث هیجان قلب میشود و قلب قوۀ شهویه را بحرکت در میآورد، و این امر با کناره گیری و احتراز از اماکنی که گمان رؤیت مناظر شهوت انگیز و صورتهای زیبا در آن میرود میسر میشود، و بهمین خاطر است که شرع از نگاه به زنها و پسران زیبا روی

منع نموده است و رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود نگاه تیر مسمومی از تیرهای شیطان است، و تیر نگاه از کمان صورتهای زیبا و از راه دیده بر دل مینشیند و سپری جز دیده بر هم نهادن و از اماکنی که احتمال وجود مناظر شهوت- انگیز در آن است گریختن برای آن نیست.
سوم: نفس را از راه مباح که نکاح باشد بخواسته‌اش رسانیدن.
و اما امر دوم که تقویت عفت باشد به دو امر است: یکی تذکر فوائد و ثمرات دنیائی عفت و پاکدامنی و ثوابهای اخروی آن که در آیات و روایات آمده است.
و دوم در میدان جنگ بین عفت و شهوت، عفت را غالب نمودن و این با عمل بمقتضای عفت تدریجا حاصل میشود، و هر بار از مرتبۀ قبل آسان‌تر می‌شود تا آنجا که دیگر برای خصم نیروئی برای مقابله باقی نمیماند.
مطلب دیگر اینکه خوف از امور اخروی بر چند قسم است: مکروه و حرام و مستحب و واجب.
اما خوف مکروه خوفی است که از درجۀ اعتدال آدمی را خارج کند و اشتغال بآن انسان را از دوام ذکر و فکر باز بدارد و فراغت خاطری را که برای انجام اعمال دیگر لازم است از انسان سلب نماید.
قسم دوم اینکه خوف بحدی باشد که آدمی را به قنوط و ناامیدی از رحمت پروردگار بکشاند که این خود از گناهان بسیار بزرگ و باعث هلاکت آدمی است.
قسم سوم خوف و ترسی است که سبب تقوی و پرهیزگاری و عمل بیش از حد واجب شود.

قسم چهارم خوف و ترسی است که آدمی را از محرمات شرعی بدور

داشته و بر عمل به واجبات شرعی وا دارد.
و به یک اعتبار خوف را می‌توان به ناقص و معتدل و زاید وصف نمود:
خوف ناقص خوفی است که دل را بدرد آورد و اشک را جاری سازد ولی در مقابل محرمات و شهوات نتواند مانع انسان شود و آدمی را بر مجاهده و انجام عبادات بر نینگیزاند، و هر گاه آیه‌ای یا روایتی در وصف جهنم و شدت عذاب آن بشنود بگرید و چون بگذرد اثر آن از بین برود و او را مانع و رادع نباشد مثل رقت قلبی که در زنها هست، این خوف خوفی ناقص است، و بخاطر ضعف اثر آن وجودش مثل عدم آن هست و عامۀ مردم چنین هستند.
خوف معتدل خوفی است که انسان را به انجام اعمال نیک و تقوی و جهاد با نفس بر انگیزاند و این خوف در همۀ درجات آن نافع و سودمند و برای آن ثوابهای فراوان است.
و خوف زاید خوفی است که به یأس و ناامیدی منتهی شود و آدمی را از عمل باز بدارد و یا اینکه بمرگ و هلاکت انسان و یا اخلال عقل او منجر شود و چنین خوفی از همۀ اقسام آن نهی شده است و علت این نهی اینست که خوف فی نفسه از فضایل نیست تا هر چه بیشتر شود بهتر باشد بلکه خوف یک نقص است و اگر می‌بینیم که در زمرۀ فضایل قرار گرفته بخاطر اینست که بواسطۀ آن نقص مهمتری رفع میشود و چون چنین است اگر این خوف از حد خودش تجاوز نمود بگونه‌ای که در رفع آن نقص دیگر کار ساز نبود یا بر آن افزود قبیح خواهد بود.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 230
و خلاصۀ کلام آنکه آنچه که در اعمالی که شارع آن را نیک دانسته مثمر ثمری باشد مطلوب و آنچه که این ثمر را نداشته باشد و بر خلاف آن نتیجه دهد قطعا مورد نظر شارع نخواهد بود.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 231

فصل «در بیان خوف از سوء خاتمۀ کار انسان»

سوء خاتمۀ کار انسان در هنگام مرگ خود مسئله‌ای بس مهم است و ما بخاطر اهمیت آن فصل جداگانه‌ای برای آن باز نمودیم حال این امر خواه باین باشد که در هنگام مرگ پرورندۀ عمل آدمی با کفر و انکار حق بسته شود و یا با فسق و فجور و یا نقصی دیگر پایان پذیرد، و بندگان کامل پروردگار از همین امر پیوسته در هراس و بر این امر می‌گریستند، و این سوء عاقبت کار، کاشف از سوء پیشینۀ آدمی است و ایمنی خاطر جز با خلاصی از این مرحله برای انسان حاصل نمیشود.
اما سوء خاتمۀ کار یا با کفر و انکار حق است و این در صورتی است که در سکرات مرگ که بواسطۀ اضطراب روح بعضی از احوالات آخرت برای انسان مشهود میگردد و پرده‌ها اندکی بکنار میرود انسان بواسطۀ عقاید نادرست و ملکات ناپسند، و یا بر اثر اعمال گذشته برایش حالتی پدید آید که موجب شک و یا انکار او شود و این شک و انکار بر قلب او غلبه کند و پروندۀ کار او در همین حالت بسته شود که این سبب خلود و جاودانگی او در آتش خواهد گشت و یا به فسق و فجور نامۀ عمل انسان پایان می‌پذیرد و این در صورتی است که انسان بر انجام بعضی از
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 232
گناهان اصرار داشته باشد و بر اثر اصرار بر آن گناه و تکرار آن معصیت محبت آن گناه در دل او ریشه دوانیده و یاد آن گناه بر قلب او غلبه کرده باشد چون هنگام مرگ رسید صورت آن گناه در نظرش مجسم شود و میل به انجام آن در او پیدا شود و در همان حال که وجه روحش به عالم طبیعت و روی دلش بسمت دنیا است جانش گرفته شود چنین کسی که سرش را بطرف دنیا برگردانیده و قبض روح شده است از لقاء پروردگار محجوب خواهد بود و آنگاه که انسان از خدایش محجوب گشت عذاب بر او نازل می‌شود و آثار گناهانش ظاهر میگردد، چون انسان بر همان چیزی که بر آن زندگی میکرده میمیرد و بر آنچه که بر آن مرده زنده می‌شود، یعنی حالش هنگام مرگ همان حالی است که در زندگی از نور اعمال و ظلمت آن که منشأ ثواب و عقاب و بلکه عین ثواب و عقاب است ولی بغیر صورت جزائی آنها بر قلبش غلبه داشته است، پس هر گاه که صورت روح به عالم برزخ برگشت صورت آثار اعمال او هم بصورت برزخی و جزائی آن برمی‌گردد و ظلم مثلا بظلمت بدل میشود و درهم و دینارهائی که از بابت زکات نزد او بوده و از اداء آنها بخل می‌ورزیده آتشی می‌شود که پیشانی و پشت او با آنها داغ می‌شود.
و ما در گذشته گفتیم که برای هر چیزی در هر عالمی صورتی غیر از

صورت آن در عالم دیگر است و بیان داشتیم که آنچه را که انسان در خواب می‌بیند و وقایعی را که در آینده میخواهد واقع شود و بصورت- های برزخی آن مشاهده کند از همین باب است، و لذا آنانکه حقایق صورتهای برزخی را می‌دانند این گونه رؤیاها را تعبیر می‌کنند، و قضیه

هم همان می‌شود که آنها گفته‌اند بعنوان مثال در زمان حجاج مردی در خواب دید که بر دیوار مسجد رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله کبوتر سفید و زیبائی نشسته بود ناگهان بازی آمد و او را ربود این خواب را بر ابن سیرین عرضه داشت ابن سیرین گفت این رؤیای صادقه‌ای است و تعبیرش این است که حجاج دختر عبد اللّه ابن جعفر را به حبالهٔ نکاح در خواهد آورد چند روزی نگذشت که این ازدواج واقع شد، از ابن سیرین از وجه این تعبیر سؤال شد گفت مسجد صورت خانوادهٔ شریف است و کبوتر صورت دختر بزرگان، و باز، صورت مرد قدرتمند ستمگر است، و امروز در مدینه بیتی شریف‌تر از بیت عبد اللّه ابن جعفر و در آن خانه دختری زیباتر از دختر عبد اللّه و در میان مردان قدرتمندتر از حجاج نیست، لذا این رؤیا را این گونه تعبیر نمودم.
پس می‌بینی که برای هر حقیقتی بحسب هر عالمی صورتی است و معنای سوء خاتمهٔ کار انسان این می‌شود که انسان در مدت عمر آثار ظلمانی و سمی و آتشینی برای روحش کسب کند و چون نزدیک مرگ شود و انسان در حال احتضار باشد همان خوی و خصلتی که در تمام مدت عمر بر او غلبه داشته در نظرش مجسم می‌شود و او بدان میل می‌نماید و روحش در همان حال قبض می‌شود و چون روح به عالم دیگر منتقل شد آن عمل هم بآن صورت دیگرش که صورت برزخی آن باشد بر او عرضه می‌شود و او بدان عمل معذب می‌گردد تا اینکه آن حال منقضی شود و آن اثر رو به تمامی نهد، آن زمان است که با انقضاء ظلمت و تاریکی اعمال زشتی که در قلب او رسوخ نموده بود نور ایمان ظاهر می‌شود و رحمت و عفو الهی او را فرا می‌گیرد، این در صورتی است که آثار

اعمال زشت، ضعیف باشد، ولی گاه می‌شود که این آثار قوی است و در برزخ پایان نمی‌پذیرد و برای روز قیامت باقی میماند و اگر چنین بود باز در قیامت آن عمل زشت بصورتی که مناسب با عالم قیامت است در میآید و باز یا در خلال مدت قیامت و در بعضی از مواقف آن آثار آن عمل پایان می‌پذیرد و یا اینکه باز هم باقی میماند و او را داخل در جهنم می‌کند و در آنجاست که بقیهٔ آثار آن به عرصهٔ ظهور و بروز میرسد تا پایان یابد.
و کسی نگوید آنچه که تو بیان داشتی آثار اعمال و مقتضیات صفات است پس ثواب و عقاب و رحمت و قهر و عفو و غضب خدای متعال چه میشود.

چون در جواب میگویم که همین آثار است که ثواب و عقاب نامیده شده و ذات اقدس حق همهٔ آنها را برحمت و قهر و عفو و غضب خود آفریده است نظیر آنچه در دنیا است، مثلا تو میگوئی خداوند پسری روزی من گردانید و قصدت از این سخن اینست که نطفهٔ تو را که در صلب تو بود و در رحم همسرت قرار گرفته پسری گردانید و یا بعبارت دیگر برای نطفهٔ تو که در رحم همسرت قرار گرفت اثری که بحکمت خودش در آن به ودیعه نهاده بود بخشید و عادت و سنت پروردگار و مقتضای حکمت او در دنیا و آخرت بر این جاری شده است که خلقت اشیاء بواسطهٔ اسباب صورت گیرد و آنچه ما بیان داشتیم منافاتی با نسبت دادن آثار بخدای تبارک و تعالی و رحمت و غضب و لطف و قهر او ندارد.
و آنچه که ما گفتیم با اینکه نتیجهٔ اعمال را ثواب و عقاب بنامیم اختلافی ندارد. زیرا ثواب عبارت از اینست که عمل تو بگونه‌ای باشد
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 235
که اقتضای بخشش بهشت و حور و قصور و سایر آثار خیر را از ناحیهٔ پروردگار بتو را داشته باشد همچنین عقاب عبارت از اینست که خدا از عمل تو آتشی بیافریند که تو بدان معذب باشی.
و تمام آنچه که ما بیان داشتیم موافق با قواعد عدل بوده و با آنچه از سنت الهی در این عالم و بعضی از عوالم نزدیک بعالم حس جریان دارد و با آنچه که از شرایع سایر عوالم بما رسیده مطابقت دارد و شاید بحکم شرع و عقل و بلکه از طریق کشف و شهود این مسئله ایرادی نداشته باشد، و خلاصهٔ کلام آنکه سوء خاتمهٔ کار انسان جز اثر همان اعمال گذشته او چیز دیگری نیست و اعمال انسان هم همان مقتضای صفات ذاتی انسان است که در اعضاء و جوارح بصورت اعمال جلوه‌گر میشود تا حجت بالغهٔ الهی در هنگام داوری کامل شود، و صفات جز بحکم آنچه که ذات اقدس حق بحکمت و عدل و بخشش خویش بر ذوات ارزانی داشته، و هنگامی که هر ذاتی بزبان حال استعدادش از او چیزی در خواست نموده باو بخشیده است چیز دیگری نیست و معنای سخن محققین که میگویند ما از آن روز گذشته در هراس هستیم همین معنا است، بعبارت دیگر اینان میگویند ما از آن روزی که ذات اقدس حق ما را ایجاد نموده و زبان حال ما از خدا این صفاتی را که منشأ اعمال زشت گردیده طلب نمود و میل بعالم طبیعت کرد و بزمین دل بست بطوریکه ما را از لقاء پروردگارمان محجوب و از قرب و کرامت او دور ساخت و ما با قید و بندهای این صفات زشت خود را در این زندان عالم طبیعت، و در این ظلمتکده به بند کشیدیم در هراس هستیم و از آنچه در آن روز خود برای خویشتن خواستیم بیمناکیم.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 236
و آنچه که مایهٔ اختلاف شده و باعث گشته که بعضی از سوء خاتمهٔ کار در

هراس باشند و بعضی دیگر از گذشته بیمناک همین لفظ سوء خاتمۀ کار انسان است که در لغت بیک معنا و در اصطلاح بمعنای دیگر است.
و معنای اصطلاحی این لفظ در مواردی بکار گرفته میشود که کسی در ظاهر و در انظار مردم از حسن حال و نام نیکی برخوردار باشد و در هنگام مرگ شقاوت و پلیدیش آشکار شود، ولی اصطلاح نمیتواند مسئله‌ای باشد و فرق بین معنای لغوی سوء خاتمه، با معنای اصطلاحی آن عموم و خصوص است زیرا معنای لغوی این لفظ بر هر کسی که پرونده‌اش ببدی بسته شد و عاقبت کارش به شقاوت ختم گردد اطلاق می‌شود در حالیکه معنای اصطلاحی این لفظ تنها شامل حال کسانی از این افراد می‌شود که قبل از مرگ در نزد عامۀ مردم، مردمان نیک و افراد صالحی بحساب میآمدند و هنگام مرگ باطنشان آشکار شد، و خبث و شقاوتشان بر ملا گشت و پرونده‌شان ببدی ختم گردید.
و خلاصۀ کلام آنکه آنچه سبب میشود که عاقبت کار انسان بکفر و انکار حق بکشد دو امر است:
یکی اینکه انسان در ذات خدا و صفات و افعال او عقیده‌ای بر خلاف حق داشته باشد و هنگام مرگ که پرده‌ها اندکی بکنار میرود و بعضی از حقایق آشکار میشود او آنها را بر خلاف اعتقادات خود بیابد این سبب شک او در سایر معارف ایمانیش میشود و پرونده‌اش با شک پایان می‌یابد. و گفته شده که زهد و صلاح هم آدمی را از این خطر نمی‌رهاند، ولی بگمان من زهد و صلاح اگر واقعی باشد او را از این خطر نجات خواهد داد حال یا سبب نجات او میشود و یا خود آن فی نفسه

وسیلۀ نجات از این خطر است، بلکه می‌توان گفت سبب اصلی وقوع انسان در این مهلکه چیزی جز پیروی از هوی و هوس و فساد نیست، بعضی گفته‌اند مردمان ساده دل و بلهاء از این خطر در امان هستند ولی برای من این مطلب محقق نشده است زیرا آنها غالبا ببعضی از امور غیر واقعی معتقدند.
و چون در هنگام مرگ خلاف معتقدات خود را مشاهده کنند در عقاید خود شک نموده و نسبت به عقاید صحیحشان هم ثابت نخواهند ماند، بلی ممکن است کسی بگوید در میان این طبقه چنین افرادی خیلی کم است، زیرا برای آنها اعتقاد راسخی در باب صفات و اسماء الهی نیست.
بعقیدۀ من تنها عاملی که مایۀ نجات انسان از این خطر بزرگ میشود پس از فضل و عنایت پروردگار این است که مؤمن زیرک باشد، و به نظر و فهم خودش خیلی اعتماد نکند و از لطف خدا خود را بی‌نیاز نداند بلکه در نجات از کفر و ضلالت باو توکل کند و در این مورد بسیار خدا را بخواند و بگوید:

اللّهمّ ثبّتنی علی دینک و لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی.
بارالها مرا بر دینت ثابت قدم بدار و پس از اینکه هدایتم نمودی گمراهم مساز.
و یا این دعا را بخواند:
اللّهمّ عرّفنی نفسک فانّک ان لم تعرّفنی نفسک لم اعرف نبیّک اللّهمّ عرّفنی نبیّک فانّک ان لم تعرّفنی نبیک لم اعرف حجّتک اللّهمّ عرّفنی حجّتک فانّک ان لم تعرّفنی حجّتک ضللت عن

دینی.
ترجمه: بارالها خودت را بمن بشناسان چرا که اگر تو خودت را بمن نشناسانی من پیامبر تو را نشناسم بار الها پیامبرت را بمن بشناسان پس اگر پیامبرت را بمن نشناسانی حجتت را نشناسم بار الها حجت خود را بمن بشناسان پس اگر حجتت را بمن نشناسانی از دینم گمراه گردم.
و در روایت هم به این مطلب اشاره شده است و میبایست که مؤمن بحقانیت جمیع آنچه که پیامبر ما محمد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله آورده و اوصیاء بر حق او اجمالا ایمان داشته باشد.
بلی بحث‌های کلامی مناسب حال اکثر مردم نیست، و عاقبت خوبی ندارد بخصوص اگر با جدال همراه باشد و در روایات هم از این امر نهی شده است پس برای تحصیل معارف بهترین راه، همان راه مجاهده با نفس و تزکیهٔ آن و دوام ذکر و فکر و دعا است.
دومین عاملی که سبب سوء خاتمهٔ کار انسان و کفر و انکار او در هنگام مرگ میشود ضعف ایمان در اصل و در کنارش استیلاء محبت دنیا بر قلب است، زیرا ایمان که ضعیف شد محبت خدا هم ضعیف می‌شود و محبت دنیا قوت میگیرد و قوی بر ضعیف غالب میآید تا آنجا که مکانی برای محبت خدا باقی نمیماند مگر از جهت حدیث نفس، که برای آن هم اثری در مخالفت با هوی و هوس و شیطان نیست.
و این سبب می‌شود که روز بروز انسان بیشتر در گرداب شهوات و گناهان فرو رود تا اینکه قساوت و تاریکی قلب را بیکباره فرا گیرد و از تراکم ظلمت گناهان دل سیاه شود و نور ایمان اندک اندک بخاموشی گراید بگونه‌ای که روشنائی برای آن باقی نماند، و چون سکرات

مرگ فرا رسد و او بجدائی از این دنیا که محبوبش گشته یقین نماید و خدا را باعث این کار بداند، بیم این میرود که محبت دنیا و ناراحتی جدائی و فراق او در باطنش اثر بگذارد و بر این تقدیر خداوندی، اعتراض کند و آن را انکار نماید، و همان محبت ضعیفی که از خدا در دل او بود ببغض و کینه بدل شود که اگر در چنین حالی قبض روح شود در حالی مرده است که

دشمن خدا بوده است و چنین پایان کاری از آن اولی هم بدتر و بیچاره کننده‌تر است.
و در مورد بعضی از معاصی مثل ترک فریضهٔ حج آمده است که مرتکب آن یا یهودی و یا نصرانی از این دنیا میرود و این خاصیت آن عمل است.
و اما سبب سوء خاتمهٔ کار انسان و بسته شدن پروندهٔ عملش با فسق و گناه به اینست که ایمان کسی قوی باشد ولی مرتکب گناه هم بشود و در پی شهوات و خواسته‌های نفسانی هم باشد، همین امر سبب میشود که هنگام اضطراب روح و ضعف عقل، گناهان در نظر انسان مجسم شود و انسان در حال تمایل بگناه و رغبت بمعصیت جانش گرفته شود که همین میل بگناه حجاب بین او و خدایش میشود و مایهٔ عذاب او میگردد ولی عذابی کمتر از عذاب آن دستهٔ اول، چنین کسی به اندازهٔ غلبهٔ ظلمت گناه بر سرّ قلبش عذاب میشود و همین افراد هستند که عفو و مغفرت الهی و شفاعت اولیاء دین دربارهٔ آنها امید میرود.
و کسانی که بسیار بیاد خدا و روز قیامت هستند و بر طاعت و بندگی خدا مواظبت دارند از این خطر بدور هستند زیرا قلب در هنگام ضعف و میلش بباطن آنچه که یاد آن چیز در گذشته بر او غلبه داشته
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 240
و محبتش در دل رسوخ نموده، در او تصور می‌شود و برایش مجسم میگردد، و قلب هم جوارح و اعضاء را بآن مشغول می‌گرداند.
چنانکه حکایت کنند که بقالی در حال احتضار بود هر چه اطرافیان شهادتین را باو تلقین می‌نمودند او میگفت چهار تا، پنج تا، شش تا، و هر آنچه آنها میکردند که او شهادتین را بر زبان آورد او بگفتن همان الفاظی مشغول بود که در زندگی اکثرا بر زبان داشت. و گفته شده آنچه که باید از وقوع آن در دم مرگ ترسید خطورات قلبی ناپسندی است که در خاطر انسان میگذرد و همین است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چه بسا انسانی پنجاه سال عملش عمل اهل بهشت است بگونه‌ای که بین او و بهشت به اندازهٔ فاصلهٔ دو نوبت دوشیدن شتر باقی نمانده که پرونده‌اش بآنچه در کتاب گذشته است بسته میشود. و بهمین خاطر است که عارفان را از این امر خوف بسیار و بیم و هراسی بس عظیم است زیرا انسان اگر بخواهد که در خواب جز احوال صالحان و نیکوکاران و حالات عبادات و طاعات را نبیند برایش خیلی مشکل است، گر چه مواظبت بر صلاح و عبادات دخالتی در این امر دارد.
و این فرمایش رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله که فرمود پنجاه سال عملش عمل اهل بهشت بوده است، مبادا که به پنداری که مراد حضرت عمل خالص بوده است، بلکه منظور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مطلق عمل بوده است، و الا که عمل خالص در چنین مدتی قطعا باعث نجات انسان از سوء

خاتمۀ کار میشود، بلکه می‌توان گفت سوء خاتمه جز از آثار عدم اخلاص بنده در بندگی نظیر عبادت ابلیس، نیست، و ترس عارفان از همین جهت صدق و اخلاص است و از این بیم دارند که مبادا در این زمینه مقصر باشند، و اخلاصشان اخلاص واقعی نباشد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 241

فصل «در بیان رجاء و امیدواری و حقیقت آن»

حقیقت رجاء، از شادمان شدن دل بخاطر انتظار محبوبی است.
و برای آن دو اطلاق است:
اطلاق اول: معنای عام این کلمه است، که بر مجرد شاد گشتن دل بخاطر انتظار رسیدن محبوبی اطلاق میشود حال خواه این انتظار غرور باشد، خواه حماقت، و خواه تمنا و آرزو، خواه رجاء واقعی.
اطلاق دوم آن: استعمال این کلمه در مقابل غرور و حماقت و آرزو است، و در این صورت معنایش عبارت از شاد گشتن دل بخاطر انتظار محبوبی است که احتمال رسیدن آن بسیار است، و این مطلب در صورتی است که اکثر اسباب وجود آن محبوب فراهم آمده و اندکی باقی مانده باشد و امکان دستیابی بآن خیلی نزدیک بنظر آید گر چه در بعضی از موارد این امکان ممکن است بعید بنظر رسد، و اما اگر احتمال وجودش در نهایت بعد و دوری باشد بگونه‌ای که عقلاء انتظار دستیابی بآن را بیهوده بدانند اسم غرور و حماقت بر او از رجاء و امیدواری صادق‌تر است، و اما اگر احتمال وجود آن نامعلوم باشد و انسان علم بوجود اسباب پیدایش آن و یا عدم آن یا قرب و بعد امکان دستیابی بآن
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 242
را نداشته باشد، و در عین حال انتظار رسیدن آن را داشته باشد آن را تمنا میگویند و میزان معرفت درجهٔ احتمال باین است که این احتمال در طلب آنچه که امید حصول آن میرود مؤثر باشد و عقلا چنین احتمالی را تصدیق کنند زیرا هر چه را که انسان اراده کند و در طلب آن باشد برای آن اسباب زیاد و مختلفی است که گاهی بعضی از این اسباب در اختیار خود انسان، و گاهی چنین نیست، و مطلوب‌های شرعی از قسم اول است، بنابر این میگوئیم موجودی که هنوز وجود نیافته یا اینست که اغلب اسباب آن که خارج از قدرت مکلف است موجود و حصول بقیهٔ آن‌هم نزدیک است یا خیر، و باز در هر یک از این دو صورت یا مکلف علم باین حقیقت دارد یا ندارد، و در هر یک از این چهار صورت یا مکلف شروع بفراهم آوردن مقدمات پیدایش آن مطلوب را نموده، یا نه که جمعا هشت صورت پیدا میکند.
صورت اول: موردی است که اغلب اسباب حصول آن مطلوب، موجود بوده و بقیه هم نزدیک فراهم آمدن باشد و مکلف هم با علم باین مطلب شروع بفراهم آوردن مقدمات آن بنماید، این چنین کسی براستی راجی و امیدوار و در رجاء خود صادق است.
صورت دوم: موردی است که در همهٔ امور مثل مورد اول باشد ولی مکلف

علم بآن نداشته باشد مع ذلک شروع بتحصیل مقدمات آن بنماید که این را تمنا میگویند.
صورت سوم: موردی است مثل مورد اول و مکلف هم علم بآن دارد ولی در پی تحصیل مقدمات آن بر نمی‌آید این چنین کسی را ضایع کننده و اهمال کار باید نامید و اگر امیدی هم داشته باشد امیدی کاذب
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 243
است چرا که هر کس امید بچیزی داشته باشد در طلب او بر می‌آید.
صورت چهارم: موردی است که اغلب اسباب پیدایش آن مطلوب موجود نباشد و دستیابی ببقیهٔ اسباب هم خیلی دور بنماید و او با علم باین مطلب باز در پی تحصیل مقدمات آن بر آید چنین کسی احمق است.
صورت پنجم: اینکه شرایط همان شرایط مورد چهارم باشد ولی او نداند و در پی تحصیل مقدمات آن بر آید که این نیز مثل صورت دوم تمنا و آرزو است.
صورت ششم: اینکه شرایط همان شرایط مورد چهارم باشد و او هم بداند و در پی تحصیل مقدمات آن هم بر نیاید و امید به دستیابی آن را داشته باشد و این غرور است.
و کسی که از کیفیت اسباب حصول و دستیابی بچیزی بی‌خبر است و در پی تحصیل مقدمات آن بر نمیآید حال خواه بقیهٔ اسباب حصول آن چیز دستیابی بآن نزدیک باشد یا دور چنین کسی اگر ادعای رجاء و امیدواری کند رجاء امیدواریش دروغین و او در این ادعا مغرور و فریب خورده است، و سر اینکه در صورت عدم اشتغال مکلف بتحصیل مقدماتی که بدست او است رجاء و امیدواریش را غرور و حماقت نامیده‌اند این است که رجاء صادق عبارت از عملی است که سبب پیدایش صفتی شود که آن صفت در انجام کار و عمل اثر بگذارد پس هر گاه آن علم آن صفت را از خود بر جای نگذاشت رجاء بر آن اطلاق نمیشود، و اگر آن صفت پدید آمد ولی عملی که موافق با آن صفت باشد بهمراه نداشت وجودش مثل عدم آن خواهد بود. و لذا گفته میشود
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 244
که این رجاء رجائی کاذب و امیدواری دروغین است.
بیان مطلب اینکه رجاء و امیدواری چیزی جز انتظار محبوبی که برای او است، نیست، پس هر گاه که محبت پیدا شد این محبت، طلب هم بدنبال خواهد داشت، زیرا انسان طالب خیر و سعادت است، و چون طلب یافت شد بناچار میبایست که اراده و عزم هم پیدا شود و عضلات را بحرکت در آورد و اعضاء و جوارح را بسمت آن مطلوب و تحصیل آن بکار گیرد، و لذا در روایت آمده که هر کس امیدوار بچیزی باشد در طلب آن بکوشد و هر کس از چیزی بترسد از آن گریزان است.

علماء علم اخلاق برای بیان رجاء و کلمات مترادف با او مثالی زده‌اند، انسان اگر گندم خوبی را در زمینی که از هر نظر صلاحیت کشت را دار است بپاشد و این کشتزار در منطقه‌ای باشد که بارندگی در آن منطقه بسیار است و پس از کشت تمام اموری را که زراعت نیاز دارد فراهم نماید و بعد بنشیند و منتظر این باشد که خداوند تفضلی بفرماید و از این زراعت، محصول خوبی نصیب او گردد این را رجاء گویند، و چنین کسی در این امیدواری صادق است. ولی اگر جو کاشت و امید برداشت گندم را داشت، و یا اینکه گندم را در زمین سنگلاخی که برای کشت و زرع صلاحیت ندارد، و یا آب بآن نمیرسد پاشید و منتظر برداشت محصول خوبی بود بر چنین کسی جز احمق و مغرور نام دیگری نمی‌توان نهاد.
و مثل چنین کسی در بحث ما مثل آن شخصی است که تخم ریا در دل بیفکند و متوقع باشد که از این دل نور عمل خالص درو کند، یا اینکه قرآن تلاوت کند، و یا ذکر بگوید و دعا بخواند و بمناجات با
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 245
پروردگار بپردازد در حالیکه دلش مستغرق در دنیا و مشغول بآن و هم و غم آن است، یا اینکه زبانش قرآن بخواند و دلش جای دیگر باشد و بعد انتظار قبول چنین عباداتی را هم داشته باشد و امیدوار باین باشد که ابواب اسرار قرآن بر او گشوده شود و لذت ذکر و مناجات را دریابد.
یا اینکه بذر خود را در زمین مناسبی بپاشد ولی به آبیاری و دیگر امور مربوط بآن نپردازد و امید برداشت محصول خوبی هم داشته باشد چنین کسی در رجائش کاذب و در انتظارش مغرور است چون انتظار چیزی که عادتا محال است چیزی جز غرور نیست و هر گاه بذر را در زمینی که از هر جهت صلاحیت کشت را دارد بپاشد ولی به آبیاریش توجهی نکند و بامید باران بنشیند و زمین در منطقه‌ای باشد که عادتا باران زیاد نمیبارد و او بانتظار این باشد که آن سال بر خلاف سال‌های دیگر باران زیادتری ببارد و آن کشتزار از باران سیراب گردد این را تمنا و آرزو میگویند.
و مثل این شخص مثل افرادی مثل ما است که هم دل بدنیا دارند و هم گاهی برای تهجد و شب زنده داری بپا میخیزند و گریه و زاری میکنند و از خدا میخواهند که لذت مناجات را بآنها بچشاند، و قرآن را تلاوت میکنند و در آیات آن تدبری می‌نمایند ولی با قلبی که بمحبت دنیا آلوده است و با چنین قلبی انتظار این را دارند که اسرار قرآن را درک کنند، این یک آرزو است، ولی امکان هم دارد که در این بین نسیمی از نفحات پروردگار بر آنها وزیدن گیرد و آنها را بآرزویشان برساند.
غزالی میگوید: نزد ارباب قلوب و مردمان صاحبدل معلوم است
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 246
که دنیا مزرعهٔ آخرت، و قلب بمنزلهٔ زمین و ایمان بمنزلهٔ بذر و طاعات

بمنزلهٔ آماده ساختن زمین و کندن جویها و رساندن آب بمزرعه است و قلبی که بدنیا آلوده گشته و مستغرق در آن شده چون زمین سنگلاخی است که بذر در آن نمیروید، و روز قیامت روز درو کردن است و در آن روز هر کس جز آنچه کشته ندرود، و در این مزرعه، جز از بذر ایمان، از چیز دیگری زرع و کشتی حاصل نمی‌شود، و خیلی کم اتفاق می‌افتد که با خباثت قلب و بدی اخلاق، ایمان برای صاحبش سودی بخشد هم چنانکه زراعت در زمین سنگلاخ بدون نتیجه است و چیزی از آن نمیروید.
میگوییم این تشبیه صریح کلام خدای متعال است که میفرماید:
مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا.
هر کس که کشت آخرت خواهد ما کشت او را زیاد گردانیم و کسیکه کشت این دنیا را بخواهد (و در پی پاداش در این جهان باشد) ما باو خواهیم داد.
و سخن رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: الدنیا مزرعة الآخرة.
و اما دلیل نقلی برای نفی حقیقت رجاء برای کسیکه در راه خدا بمجاهده نپردازد این آیهٔ شریفه است که می‌فرماید:
الَّذِینَ آمَنُوا* .. وَ جٰاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ أُولٰئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّٰهِ.
آنانکه ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا به جهاد پرداختند اینان هستند که برحمت خدا امیدوارند.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 247
چون در این آیهٔ شریفه رجاء و امیدواری بچنین افرادی منحصر گشته است، و آیات سورهٔ الشمس دال بر این حقیقت است که بدون داشتن قلبی پاک و نفسی تزکیه شده، بهره‌ای برای کسی نخواهد بود.
و رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله بر آنچه که شیعه و سنی از آن حضرت روایت نموده‌اند فرمود: احمق کسی است که از هوای نفسش پیروی کند و از خدا بهشت آرزو نماید: و به امام صادق علیه السّلام گفته شد که جماعتی از دوستان و موالیان شما مرتکب گناه میشوند و میگویند ما امیدواریم، حضرت فرمود آنها از موالیان ما نیستند بلکه قومی هستند که آرزوها بر آنها غالب گشته و الا اگر کسی بچیزی امید داشته باشد برای دستیابی بآن کوشش میکند و اگر از چیزی بترسد از آن می‌گریزد. و باز آن حضرت فرمود: مؤمن، واقعی نیست مگر اینکه بیمناک و امیدوار باشد، و بیمناک و امیدوار نیست مگر اینکه بمقتضای این خوف و رجاء عمل کند.
و کاش می‌دانستم چه باعث شده که ما در حماقت کسیکه جو کاشته و امید برداشت گندم دارد شک نمیکنیم ولی خود انتظار داریم که از بذر نفاق محصول ایمان و اخلاص بر گیریم و حال آنکه خدای متعال می‌فرماید:
لَیْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلّٰا مٰا سَعیٰ وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُریٰ.

ترجمه: برایَ آدمی جز آنچه ثمرۀ کوشش او باشد چیز دیگری نیست، و زود است که ثمرۀ کار و کوشش خود را مشاهده کند.
و اگر بگوئی که اخبار و روایات صراحتا می‌گوید که هر کس حسن ظن بخدا داشته باشد و از او خیری امیدوار باشد خدا حیا میکند

که او را از آن خیر محروم گرداند، و در روایتی دیگر آمده است که خدای تبارک و تعالی نزد حسن ظن بندۀ مؤمن میباشد، و هر کس که معصیتی نموده و حسن ظن بخدا داشته باشد بر خدا است که او را بیامرزد و با بزرگواری خود گناهانش را بچند برابر آن از حسنات مبدل گرداند و مقتضای این اخبار اینست که خدای متعال با او همین معامله‌ای کند که او انتظار دارد و با مغفرت و عفو و کرم خویش با او رفتار نماید.
می‌گویم بلی چنین است، ولی منافاتی بین این روایات و آن آیۀ شریفه که می‌فرماید: لَیْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلّٰا مٰا سَعیٰ. نیست، زیرا حسن ظن بخدا باین درجه خود امری بس بزرگ و مقامی بس والا است، و دستیابی بآن جز با سعی و کوشش فراوان و ریاضت بسیار برای کسی حاصل نمی‌شود، و این مقام، مقام کسی است که در عالم وجود هیچ نفع و ضرری را جز از ناحیۀ حضرت حق نبیند و وثوق و اعتمادش به عنایت پروردگار بیش از اعتمادش به تأثیر اسباب باشد، و این مقامی نیست که بسادگی بتوان بدان دست یافت، بلی ادعا بسیار است ولی حقیقت این مقام، جز برای نخبگانی از اولیاء اللّه نیست، و اگر کسی چنین ادعائی کرد میبایست که در این دنیا از هیچ چیز و هیچکس نترسد و اتکاء و اعتمادش بخدا در امور دنیوی از خیرات و سعادات بیشتر از تکیه‌اش بر اسباب دنیوی باشد، و برای چنین کسی وجود اسباب و عدم آن یکسان است، و مدح و ذم برایش فرقی نخواهد داشت.
پس تو که با این همه تأکید که ذات اقدس حق نموده هنوز ضمانت پروردگار را برای رزق خود قبول نداری و از راه حرام ارتزاق میکنی و باز می‌گوئی خدا کریم است- البته منهم میگویم خدا کریم است و

کسی منکر کرم خدا نیست- ولی این سخن تو کلمۀ حقی است که بدان ارادۀ باطل نموده‌ای، و تو کسی نیستی که به کرم خدا معتقد باشی، بلکه تو، بصداقت خدایت هم اعتقاد نداری و باینکه او قصد خیانت با تو را ندارد معتقد نیستی، و تو مغرور هستی که دشمن فریب خورده و لئیمت ابلیس تو را به پروردگار کریمت مغرور ساخته است. و اگر تو بصدق و کرم خدا ایمان داشتی و برای ضمانت و وعده و سوگند او احترامی قائل بودی و آنها را قبول داشتی، وقتی که او در کتابش سوگند یاد نموده که رزقت را بتو میرساند دیگر بدیگران ستم روا نمی‌داشتی و اموال آنها را بحرام

تصاحب نمیکردی و اگر خواستی صدق دعویت را در این زمینه بدانی بحال و قلب و اعمال خود در وثوق و اعتماد بکرم خدا در نیازهای دنیائیت بنگر اگر از قلب و عملت تصدیق این درجه از حسن ظن به پروردگارت را مشاهده کردی پس چشمت روشن باد، و این مقام والا که تو را بمنتهای آمال و آرزوهایت در دنیا و آخرت خواهد رسانید گوارایت باد و مبادا که جز بآن آخرین مرتبه از درجات مقربین راضی شوی و مرتبه‌ای کمتر از آن را بپذیری.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 250

فصل «در اسباب رجاء و امیدواری»

اشاره

اصل در «رجاء» صفات جمالیهٔ پروردگار است که گفته شده صفات جمال پروردگار بیش از صفات جلال او است و کسی نگوید اگر چنین است پس چرا شمارهٔ هلاک شدگان بیش از تعداد نجات یافتگان هست زیرا می‌گوئیم که این مطلب را قبول نداریم چون نسبت ملائکهٔ روحانی، با جن و انس که هلاک شدگان از این طبقه هستند همچون نسبت دریا با قطره است و مثل این عوالم تاریک و پائین نسبت بآن عوالم عالی و نورانی مثل خالی است که بر چهرهٔ عکس صاحب جمالی باشد.
بالجمله، اصل در رجاء اینست که وجود شر و غضب طفیل وجود خیر و رحمت است. و این یکی از معانی پیشی جستن رحمت پروردگار بر غضب او است و اگر انسان خود در پی تحقیق این موضوع بر آید باین نتیجه میرسد که رجاء از قوت بیشتری برخوردار است، بیان مطلب اینکه انسان اگر در این دنیا بمعامله و رفتار خداوند با بندگانش بنگرد و به این همه نعمتهائی که او بر آنها ارزانی داشته توجه کند، و کثرت عنایت حضرت حق را نسبت ببندگان مشاهده کند و ببیند که او هیچیک از اسباب عیش و زندگی آنها را مهمل نگذاشته است، و با اینکه این دنیا، عالم تاریک و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 251
از همهٔ عوالم پست‌تر است باز اکثر اهل دنیا حالشان بگونه‌ای است که از زندگی خود راضی بوده و از مرگ می‌گریزند. پس آن عالمی که سراسر حیات و زندگی و نور است چه خواهد بود و در روایات آمده که خدای متعال یک جزء از صد جزء رحمتش را بر این دنیا نازل فرمود و این همه نعمت و خیر که در این عالم هست همه‌اش از آن یک جزء است، و چون عالم آخرت شود ذات اقدس حق این یک جزء را هم بآن باقی بر می‌گرداند و با رحمت کاملهٔ خود با بندگان رفتار میکند.
بهر حال در آیات و روایات، امور عظیمی برای تقویت رجاء و امیدواری وارد شده که برای نمونه شمه‌ای از آن را بیان می‌کنیم. اما آیات:
قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (الزمر- 53) ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن اسراف نمودید، از رحمت خدا مأیوس نشوید خداوند همهٔ گناهان را بیامرزد و او آمرزنده و مهربان است.
و خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید:
وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ (الضحی- 5) ترجمه: و زود است که پروردگارت «آنقدر» بتو عطا کند که تو خشنود گردی. و معلوم است که آن حضرت بعذاب احدی از امتش رضا نخواهد داد.

و می‌فرماید: وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللّٰهُ، و کیست جز خدا که گناهان را بیامرزد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 252
و می‌فرماید:
وَ إِذٰا سَأَلَکَ عِبٰادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدّٰاعِ إِذٰا دَعٰانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ (بقره- 186) ترجمه: آنگاه که بندگانم از من سؤال کنند من نزدیک هستم و دعای آنکه مرا بخواند اجابت کنم پس باید بندگان هم مرا اجابت کنند و بمن ایمان بیاورند امید است که راه یابند.
و آیه نماز و این آیهٔ شریفه که می‌فرماید:
فَأَنْذَرْتُکُمْ ناراً تَلَظّٰی لاٰ یَصْلاٰهٰا إِلَّا الْأَشْقَی. الَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی.
(اللیل 14- 16) ترجمه: پس شما را از آتشی بیم دادم که زبانه کشد، نسوزد بدان آتش مگر آنکه شقی‌تر است، آنکه تکذیب کرد و پشت نمود.
و می‌فرماید: ذٰلِکَ یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ عِبٰادَهُ (الزمر- 16) ترجمه: اینست آنچه خدا بندگانش را بآن میترساند.
و می‌فرماید: وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنّٰاسِ عَلیٰ ظُلْمِهِمْ همانا پروردگار تو صاحب آمرزش و مغفرت است برای مردمان بر ظلم آنها. (رعد- 6) و می‌فرماید: وَ اتَّقُوا النّٰارَ الَّتِی أُعِدَّتْ لِلْکٰافِرِینَ (آل عمران-) ترجمه: پروا گیرید از آتشی که برای کافران آماده گشته است.
و می‌فرماید: ذٰلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْدٰاکُمْ (فصلت- 23) ترجمه: این گمان شما بخدایتان بود که شما را پست گردانید.
اما اخبار: از امام باقر علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود در کتاب علی علیه السّلام یافتیم که رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله بر منبر فرمود:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 253
سوگند بخدائی که جز او خدائی نیست بهیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرت داده نمی‌شود مگر بواسطهٔ حسن ظنش بخدا و امیدواریش باو و حسن خلق و خودداری از غیبت مؤمنین، سوگند بآن خدائی که جز او خدائی نیست هیچ مؤمنی پس از توبه و استغفار گرفتار عذاب نمیشود مگر بواسطهٔ سوء ظنش بخدا و تقصیر و کوتاهیش در رجاء باو و سوء خلق و غیبت مؤمنین، سوگند بآن خدائی که جز او خدائی نیست هیچ بندهٔ مؤمنی نیست که حسن ظن بخدا داشته باشد مگر اینکه خدا نزد ظن بندهٔ مؤمن خود میباشد چون خدا کریم است و همهٔ خیرات بدست اوست و حیا میکند که بندهٔ مؤمنش حسن ظن باو داشته باشد و او خلاف ظن و امید او با او رفتار نماید پس نسبت بخدا حسن ظن داشته باشید و باو رغبت نمائید.
و از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده که فرمود ذات اقدس حق میگوید من نزد ظن بندهٔ خود هستم پس هر گمانی که میخواهد ببرد. و باز

آن حضرت فرمود: احدی از شما نمیرد مگر اینکه بخدا حسن ظن داشته باشد.
و باز از آن حضرت رسیده که ذات اقدس حق فرمود کسانیکه برای من کار میکنند به اعمالی که برای دستیابی به ثواب و اجر انجام میدهند تکیه نکنند چرا که آنها هر چه کوشش کنند و خود را به رنج و تعب بیفکنند و تمام عمر خود را در عبادت من بگذرانند باز مقصرند و به کنه عبادت من دست نمی‌یابند و به کرامت و نعمتهایم در بهشت‌ها و درجات رفیعه در جوار من نمیرسند، ولی برحمت من تکیه کنند و بفضل من امیدوار باشند و به حسن ظن بمن اطمینان خاطر حاصل کنند، چرا که رحمت من در این صورت آنها را فرا می‌گیرد و منت من آنها را به

رضوانم برساند و مغفرت و آمرزش من عفوم را شامل حال آنها گرداند و من خداوند بخشنده و مهربان هستم و بهمین نام نامیده شده‌ام.
خلاصهٔ کلام آنچه از اخبار فهمیده میشود اینست که بنده هر گاه گناهی از او سر میزند از دو حال خارج نیست یا از کردهٔ خود پشیمان می‌شود که همان پشیمانی کفارهٔ گناه او است، و اگر پشیمان نشود ولی عمل نیک و حسنه‌ای پس از آن گناه انجام دهد باز آن حسنه کفارهٔ آن گناه میشود و اگر کار خوبی هم بدنبال آن گناه انجام نداد باز اگر آن گناه از جملهٔ گناهان کبیره نباشد نمازهای پنجگانه کفارهٔ گناهانی از این قبیل است که در بین آنها از انسان سر بزند، و اگر نمازش نمازی که گناهان او را بزداید نباشد یا اینست که خدا او را به عقوبتی در این دنیا گرفتار می‌سازد و بلا و مصیبتی باو هدیه میکند و او را بدین وسیله از آلودگی آن گناه پاک می‌سازد، و اگر این هم نبود استغفار ملائکه هست و اگر بآن هم رفع نشد شفاعت مؤمنین، و اگر آن هم نبود شفاعت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام و اگر از آن هم محروم شد رحمت واسعه پروردگار هست و اگر بعد از همهٔ این‌ها باز چیزی باقی بماند و از همه این‌ها محروم گردد باز خداوند متعال او را بسختی جان کندن پاک گرداند و اگر بآن نشد بعذاب قبر و اگر بآن نشد هول و هراس روز قیامت و الا که بعذاب جهنم پاک خواهد شد.
ذات اقدس حق در معاملهٔ با بندگان همیشه طرف بندگان را گرفته و برای هر حسنه‌ای ده برابر آن پاداش مقرر داشته ولی عقوبت گناه را یک بیک معین نموده و این غیر از تضعیف اعمال و چند برابر گردانیدن آن در بعضی از ازمنه و امکنهٔ خاص مثل شب قدر و یا مسجد الحرام و

مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مشاهد مشرفه و امثال آن است، و اگر خواستی که قدر آنچه ما در این خلاصه بیان نمودیم را بدانی بآنچه که

دربارۀ هر یک از این امور مفصلا آمده است مراجعه کن. و اگر در این مسائل به تفصیل بنگری و آنها را با دقت مورد مطالعه قرار دهی حتی در نجات و رهائی ابلیس هم شک میکنی ولی ترس واقعی مردمان زیرک از ضعف ایمان و سوء اعمالی است که منجر به سوء خاتمۀ کار انسان و مرگ بر کفر یا انکار میشود، زیرا همۀ این‌ها برای کسی است که مؤمن بمیرد زیرا قدر و ارزش مؤمن نزد خدا بحدی است که او را بیکی از این اسباب نجات خواهد داد: و حمد و سپاس خدای راست آن چنانکه او بر خویش سپاس گفته است. بارالها تو بر خود ثناء گفتی و ما را کجا توان مدح و ثناء تو باشد.
و اگر خواستی عظمت قدر مؤمن را نزد خدا بدانی بآنچه که در حدیث اعرابی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسیده توجه نما، آن حضرت فرمود:
خداوند کعبه را شرف بخشید و آن را بزرگ داشت و اگر بنده‌ای آن را خراب کند و سنگ سنگ آن را از جای بر کند و بسوزاند، جرمش باندازۀ کسی که ولی از اولیاء اللّه را خوار شمارد نیست. اعرابی پرسید اولیاء خدا چه کسانی هستند فرمود مؤمنین همه اولیاء خدایند، و در همین حدیث است که آن اعرابی پرسید چه کسی حساب رسی را بعهده خواهد داشت فرمود، خدا، گفت او خود این کار را بعهده دارد فرمود بلی، پس آن اعرابی تبسمی نمود، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود چرا خندیدی گفت کریم و بزرگوار آنگاه که قدرت پیدا کند در می‌گذرد و آنگاه که به- محاسبه بنشیند مسامحه میکند و آسان می‌گیرد، رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 256
این مرد راست می‌گوید، آگاه باشید که کریم و بزرگواری بخشنده‌تر و بزرگوارتر از خدا نیست او اکرم الاکرمین، و بزرگوارترین بزرگواران است، سپس فرمود این اعرابی فقیه گشت.
و خلاصۀ کلام آنکه آیات و اخبار مختلفه‌ای که در این باب رسیده رجاء را تقویت میکند ولی علماء اخلاق از جهت اینکه غالب مردم چنین هستند که اگر این گونه مطالب را بشنوند ترک انجام اعمال صالحه و مبالات در دین میکنند و آن رجاء واقعی که مشوق انسان در راه بندگی خدا هست و او را در طلب رضای خدا بیشتر راغب می‌گرداند برای آنها حاصل نمی‌شود از ذکر این گونه اخبار و روایات پرهیز میکنند ولی در این گونه موارد بهتر از همه اقتداء بانبیاء الهی است که همۀ این مطالب را برای مردم بیان می‌داشتند، هم خوف را متذکر می‌شدند و هم رجاء را ولی در موارد جزئی حال طرف را ملاحظه می‌نمودند، اگر کسی را می‌دیدند که کسالت و تنبلی بر او عارض گشته و به اوامر و نواهی پروردگار چندان توجهی ندارد، مثل عامۀ مردم، برای چنین کسی از خوف و خشیت از خدا سخن میگفتند تا با تازیانۀ خوف او را بجادۀ مستقیم برانند، و اگر احیانا کسی را مشاهده

میکردند که خوف بر او غلبه نموده و رجاء و امیدواریش کم شده بگونه‌ای که به قنوط و ناامیدی میل نموده است، آیات رحمت را بر او میخواندند و اسباب رجاء را برایش بر میشمردند و از این راه او را از قنوط و نا امیدی که مایهٔ هلاکت او است باز می- گردانیدند و بطریق وسط و راه روشن باز می‌آوردند، زیرا صراط مستقیمی که خدا بندگانش را به پیمودن آن امر نموده همان راهی است که خوف و رجاء در آن راه با هم مساوی باشد تا نزدیک مرگ، و چون
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 257
مرگ انسان نزدیک شود سزاوار است که حدیث خوف و ترس ترک شود و انسان به اخباری که در زمینهٔ رجاء و امیدواری رسیده مشغول گردد تا شوق لقاء حضرت ذو الجلال بر او فزونی گیرد و از ملاقات با پروردگار هراسان نباشد زیرا که خوف بنفسه از صفات نیک نیست، و برای این بر آن سفارش شده که آدمی را از شهوات و معاصی باز دارد و چون وقت عمل بپایان رسد دیگر وجهی برای وجود آن باقی نمیماند تا مایهٔ کدورت لقاء محبوب، و لذت انس با او گردد بلکه در این حال ضررش بیش از نفع آن است، و بخاطر همین گفته شده که عمل بخاطر رجاء، بالاتر از عمل بخاطر خوف است، زیرا رجاء، محبت انسان را بمعبود زیادتر می‌گرداند و لذت انس با او را بیشتر می‌نماید بلی، برای اهل محبت، خوفی است که از هر خوف دیگر شدیدتر است، و آن خوف وقوف، و اعراض و روی گردانیدن معبود از بنده و حجاب از لقاء حضرت حق است ولی این خوف، خوفی نیست که اسباب لذت مؤانست را بر هم زند، و خیلی کم میشود که اینان بدان نیاز پیدا کنند، و آنگاه که این خوف بر آنها عارض شود آنچنان اضطراب و تشویش آنها را فرا میگیرد که از دیگر سالکان مشخص میگردند و ذات اقدس حق بآنها بملائکهٔ مقرب خود مباهات میکند.

در اخبار آمده است که فقیه کسی است که نه مردم را از رحمت خدا ناامید کند و نه آنها را از مکر خدا ایمن گرداند و وعاظ میبایست
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 258
که در وعظ خود هم اسباب رجاء را بیان کنند و هم اسباب خوف را متذکر شوند، ولی از جهت اینکه غالب بر عامۀ مردم امنیت خاطر از مکر و غضب خدا است سزاوار است که اسباب خوف بیشتر بیان شود و واعظ به شکوۀ مستمعین خود که به بسیاری ذکر اسباب خوف اعتراض میکنند توجهی نکند بلکه خود بنفسه احوال آنها را ملاحظه کند چرا که عامۀ مردم خوف و قنوط و امن و رجاء را نمی‌فهمند و شکوه‌شان بخاطر ناراحتی و رنجی است که اولین درجۀ خوف است، و آنها آن را قنوط می‌پندارند و الا چگونه می‌شود که اثرات خوف در وجود آنها دیده نمی‌شود و آنها به قنوط رسیده باشند و کسی که این اندازه خوف و ترس در وجود او نیست که او را از ارتکاب گناه باز بدارد چگونه می‌تواند ادعای خوف شدید و تجاوز خوف از حد اعتدال و رسیدن بمرحلۀ قنوط و ناامیدی کند، بلکه قنوط و ناامیدی آنها نه بر اثر خوف زیاد بلکه بخاطر عدم وجود خوف است، زیرا قنوط عبارت از تجاوز خوف از حد اعتدال است و لازمۀ این معنا اینست که چیزی که باعث ترس از او شود باشد و شدت ترس از آن چیز هر امید نجاتی را در دل بسوزاند بگونه‌ایکه انسان از نجات از آن بکلی مأیوس شود این معنا کجا و اهل دنیا و دلباختگان بمحبت دنیا کجا، این کجا و فرو رفتگان در شهوات دنیا و مشغولین به جمع آوری مال و منال دنیا کجا، اینان را اصلا اعتقادی صادق نیست و اگر هم اعتقادی برای آنها باشد یاد آخرت و شدت عذاب آن برای آنها نخواهد بود تا چه رسد به درد جانکاه خوف که از حد اعتدال تجاوز کند و به قنوط و ناامیدی کشد، و اگر در میان این افراد یأس و ناامیدی از رحمت خدا مشاهده شود از جهت عدم صدق اعتقاد آنها بخدا و شدت خشم و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 259
غضب او است.
همچنانکه مراد از امنیت خاطری که در اخبار آمده تجاوز رجاء و امیدواری از حد اعتدال است و لازمۀ این معنا اینست که انسان بعنایت و رحمت واسعۀ پروردگار معتقد باشد و این رجاء و امیدواری بر او غلبه کند بگونه‌ایکه احتمال تخلف از آن را فراموش نماید و رجاء و امیدواری بامنیت خاطر از عذاب الهی منجر شود و باز دلباختگان به دنیا کجا و این اعتقاد صادق کجا، و اصلا کجا دلهای اینان محل یاد خدا و رحمت او بوده تا این

باعث فراموشی از خوف خدا گردد و بامنیت خاطر بدل شود و اگر برای این افراد امنیت خاطری هم باشد مثل همان قنوط و یأس آنها است که منشأش عدم صدق اعتقاد آنها بخدا و رحمت و فضل و احسان او است.
بنابر این اگر آنها از شنیدن حدیث خوف شکوه بر لب آوردند، این جز از این جهت که سخن از خوف باعث رنجش قلب، و لو اندک، می‌شود و رنج و ناراحتی هر چند اندک باشد برای انسان ناخوشایند است و انسان طبیعتا بفرار از آن سرشته شده است چیز دیگری نیست، و نفس آدمی و شیطان هم در این راه برای دفع این مکروه دست به دست هم می‌دهند تا عیش و اشتغال او بدنیا بر هم نخورد و امر را بر او مشتبه می- سازند و او می‌پندارد که خوف و ترسش از حد گذشته و نزدیک به قنوط و ناامیدی شده است و چه نیکو است جواب یکی از معاصرین در مقابل این شکوه که بآن فرد گفته بود تو از اینکه کارت به قنوط و ناامیدی کشد هرگز مترس زیرا حتی ترس در تو نیست تا چه رسد به یأس.
و اما اینکه گفتیم کسیکه بموعظهٔ عامه مردم می‌پردازد خوب است
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 260
که جانب رجاء و امیدواری را بگیرد در حق کسی است که با بیان اسباب واقعی رجاء که در شرع رسیده مردم را امیدوار سازد، اما کسیکه با کذب و دروغ بخواهد مردم را امیدوار کند، و بر خدا دروغ بندد این گونه افراد شیاطین مردم، و قطاع الطریق سالکین إلی اللّه و راهزنان رهروان کوی حق، و اولیاء شیاطین هستند که با تدلیس و حیله‌گری امر را بر مردم مشتبه می‌سازند، و با لباس اهل علم و وعظ مسلمانان را فریب می‌دهند و با تفسیر آیات و اخبار به رأی و سلیقهٔ خود بتحریف حقایق می‌پردازند، و مثلا ریاء و خود نمائی را در عزا جایز می‌دانند و به اخبار و روایاتیکه در مورد تباکی و خود را گریان نشان دادن رسیده استدلال میکنند، و یا برای گریاندن مردم بخواندن مرثیه‌های دروغ می‌پردازند و با اصرار از مستمعین خود میخواهند که داد و فریاد کنند و آنها را تشویق به صیحه زدن و تباکی میکنند، و بعد با سوگندهای عظیم و قسم‌های مؤکد، اهل مجلس خود را آمرزیده قلمداد میکنند و یا نماز و روزه‌ای را برای مردم بیان میکنند و میگویند مثلا فلان نماز را در فلان شب بجای آور بعد هر چه که میخواهی بنما که تمام گناهانت آمرزیده شده است، و گناهکار بیچاره هم باین سخنان مغرور می‌شود و قلبش از خوفی که بمقتضای ایمانش در دل او نهفته است راحت میگردد در نتیجه چون مجلس این واعظ باعث آرامش قلب او میشود نفسش مشتاق شرکت او در این مجلس میگردد و او می‌پندارد که بمجلس ذکر و علم حضور یافته و برای حضورش در چنین مجالسی ثواب‌های فراوانی هم برای خود منظور می‌دارد، و مثلا یک ساعت نشستن در چنین مجالسی را با ثواب صد شهید برابر می‌داند که باید از این

گمراهی و گمراه ساختن بخدا پناه برد. و این آخرین سخن ما
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 261
دربارۀ خوف و رجاء بود.
اما اینکه من این بحث را با بیان خوف شروع نمودم و به رجاء ختم نمودم تفألی است باینکه ذات ذو الجلال عاقبت امر مرا به زیادتی رجاء بر خوف ختم نماید.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 262

بنده‌ای که برای خدمت و عبادت در پیشگاه خدای متعال می‌ایستد موظف است که با قلب و تمام جوارح و اعضاء اظهار عبودیت و بندگی کند و قیام در هنگام نماز از همین معنا است، و کمال قیام بدن باینستکه با طمأنینه و آرامش و هیبت و حیاء باشد و شخص نماز گزار سر خود را پائین بیندازد و بموضع سجده بنگرد و گردن و پشت خود را راست نگه دارد و دستهای خود را بروی رانها بگذارد بدون اینکه با دستهایش بازی کند و یا پاهای خود را حرکت دهد، و دقت کند که سر انگشتان پا بسمت قبله باشد و بین دو قدم از یک انگشت تا یک وجب فاصله باشد و ثابت و استوار بایستد، و کمال قلب در هنگام نماز باینستکه این سخن خدای تبارک و تعالی را پیوسته در نظر داشته باشد که می‌فرماید: هنگامیکه بر پای می‌ایستی در مرآی و منظر پروردگارت هستی و او تو را میبیند، و سکون و آرامش در هنگام نماز، کنایه از مطیع بودن انسان در مقابل اوامر و و نواهی الهی و نشانۀ حیا و شرمساری او از قصور و تقصیر در بندگی و عبادت حق بقدر امکان میباشد، و اینکه دستها را باید روی رانها گذاشت و پاها را مرتب بر زمین نهاد اشاره باینست که او در مقام خدمت است
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 263
و بر قدم خوف و رجاء ایستاده است و سر را که به پائین گرفت و بمحل سجده نگاه کرد کنایه از دوری جستن از کبر و غرور میباشد، و میبایست که پیوسته بیاد قیامت و وقوف در پیشگاه حضرت حق باشد و با خود چنین تصور کند که اگر نزد یکی از سلاطین و ملوک دنیا حاضر شود و خیانت و تقصیری هم از او نسبت بآن سلطان سر زده باشد حالش چگونه خواهد بود و چگونه سراسر وجودش ناظر باین معنا است که آیا آن سلطان چه دستوری دربارۀ او صادر میکند و چه خطابی باو می‌نماید آیا او را می‌پذیرد و یا از خود میراند و چگونه با تمام وجود مرتب و آرام در برابر او می‌ایستد، و اگر نفسش که به لهو و لعب عادت نموده در هنگام حضور در پیشگاه حضرت ذو الجلال در خشوع و آرامش لا اقل باندازۀ حضور در مقابل آن سلطان با او همراهی ننمود میبایست که نفس خود را مورد عتاب قرار دهد و او را سرزنش کند که ای خبیث من شرم دارم از اینکه ذات اقدس حق از بندۀ مملوکی که مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات خویش نیست در نزد تو پست‌تر باشد، و مرا بکجا میبری و به چه مهلکه‌ای میخواهی مرا بیفکنی، میخواهی مرا نزد سید و مولایم از همه پست‌تر گردانی، اگر تو از او حیاء نمیکنی و از خطا و تقصیر خویش منفعل و شرمسار نمی‌شوی لا اقل از این مقام خطیری که در آن قرار گرفته‌ای

بترس و از اعمال قبیح خود بر حذر باش و از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: آیا کسیکه در هنگام نماز صورتش را این طرف و آن طرف میکند از این نمی‌ترسد که خدا صورتش را بصورت حماری برگرداند. یکی از محققین در این باره میگوید: مراد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این بوده که آیا کسی که در نماز از خدا و عظمتش بچیز دیگری مشغول میشود نمی‌ترسد که
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 264
خداوند این غفلت را ادامه دهد در نتیجه وجه قلبش مثل وجه قلب حمار گردد، و خلاصۀ کلام آنکه هول مطلع و وقوف در پیشگاه حضرت حق امری بس عظیم است.
روایت شده که هر گاه نزد امام حسن علیه السّلام از هول مطلع سخن بمیان می‌آمد حضرت میگریست، و باز روایت شده که آن حضرت هنگام وفات میگریست از علت گریه سؤال شد حضرت فرمود: از هول مطلع میگریم.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 265

فصل «دربارۀ نیّت»

نیت عبارت است از قصد عبادت بخاطر اینکه آن عبادت یا بنفسه محبوب، و نزد خدا پسندیده است و یا بخاطر خوف و یا طمع دنیائی و یا دینی است، و واجب اینست که نیت برای یکی از این وجوه خالص باشد با تعیین یا تعین، و احوط قول اول است مگر در مواردی که نص بخصوصی رسیده باشد مثل روزۀ ماه رمضان، و تخلف بعضی از صفات عبادت هر گاه از بعضی جهات دیگر معین باشد ضرری ندارد، مثلا اگر مولی امر نمود که در فلان وقت و یا فلان مکان دو رکعت نماز بجای بیاورد و این را واجب نمود و مکلف این نماز را با همان شرایط بجای آورد ولی اشتباها قصد استحباب نمود، این ضرری ندارد، و همچنین اگر قضاء و اداء بر او مشتبه شد و یکی را بجای دیگری بجای آورد نیز ضرری ندارد، و هر گاه عملی را بقصد اینکه محبوب و مورد رضای پروردگار است انجام بدهد گر چه آنچه که باعث انجام آن عمل شده فایدۀ دنیوی باشد و لو از باب خاصیت، عیبی ندارد چون اصل همان قصد است گر چه بخاطر انسان هم نباشد.
مطلب دیگر اینکه اصل در عبادت نیت و اخلاص است و دلیل
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 266
بر این مطلب آیات و اخباری است که در این زمینه رسیده است، خداوند در قرآن می‌فرماید:
وَ مٰا أُمِرُوا إِلّٰا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (بینه- 5) ترجمه: و امر نشدند مگر باینکه تنها خدا را پرستش کنند و دین را برای او خالص و پاک گردانند.
و در جای دیگر می‌فرماید: أَلٰا لِلّٰهِ الدِّينُ الْخٰالِصُ (الزمر- 3) آگاه باشید که خدا راست دین خالص و پاک.
و باز می‌فرماید:
فَمَنْ كٰانَ يَرْجُوا لِقٰاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صٰالِحاً وَ لٰا يُشْرِكْ بِعِبٰادَةِ رَبِّهِ أَحَداً (کهف- 110) پس آنکه امیدوار به لقاء پروردگارش هست میبایست که کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگار خویش احدی را شریک نگرداند.
و رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: انما الاعمال بالبینات.
اینست و جز این نیست که اعمال بستگی به نیات دارد.
و باز از آن حضرت رسیده که فرمود: لکل امرء ما نوی.
برای هر کس همانست که در نیت دارد.

تبریزی، ملکی میرزا جواد - مترجم: رجب زاده، رضا، أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، در یک جلد، انتشارات پیام آزادی، تهران - ایران، چهارم، 1420 ه

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)؛ ص: 266
و باز می‌فرماید: که هر کس که هجرتش بسوی خدا و رسول خدا باشد پس هجرتش در واقع بسوی خدا و رسول او است و آن کس که هجرتش بسوی دنیائی است که بآن برسد و یا زنی است که به ازدواج با او دست یابد پس هجرتش بسوی همان چیزی است که به نیت آن هجرت نموده است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 267
گر چه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این سخن را برای مهاجرت برای جهاد بیان فرمود ولی آن اصلی برای همهٔ عبادات گشته است، و گفته شده این خبر نزد اصحاب حدیث از جملهٔ متواترات است و این اولین حدیثی است که آنها بفرزندان خود یاد می‌دادند و آن را نصف علم می‌دانستند.
و از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده که ذات اقدس حق میگوید: هر کس کار خیری انجام دهد و غیر مرا در آن کار شریک گرداند همهٔ آن کار از آن آن شریک باشد و من از آن عمل بیزارم و بی‌نیازترین بی‌نیازان از شریک هستم.
و از امام صادق علیه السّلام رسیده که ذات اقدس حق فرموده است من بهترین شریکها هستم هر کس در کاری غیر مرا شریک گرداند از او نمی‌پذیرم، مگر آنچه را که خالص برای من باشد.
و خلاصهٔ کلام در باب نیت اینکه آن صورت واحدی برای عمل واحدی است که حقایق مختلفه در آن شریک نباشد و جز با آگاهی از مقصود تمیز داده نمیشود.
مثلا صورت انحناء و خم شدن گاهی برای تعظیم است، و گاه برای تمثیل، و گاهی برای تعلیم و گاه برای ریا، و گاه برای برداشتن چیزی و یا گذاشتن چیزی بر زمین است، و مراد از نیت، همان انگیزه و قصدی است که انسان را بر انجام این عمل وا می‌دارد، اگر آنچه سبب خم شدن انسان می‌شود درک عظمت حضرت حق باشد، این را عبادت می‌گویند، و حکم عبادت را دارد بخلاف اقسام دیگر که نه تنها اسم عبادت بر آنها صادق نیست بلکه در بعضی از موارد ضد عبادت نیز هست.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 268
همچنین خود عبادت و پرستش گاهی برای بت هست، و گاهی برای سلطان، و گاهی برای خدا.
و باز عبادت برای خدا یا برای رغبت در مقامی است و یا بخاطر ترس از عذاب، یا برای تعظیم و یا برای محبت و یا برای اینکه انسان خدا را سزاوار پرستش میبیند، و باز اگر عبادت از روی رغبت و یا ترس باشد، این

دو یا بامور دینی مربوط می‌شود و یا بامور دنیائی، همچنین گاهی می‌شود که انگیزۀ انسان در انجام اعمال نیک و حسنات، بندگی خدا، و بعضی از این اموری که ذکر شد، و یا دیگر امور مباح یا مستحب میباشد.
اگر انگیزه و قصد انسان، بندگی خدا، و یکی از امور مستحب بود، مثل اینکه انسان بدیگری سلام میکند و قصدش علاوه بر عبادت پروردگار، افشاء سنت، و صلۀ رحم، و تعظیم مؤمن است چون سلام کردن، و جمیع آنچه که ذکر شد از وجوه عبادت است لا محاله عمل صحیح خواهد بود، و اما اگر آنچه در قصد و انگیزه، شریک قصد عبادت و بندگی خدا میشود از امور مباح بود مثل اینکه انسان برای سرد شدن بدن وضو بگیرد در چنین موردی اگر قصد اصلی، وضوء بوده و سرد شدن بدن بالتبع منظور بوده نه علت اصلی، ظاهر اینست که این هم ضرری ندارد ولی اگر سرد شدن علت تامه و یا اینکه جزئی از علت باشد و کسی تنها بخاطر سرد شدن بدن وضو بگیرد یا اینکه بقصد اینکه هم بدنش سرد شود و هم وضوئی گرفته باشد در این صورت صحت آن مشکل است و واجب است که احتیاط نموده و وضو را اعاده کند، اما اگر آنچه که ضمیمۀ قصد عبادت خدا میشود ریا و خود نمائی و یا اشتهار به نیکی در

بین مردم و یا پرستش کسی یا چیزی غیر خدا باشد آن عمل مطلقا باطل است، خواه این انگیزه در ابتدا نیت و قبل از انجام عمل در خاطر انسان باشد و یا در اثناء عمل، و اگر پس از انجام عمل این انگیزه برای انسان پیدا شد ظاهرا حرام و باعث از بین رفتن اجر و پاداش آن عمل میشود، و دلیل ما بر این گفته آیات و روایاتی است که در زمینۀ شریک برای خدا قرار دادن در گذشته بیان داشتیم.
و سخن غزالی در این باب که میگوید اگر کسی غیر خدا را در نیتش شریک گردانید باز هم در مقابل آن عمل مأجور خواهد بود و هر اندازه که قصد قربت بر آن انگیزۀ دیگر فزونی داشته باشد جانب ثواب هم بهمان اندازه بیشتر خواهد بود، قابل اعتنا نیست و مخالف با اخبار اهل بیت وحی است.
و آنان بحقایق دین از دیگران داناتر هستند که اهل البیت ادری بما فی البیت.
همچنین سخن کسانیکه عباداتی را که بخاطر ترس از آتش و یا طمع در بهشت باشد باطل شمرده‌اند دور از تحقیق است و تعجب از کسی است که این سخن را گفته است در حالیکه نص صریح بر جواز این عمل رسیده بلکه عبادتی که خالی از خوف و رغبت اخروی باشد برای اغلب مردم و بلکه برای همۀ مردم مگر اندکی از اهل معرفت و کاملین، میسر نیست، و چه بسا که مقربان درگاه الهی نیز از ترس آتش، خدای را عبادت کنند، و بعضی از مناجاتهائی که از انبیاء و اوصیاء صلوات اللّه- علی نبینا و اوصیائه

و علیهم اجمعین رسیده گواه بر این معنا است، و سر این مطلب اینست که آنچه از احوالات آنها مشاهده شده و اخباریکه
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 270
از آنها رسیده و هیچ شکی در آنها نیست بر می‌آید اینست که احوالات آنها بحسب تجلیات اسمائیه ذات ذو الجلال بمقتضای حکمت الهی و عنایت ربانی مختلف است و آن کس که پیوسته در یک حال بوده و احوالات مختلف بر او عارض نمی‌شود او همان ذات منزه از جمیع صفات و حالات است و دلیل ما بر اختلاف احوال آنها از تأمل در آثار آنها دانسته می‌شود که گاه خوف شدید و گاه رجاء عظیم، و گاه قدرت و گاه عجز از آنها مشاهده میشود گاهی از آنچه در آینده واقع میشود خبر میدهند، و گاهی در آنچه در محضر آنها است اظهار حیرت و سر گردانی می‌نمایند گاه از علم بآنچه بوده و آنچه در آینده خواهد بود سخن می‌گویند، و گاه از عدم علم، گاهی رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله میفرماید:
کلمینی یا حمیراء. و گاه در هنگام نزول وحی آن حالات از آن حضرت ظاهر میشود و امیر المؤمنین علیه السّلام گاهی می‌فرمود من تقسیم کنندهٔ بهشت و دوزخ هستم و گاهی از ذکر آتش دوزخ غش می‌نمود و می‌فرمود: آه از آتشی که جگرها و کلیه‌ها را می‌پزد، آه از آتشی که پوست بدن را بریان می‌سازد، و از هوش میرفت.
همچنین در بعضی از درجات از مرد یهودی درهمی بقرض میگرفت، و گاهی خاک را بدل بطلا و نقره می‌نمود.
بهر حال برای احدی از مردم جای این توهم باقی نمی‌ماند که تعبد و بندگی بخاطر ترس از آتش و طمع در بهشت جایز نیست تا چه رسد باهل علم آن‌هم از مثل بزرگ و شیخ آنها آیت اللّه شیخ ما علامهٔ حلی که قائل باین قول شده است ولی امثال این لغزشها از چنین بزرگانی مایهٔ عبرت برای کسانی است که عبرت گیرند و رحمتی است از پروردگار
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 271
عالمیان نسبت ببندگان مؤمنش تا احدی به علم و عقل و دیگر فضائل خود تکیه نکند و خود و جمیع نعمتهای الهی را که نزد او است در قبضهٔ خالق و مالک آنها بداند و یقین کند که برای او قدرتی بر نفع و ضرر و مرگ و زندگی و حشر و نشر خود نیست.
و اگر عبادت از ترس دوزخ و امید ببهشت جایز نمیبود نه تنها عبادات اکثر مؤمنین صحیح نبود بلکه برای آنها عبادت و بندگی خدا جایز نبود، و جز پس از وصول بدرجهٔ مقربان و مرتبهٔ عارفان بخدا و اسماء و صفات او که بهشت و دوزخ را دو صورت از رحمت و غضب او میبینند عبادت حق برای کسی میسر نمیگشت، زیرا تنها در این مرتبه هست که عبادت نه بخاطر ترس از دوزخ، و نه بخاطر طمع ببهشت انجام میگیرد.

بلی بندگی و تعبد از ترس آتش و طمع در بهشت، و یا امر دیگری، عبادت بندگان و مزد بگیران است اما آزادگان و اولیاء را با معبودشان حالاتی است که در آن حالات بچیزی سوای او توجهی ندارند و حتی از خویش غافل می‌شوند، و قرب و بعد را هم در نظر ندارند تا چه رسد ببهشت و دوزخ. ولی این مقام و مرتبه‌ای است که وراء آن مقام و مرتبه‌ای نیست و سایر مقامات مخلصین و مقاصد مجاهدین در راه خدا و مراقبت آنها از اعمال و رفتار خود و آفاتی که آنها را تهدید میکند با همهٔ درجات متفاوتی که دارند در مرتبه‌ای پائین‌تر از این مقام قرار دارد. اولین مرتبه و مقام پس از این مرتبه اینست که عبادت از جمیع وجوه فساد شرعی که باعث بطلان عمل و یا از بین رفتن اجر و ثواب آن می‌شود خالص باشد و این جز با خالص ساختن عمل از ریاء و خود نمائی و میل باشتهار و شرک خفی میسر نمی‌شود، و هر گاه در دل انسان ذره‌ای از محبت بمدح و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 272
ستایش و بغض و مذمت باقی مانده باشد چنین کسی نباید بخلاصی از جمیع وجوه این شرک اطمینان داشته باشد زیرا که این نوع شرک امری پنهان، و بلکه از هر پنهانی پنهان‌تر است، و دربارهٔ آن گفته شده که از اثر پای مورچه در شب ظلمانی بر سنگ سخت پنهان‌تر است.
و از علامات وجود این شرک در انسان اینست که اگر کسی او را در حال عبادت دید نشاطش افزون شود نمی‌گویم اگر کسی او را در حال عبادت دید عبادتش را بیشتر کند بلکه نشاطش زیادتر شود، و علامت دیگر اینکه هر گاه عبادتهای پنهانیش آشکار شود قلبش احساس راحتی کند و روحش لذت ببرد چنین گفته شده است و گفته شده که از نشانه‌های وجود این شرک در وجود انسان اینست که انسان بواسطهٔ اعمالش خود را برتر از کسانیکه آن اعمال را بجای نمی‌آورند ببیند و از مردم توقع اکرام و مسامحه در معامله با او داشته باشد.
و از یکی از بزرگان حکایت شده که قضاء نماز سی سال خود را بجای آورد و علت آن این بود که آن بزرگ سی سال نمازش را بجماعت میگذاشت و همیشه در صف اول بود تا اینکه روزی دیرتر رسید و نشد که در صف اول بایستد و از این امر در نفس خود احساس شرمندگی در مقابل دیگران نمود و باین نتیجه رسید که نمازهائی که در صف اول بجای آورده مایهٔ سرور و راحتی نفس او بوده و از اینکه دیگران او را همیشه در صف اول میدیدند خوشحال بوده است لذا همهٔ نمازهائی را که در این مدت بجای آورده بود قضا نمود.
مطلب دیگر در باب اخلاص اینکه انسان عملش را از هر قصدی سوای رضای پروردگار خالص سازد و لو آن قصد منظور اصلی او نباشد و به تبع عبادت برای او پیدا شود مثل آنچه که از یکی از ساکنین نجف

نقل شده که میگوید در ایام عاشورا مجالس سوگواری متعددی در این شهر بر پا می‌شد و من می‌دیدم که نفسم بشرکت در یکی از این مجالس بیشتر از دیگر مجالس رغبت دارد و هر چه فکر میکردم علت این ترجیح برایم معلوم نمی‌شد ولی میدانستم که این امر بدون علت نیست و در این مجلس برای هوای نفس دخالتی هست، تا اینکه پس از تأمل زیاد برایم معلوم شد که حضورم در این مجلس از جمیع جهات از هوای نفس بدور نبوده است.
بهر حال برای اخلاص مراتبی است که تحصیل آن مراتب جز برای کسیکه خداوند بفضل خود او را هدایت کند و باو حکمت عطا نماید و آن حکمت را برای او نور و مایۀ شفاء او گرداند و حیله‌های نفسش را باو بنمایاند و مداخل دشمن کفور و شرور او را باو نشان دهد و با لشگریان خود او را یاری نموده و استوار بدارد تا اینکه اعمالش از کلیۀ آفات خالص گردد ممکن نیست، و آخرین درجۀ اخلاص اینست که عمل از شائبۀ هر رغبت و میلی حتی بامور اخروی خالص باشد و عبادت، تنها و تنها لوجه اللّه باشد و انگیزه‌ای جز محبت خدا، و اینکه او سزاوار پرستش و عبادت است در میان نباشد و لذا در روایات آمده است که حقیقت اخلاص عبارت از اینست که بگوئی پروردگار من اللّه است و بعد همانگونه که او دستور داده استوار بایستی و برای خدا عمل کنی بدون اینکه دوستدار این باشی که بر آن عمل نیک ستایش شوی.
و از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمود خوشا بحال آن کس که عبادت و دعایش را برای خدا خالص گرداند و قلبش را بآنچه که دیدگانش مشاهده میکند مشغول ندارد و بآنچه که می‌شنود از یاد خدا

غافل نگردد.
و بهترین سخن در این زمینه همان است که در کتاب مصباح الشریعة از قول امام صادق علیه السّلام آمده است. امام علیه السّلام در آنجا می‌فرماید: اخلاص همۀ فضایل اعمال را در بر میگیرد و آن معنائی است که کلیدش قبول و توقیع آن رضا است.
پس هر کس که خدا عبادتش را قبول کند و از او راضی باشد او مخلص است گر چه عملش اندک باشد و هر که خدا او را نپذیرد مخلص نیست هر چند که اعمالش بسیار باشد که نمونۀ این امر، آدم و ابلیس است. و علامت قبولی عمل وجود استقامت و پایداری و بذل هر آنچه که محبوب انسان هست بضمیمۀ علم به تکلیف در هر حرکت و سکونی که برای او است میباشد و فرد مخلص هستیش را در راه آنچه که قوام علم و عمل و عامل و معمول بآن هست که همان اخلاص باشد فدا میکند چرا که اگر

باین امر دست یافت بهمه چیز دست یافته است و اگر این را از دست داد همه چیز را از کف داده است، و اخلاص، تصفیه و پالایش معانی تنزیه در توحید است، و از معصوم علیه السّلام رسیده که فرمود: عمل کنندگان جملگی هلاک گشتند مگر اهل عبادت، و عبادت کنندگان جملگی هلاک گشتند مگر عالمان و اهل علم جملگی هلاک گشتند مگر صادقین و راست-کرداران، و صادقین جملگی هلاک گشتند، مگر اهل اخلاص، و مخلصین جملگی هلاک گشتند مگر متقین و پرهیزگاران و اهل تقوا جملگی هلاک گشتند مگر یقین دارندگان، و اهل یقین در خطری بس بزرگ قرار دارند.
خداوند به پیامبرش می‌فرماید:
وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ. و بندگی و عبادت نمای خدای
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 275
خود را تا آنگاه که یقین آیدت.
و پائین‌ترین مرتبهٔ اخلاص، اینست که بنده باندازه‌ایکه در توان دارد در عبادت حق کوشا باشد و برای عملش نزد خدا قدر و ارزشی قائل نشود چرا که اگر چنین نبود و او برای عبادت خود ارزشی قائل شد، موجب این میشود که خدای تبارک و تعالی هم حقی که بر او دارد از او مطالبه نماید و اگر ذات اقدس حق تنها حق عبودیت و بندگی از بنده مطالبه کند بنده عاجز خواهد بود، و پائین‌ترین مقام مخلص در این دنیا سلامتی او از جمیع گناهان و در آخرت نجات از آتش و رسیدن ببهشت میباشد. پایان سخن امام علیه السّلام.
ظاهر مطلب چنین می‌نماید که مراد حضرت از اینکه فرمود:
کلید اخلاص، قبول و توقیع آن، رضا است، اینست که برای نجات و رهائی از شائبه‌های شرک خفی، راهی بجز شمول فضل و عنایت خاص خداوندی بر بنده که سبب قبولی او میشود نیست، چنین بنده‌ای است که بواسطهٔ دقایق علمی که خدا بر او ارزانی داشته حیله‌های نفسش بر او نمایانده میشود و روزنه‌های دخول شیطان را در وجود خود میبیند، و تأییدات الهی او را پیوسته از گرایش باین شرک خفی بر حذر میدارد در نتیجه عملش خالص برای خدا میشود، و عمده همین است هر چند که عمل اندک باشد.
و اگر عمل خالص از ریا و قربة إلی اللّه نبود هر چند که بسیار باشد فایده‌ای نخواهد داشت، چنانکه در روایتی که در تفسیر این آیهٔ شریفه وارد شده است آمده که مراد حضرت حق تعالی از این آیه که می‌فرماید:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 276
الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیٰاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.
ترجمه: او است آنکه مرگ و زندگی را بیافرید تا بیازماید شما را که کدامین از حیث کردار نیکوتر هستید. این نیست که کدام یک از شما عملش بیشتر است بلکه مراد اینست که کدام یک عملش به صواب

نزدیکتر است.
و مراد امام علیه السّلام از بیان علامت قبولی عمل، اینست که معلوم شود چه کسی را خدا می‌پذیرد و او را در زمرهٔ مخلصین قرار میدهد، تا هر کس بخیال خام، خود را در زمرهٔ اینان نپندارد، و لذا امام علیه السّلام علامت قبولی عمل را وجود استقامت و پایداری بیان فرمود و این همان مطلبی است که در روایت دیگری که از آن حضرت در بیان حقیقت اخلاص رسیده بدان اشاره شده و می‌فرماید: حقیقت اخلاص عبارت از اینست که بگوئی پروردگار من اللّه است، و بعد همانگونه که او امر نموده و در همان راهی که او معین فرموده استوار و پایدار بایستی و برای خدا کار کنی بدون اینکه دوستدار مدح و ستایش بر آن عمل باشی، و لذا امام علیه السّلام بذل هر آنچه که محبوب انسان است در این راه و دستیابی به علم و دانستن تکلیف خود برای هر حرکت و سکونی که برای او است را ضمیمهٔ آن استقامت و پایداری فرمود زیرا سالک إلی اللّه و رهرو راه حق اگر در دلش مراد و مقصودی جز ذات ذو الجلال باشد اخلاص واقعی بهرهٔ او نخواهد شد، و اگر بجز ذات اقدس حق مراد و مقصودی برای او باشد بناچار میبایست که در حرکات و سکنات خود رعایت حال آن مراد و مقصود را بنماید و همین است معنای فرمایش امام علیه السّلام که می‌فرماید از علائم اخلاص بذل هر محبوبی در راه بندگی خدا است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 277
و این نیز اگر انسانی وجه رضای پروردگار را در حرکات و سکنات خود نداند در این راه کافی نیست زیرا ممکن است که برای سالک مقصد و مرادی جز وجه اللّه و رضای حق نباشد ولی بخاطر جهلش به وجه رضای باریتعالی، در اعمال و رفتار خود عملش بگونهٔ اعمال جاهل عابد باشد، بنابر این کسیکه در پی اخلاص است لازم است که در ارزیابی علم حرکات و سکنات و رفتار خود، به مجاهده‌ای شدید بپردازد و اعمال خود را از هر بدعت و انحراف خالص گرداند و از ابتلا به مخالفت پروردگار بر حذر باشد و ارزیابی عمل و نفس و آنچه که از عمل نصیب انسان میشود و یا در حفظ عمل از بطلان پس از انجامش مؤثر است همهٔ این امور نیاز به مجاهده‌ای سخت و صبری بسیار دارد تا انسان بتواند در راه تحصیل آن علمی که سودمند بحال انسان است و تزکیهٔ نفس، آن اعمال شاق و طاقت فرسا را تحمل کند، چرا که دامنهٔ غرور در اعمال گسترده‌تر از فاصلهٔ بین زمین و آسمان است و گمان نمیکنم احدی بتواند خود را از آن بسلامت بدارد مگر آن کس که ذات اقدس حق بلطفش او را محافظت کند و لذا است که مردم را می‌بینی که اعمالشان اعمال مقربان و نیکان است ولی هیچ بهره‌ای از آن اعمال نصیبشان نمی‌شود و این جز بخاطر وجود همین آفات اعمال نیست و الا که اگر عمل واقعا عمل باشد خواه

ناخواه نوری در دل و معرفتی در قلب از خود بجای میگذارد که پیوسته در حال ازدیاد است تا بجائی رسد که برای هر کسی وجود آن محسوس خواهد بود.
آیا این حدیث قدسی را نشنیده‌ای که ذات اقدس حق می‌فرماید:
پیوسته بندهٔ من بواسطهٔ انجام نوافل بمن نزدیک میشود تا آنگاه که او را

مثل خود گردانم. الخ. و در جای دیگر می‌فرماید، پیوسته بنده بواسطهٔ انجام نوافل بمن نزدیک میشود تا آنگاه که او را دوست بدارم در این مقام است که گوش او گوش من و چشم او چشم من خواهد بود الخ.
و چگونه ممکن است که نماز معراج بسوی حق و زیارت ذات ذو الجلال باشد ولی باعث ازدیاد نور قلب و صفاء دل و زهد و بی‌رغبتی بدنیا و روی آوردن بخدا نشود، آیا این فرمایش معصوم علیه السّلام را نشنیده‌ای که می‌فرماید:
هر کس که نمازش او را از فحشاء و منکر باز ندارد، نمازش جز دور ساختن او از خدا، برایش ثمرهٔ دیگری نخواهد داشت.
و خلاصهٔ کلام آنکه اگر کسی اغلب اوقاتش را به عبادت مشغول بود مثل اکثر مردم بخصوص اهل علم که بیشتر اوقاتشان را به تحصیل علوم ربانی که از شریف‌ترین عبادتها است می‌گذرانند، ولی در دل نور و صفائی ندید و معرفتش رو بفزونی نبود بطور قطع و یقین بداند که اعمالش معیوب است، و او در زمرهٔ زیانکاران قرار دارد کسانیکه بقول قرآن: سعی و کوششان در این زندگانی دنیا گم گشته و خود چنین می- پندارند که در زمرهٔ نیکوکاران هستند، چنین کسی باید از این بر حذر باشد که در پیشگاه خداوند از او اموری آشکار شود که خود خبر ندارد و آن روز که پرده‌ها بکناری رود او در میزان عمل خود بجای ثواب گناه بیند و مثلا نمازش را در کفهٔ گناهانش، و یا تحصیل علمش را تحصیل جاه و مقام و نام آوری مشاهده کند، و در مدت پنجاه یا شصت سال عمر، عملش عمل اهل اللّه باشد و خود را در زمرهٔ مقدسین و اهل تقوی بداند و مردم هم او را باین عنوان بشناسند و به مؤمن و متقی و مجاهد فی سبیل اللّه

معروف باشد ولی در آخرت آدمی ریا کار و حیله‌گر و فاجر و بلکه منافق و کافر از کار در آید، که باید از غرور و شیطان غرور بخدا پناه برد. و من معتقدم که برای سالک إلی اللّه مرضی مهلک‌تر از غرور و عملی بی‌بهره‌تر و زیان بارتر از عمل مغرور نیست و ما همین مغرور هستیم که خداوند بفضل و عنایتش ما را از این غائله برهاند، و الا که چه بد خواهد بود حال ما آنگاه که آنچه را که عبادت خدا می‌پنداشته‌ایم در نامهٔ عمل خود و بلکه در صحیفهٔ وجود خود بیابیم که عبادت شیطان بوده و سبب دوری ما از خدا

گشته است و آنچه را که نور پنداشته بودیم ظلمت و آنچه را که شفیع خود می‌دانسته‌ایم از بین رفته مشاهده کنیم انا للّه و انا إلیه- راجعون. مصیبتی است بس بزرگ که عقوبتی سخت در پی دارد پس وای از آن خجلت و شرمساری و فضاحت و وای از این سوء کردار، کسیکه در این دنیا مردم را ملامت میکند و آنها را از مخالفت با خدا بر حذر میدارد و موعظه میکند، بعد در قیامت آنها را ببیند که مورد عفو و غفران پروردگار قرار گرفته و طراوت نعمتهای بهشتی را در چهره‌هایشان مشاهده کند و خود را ببیند که بر اثر ظلمت معاصی چهره‌اش سیاه گشته چنین کسی چه حالی خواهد داشت، و بجان خودم سوگند که این مصیبت بخلاف مصیبتهای دنیوی است که تحملش آسان است، چون در این دنیا اگر بانسان مصیبتی برسد بامید دستیابی به اجر و پاداش اخروی آن، و تأسی به ابرار و نیکان تحملش آسان است. ولی مصائب آخرت چنین نیست چون نه اجر و پاداشی برای تحمل آنها است و نه اسوه‌ای برای انسان هست مگر شیطان و پیروانش که دشمنان خدا و رانده شدگان از درگاه عزت حق هستند، که از این امر باید بخدا و اسماء
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 280
حسنی او پناه برد و از او خواست که ما را از غائله وجوه غرور نجات دهد و گناهان ما را بحسنات مبدل سازد که او ولی هر رغبت و میل و منجی بندگان از ورطهٔ هلاکت و نابودی است.
و اما اینکه فرموده: اخلاص، تصفیه و پالایش معانی تنزیه در توحید است. اشاره باین حقیقت است که اخلاص جز با کندن و بریدن از همهٔ وجوه شرک برای انسان حاصل نمیشود و جز کسیکه به وحدانیت خدا در الوهیت و خداوندیش بمعنای واقعی کلمهٔ توحید، معتقد باشد بگونه‌ایکه این اعتقاد، به اعمال و رفتارش هم سرایت کند و با تمام وجود، و در اعتقاد و عمل موحد باشد و در ملک خدا جز همان مالک حقیقی، مؤثری نبیند، و هیچ ضرر و نفعی را جز از ناحیهٔ ذات باریتعالی نداند و چنین کسی چگونه مراد و مقصودی جز خدا برایش باقی خواهد بود زیرا انسان در حرکات اختیاریش، بسوی چیزی حرکت میکند که آن را مایهٔ سعادت و خیر خود بداند، خواه این سعادت و خیر مربوط به زمان حال گردد چنانکه عامهٔ مردم غالبا چنین هستند، و یا مربوط به آینده چنانکه رویهٔ عقلا است، و اگر انسان بجائی رسید که در عالم وجود مؤثری غیر خدا ندید، مسلما رغبت و ترسی هم جز بخدا و از خدا برای او باقی نخواهد ماند و در زمرهٔ بندگان خدا در خواهد آمد، و شیطان را دیگر بر او سلطه‌ای نخواهد بود زیرا راه سیطرهٔ شیطان در باب اخلاص و شرک، تنها از طریق رغبت و ترس است و اگر انسان با گشودن باب توحید، باب رغبت و ترس را سد نمود، بینی شیطان را بخاک مالیده و او را از خود محروم ساخته است.

این مطالبی که بیان شد راجع باصل اخلاص است، اما تفصیل
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 281
مراتب اخلاص از تفصیل مراتب معارف ایمان دانسته می‌شود، و برای هر مؤمنی بحسب معرفتی که نسبت به ذات باریتعالی دارد مرتبه‌ای از اخلاص هست که دستیابی بغیر از آن مرتبه برای او امکان ندارد مگر اینکه پایهٔ معرفتش بالا رود و بمرتبهٔ بالاتری از معرفت ارتقاء یابد، مثلا عمل برای گریز از دوزخ و دستیابی ببهشت در مورد بعضی از مؤمنین منافاتی با اخلاص ندارد ولی نسبت ببعضی دیگر چرا، زیرا گاه میشود که التفات به قرب و بعد هم با اخلاص نمی‌سازد تا چه رسد ببهشت و دوزخ.
و مستحب است که انسان هر نمازی را که بجای می‌آورد چنان باشد که گویا نماز آخر او است، و در اقبال بخداوند و خشوع در پیشگاه او بیشتر توجه داشته باشد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 282

فصل «در اذان و اقامه»

اول بیان فضیلت اذان و اقامه: صاحب کتاب ثواب الاعمال باسناد خود از ابن عباس روایت نموده که رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس اذان گفتن مسجدی از مساجد خدا را بعهده بگیرد و تنها بقصد رضای خدا اذان بگوید خداوند باو ثواب چهل هزار هزار نبی، و چهل هزار هزار صدیق و چهل هزار هزار شهید عنایت فرماید. و در شفاعت او چهل هزار هزار امت را که در هر امتی چهل هزار هزار نفر باشد داخل گرداند و برای او در هر بهشتی از بهشتها چهل هزار هزار شهر باشد که در هر شهری چهل هزار هزار قصر و در هر قصری چهل هزار هزار خانه و در هر خانه‌ای چهل هزار هزار اطاق و در هر اطاقی چهل هزار هزار تخت و بر هر تختی همسری از حور العین باشد، و وسعت هر اطاقی از آنها چهل هزار هزار برابر دنیا باشد، و پیش روی هر یک از همسرانش چهل هزار هزار پسر و چهل هزار هزار دختر، و در هر اطاقی چهل هزار هزار سفره و بر هر سفره‌ای چهل هزار هزار کاسه و در هر کاسه چهل هزار هزار نوع از طعام باشد که اگر جن و انس بر او وارد شوند و او آنها را در پائین‌ترین خانه‌اش فرود آورد آنچه که از خوردنی و آشامیدنی و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 283
بوی خوش و لباس و میوه و انواع تحفه‌ها و زیور و آلات که بخواهند در همان یک اطاق فراهم باشد، پس آنگاه که مؤذن فریاد بر آورد که اشهد ان لا اله الا اللّه. چهل هزار هزار ملک او را در بر گیرند، که همهٔ آنها بر او درود فرستند و برای او طلب آمرزش کنند، و او تا وقتیکه مشغول گفتن اذان است در سایهٔ حق تعالی است. و برای او ثواب چهل هزار هزار ملک نوشته شود سپس او را بسوی خداوند عز و جل بالا برند.

و در حدیث طویلی که از بلال رسیده آمده که از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس ده سال اذان بگوید خداوند او را با حضرت إبراهیم علیه السّلام در قبة، و یا درجهٔ آن حضرت ساکن گرداند. و اخبار در این زمینه که هر کس نمازش را با اذان و اقامه بگذارد دو صف از ملائکه با او نماز بگذارند، بسیار است، و در بعضی از این روایات آمده که راوی می‌پرسد مقدار این صف چه اندازه است معصوم علیه السّلام می‌فرماید کمترین طول آن باندازهٔ فاصلهٔ مغرب تا مشرق و بیشترین آن فاصلهٔ بین آسمان و زمین است. و از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: برای مؤذن آنگاه که مشغول گفتن اذان و اقامه است مثل اجر شهیدی است که در راه خدا در خون خود می‌طپد، امام علیه السّلام میگوید گفتم اگر چنین باشد آنان برای گفتن

اذان بر یکدیگر پیشی خواهند گرفت، رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چنین نیست زمانی بر مردم بیاید که اذان گفتن را تنها بعهدهٔ ضعفاء بگذارند، و بدن مؤذن را خدا بر آتش حرام نموده است. و صدوق باسناد خود از امام صادق علیه السّلام و آن حضرت از پدران خود از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که فرمود: آگاه باشید هر کس که اذان بگوید و تنها خدا را در نظر داشته باشد خداوند ثواب
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 284
چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق باو عنایت کند و چهل هزار از گناهکاران امت مرا بشفاعت او داخل در بهشت گرداند، آگاه باشید که مؤذن آنگاه که بگوید اشهد ان لا اله الاّ اللّه، نود هزار ملک بر او درود فرستند و برای او طلب آمرزش کنند و در روز قیامت در سایهٔ عرش الهی است تا آنگاه که خداوند از حساب خلایق فارغ گردد و ثواب گفتن اشهد ان محمدا رسول اللّه را چهل هزار ملک بنویسند.
میگویم مبادا که مثل چنین اجر و پاداشهائی را که برای این گونه اعمال آمده مبالغه بدانی زیرا که این سخن، سخن طایفه‌ای از ملحدین است، و اگر عقل ضعیف این گونه مطالب را بعید شمرد، برای رفع این استبعاد لازم است که به دو مطلب توجه نمائی: مطلب اول اینکه ثواب‌هائی که در این روایات آمده یقینا برای کسانی است که حقایق این اعمال را خالص و تنها برای خاطر خدا انجام دهند. بعد اندکی تأمل نما که آیا این امر جز برای افرادی بسیار اندک میسر می‌شود؟ اما امثال ما عامهٔ مردم اگر بعضی از عباداتمان را باعث دوری از خدا و جزء معاصی و سبب دخول در آتش بدانیم سزاوارتر است از اینکه آنها را جزء عبادات خود بحساب آورده و توقع اجر و پاداش بر آنها داشته باشیم، و تو اگر در معنای کلمهٔ طیبه «لا اله الاّ اللّه» اندکی تأمل کنی میبینی که این کلمه، کلمهٔ توحید است، و معنایش اثبات الوهیت و انفرادیت برای ذات اقدس حق، و نفی آن از غیر او است، بعد بخود و رفتار و کردار خود بنگر و ببین آیا رفتار و کردار تو با این اصل سازگار است؟ یا تمام حرکات و سکنات و رفتار تو بر عکس این حقیقت است، و الوهیت و انفرادیت را برای هر چیز و هر کس از مخلوقین که اندک قدرت و قوتی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 285
در وجود او میبینی قائل هستی و تنها خدا را باین وصف نمی‌شناسی و در رفع حوائج و نیازهای خود رو سوی او نمیکنی بلکه پیوسته بدنبال اسباب و وسایط هستی، مثلا اگر پدری ثروتمند داشته باشی می‌یابی که در رفع نیازها و انجام مهمات دل باو داری و بخاطر وجود چنین پدری اظهار اطمینان میکنی ولی بوعدهٔ پروردگار در رساندن روزی و اجابت دعایت خاطرت آرام نمیگیرد و اطمینان قلبی برایت حاصل نمی‌شود. با این

وصف، هر چند که کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا اللّه را بر زبان آوری، آیا واقعا تو موحد هستی؟ و آیا می‌توان تو را در توحید صادق دانست؟
یا اینکه در این صورت مشرکی دروغگو، و یا منافقی مسخره کننده، و یا کسیکه سخنی می‌گوید و هیچ توجهی بمعنای آن ندارد هستی، و هر گاه دانستی که لا اله الاّ اللّه کلمه‌ای بس بزرگ است که جز عارفان بخدا و اولیاء حق، کسی را یارای گفتن آن- بمعنای واقعی آن- نیست پس آنچه را هم که برای پاداش آن بیان شده بعید مشمار. مطلب دومی که باید بآن توجه داشت قدرت ذات اقدس حق است که تمام آنچه که در این گونه اخبار و روایات آمده و بهشتهائی که وصف گشته ذات اقدس حق، بیک اراده ایجاد و با یک کلمهٔ «کن»، «باش» می‌آفریند، و آفرینش آنها و اضعاف آن، تابی نهایت برای او مؤنه و خرجی ندارد، چرا که او هر چه بخواهد میکند و آنچه که اراده کند می‌آفریند، و آفرینش و حفظ آن هم برای او زحمتی ندارد، همچنین انسان میباید که در عنایت و بخشش او بیندیشد و توجه داشته باشد که او بخشنده‌ای است که هرگز بخل نورزد و او بزرگوارترین بزرگواران و نسبت به مؤمنین مهربان‌تر از مادر بفرزندش هست.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 286
پس اگر این دو حقیقت را دانستی و حقیقتا بآنها رسیدی و باور داشتی، دیگر این گونه امور را بعید نخواهی شمرد، زیرا آنچه که سبب بعید شمردن این‌ها می‌شود، یکی بزرگ شمردن امکان وجود این‌ها و قدرت بر آفرینش و تفکر دربارهٔ زحمت و مؤنهٔ خلق و حفظ این‌ها است، و دیگر کوچک شمردن آنچه که موجب این ثواب‌ها میگردد و آنچه که ما بیان داشتیم هر دو اشکال را دفع می‌نماید چنانکه ظاهر است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 287

فصل در بعضی از اخبار، شهادت بر ولایت و امارت مؤمنین برای علی بن ابی طالب علیه السّلام

پس از شهادت بر رسالت حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله مستحب دانسته شده، و شیخ صدوق و شیخ و علامه هم آن را تصدیق نموده‌اند، شیخ صدوق میگوید:
ما غلات را به روایت این خبر می‌شناختیم، و شیخ راویان این خبر را از مفوضه دانسته و بعد میگوید ولی گفتن آن در اذان و اقامه اشکالی ندارد.
من میگویم اما اینکه «اشهد ان علیا ولی اللّه» جزء اذان باشد بگونه‌ای که اگر ذکر نشود اذان و اقامه باطل باشد اخبار زیادی این مطلب را نفی میکند ولی استحباب ذکر این جمله در اذان و اقامه در این اخبار معارضی برای آن نیست گر چه اسناد آن هم صحیح نیست، ولی از باب مسامحه می‌توان بدان عمل نمود و برای کسیکه بامید اجر و پاداشی این جمله را در اذان میگوید همان ثواب را امیدوار بود گر چه در اصل هم مستحب نباشد.
و اما اخبار نادری که در این زمینه رسیده اگر تعارضی در کار
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 288
بود از عمل بآن باز می‌داشت ولی بمجرد اینکه ما قائل به استحباب ذکر این جمله شدیم تعارضی پیش نمی‌آید.
اما این سخن صدوق که میگوید روایت این گونه اخبار برای او میزانی برای شناخت غلات بوده است این میزانی مخصوص باو است و برای ما این مطلب ثابت نشده است چنانکه در بعضی موازین دیگری هم که برای نسبت دادن کسی به غلو برای او بوده امر چنین است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 289

فصل «در حکم اذان و اقامه»

اما اذان در اینکه برای هر نمازی که انسان به فرادا می‌گزارد گفتن اذان واجب نیست، اشکالی نیست ولی احوط عدم ترک آن در نماز جماعت برای هر نمازی است در صورتیکه بین دو نماز جمع نشود و برای کسیکه نمازش را فرادا میخواند در نماز صبح و مغرب در غیر سفر احوط عدم ترک گفتن اذان است.
این حکم برای مردان است اما زنها در هیچیک از نمازها و در هیچ حالی، گفتن اذان و اقامه بر آنها واجب نیست.
اما اقامه: احوط اگر نگوئیم اقوی، عدم ترک آن برای مردان است مطلقا، بلی اگر کسی نمازش را در مسجدی که نماز جماعت در آن بر پا شده بخواند گر چه او نمازش را بجماعت نخواند و اذان و اقامهٔ آنها را هم نشنیده باشد در صورتیکه هنوز بعضی از نماز گزاران در صف جماعت نشسته باشند گفتن اذان و اقامه ساقط میشود.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 290

فصل [در آداب گفتن اذان و اقامه]

مستحب است که در موقع گفتن اذان و اقامه انسان با وضو و رو بقبله و ایستاده باشد و در اقامه، تأکید بیشتری شده و احوط اینست که در «اقامه» این امور ترک نشود هم چنین رو بقبله بودن در هنگام شهادتین تأکید بیشتری شده است، و مستحب است که در اذان پس از اداء هر فصل نفس بکشد و در اقامه فصول را بیکدیگر متصل کند، و هم چنین مردها مستحب است که اذان را بلند بگویند و انگشتان خود را بر گوش نهند و مستحب است که بین اذان و اقامه با برداشتن یک گام، و یا دعا و یا سجده، و یا دو رکعت نماز نافله در نماز ظهر و عصر، بین اذان و اقامه فاصله بیندازد.
و در بعضی از روایات آمده که کسیکه اذان بگوید و بعد بسجده رود و بگوید:
لا اله الاّ أنت ربّی سجدت لک خاضعا خاشعا.
خداوند گناهانش را بیامرزد و در روایتی دیگر آمده که هر کس بین اذان و اقامه بسجده رود و بگوید:
ربّ لک سجدت خاضعا خاشعا ذلیلا.
ذات اقدس حق می‌فرماید: ای ملائکهٔ من، به عزت و جلالم
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 291
سوگند که محبت او را در دل بندگان مؤمنم قرار دهم، و هیبتش را در دلهای منافقان بیفکنم.
و در روایتی دیگر از امام صادق علیه السّلام رسیده که هر کس بین اذان نماز مغرب و اقامهٔ آن بنشیند هم چون کسی است که در راه خدا در خون خود می‌غلطد. و مستحب است که در آن وقت این دعا را بخواند:
اللّهمّ اجعل قلبی باژّا و ارزقنی دارا و اجعل لی عند قبر نبیّک قرارا و مستقرّا.
و روایت شده که بین اذان و اقامهٔ نماز صبح بخواندن دو رکعت نماز فاصله بیندازد. و خلاصه کلام، در اینکه بین اذان و اقامه بیکی از این امور فاصله بیندازد تأکید بسیار شده که عمدا ترک آن سزاوار نیست و سنت است که در نماز صبح و عصر این فاصله بخواندن دو رکعت از نافله‌های این دو نماز و در نماز صبح بخواندن دو رکعت نماز برای امام زمان علیه السّلام و در بقیهٔ نمازها بسجده‌ای، یا نشستنی یا نفسی، یا گفتن سبحان اللّه و الحمد للّه باشد، و در نماز جماعت برای غیر مؤذن مستحب است که بنشیند تا وقتیکه قد قامت الصلوة گفته شود. در این وقت بایستد و دیگر ننشیند، و احوط اینست که در موقع گفتن اقامه انسان ایستاده، و رو بقبله

و بدن بدون حرکت باشد و تمام احوالی که در هنگام نماز مراعاتش لازم است مراعات شود و در آن بین، سخنی بغیر آنچه که بنماز مربوط میشود نگوید که بنا ببعضی از روایات در هنگام گفتن اقامه سخن گفتن حرام دانسته شده است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 292

صاحب حقایق گفته است: آنگاه که ندای مؤذن را شنیدی نداء روز قیامت را بخاطر آور و در ظاهر و باطن خود را برای اجابت این نداء آماده ساز چون کسانیکه در پاسخ باین ندا شتاب گیرند همانها هستند که در روز قیامت بلطف الهی ندا داده می‌شوند، پس این ندا را بر قلبت عرضه نما اگر دیدی که با شنیدن اذان دلت مملو از شادی و سرور می‌شود و با میل و رغبت تو را به پاسخ به این ندا فرا میخواند بدان که در قیامت هم به بشارت و رستگاری ندا داده خواهی شد و لذاست که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: ارحنا یا بلال، ارحنا بها و بالنداء إلیها.
راحت ساز ما را ای بلال، راحت ساز ما را به نماز و به نداء و دعوت بنماز، زیرا که روشنی چشم آن حضرت در نماز بود.
می‌گویم یعنی اذان، دعوت برای ملاقات است و همانگونه که روز قیامت مردم برای عرضهٔ بر خداوند فرا خوانده می‌شوند در این دنیا هم مؤذنین، مؤمنان را بمجلس حضور و معراج و زیارت حضرت پروردگار فرا میخوانند پس اگر معرفت انسان در این دنیا بحدی باشد که از این نداء لذت ببرد در آخرت هم از ملاقات حضرت حق بی‌بهره
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 293
نخواهد بود چرا که معرفت در این دنیا بمنزلهٔ بذر مشاهده در آخرت میباشد، و اگر بر اثر جهل، حال انسان بگونه‌ای باشد که این نداء او را خوش نیاید این امر سبب خواهد شد که نداء روز قیامت هم خوش آیند او نباشد، و اگر در این دنیا در هنگام شنیدن اذان در زمرهٔ غافلان باشد حالش در آن روز مناسب با این غفلت خواهد بود و در سایر مقامات دین و نوامیس شرع امر بهمین منوال است. چرا که انسان بر همان چیزی میمیرد که بر آن زندگی نموده و بر همان چیزی محشور میشود که بر آن مرده و جز آنچه در زمین دل کاشته چیز دیگری درو نخواهد کرد بنابر این کسیکه موقع نماز از وظیفه‌اش نسبت به پروردگار آگاه باشد و بداند که این امر، لطفی عظیم از ناحیه حضرت حق نسبت باو است مسلما روشنی چشمش در نماز خواهد بود.
و همانگونه که بمجالس انس با دوستانش مشتاق و در انتظار چنین مجالسی است نسبت به نماز و گفتگوی با پروردگارش هم چنین خواهد بود، و همانگونه که دعوت دوستانش را برای حضور در چنین مجالسی می‌پذیرد اذان را هم که بمنزلهٔ منادی ذات اقدس حق است بگوش جان می‌شنود و پاسخ می‌گوید و اگر خواستی که حق مطلب را دریابی به رفتار و معاملهٔ ذات اقدس حق با خود آنگاه که تو رو سوی او میکنی بنگر و باین

حقیقت اعتراف نما که اگر تو آنچه در توان داری در تحصیل حق ادب این نداء و دعوت بکار گیری باز هم یک صدم آنچه که بحکم حکمت و عدل بر تو واجب است انجام نخواهی داد، و اگر آنگونه که شایستهٔ ادب پاسخ به ندای او است نتوانستی انجام دهی شرمسار باش، در این صورت است که ذات اقدس حق تو را می‌پذیرد و

شکر عظیم او شامل حالت میگردد چیزی که نه علما با زیرکی خود بدان برسند و نه عقلا با عقل خود بدان دست یابند.
صاحب حقایق گفته است که: بفصل فصل اذان و کلماتیکه در آن بکار رفته دقت نما و عبرت بگیر که چگونه با نام خدا شروع و بنام او ختم گردیده است و از این امر بدین حقیقت پی ببر که تنها ذات پاک او است که اول و آخر و ظاهر و باطن است.
می‌گویم گویا مرحوم فیض خواسته بگوید که تشریع اذان باین نحو، اشاره باین حقیقت دارد.
او گفته است: آنگاه که اللّه اکبر را شنیدی قلبت را متوجه عظمت و بزرگواری ذات اقدس حق نما و دنیا و آنچه را که در آن است کوچک شمار تا در تکبیرت دروغگو نباشی و هر گاه لا اله الاّ اللّه را شنیدی هر معبودی غیر او را از لوح دل محو کن.
می‌گویم مراد از هر معبودی سوای ذات اقدس حق هر کس و هر چیزی است که با او بمعنای عبودیت رفتار شود گر چه در ظاهر، انسان عبادت آن کس و آن چیز را انکار کند، زیرا حقیقت عبادت تواضع و میل و تبعیت از کسی و یا چیزی است، لذا هواهای نفسانی انسان را هم که از مبغوض‌ترین خدایانی است که در زمین پرستش میشود- چنانکه در خبر آمده است- در بر میگیرد. همچنین شیطان، و دنیا بتمام وجوه باطل آن را فرا می‌گیرد.
صاحب حقایق می‌گوید: و رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله را حاضر ببین و با رعایت آداب حضور آن بزرگوار با نیت خالص برسالت آن حضرت گواهی ده.

می‌گویم اخلاص در باب گواهی بر رسالت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، عبارت از خالی ساختن دل از وجوه اعتراض در کلیهٔ احکام شرع است بگونه‌ای که انسان در نفس و قلب خود ذره‌ای کدورت نسبت به آنچه که آن حضرت آورده و بر آن حکم نموده گر چه بضرر او هم باشد نداشته باشد.
می‌گوید: و بر آن حضرت و آل او درود فرست.
می‌گویم در معرفت صلوات اندکی تفکر نما تا بآنچه که میگوئی و از خدا

برای آنها میخواهی عالم باشی و بین قلبت و آنچه که بر زبانت میگذرد توافق حاصل نما تا صلواتت از روی قصد و معرفت باشد نه مجرد لق‌لق زبان و از روی جهل.
او میگوید: هنگامیکه بنماز فرا خوانده می‌شوی و به آنچه که موجب فلاح و رستگاری و بهترین اعمال است دعوت میگردی نفست را بحرکت در آور و قلب و قالبت را وسعت ده.
می‌گویم اگر توانستی که بحقیقت قلبت اعتقاد پیدا کنی باینکه نماز معراج بنده و زیارت پروردگار است در خواهی یافت که نماز موجب رستگاری و بهترین اعمال است در نتیجه از اینکه تنها بانجام صورت اعمال و ارکان نماز بپردازی و اذکار و مناجات‌های آن را تنها بدون توجه بمعنای آن بر زبان آوری راضی نخواهی گشت و قلب و روحت از افعال و قرائت و مناجات و تکبیر آن متأثر خواهد شد. و مقصود اصلی از نماز بلکه روح و حقیقت آن چیزی جز همین امر نیست و در این صورت است که از قرائت و مناجات لطایفی که در گفتگوهای بنده با خدا در هنگام نماز نهفته و در اخبار وارد شده انسان لذت خواهد برد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 296
صاحب حقایق می‌گوید: پس از این، عهدت را با تکبیر و تعظیم ذات اقدس حق تجدید نما، و هم چنانکه با تکبیر او نمازت را شروع نمودی با تکبیر او هم ختم نما و مبدأ خود را از او و بازگشت خود را هم بسوی او قرار ده، و قوام و اعتماد خود را بر حول و قوۀ او بگذار که لا حول و لا قوة الا باللّه العلی العظیم.
می‌گویم یعنی که کیفیت فصول اذان مشعر این حقیقت است که مبدأ هر چیزی خدا و مصیر و بازگشت همه چیز هم بسوی او و قوام و اعتماد تو بر حول و قوۀ او است.
و مستحب است که پس از اقامه این دعا را بخواند:
اللّهمّ انّی اتوجّه إلیک بمحمّد و آله و اقدّمهم بین یدی صلوتی و اتقرّب بهم إلیک فصلّ علیهم، و اجعلنی عندک وجیها بهم فی الدّنیا و الآخرة و من المقرّبین. انت مننت علینا بمعرفتهم فاختم لنا بطاعتهم و معرفتهم و ولایتهم فانّها السّعادة فاختم لنا بالسّعادة انّک علی کلّ شیء قدیر.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 297

فصل «در حقیقت نماز»

اشاره

می‌گویم در شناخت این حقیقت که مقصود از نماز حقیقت نماز است نه صورت تنهای آن، آیات و اخبار زیادی رسیده است اما آیات:
ذات اقدس حق می‌فرماید: أَقِمِ الصَّلٰاةَ لِذِكْرِی. بپا دار نماز را بخاطر یاد من.
که تعبیر به «اقامه» و بپا داشتن مناسبت با حقیقت نماز دارد نه صورت ظاهری آن، و قید «لذکری» (بخاطر من) صریح در این مطلب است.
در جای دیگر می‌فرماید:
لٰا تَقْرَبُوا الصَّلٰاةَ وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ حَتّٰى تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ.
نزدیک نماز نشوید در حالی که مست هستید تا بدانید که چه می‌گوئید.
که علتی که در این آیه بدان توجه شده با صورت نماز عاری از حقیقت مناسبتی ندارد.
و در جای دیگر می‌فرماید:
إِنَّ الصَّلٰاةَ تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْكَرِ.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 298
بدرستی و تحقیق که نماز باز دارندهٔ از زشتی‌ها و منکر است.
که باز نهی و باز داشتن از فحشاء و منکرات را جز در حقیقت نماز نمی‌توان یافت.
اما اخبار و روایاتی که در این زمینه رسیده بحد تواتر است و اگر نبود جز همین حدیثی که از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده کفایت مینمود حضرت فرموده است: بدرستی که نماز مکنت میبخشد و فروتنی می‌آورد، و مأیوس میکند و پشیمانی می‌آورد و قناعت می‌بخشد دستانت را دراز می‌کنی و می‌گوئی بارالها، پس هر کس چنین نکند نمازش ناقص خواهد بود.
و از آن حضرت رسیده که فرمود ذات اقدس حق به نمازی که نماز گزار در آن نماز قلبش را با بدنش هماهنگ نسازد و دلش نزد آن نماز نباشد نمینگرد.
و باز در جای دیگر می‌فرماید: هر گاه نماز واجب را بجای آوردی در همان وقت نماز وداع هم بجای‌آور که مبادا بخواندن نماز دیگری موفق نگردی.
و از معصومین علیهم السّلام رسیده که نماز معراج مؤمن است، بخصوص با ملاحظهٔ آنچه که دربارهٔ تشریع نماز در معراج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسیده و روایت شده که معراج آن بزرگوار به اجزاء نماز بود.
و آنچه که در مورد نماز انبیاء و ائمه علیهم السّلام از آن حالات عالی رسیده است.

و آن روایتی که میگوید ذات اقدس حق نزد هر جزئی از اجزاء و افعال و اذکار نماز بندۀ مؤمن است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 299
و آن روایتی که می‌گوید برای نماز چهار هزار حد و باب است.
و آن روایتی که می‌گوید نماز بمنزلۀ ستون دین است، اگر قبول شد بقیۀ اعمال هم قبول خواهد شد و اگر رد شد بقیه هم رد خواهد گشت.
و اینکه نام نماز و اجزاء آن در کتب الهی و سنت انبیاء آمده تمام این‌ها بحکم عرف و لغت بهترین دلیل بر این حقیقت است که مراد از نماز تنها صورت نماز بدون توجه بحقیقت آن نیست و ما در اول این کتاب در بحث از لفظ صلوة باین حقیقت اشاره نمودیم.
و اما اسماء اجزاء نماز از تکبیر، و قرائت، و ذکر، و رکوع، و سجود، و تشهد، و سلام، تمام این‌ها هم عرفا و هم لغتا بر صورت بضمیمۀ حقیقت آن معنا، اطلاق میشود نه بر صورت تنها، مثلا تکبیر لفظا، اگر دل آدمی موافق با آن نباشد بخصوص که اگر قلب و عمل انسانی بر ضد آن تکبیر باشد، اگر آن را تحقیر بنامیم سزاوارتر است از اینکه آن را تکبیر گوئیم.
همچنین سجده، اصل معنای آن تواضع و فروتنی است و بهر خم شدنی و نهادن پیشانی بر زمین سجده نمی‌گویند چه بسا که انسان برای گذاشتن چیزی بر زمین خم شود و یا بدون خضوع و خشوع پیشانی بر زمین نهد، بخصوص اگر که هدف از آن، در تضاد با حقیقت تواضع باشد چنین سجده‌ای را هرگز سجده نخواهند دانست. و بر همین قیاس است رکوع و تشهد و سلام و قرائت، و معلوم است که بمجرد اینکه لفظ قرآن بر زبان جاری شود این را قرائت قرآن نمی‌گویند مگر اینکه انسان بقصد قرائت قرآن آن لفظ را بر زبان آورد و همین گونه تسبیح و حمد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 300
و خلاصۀ کلام آنکه در اصل، وضع اسم برای معنای آن هست و اگر بر صورت اطلاق می‌شود از باب مجاز و بلکه در بعضی موارد اشتباه است.
حال که این مطلب برایت محقق شد بدان که آنچه که از اخبار فهمیده می‌شود اینست که

حقیقت نماز به وجود شش معنا کامل میگردد:

اشاره

اول: حضور قلب، و مراد از آن خالی بودن دل از غیر نماز و حضور دل نزد افعال و اقوال آن است، در این صورت است که فعل و قول مقرون به علم بوده و چنین نخواهد بود که انسان عملی از اعمال نماز را بجای آورد در حالیکه فکرش بجای دیگری مشغول است، و اگر چنین بود حضور قلب حاصل شده است.
دوم: تفهم و دریافتن، و مراد از آن اینست که قلب انسان نزد معانی اعمال چه قول و چه فعل باشد و این امری زائد بر حضور قلب است، زیرا حضور قلب بحضور دل نزد الفاظ و صورت افعال تحقق می‌یابد گر چه انسان از حقایق آن الفاظ و اعمال و از معانی و تدبر در آنها غافل باشد، ولی تفهم و دریافتن، درک معانی اعمال و اقوال است.
سوم: تعظیم ذات اقدس حق و بزرگداشت عبادت او است.
چهارم: هیبت است که عبارت از خوف و ترسی است که از تعظیم و اخلاص حاصل میشود.
پنجم: رجاء به فضل خداوند و قبول او است.
ششم: حیاء، و آن تأمل در هر چیزی است که مخالف با توحید ذات اقدس حق و معرفت او است و منشأ آن خود را مقصر دانستن و گناهکار پنداشتن است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 301

و اما اسباب تحصیل این صفات:

اما حضور قلب،

سببش همت آدمی است، زیرا قلب، تابع همت بوده و اگر همت نماز باشد قلبت هم نزد نماز حاضر خواهد بود، و اگر همتت در پی چیز دیگری بود قلبت هم غافل از نماز و نزد آن چیز خواهد بود چون خداوند برای هیچکس دو قلب قرار نداده است، و برای احضار قلب نزد نماز جز باینکه همتت را متوجه نماز سازی راه دیگری نیست، و همت انسان متوجه امری می‌شود که خیری در آن گمان داشته باشد و آن را مایهٔ سعادت خود بداند، و لذا حضور قلب در هنگام نماز تابع ایمان انسان بحقیقت نماز و اینکه نماز از همهٔ اعمال بهتر و برتر است میباشد، و آن کس که باین حقیقت اعتقاد داشته باشد که نماز معراج او است مسلما هم و غمش جملگی نزد آن نماز خواهد بود و هیچ چیز دیگری نمی‌تواند او را از این عمل باز دارد و کسیکه همتش در پی نماز باشد قلبش هم نزد نماز خواهد بود و هر اندازه که همت انسان بیشتر در پی نماز باشد غفلتش از غیر نماز بیشتر خواهد بود، بنابر این آن کس که ایمان بخدا داشته باشد و معتقد باشد که آنکه بهتر و پایدارتر است خدا است و نماز، معراج او بسوی حضرت ذو الجلال است و قلبا باین حقایق ایمان داشته باشد قلب و همتش در پی نماز خواهد بود و ممکن نیست چنین کسی غافل از نماز باشد.

عبارت از اینست که انسان از هر فعل و قولی آنچه را که مناسب با آن هست و معانی و مقاصدی که در آن نهفته است آشکار سازد، زیرا نماز معجونی الهی است که دواء هر دردی در آن ترکیب گشته و در جلب و تحصیل هر خیر و سعادتی که برای انسان کامل دستیابی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 302
بآن ممکن است مؤثر، و برای هر حرکت و سکون و هر فعل و قولی از آن، معنائی بخصوص است که شارع مقدس در تشریع آن، آن معنا را در نظر داشته است و در اخبار آمده که هر کس از افعال نماز آنچه را که مقصود از آن عمل است در نظر نداشته باشد چنین است که گویا آن جزء را انجام نداده است.
می‌گویم بهمین زودی معنای هر جزئی از اجزاء نماز را هنگام بحث از آن بیان خواهیم داشت حتی فلسفهٔ بلند نمودن دستها در هنگام گفتن تکبیر و قیام بر پای راست و چپ، و خود قیام و دیگر اجزاء و اقوال نماز.
و آنچه را که ما در این زمینه بیان می‌داریم از آنچه گذشتگان از علماء اسرار بیان داشته‌اند گرفته‌ایم و اکثر آن را از اخبار و اندکی را هم خود فهم نموده‌ایم که این قسمت را هم اخبار و روایات تأیید میکنند، و علم قطعی داریم که آنچه بر ما پوشیده مانده بمراتب بیشتر از این است که دانسته‌ایم.
و آنچه که دربارهٔ تفهم بدان اشاره نمودیم برای مطلق اجزاء نماز است، اما خصوص قرائت در نماز، تفهم و دریافتن معانی آنچه انسان بر زبان می‌آورد منشأ امور بزرگی است که زبان را یارای بیان آن نیست و علوم و اسرار عظیمی در آن نهفته است که تنها در دلها متجلی می‌شود و ظاهر می‌گردد و از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمود رسول خدا هیچ چیز را پنهانی برای من بیان ننمود که بر مردم پوشیده داشته باشد، و تنها مطلبی که بود همان بود که اگر خداوند فهم کتابش را بر بنده ارزانی بدارد نصیب او می‌گردد.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 303
و خلاصهٔ کلام آنکه برای نماز گزار در تفهم و دریافتن قرائت خیر زیادی است و گاه می‌شود که در حین قرائت مطلبی برایش معلوم می‌گردد و پرده از حقیقتی بر گرفته می‌شود که او را بسعادتی بزرگ رهنمون می‌گردد، و گفته شده اینکه خداوند نماز را باز دارنده از فحشاء و منکرات میداند از همین وجه است، زیرا که نماز گزار در حین قرائت حقیقتی را در می‌یابد که پیش از آن بخاطرش نگذشته بود، و همین حقیقتی که برای او در نماز مکشوف می‌گردد سبب باز داشتن او از فحشاء و منکرات

می‌شود.
بهر حال هر گونه که باشد، شکی نیست که سبب تفهم و دریافتن، اشتغال فکر بمعانی آنچه که انسان انجام میدهد و می‌گوید و حاضر ساختن قلب نزد معانی آن افعال و اقوال است، و علاج تفهم همان علاج حضور قلب و جدیت در دفع و دور ساختن خاطره‌هائی است که انسان را از یاد خدا بخود مشغول میدارد، و دفع این خواطر جز بقطع مواد و ریشهٔ آن میسر نیست، و این بر دو قسم است:
یکی اینکه ریشهٔ اشتغال بدنیا در وجود انسان ضعیف باشد که در این صورت اثر آن هم ضعیف خواهد بود و معالجهٔ آن با استفاده از بعضی مسکن‌ها میسر می‌شود، و علاج آن باینست که قبل از شروع در نماز آنچه را که لازمهٔ حضور قلب است فراهم آورد و در عظمت نماز و حضور در پیشگاه حضرت حق، و فواید بسیار آن، و عظمت سعادتی که از این راه بانسان میرسد و قرب و نزدیکی به پروردگار بیندیشد و تا جائیکه امکان دارد از موانع خارجی حضور در پیشگاه حق بکاهد، و در هنگام نماز قلب خود را از اشتغال به غیر بر حذر دارد و قبل از هر عملی

معنای آن عمل یا قول را از قلب خود بگذراند سپس بآن مشغول گردد، و از همه مهمتر اینکه در جمیع حالات حضور ذات اقدس حق و علم او و جواب‌ها و آنچه که او با بنده خواهد نمود را در نظر داشته باشد و خود را در مرأی و منظر او ببیند و در انجام هر فعل و قولی این امور را در نظر گیرد.
صورت دوم اینکه ریشهٔ محبت دنیا و اشتغال بآن در وجود انسان قوی شده باشد بطوریکه برای رفع اثر آن از مسکن‌ها کاری بر نیاید، و شکی نیست که اصل همهٔ این خطورات قلبی که انسان را از یاد خدا باز میدارد و بخود مشغول میدارد محبت بدنیا و اشتغال بآن است، آیا این سخن معصوم علیه السّلام را نشنیده‌ای که فرمود: هر کس صبح کند در حالیکه بیشترین هم او در پی دنیا باشد خداوند مشغولیتی ملازم قلب او گرداند که هیچگاه از آن فراغت نیابد و اندوهی نصیبش گرداند که هیچگاه قطع نشود، و آرزویی برای او قرار دهد که هیچگاه به آن نرسد، و او را دچار فقری گرداند که هرگز روی بی‌نیازی نبیند و او را با خدا کاری نباشد.
بلی، کسیکه همهٔ هم و غمش در دنیا خلاصه شد پیوسته این هم و غم در حال تزاید و افزونی است و از یک امر بامر دیگر یا امور دیگر منتقل می‌شود، تا جائیکه همهٔ قلب و جمیع اوقاتش را اشتغال بدنیا فرا گیرد، بگونه‌ایکه حتی روز و شبش هم کفایت این امر را نکند، و چنین کسی اگر بخواهد فکرش را متوجه امور اخروی کند هموم دنیا او را بافکار دنیوی که دل بآن بسته جذب میکند و اگر با قهر و غلبه بخواهد نفس خود را متوجه

آخرت کند جذبهٔ دنیا او را بسوی خود میکشد، و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 305
یکباره می‌نگرد که تمام نمازش را در این کشاکش گذرانیده و حضور و تفهم از او فوت گشته است و این مرض را جز با مسهل و استفراغ معالجه نتوان نمود و لطف و مدارا با آن فایده‌ای ندارد و کسیکه بدنیا و زینتهای آن دلباخته است نباید طمع داشته باشد که حلاوت مناجات با خدا و لذت مخاطبات او را دریابد هر چند هم که بخواهد نفسش را مقهور عبادت گرداند.
در حدیث معراج آمده است که اگر بنده نماز و روزهٔ اهل آسمان‌ها و زمین را بجای آورد و هم چون ملائکه از طعام روی گرداند، و بکمترین حد لباس قناعت کند، ولی در دلش ذره‌ای از محبت دنیا و یا نام آوری و ریاست آن و مشهور شدن، و یا زینتهای آن باشد، در سرای من همسایهٔ من نخواهد بود، و محبت خود را از قلب او بر گیرم و قلبش را تاریک گردانم بگونه‌ایکه مرا فراموش گرداند و حلاوت معرفتم را باو نچشانم. روایت گویای این حقیقت است که دوستدار دنیا قلبش تاریک و از یاد خدا غافل و از نور بی‌بهره است. چرا که آن کس که دنیا باعث شادی و سرور و مایهٔ روشنی چشم او باشد مسلما بخدا شادمان نخواهد گشت، و هم و غمش در پی همان چیزی است که روشنی چشمش در آن هست.
از مجموع آنچه که گذشت این گونه می‌توان نتیجه گرفت که برای کسیکه محبت دنیا در دلش قوت گرفته اگر بخواهد که در نماز حضور ق لب داشته باشد و معانی اقوال و افعال نماز را در یابد جز با بر- کندن محبت دنیا از دل و بریدن از آن میسر نمی‌شود، ولی در عین حال تجدید یاد آخرت و خطر مناجات و ایستادن در پیشگاه خداوند و هول
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 306
و هراسی که در پیش است و خالی نمودن دل از غیر خدا و تقلیل موانع خارجی، باینکه چشم را بمحل سجده بدوزد و از خواندن نماز در اماکنی که باعث اشتغال خاطر می‌گردد احتراز کند، همهٔ این امور برای دستیابی ببعضی از مراتب حضور و تفهم نفع بسیاری دارد. هم چنین معنای هر فعل و قولی را قبل از اشتغال بآن اگر انسان بخاطر بگذراند سپس بر زبان آورد بسیار مؤثر است مثلا در هنگام قرائت ابتدا بسم اللّه الرحمن الرحیم را از دل بگذراند سپس بر زبان آورد، بعد معنای الحمد للّه رب العالمین را بخاطر آورد بعد آن را قرائت کند همینطور آیه آیه تا آخر آن، و باز هنگامیکه می‌خواهد دستهایش را برای رکوع بلند کند اول معنای این عمل را بخاطر آورد و بعد انجام دهد، سپس معنای رکوع را بعد به رکوع برود و همینطور تا آخر نماز.
اگر بگوئی آنچه که از این آیات و اخبار و آنچه تو در مورد نفی اسم از

صورت خالی از حقیقت بیان داشتی بر می‌آید بطلان نماز جمهور اهل اسلام میباشد بلکه اگر دقت بیشتری شود بطلان نماز کسی هم که حتی یک جزء از اجزاء نماز را بدون حضور قلب انجام دهد گر چه بقیهٔ اجزاء نمازش تمام شرایط ششگانه را داشته باشد مسلم است، زیرا حکم مرکب چنین است که باین ترتیب جز برای معصومین علیهم السّلام برای کسی دیگری اقامهٔ نماز بوجه صحیح و مقبول ممکن نیست.
می‌گویم بلی حقیقت حکم مرکب و حکم وضع اسم همین است که ما گفتیم، ولی آنچه که از جمیع بین اخبار و روایاتیکه در این زمینه رسیده بدست می‌آید چنین نشان میدهد که امر باین مشکلی نیست، و خداوند حتی برای نمازی که در اول آن نیت و حضور قلب برای نماز-

گزار باشد اثری قرار داده و ساقط کنندهٔ قضاء است و فقهاء هم بهمین معنا آن نماز را صحیح میدانند و اما قبول شدن نماز و سایر آثار دیگر آن موقوف باینست که آن نماز از جمیع مراتب حضور خالی نباشد بلکه واجب است که هیچ جزئی از اجزاء آن بدون حضور قلب انجام نگیرد.
و تنها مطلبی که هست اینست که برای حضور، مراتب و درجاتی است و نمازی که از جمیع مراتب حضور خالی باشد بر صاحبش بر- گردانده میشود ولی چنین نمازی بسیار کم است چون حرکات اختیاری انسان بناچار درجه‌ای از حضور قلب را بهمراه دارد هر چند اندک، و الا که دیگر آن عمل، عمل اختیاری نخواهد بود.
توضیح مطلب اینکه حرکات انسان بر چند قسم است یک قسم اعمال و حرکاتی است که از جمیع مراتب قصد و حضور قلب خالی است مثل حرکات شخص خوابیده، قسم دیگر اعمالی است که قصد و نیت انسان در آن بی‌دخالت نیست ولی قصد با مقصود انطباق ندارد مثل بعضی از کارهای شخص ساهی، قسم سوم اعمالی است که انسان با نیت و قصد بانجام آن همت می‌گمارد و منطبق با مقصود هم هست، ولی نیت و قصدی اجمالی و در باطن قلب، و اثر آن نیت در این عمل همین اندازه است که آن را در زمرهٔ کارهای ارادی انسان در آورد، قسم دیگر اعمالی است که قصد و نیت نسبت بصورت آن عمل تفصیلی و نسبت بمعنای آن اجمالی است، قسم دیگر اعمالی است که قصد و نیت هم نسبت بصورت و هم نسبت به معنا تفصیلی است و قلب بتمامه نزد صورت و معنای آن حضور دارد و این، حضور تام و کامل است، بخصوص اگر نماز گزار با تمام

هستی و شراشر وجود خود و با هیبت و رجاء و حیاء کامل و با درک جلال پروردگاری در پیشگاه حضرت ذو الجلال حضور یابد، و آنچه از اخبار فهمیده می‌شود اینست که آن قسمی که با قصد اجمال انجام می‌گیرد و منطبق با

مقصود هم هست، اگر که اقبال نماز گزار و قصد و نیت او بر حقیقت اجزاء نماز و معانی آن افزایش یابد و لا اقل یکدهم باینصورت انجام گیرد آن نماز برگردانده نمی‌شود و بهمان اندازه که مورد قبول واقع شده بالا میرود، و در ظاهر هم امر مولا اطاعت شده و قضاء نماز بر عهدهٔ او نخواهد بود، و اگر آن قسمی که بدون توجه کامل انجام گرفته با انجام نوافل جبران گردد امید است که تمام آن مورد قبول واقع شود ولی اگر آنچه که با توجه و حضور قلب بوده کمتر از یکدهم نماز باشد برگردانده می‌شود و بر صورت صاحبش زده میشود.
این چیزی است که بعنوان حکم عام برای نماز از اخبار استفاده می‌شود، ولی این مطلب منافاتی با این ندارد که فضل خداوند از جهت دیگری شامل حال بنده شود و آن اقسام دیگر هم مورد قبول واقع گردد، چنانکه در پاداش بعضی از اعمال مستحبه آمده است، و یا بنده بسبب ارتکاب بعضی از گناهان مستحق خذلان شود در نتیجه همان نمازی هم که واجد تمام شرایط اقبال بوده و با حضور تفصیلی تمام، انجام گرفته رد شود چنانکه از این آیهٔ شریفه بر می‌آید:
وَ قَدِمْنٰا إِلىٰ مٰا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰاهُ هَبٰاءً مَنْثُوراً (فرقان- 33) ترجمه: و ما بر سر کردار آنها آمدیم از هر عملی که انجام داده بودند پس آن را هم چون گردی پراکنده در هوا گردانیدیم.
و اخباری که در این زمینه رسیده صریحا می‌گوید که اگر عمل با

ولایت نباشد مورد قبول واقع نمی‌شود هر چند که صاحبش سعی و کوشش بسیار کند. و باید توجه داشت که احتمال دارد اخباریکه می- گوید اگر نمازی یکدهم آن با توجه و حضور قلب باشد بالا میرود از باب فضل کلی پروردگار که در این آیهٔ شریفه بیان شده، باشد. آیه می‌گوید:
مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا وَ مَنْ جٰاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلاٰ يُجْزىٰ إِلّٰا مِثْلَهٰا. (انعام- 160) آن کس که حسنه و کار نیکی انجام دهد برای او ده برابر آن هست و آنکه کار بدی انجام دهد جز مثل آن کیفر داده نشود.
و اگر از این باب باشد احتمال دارد که این قسمی که ما گفتیم تمام آن، مورد قبول واقع شود، بدون اینکه نیازی باین باشد که با انجام نوافل آن اجزائی را که بدون حضور قلب بوده جبران شود جبران به نوافل در غیر این قسم از نمازهائی که فاقد قصد حقایق اعمال و اقوال نماز بوده و تنها در هنگام نیت، اجمالا قصد حقیقت آن نموده است میباشد، و از فضل و عنایت حضرت حق بعید نیست که بمجرد اینکه روح نیت در ابتدای نماز بوده آن را قبول نماید.
مطلب دیگر اینکه عمده‌ترین خیرات نماز، در تفهم و دریافتن و درک معانی اقوال و اعمال نماز است، زیرا همین امر است که سبب معرفت میشود،

و معرفت همه‌اش خیر بلکه باید گفت هر چه خیر و خوبی است در معرفت است هم چنانکه جهل تمامش شر و بلکه هر چه شر و بدی است در جهل است.
بنابر این آنگاه که نماز گزار روحش بعالم بالا توجه نمود و از
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 310
یاد این عالم پائین، خود را بدور داشت در نتیجه فکرش از بعضی از قید و بندها آزاد گشت، و از عوالم عالیه و نورانی متأثر گشت در این صورت است که گاه می‌شود که حقایق بعضی از آیات قرآن بر قلبش تجلی میکند و از این کشف و تجلی او بهره‌ای میبرد که بسالها عبادت نصیبش نمی‌گشت، و گاه می‌شود که در هنگام قرائت اسماء خداوند تبارک و تعالی حقایق این اسماء برای بنده مکشوف و مشهود می‌گردد بگونه‌ای که جسمش را تحمل آن حال نبوده و حالت غشوه باو دست میدهد، چنانکه همین واقعه از امام صادق علیه السّلام نقل شده که آن حضرت در حال نماز غش نمود چون بهوش آمد علت سؤال شد حضرت فرمود آیه‌ای از آیات قرآن را بر قلبم می‌گذرانیدم تا آنگاه که از گوینده‌اش شنیدم، در این حال بود که جسم توان دیدار قدرت او را نداشت و از پای در آمد.
سید جلیل در فلاح السائل می‌گوید روایت شده که مولای ما جعفر بن محمد صادق علیه السّلام در نمازش قرآن تلاوت می‌فرمود پس حالت غشوه‌ای بر آن حضرت عارض شد چون بهوش آمد سؤال شد که چه چیز موجب این شد که چنین حالتی بر شما عارض شود حضرت سخنی فرمود که معنایش این می‌شود که پیوسته آیات قرآن را تکرار مینمودم تا اینکه حالتی بمن دست داد که گویا بالعیان آن را شفاها از آنکه آن را نازل فرموده شنیدم در این حال بود که قوهٔ بشری را توان این مکاشفه جلال الهی نبود و از پای در آمد. سپس می‌گوید: ای کسیکه حقیقت این مطالب را نمیدانی مبادا که این گونه سخنان را بعید بشماری و شیطان تو را در این گونه موارد بشک و شبهه بیندازد، بلکه تصدیق آن لازم است آیا این سخن خداوند تبارک و تعالی را نشنیده‌ای که میفرماید:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 311
فَلَمّٰا تَجَلّٰی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسیٰ صَعِقاً (اعراف- 143) پس چون ذات ذو الجلال بر کوه تجلی نمود کوه پاره پاره گشت و هموار شد و موسی بیهوش بر زمین افتاد. پایان کلام سید قدس سره.
و گاه می‌شود که هنگام قرائت آیات قرآن، حقیقت بهشت و دوزخ و قیامت و غیر این‌ها از حقایق و اسراری که در قرآن آمده است بر او منکشف و آشکار میگردد. و ما در بیان اسرار قرائت بعضی از مراتب آن را بیان خواهیم نمود.

یکی از حالات قلب است که موجب آرامش و خشوع و شکستگی خاطر در مقابل پروردگار و باعث پیدایش معرفت بعظمت و جلال ذات اقدس حق باندازه‌ای که برای بشر امکان دارد می‌شود، و عمده‌ترین نشانهٔ حضور قلب در نماز و مهم‌ترین نشان کمال ایمان و همهٔ عبادات، وجود همین حالت است، و از نشانه‌های معرفت بعظمت و جلال ذات اقدس حق، پی بردن انسان بحقارت و پستی خویشتن است، زیرا بنده، آنگاه که به عظمت سلطان خداوندی و سعهٔ ملک او و جلالت قدرت او معرفت پیدا نمود و دانست که، ممکن، در حقیقت هیچ است و او باندازهٔ ذره‌ای مالک خیر و شر خود نیست و مرگ و حیات و حشر و نشرش بدست دیگری است عقل و اندیشه‌اش مقهور این عظمت می‌گردد و در پیشگاه حضرت حق اظهار ذلت و خشوع میکند و قلبش از مشاهدهٔ عظمت جلال او و جلالت سلطان او بیش از حد و وصف خاضع و خاشع می‌گردد و مراقب حضور و نظر حضرت پروردگار و رد و قبول او خواهد بود مراقبتی که یک چشم بهم زدن از آن غافل نخواهد شد، و چگونه می‌شود که چنین نباشد در حالیکه شاهد عظمت سلطان خداوندی بر
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 312
آفرینش آسمان‌ها و زمین‌ها و جلالت قدرت او بر آنها و امساک و نگه-داری و رزق و حفظ و تربیت آنها است و آنچه که دربارهٔ آفرینش آسمان‌ها و زمین از خبر دهندهٔ راستگوئی شنیده از جمله در خبر زینب عطاره آمده که این زمین با همهٔ دریاها و کوهها و آنچه در آن است بالنسبة بآسمان دنیا هم چون حلقه‌ای است در بیابانی وسیع و گسترده و این دو بالنسبة بآسمان دوم همچون حلقه‌ای است در بیابانی وسیع، و این سه نسبت بآسمان سوم همینگونه تا که بعرش برسد و تمام این‌ها باز نسبت بعالم مثال قابل قیاس نیست و تمام این‌ها بالنسبة بعوالم مجردات همینگونه است تا اینکه به عقل کلی منتهی شود که دیگر نسبتی بین او و آنها نیست، و ذات اقدس حق تمام این‌ها را بکلمهٔ واحدی بدون هیچ رنج و زحمت و خرجی بیافرید و حفظ آنها هم برای او در بر دارندهٔ مؤنة و زحمتی نیست، و اگر خواستار اعدام و نابودی همهٔ این‌ها گردد بمجرد قطع افاضهٔ وجود از آنها، همهٔ آنها محو و نابود خواهد گشت.
پس منزه است خدائی که برای عظمت و جلالت قدر و قدرت او حدی نمیتوان تصور نمود.
خلاصهٔ کلام آنکه اگر بنده باین مطالب توجهی کند و از طرف دیگر جنایات و گناهان خود را مجسم کند و موقعیت خطیر مناجات و گفتگوی با این سلطان بزرگ را در نظر آورد در این صورت با تمام عقل و نفس و روح و

قلب و بدن و شراشر وجودش مراقب او خواهد بود و تمام وجودش برای شنیدن کلام او گوش، و برای استغفار از گناهان و عرض بی‌چیزی و نیاز خود و عذر خواهی از جنایاتی که مرتکب شده زبان خواهد گشت.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 313
و آنچه که از تغییر حال انبیا و پیشوایان دینی و اولیاء خدا در هنگام نماز رسیده از همین باب است، مثل آنچه از حضرت إبراهیم خلیل علیه السّلام رسیده که در هنگام نماز صدای آه و ناله‌اش از مسافت یک میل شنیده می‌شد و در نمازش همچون دیگ جوشان سینه‌اش صدا می‌نمود، و از پیامبر ما هم صلّی اللّه علیه و آله همین مطلب رسیده و یکی از همسران آن بزرگوار می‌گوید: رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله با ما سخن می‌گفت و ما با او به گفتگو می- نشستیم ولی آنگاه که وقت نماز می‌شد چنان می‌گشت که گویا هرگز بین ما و او آشنائی نبوده است، و امیر المؤمنین علیه السّلام آنگاه که شروع به وضوء مینمود از ترس خدا رنگ رخسارش تغییر میکرد و چون وقت نماز می‌شد رعشه بر اندام آن حضرت می‌افتاد و رنگش دگرگون می- گشت از آن حضرت علت این امر سؤال شد فرمود: وقت اداء امانتی رسیده که خدا آن را بر آسمان‌ها و زمین و کوهها عرضه داشت آنها از قبول آن ابا نمودند و از تحمل آن ترسیدند، و حضرت فاطمه علیها السّلام در هنگام نماز از ترس خدا به نفس نفس می‌افتاد، و امام حسن علیه السّلام آنگاه که از وضو فارغ می‌شد رنگ رخسارش تغییر میکرد علت سؤال شد حضرت فرمود: آن کس که میخواهد بر صاحب عرش در آید سزاوار است که رنگ چهره‌اش تغییر کند. و مثل همین مطلب از امام سجاد علیه السّلام روایت شده که هر گاه وضو می‌گرفت رنگش زرد می‌شد، از نزدیکان آن حضرت سؤال نمود که چه می‌شود شما را که در هنگام گرفتن وضوء چنین حالتی بشما دست میدهد فرمود آیا میدانید که در پیشگاه چه کسی میخواهم بایستم، و گفته شده روزی در هنگام نماز یک طرف عبا از شانه‌اش افتاد، حضرت تا آخر نماز آن را بر شانه نیفکند، علت سؤال شد فرمود
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 314
وای بر تو آیا میدانی که در پیشگاه چه کسی ایستاده بودم؟ بدرستی که از بنده نماز پذیرفته نمی‌شود مگر بهمان اندازه‌ای که او توجه بخدا داشته باشد، راوی می‌گوید گفتم فدایت شوم پس ما هلاک شدیم، فرمود خیر، خداوند این نمازهائی را که با توجه کامل نبوده بواسطۀ نوافل تمام میکند.
و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که علی ابن الحسین علیه السّلام هر گاه برای نماز بپا میخواست چنان بود که گویا شاخۀ درختی است که حرکتی برای آن نیست مگر آنچه که باد از آن بحرکت در آورد. و باز از آن حضرت رسیده که هر گاه علی ابن الحسین علیه السّلام برای نماز بپا

میخواست رنگش تغییر مینمود و چون سر بسجده مینهاد تا عرق از سر و رویش جاری نمی‌گشت سر از سجده بر نمیداشت.
و از آن حضرت روایت شده که فرمود: رغبت «به آخرت» و «ترس» «از خدا» در دل کسی جمع نمیشود مگر اینکه بهشت بر او واجب می‌گردد پس آنگاه که بنماز ایستادی روی دل بسوی خدا کن، چرا که هیچ بندهٔ مؤمنی نیست که در نماز و دعایش با دلش رو بسوی خدا کند مگر اینکه خدا دلهای مؤمنان را متوجه او سازد و با محبت و دوستی آنها او را تأیید و ببهشت رهنمونش می‌سازد.

و اما هیبت،

منشأ آن معرفت بصفات جلال حق تعالی است و کسیکه از اخذ و عقاب منکران و معاندان امم گذشته آگاه باشد و به ابتلا و گرفتاریهای انبیاء و اولیاء خدا به مصیبتهای بزرگ، عالم باشد، و میزان خوف و ترس و گریه و غشوة و تضرع و زاری و استغفار آنها را بداند، بعد به کثرت گناهان و معاصی خود هم توجه کند، و زشتی‌های اعمال خود را در نظر آورد آنگاه که در پیشگاه خدا بایستد مسلما لرزۀ خائفان و بیمناکان
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 315
او را فرا خواهد گرفت و ترس او را خواهد میرانید و حیاء او را آب خواهد نمود.
و خلاصۀ کلام آنکه هر چه علم و معرفت بخدا بیشتر باشد هیبت و ترس از او هم بیشتر خواهد بود، چرا که اگر حکمت او هلاکت اولین و آخرین را اقتضاء کند هیچ چیز نمی‌تواند مانع این شود حتی رقت و نازک دلی، زیرا که او منزه از تأثر و انفعال است، و لذا است که بعضی از انبیاء و اولیاء، گاهی آن قدر از تعظیم و هیبت ذات اقدس حق متأثر می‌شدند که هر آنچه غیر خدا است را فراموش میکردند و از هر آنچه سوای او است غافل می‌گشتند حتی از بدن خویش، و بیرون آوردن تیر از پای مولا علی علیه السّلام در هنگام نماز و عدم تأثر آن حضرت از آن، و غشوه‌های آن بزرگوار که گمان میرفت از دنیا رفته است از همین باب است.

منشأ آن معرفت بفضل و کرم خداوند و لطف و انعام او و توجه باین حقیقت است که او خلایق را بخاطر انتفاع و بهره‌وری از آنها نیافرید، بلکه بخاطر عنایت بآفرینش آنها، آنها را پدید آورد و نه از طاعت و عبادت آنها بهره‌مند و نه از معصیت آنها متضرر خواهد گشت، و معرفت به عنایت و فضل پروردگار در میان خلایق و بخشش بسیار او بر آنها و وعده بهشت که بنمازگزاران داده و مغفرت و آمرزش گناهان بندگانش با پشیمانی و ندامت بنده از آن، و تبدیل گناهان بچندین برابر آن از حسنات و وعدهٔ شفاعتی که به اولیاء خود داده و این آیهٔ شریفهٔ قرآن که خطاب به پیامبر بزرگوار اسلام صلّی اللّه علیه و آله میفرماید:
وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 316
و زود است که پروردگارت بتو عطا کند، تا تو خشنود و راضی گردی.
همهٔ این‌ها سعهٔ رحمت و فضل و بخشش حق تعالی را نوید میدهد.
و باعث رجاء و امیدواری بنده می‌گردد، ولی لازم است که بنده در استخلاص و رهائی خویش از غرور در این مورد کوشا باشد چرا که نفس و هواهای نفسانی گاهی انسان را به غرور میکشاند و عدم مبالات و بی‌توجهی بامور دینی را با رجاء و امیدواری بر او مشتبه می‌سازد و اگر چنین احتمالی پیش آمد میبایست که انسان بعلائم و نشانه‌هائی که هر یک از این دو دارند حال خویش را مشخص سازد که آیا واقعا در طریق رجاء و امیدواری قدم بر میدارد و یا گرفتار بی‌توجهی و عدم مبالات در امور دینی شده است، از نشانه‌های رجاء، طلب و از شواهد عدم مبالات در دین، کسالت و تنبلی در انجام وظایف است.

منشأ آن معرفت جلال خداوندی و جمال او و آگاهی از مقام عفو و رفتار نیک او با بندگان و کثرت نعمتها و عدم رضایت او برای بنده به نعمتی غیر نعمت دیگر، و عدم غفلت او از مراقبت احوال بنده، با توجه به قبایح اعمال خود و سوء معامله و رفتارش با این پروردگار مهربان و نفاق در حضور او با علم او باین حقیقت، میباشد، و هر گاه که این معرفتها برای بنده حاصل شد و آنچه که بر خلاف این معرفت و آگاهی- های او است از خود مشاهده کرد همان حالتی که در چنین شرایطی بر او عارض میشود حیاء است. و هر کس که در میدان هیبت پروردگار قدمی از روی حیاء و شرمساری بردارد برایش از عبادت هفتاد سال بهتر خواهد بود.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 317
و حیاء بر پنج نوع است: حیاء گناه، و حیاء تقصیر، و حیاء کرامت، و حیاء محبت، و حیاء هیبت، و برای هر یک از این‌ها اهلی است، و برای اهل هر یک مرتبه‌ای جداگانه میباشد.
می‌گویم شکی نیست که این صفات و احوال فرع این معارف است که در بالا بدان اشاره نمودیم، چنان که ما در معاملاتمان با همنوعان خود این مطلب را بالوجدان مشاهده میکنیم که اگر انسانی در شخص دیگری سلطنت و قدرتی باندازۀ ذره‌ای از سلطنت و قدرت خداوند سراغ داشته باشد او را بزرگ می‌شمارد و مراقب او است و از او میترسد و اگر علاوه بر این آن شخص باندازۀ ذره‌ای از نعمتهائی که خدا بر بندگان ارزانی داشته بآن شخص عطا کند او خود و نفس و مال خود را فدای او میکند و از خدمت باو و قیام به وظایف بندگیش لحظه‌ای غفلت نخواهد نمود و اگر علاوه بر این دو، تقصیرات خود را هم نسبت بآن شخص در نظر آورد و مخالفتهایش را با این سلطان و منعم در هنگام انعام و بخشش او و در حضور او مجسم کند از حیاء و شرمساری خواهد مرد.
و اما اینکه می‌بینیم عامۀ مردم با اینکه معتقد و مؤمن به عظمت پروردگار هستند و هر بزرگی، و بزرگ را بالنسبة باو کوچک می‌دانند و به نعمتهای بی‌شمار او معترف هستند و از طرف دیگر از این همه گناه و معصیت از ناحیۀ خود هم با خبرند و با توجه بهمۀ این‌ها کمتر دچار حیاء و شرمساری می‌گردند، علتش اولا ضعف ایمان به غیب بالنسبة به شهود و عیان هست، زیرا سلاطین و قدرتمندان جهان، و منعمین و بخشندگان این دنیا مشاهده می‌شوند و سلطنت و نعمت آنها محسوس و مشهود است، و اما ذات اقدس حق، برای آنها غیب و ناپیدا است و تنها با ادلۀ
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 318
عقلیه هست که معتقد به وجود او و معترف بعظمت و نعمتهای او هستند و

اعتقاد به غیب بالنسبة بمشاهدهٔ بالعیان ضعیف است و لذا این معارف در حق پروردگار باعث تعظیم و هیبت و حیاء مثل آنچه در معامله و رفتار با بزرگان و سلاطین دنیائی و بخشندگان این جهان میشود نمیگردد.
ثانیا اینکه چون جلالت امر در عظمت خدا و نعمتهای او بحدی است که برای احدی اداء حق آن، بلکه جزئی از اجزاء آن حقوق ممکن نیست و مردمان بقصور و ناتوانی خود آگاه هستند بیکباره آن را مهمل می‌گذارند.
ثالثا چنین می‌پندارند که منافع خدمت سلاطین دنیا، نقد و نفع عبادت پروردگار نسیه بوده، و در سرای دیگری که وجود آن بر خلاف حس بوده تنها با ادلهٔ عقلی بدان معتقدند بآنها میرسد، و این وجوه که که منشأ همهٔ آنها غرور و جهل است سبب مسامحه عامهٔ مردم، و کوتاهی آنها در اطاعت و بندگی پروردگار شده است، که باید از روزیکه غیب، عیان میگردد و مردمان فریاد میزنند وا حسرتاه بر آنچه که ما در مورد پروردگار، کوتاهی نمودیم، بخدا پناه برد.
و این امور ششگانه‌ای که بیان شد، روح نماز است و کمال آن بکمال آنها بستگی دارد و از همهٔ این‌ها مهمتر تعظیم ذات اقدس حق است که آن از لوازم ایمان میباشد، بنابر این کسیکه ایمانش کامل گشته و مباشر قلبش شده و محبت دنیا و یا فکر و اشتغال بآن مانع تأثیر این ایمان در وجود او نگشته، میبایست که نمازش را از اول تا بآخر همهٔ اجزائش را بر این تفصیل که بیان شد کامل گرداند.

اما تکبیر نماز در آن مطالبی است:

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 319
مطلب اول بالا بردن دستها در هنگام گفتن تکبیرة الاحرام است که در آن بیان اموری چند لازم است:
مطلب اول در کیفیت این عمل، که میبایست با اول تکبیر دستها بلند شود و بآخر آن دستها فرو افتد بگونه‌ای که با تمام شدن تکبیر بالا بردن دستها هم تمام شود، و باید در هنگام بالا بردن دستها کف دستها بسمت قبله باشد.
دوم در مقدار این عمل است که بهتر این است که سر انگشتان تا محاذی قسمت پائین گوش برسد.
سوم بیان آنچه که مقصود از این عمل است که عبارت از تبری و بیزاری جستن از هر شرک و شریکی و از هر چه که مشرکان قائل بآن هستند میباشد، و ثمرهٔ آن برائت جستن در پیشگاه خداوند متعال از همهٔ گناهان و معاصی خود و از عذاب جهنم و آتش آن است.
مطلب دوم راجع به نفس تکبیرة الاحرام است و در آن نیز مطالبی است:
اول اینکه آنچه واجب است همان تکبیرة الاحرام است، ولی پس از آن گفتن شش تکبیر بنابر اقوی مستحب است.
دوم در بیان دعاهائی که در هنگام گفتن تکبیرة الاحرام رسیده و آن اینست که نماز گزار پس از تکبیر سوم بگوید:
اللّهمّ أنت الملک الحقّ لا اله الاّ أنت سبحانک انّی عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی فانّه لا یغفر الذّنوب الا أنت.
و بعد از تکبیر پنجم بگوید:
لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشرّ لیس إلیک و المهدی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 320
من هدیت سبحانک منک عبدک و ابن عبدک و بک و لک و إلیک و لا ملجأ و لا منجا منک الاّ إلیک سبحانه و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک ربّ البیت الحرام.
و پس از تکبیر ششم بگوید:
یا محسن قد اتاک المسیء أنت المحسن و نحن المسیئون فتجاوز یا ربّ عن قبیح ما عندنا بجمیل ما عندک.
و پس از تکبیر هفتم بگوید:
وجّهت وجهی للّذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین، علی ملّة إبراهیم و دین محمّد (ص) و هدی امیر المؤمنین و الائمة المعصومین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین، انّ صلوتی و نسکی

و محیای و مماتی للّه ربّ العالمین و بذلک امرت و انا من المسلمین.
و مستحب است که بعدد تکبیرهای نماز تکبیر بگوید تا اگر فراموش نمود این تکبیرها بدل از آن باشد.
مطلب سوم اینکه در تکبیر و دعاهای آن حقایق آنها را در نظر داشته باشد و در گفتارش صادق باشد، از امام صادق علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود: آنگاه که تکبیر گفتی آنچه که بین خاک و افلاک قرار دارد همه را کوچک شمار و کبریاء و بزرگی او را سر آمد همهٔ این‌ها بدان، چرا که ذات اقدس حق هر گاه به قلب بنده نظر کند که در حالی که تکبیر بر زبان دارد قلبش از حقیقت آن تکبیر روی گردان است می‌فرماید: ای دروغگو آیا مرا فریب می‌دهی؟ به عزت و جلالم سوگند که تو را از حلاوت یاد خودم محروم گردانم و از قرب و نزدیکی با خویش تو را
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 321
محجوب سازم، و سرور و شادمانی مناجاتم را بتو نچشانم، پس قلبت را در هنگام نماز در بوتهٔ آزمایش در آور اگر که حلاوت یاد خدا را در آن یافتی و سرور و شادمانی در نفس خود مشاهده نمودی و قلبت از مناجات با او شادمان و از گفتگوی با او متلذذ بود بدان که ذات اقدس حق در تکبیرت تورا تصدیق نموده است، و الا اگر چنین نبود و سلب لذتی که برای مناجات با خدا هست و حرمان و حلاوتی که برای عبادت میباشد در خود دیدی، این امر دلیل تکذیب تکبیر تو از ناحیهٔ ذات اقدس حق، و طرد و دور ساختن تو از باب او است.
می‌گویم همین اندازه برای توجه به لزوم تحقق حقیقت تکبیر کافی است و اگر خواستی حقیقت تکبیر را دریابی به عرف و رفتار خودت در جامعه بنگر و ببین که خودت از تکبیر و بزرگ داشت خود از ناحیهٔ فرزندان و خدمتگزاران خود چه چیز را میزان قرار می‌دهی و از آنها چه میخواهی، و بدان که هر بزرگی هر چند که بتواند خود را از هر چیز و هر کسی بزرگتر بپندارد باز در مقابل کبریاء و بزرگی ذات ذو الجلال حقیر و کوچک است پس بحکم عقل واجب است که تکبیرت برای پروردگارت بقدر قدرت و استطاعتت باشد و تمام سعی و کوشش خود را در این راه بکار گیری و بعد بقصور و کوتاهی خود در این زمینه معترف باشی، چرا که حق تکبیر او خارج از قدرت تو است.
و بهتر اینست که انسان قصد و نیتش از تکبیر، این باشد که ذات اقدس حق بزرگتر از این است که بوصف در آید.
این راجع به تکبیر، اما دعاء اول: بحکم صدق و راستی لازم می‌آید که بنده وقتی که در نماز بزبان می‌گوید: اللهم أنت الملک الحق.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 322
بار الها مالک حقیقی توئی، و تو هستی که مالک جمیع عوالمی و استحقاق

این امر را داری، در رفتارش هم باین گفته معتقد باشد و از اینکه در ملک او بر خلاف رضای او قدم بردارد بر حذر باشد و از تصرف ذات اقدس حق در ملک خود و آنچه که او میکند مبادا که ناخشنود باشد، و اگر در این زمینه قصوری از خود مشاهده نمود استغفار نماید.
و اما دعاء دوم که میگوید: لبیک و سعدیک، که در حقیقت جواب دعوت پروردگار است، میبایست که نفس و قلب و حقیقت و قالب و بلکه تمام وجود خود را برای اجابت دعوت پروردگار و قیام بوظایف آن محضر بزرگ آماده گرداند، و بداند که او از همه چیز و همه کس به او نزدیک‌تر است و نداء و دعایش را می‌شنود و تمام خیرات و سعادات بدست او است، و هیچ خیر و خوبی را در اختیار دیگری نداند و از غیر او توقع نداشته باشد و او را از ظلم و بدیها و شرور منزه بداند و معتقد باشد که او خود بر خویشتن ستم نموده و هر بدی و شری که هست از ناحیهٔ خود او است، بعد به این حقیقت توجه کند که وجود و پیدایش و بازگشت و قوام او از او و به او و بسوی او است، و بدیها هم گر چه از ناحیهٔ خود او بوده ولی خالق اصلی آنها ذات اقدس حق است، و در عالم وجود هیچ ضرر زننده و نفع رساننده‌ای جز ذات پاک او، و هیچ پناهگاه و عامل نجاتی جز سایهٔ لطف و مرحمت او نیست، بعد باین حقیقت توجه کند که اگر کسی مؤمن باین شد که تمام خیرات بدست خدا است به احدی جز ذات پاک او توجهی نمیکند، و کسی که ایمان داشته باشد باینکه هیچ ضرر- رساننده‌ای جز ذات پاک او نیست از احدی غیر او نخواهد ترسید که لا حول و لا قوّة الا باللّه. و حمد و سپاس از آن خدا است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 323

و اما قیام،

حقیقت قیام عبارت از ایستادن در پیشگاه پروردگار برای اداء حق عبودیت و بندگی او و جلب خیرات پروردگاری، و انس گرفتن با او و لذت بردن به مخاطبات و گفتگوی با او در کلام، و بمناجات با او در دعا، و چارۀ کار برای توقف طولانی خود در روز قیامت و دفع هول و هراسی که در انتظار انسان هست میباشد، و میبایست که انسان از اینکه در نماز میبایست بر هر دو پا بایستد به این حقیقت پی ببرد که مسلمان باید در مقام خوف و رجاء باشد و از پائین افکندن سر در هنگام نماز، الزام قلب را بر تذلل و خشوع و تواضع و دوری از ریاست طلبی و خود بزرگ بینی فهم نماید، و بداند که در فردای قیامت او را در پیشگاه ذات اقدس حق ایستادنی است که چگونگی آن را این ایستادن تعیین میکند، و لذا سزاوار است که انسان آنچه در توان دارد در تصحیح قیام نماز خود، بکار گیرد و بداند که تمام پنهانی‌ها و خاطرات و ضمایرش نزد حضرت حق مکشوف و آشکار است، و پروردگار حتی به چیزهائی که خود از آن بی‌خبر است و در باطن او است آگاه است، و لذا خیلی مراقب باشد که مبادا باطنش مخالف با رضای پروردگار باشد، و بناچار در چنین مقام خطیری تواضع و فروتنی او لا اقل همچون تواضع در محضر سلطانی از سلاطین دنیا خواهد بود، چگونه کسیکه در مقابل حاکمی قرار میگیرد مراقب تمام حرکات و گفته‌های خود میباشد، که مبادا سخنی بر خلاف رضای او بر زبان آورد، و یا از معنای آنچه می- گوید غافل باشد و یا اشارات مخاطبات سلطان را در نیابد، و خدائی که ملک الملوک و جبار الجبابره است هرگز نزد مسلمان از بشری مثل خود بی‌مقدارتر نخواهد بود.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 324

اما قرائت:

مستحب است که قبل از شروع، با گفتن:
اعوذ باللّه السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم.
از وساوس و حیله‌های شیطان که باعث گمراهی او می‌شود و باعث انحراف دل و زبان و جوارح او می‌گردد بخدا پناه برد و او را حافظ خود گرداند چرا که شیطان دشمن انسان بوده و در پی فرصت است که قلب او را از یاد خدا، و بدن او را از اطاعت و بندگی، و زبان او را از ذکر خدا باز دارد، و استعاذه واقعی باینست که انسان با زبان لفظ استعاذه را بگوید، و با جوارح و اعضاء از هر آنچه که مورد علاقهٔ شیطان است دوری گزیند، و بآنچه موجب رضایت و خشنودی پروردگار میشود رو نماید، و به قلب به اینست که انسان تمام همش را متوجه اشتغال بخدا و لذت مناجات با او گرداند.
و اما اگر بگفتن تنها اکتفا نمود سود چندانی نخواهد برد و بلکه گاه سخنی لغو و گاهی مضر میباشد، چرا که تحصن از دشمن به دژ و قلعه به اینست که انسان از محل تحت نفوذ دشمن و میدان کارزار او به دژ در آید و در بروی خود محکم کند.
و اما اینکه در معرض تیر دشمن باشد و با زبان بگوید: از شر این دشمن به این دژ پناه میبرم سودی نخواهد داشت، و حصن قلعه و دژ الهی کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا اللّه و ولایت اولیاء او است، چنانکه در اخبار آمده که: لا اله الا اللّه حصنی. و، ولایة علی ابن ابی طالب حصنی. و کسی واقعا به لا اله الا اللّه متحصن شده که معبودی سوای ذات اقدس حق برای او نباشد، و متحصن به ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام کسی است که قدم جای قدم آن مولا بگذارد و در تمام حرکات و سکنات خود بآن بزرگوار
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 325
اقتدا کند، اما کسی که هوای نفسش را بخدائی گرفته، و مشایع و پیرو دشمنان خدا و امیر المؤمنین علیه السّلام گردیده و از سنت آنها پیروی میکند، چنین کسی را اگر متحصن به حصن شیطان و در آمده در قلعه و دژ ابلیس بدانیم سزاوارتر از این است که او را در زمرهٔ متحصنین به حصن اللّه بحساب آوریم.
و خلاصهٔ کلام اینکه استعاذهٔ حقیقی در نماز به اینست که نماز- گزار همان اوصاف ششگانه‌ای را که در گذشته بیان نمودیم در حد توان خود فراهم آورد، و با تمام وجود بنماز رو کند و بعد با زبان هم بگوید:
اعوذ باللّه السمیع العلیم من الشیطان الرجیم.
پناه میبرم بخدای شنوا و دانا از شیطان رانده شده.

و از حیله‌ها و نیرنگهای این خبیث که با وسوسه‌ها و القاء افکار دنیائی در صدد است که او را از توجه بخدا و به نماز باز دارد به سلطان خداوندی پناه ببرد، در این صورت است که ذات اقدس حق هم او را پناه داده و برای شیطان بر او سلطه‌ای نخواهد بود و بینی آن خبیث بخاک مالیده خواهد شد.
مطلب دیگر اینکه در بین اجزاء نماز، برای قرائت حق خاصی در مراقبت است، زیرا که قرآن امری بس بزرگ بوده و برای آن نزد خدای متعال شأنی والا است، و آن شفیعی است که اگر شفاعت کند شفاعتش پذیرفته میشود و اگر از کسی بد بگوید تصدیق میشود، و ذات اقدس حق در چند جای از کتاب خود از قرآن به نور یاد نموده و نور مساوی با معنای وجود و هستی است، قرآن موجودی شریف، و حکیمی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 326
صاحب حیات و زندگی و نطق، و برای او در هر عالمی صورت و جمالی است، و روز قیامت که شود او در زیباترین صورت تجلی کند، و بر مسلمانان می‌گذرد، می‌گویند او از ما است، بر پیامبران می‌گذرد می‌گویند از ما است، از آنها هم می‌گذرد و بملائکه میرسد می‌گویند از ما است، تا اینکه به نزد حضرت پروردگار منتهی شود پس برای قاریان خود شفاعت کند تا آنکه هر یک از آنها را بهمان منزلی که خود دارد برساند، و بخاطر دارم که در روایتی دیدم که قرآن در آن روز بهر کس که می‌گذرد از آن کس زیباتر و نورانی‌تر است تا اینکه به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله برسد که با آن حضرت مساوی است، و برای قرآن حقیقتی است غیر از این خط و نقشی که بدست ما است، رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
اولین کسی که بر خداوند عزیز جبار در آید من هستم، و پس از من قرآن و اهل بیت من، و خلاصهٔ کلام آنکه برای قرآن حقیقتی و روحی، و حیاتی است، و او تجلی و پرتوی از تجلیات اولیهٔ ذات اقدس حق است.
بلی، برای آن در عالم الفاظ صورتی لفظی و در عالم نقش و نگارش صورتی منقوش است، و حال، حقیقت آن هر چه که باشد بر بندهٔ مراقب است که حرمت قرائت آن را مراعات کند و با توجه به عظمت متکلم آن که این کتاب کلام او است به عظمت آن پی ببرد و بداند که اگر استتار انوار او بصورت حروف و کلمات نبود در مقابل تجلی و پرتو- افشانی آن نه عرش را یارای ثبات و استقامت بود و نه فرش را، و اجزاء عالم از عظمت و بزرگی سلطان او و پرتو انوارش متلاشی می‌گشت، و اگر ذات اقدس حق، نگهبان و نگهدار کلیمش نبود طاقت شنیدن کلامش را نداشت هم چنانکه کوه در برابر مبادی تجلی او طاقت نیاورد
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 327

و ریزه ریزه گشت، و موسی بیهوش افتاد، و در هنگام قرائت قرآن در آیات آن تدبر نما و از آنچه مانع فهمیدن آن میشود خویشتن را خالی نما، زیرا بسیاری از قاریان قرآن را، پرده‌هائی که شیطان بر دلهای آنها افکنده، آنها را از فهم حقایق قرآنی، و عجایب احکام آن، و تازگی‌های اشارات، و دقایق و ریزه‌کاریهای اسرار آن، باز میدارد و مانع میشود، و از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده که فرمود:
اگر نبود که شیاطین گرد دلهای بنی آدم میگردند، آنان ملکوت را مشاهده می‌نمودند.
از جمله حجاب‌هائی که شیطان بر دل آدمی می‌افکند وسواس در قرائت است که او یکی از بچه‌های خود را بر او می‌گمارد تا تمام هم او را مصروف اقامهٔ حروف و کلمات گرداند و با تکرار کلمات در پی این باشد که هر حرفی را از مخرج آن ادا نماید و قواعدی را که در این باب هست رعایت کند، و کسی که در نماز تمام همش صرف این امر شود کجا بتفکر در معنای اقوال و اعمال نماز خواهد رسید، گفته شده خندهٔ شیطان بر چنین کسی که از این راه مرید او شده از همه بیشتر است.
حجاب دیگر حجاب تقلید است، و آن عبارت از اینست که قاری قرآن مطالب خلافی را از پدران و گذشتگان و امثال این‌ها چشم بسته پذیرفته باشد، و در این تقلید تعصب بورزد و اگر از حقایق قرآنی مطلبی که مخالف با عقیده او است بر او آشکار شود و انوار قرآنی بر او جلوه‌ای بنماید شیطان تقلید بر او می‌تازد و میگوید آیا پس از ایمان میخواهی کافر شوی و با مذهب خود مخالفت کنی؟ و او را با آنچه که از منع تفسیر به رأی در احادیث و روایات آمده می‌ترساند، و با این کار او را از اینکه

از آن جلوه بهره‌ای بگیرد محروم می‌سازد، و او هم بیچاره بی‌خبر از معنای تفسیر به رأی فریب ابلیس خبیث را میخورد و جلوهٔ قرآنی را ضایع می‌گرداند و بواسطهٔ تقلید از برکت و هدایت آن محروم میگردد.
حجاب دیگر، حجاب گناهان است که بعضی از گناهان در زنگار قلب و تاریکی آن اثر خاصی دارد، مثل تکبر، و ترک امر بمعروف.
و خلاصهٔ کلام آنکه هر گناهی ظلمت و زنگاری در دل از خود بجای میگذارد که وجود آن با فهم حقایق قرآنی منافات دارد و برای بعضی از آنها اثر فوق العاده‌ای است که دل را بیکباره تاریک میگرداند و دیدهٔ باطن را کور می‌سازد بگونه‌ای که هر چه نور خورشید قرآن بر اعیان حقایق معقولات بتابد او از دیدن آنها عاجز خواهد بود، همچنانکه اگر دیدهٔ ظاهر کور شد، نور خورشید در دیدن صورت‌های محسوسات بی‌فایده خواهد بود، پس هر گاه بنده خود را از موانعی که بر سر راه فهمیدن حقایق قرآنی است خالی نمود، و قلبش خاضع گشت، و از غیر، دل را فارغ ساخت و در مکان خلوتی

بقرائت قرآن پرداخت انوار قرآنی بر او پرتو خواهد افکند.
در کتاب شریف مصباح الشریعه از امام صادق علیه السّلام روایت شده که هر کس قرآن را تلاوت کند و در مقابل آن خضوع نکند و دلش نرم نگردد، و حزنی برایش پیدا نشود و ترسی در دلش پدید نیاید به تحقیق عظمت شأن خداوند را خوار شمرده و زیانی آشکار متوجه او شده است.
بنابر این قاری قرآن به سه چیز نیاز دارد: قلبی خاشع، و بدنی فارغ، و مکانی خلوت، پس هر گاه قلب خاشع گشت شیطان از او فرار

میکند، قرآن میگوید:
فَإِذٰا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰانِ الرَّجِيمِ.
ترجمه: و آنگاه که قرآن تلاوت می‌کنی بخدا پناه ببر از شیطان رانده شده.
و هر گاه خود را از اسباب اشتغال به غیر فارغ ساخت قلبش برای قرائت قرآن آماده می‌شود و در بین تلاوت قرآن فکر و خاطره‌ای متوجه او نمیگردد که او را از استضائه بنور قرآن و بهره‌وری از فوائد آن محروم گرداند، و هر گاه پس از انجام این دو امر، مکان خلوتی برای قرائت قرآن انتخاب نمود و از خلق کناره گرفت روح و سر او با خدا انس میگیرد، و حلاوت گفتگوی خداوند را با بندگان صالح خود در می‌یابد که چگونه کرامات و بدایع اشاراتش آنها را از خود فانی می- گرداند پس آنگاه که از این مشرب جامی برگرفت دیگر، حالی را بر این حال بر نخواهد گزید، و بر این وقت، وقتی را اختیار نخواهد نمود، بلکه آن را بر هر عبادت و طاعتی ترجیح خواهد داد زیرا که در آن حال بدون هیچ واسطه‌ای با خدایش بمناجات می‌پردازد و با او به گفتگو می‌نشیند، پس بنگر که کتاب پروردگارت را چگونه قرائت میکنی، و منشور ولایتت را چگونه بر میخوانی، و اوامر و نواهی او را چگونه فرمان میبری، و حدود آن را چگونه رعایت مینمائی، چرا که آن کتابی عزیز و بس گرانبها است که باطلی گرد آن نگشته، و از جانب خداوند حکیم و حمید فرو فرستاده شده پس آن را با تأنی و کلمه به کلمه تلاوت نما و بآیاتی که در بر دارندهٔ وعده یا وعیدی است که رسیدی اندکی درنگ نما، و در امثال و مواعظ آن بیندیش، و بر حذر باش از اینکه

برای رعایت قواعد و حروف آن، حدود آن را ضایع گردانی. پایان کلام امام علیه السّلام.
امام صادق علیه السّلام در این کلمات بهمهٔ اصول مراتب قرائت با اشارات لطیف و بدیعی توجه داده است، که از جمله تعظیم کلام و متکلم، و تدبر در آن، و فارغ ساختن دل از موانع فهم و تفهم، و تخصیص و تأثر و ترقی میباشد.

و در بحث‌های گذشته بعضی از مطالب راجع به تفهم و دریافتن معانی و حقایق نماز را دانستی، در اینجا نیز مطالبی راجع به تفکر و تفهم بیان میداریم تا آن کس را که در پی این امر است دستور و برنامه‌ای باشد.
پس با امید بکمک پروردگار و هدایت او، میگوئیم که هر گاه مثلا سورهٔ «واقعه» را تلاوت میکنی و میخوانی:
أَ فَرَأَيْتُمُ الْمٰاءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ. أَ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ.
آیا این آبی که می‌آشامید می‌بینید؟ آیا شما آن را از ابر فرود آوردید یا ما فرود آورنده و نازل کنندهٔ آن هستیم.
پس میبایست که تنها اهمیت آب را در رفع تشنگی و یا امثال آن از اموری که بر همه کس روشن است خلاصه نکنی، بلکه در این مسئله تأمل نما که چگونه میشود که پیدایش همه اشیاء و موجودات از او است، و بیندیش که چطور همین آب، غذای دانه میشود و دانه بصورت نبات در می‌آید، و آن نبات غذاء حیوان، و بعد غذاء انسان میشود انسانی که از استخوان و گوشت و خون و مخ، و مو ترکیب یافته است،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 331
بعد چگونه آن گوش و چشم و دیگر قوای او را تشکیل میدهد، و بنگر که چگونه روح و حیات و شعور و فکر و عقل پدید می‌آیند، سپس در حقیقت عقل و عظمت آن بیندیش، و در مراتب عقول بتفکر پرداز، بعد در مبدأ خود آب تأمل نما و این آیهٔ شریفه را بخاطر آور که میفرماید:
فَانْظُرْ إِلىٰ آثٰارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ كَيْفَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا.
به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده میگرداند.
بعد در صفت رحمت و قیام رحمت به رحمان بیندیش و از همهٔ این‌ها ببعضی از وجوه قیومیت ذات باریتعالی نسبت به این عالم پی میبری، و باز نظرت را متوجه اتحاد رحمت با آنچه که در خارج مورد رحمت واقع گردیده بنما و همینطور بفکر و نظر ادامه بده تا بهره‌ای فراوان از اسرار عالم کون نصیبت گردد.
و هر گاه این آیهٔ شریفه را تلاوت کردی که میفرماید:
اللّٰهُ لٰا إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.**
ترجمه: خدایی جز اللّه نیست آنکه زنده و پایدار است (و قائم بذات خویش بوده و قوام و پایداری هر آنچه که غیر او است از او است و او حافظ همهٔ اشیاء و بخشندهٔ آنچه که مایهٔ بقا و هستی آنها میباشد بآنها است) «1».
هر گاه این آیه را تلاوت نمودی در معنای «قیوم» و اقسام آن بیندیش پس خواهی دید که قیوم از لحاظ معنا بچند وجه است: یکی قیومیت ستونها برای سقف، و دیگر قیومیت اجسام برای اعراض، و

---

(1) مطلب داخل پرانتز معنای قیوم است. م

دیگر قیومیت نور برای شعاع، دیگر قیومیت علم برای صورتهای علمی است، و بدان که قیومیت ذات اقدس حق از همهٔ این اقسام والاتر و برتر بوده و بعضی از این وجوهی که بیان شد به قیومیت ذات اقدس حق نزدیکتر از بعضی دیگر است.
و باز اگر این آیهٔ شریفه را تلاوت نمودی که می‌فرماید:
وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.
و ما به او نزدیکتر هستیم از رگ گردن، در اقسام قرب بیندیش و در معیت ذات اقدس حق نسبت به اشیاء فکر نما و در اقسام معیت تأمل کن، پس از آن قیومیت و معیت او را از هر قیومیت و معیت و قربی که در غیر او هست منزه بدار.
و هر گاه این آیهٔ شریفه را قرائت نمودی که می‌فرماید:
وَ إِنْ مِنْ شَیْ‌ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.
ترجمه: و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزائن آن نزد ما است، و جز باندازه‌ای معلوم از آن فرو نفرستیم.
پس اولا در معنای اینکه می‌فرماید: «نزد ما است» بیندیش که این «نزد او» آیا عبارت از مکان خاصی است که از مکان اشیاء دیگر بدور است، آیا آن مکان، در محلی خارج از این عالم مثلا پس از آسمان هفتم قرار دارد، و یا در باطن همین عوالم است و بعد مکانی برای آن نیست، بعد در کلمهٔ «خزائن» بیندیش، آیا این خزائن و انبارها هم نظیر همین خزائن دنیائی مثل مخزن آب و انبار طلا و نقره و امثال آن است، یا اینکه بگونهٔ دیگری است مثل گنجانیدن میوه در ریشه‌های درخت و ذخیره ساختن درخت در دانهٔ آن، یا مثل گرد آوردن معلومات در علوم، و

معقولات در عالم عقل، بعد در چگونگی وجود هر یک از اشیاء در این خزاین و انبارها بیندیش. آیا هر یک از آنها بهمین صورتی که در این عالم هست در آن خزاین هم هست، یا بصورتی دیگر، بعد در کیفیت فرو فرستادن آن تأمل نما پس هر گاه که در امثال این مطالب بتفکر پرداختی، امید است که بابی از اصول علم برویت گشوده شود، آن‌هم بابی که ابواب زیادی از اسرار عالم کون از آن گشوده خواهد شد.
بعد هر گاه در اسماء خداوند که در قرآن آمده فکر نمائی، مثل رب، و رحمان، و رحیم، و قیوم و دیگر اسماء الهی، سپس در آثار هر یک از این اسماء در این عالم بنگری خواهی دید که همهٔ اجزاء عالم قائم به این‌ها است، مثلا اگر به ربوبیت و رحمانیت او بنگری، آیا در عالم چیزی را مشاهده میکنی که خارج از حیطهٔ این‌ها باشد؟ و اگر با دقت در این مطلب بنگری و تأمل نمائی، رحمانیت او را در شراشر وجودت و در همهٔ این عالم

خواهی دید، همینگونه ربوبیت او را، زیرا رحمانیت او عبارت از رحمت عامی است که مساوی ایجاد و ابقاء است، و ایجاد همهٔ اشیاء را در بر میگیرد، بنابر این هر موجودی که در این عالم هست وجودش از رحمت ذات اقدس حق، و بقائش هم برحمت او خواهد بود، و در خارج چیزی جز رحمت او نخواهد بود، بعبارت دیگر، عالم از حیث موجودیتش سراسر رحمت او است، و هر گاه به نسبت ایجاد با موجود توجه داشته باشی میگوئی عالم فعل او است، و اگر نسبت بین موجود و پدیده را با موجد و پدید آورنده در نظر گیری میگوئی عالم مفعول او است، بنابر این در خارج، یک چیز بیش نیست و آن همان رحمت ذات اقدس حق است. مطلب دیگر اینکه قاری قرآن در هنگام

قرائت قرآن باید متوجه باشد که مقصود از خطاب‌ها در این کتاب، او است، و هر گاه آیه‌ای تلاوت نمود که مشتمل بر امر و یا نهیی است باید بداند که او است که از طرف خدا به انجام آن امر مأمور شده و یا از آن کار باز داشته شده و همچنین در وعد وعید و غیر این‌ها. چرا که قرآن برای هدایت همهٔ امت نازل گشته و هر آن کس را که تابع رضوان و خشنودی حقتعالی باشد ذات اقدس حق به راههای سلامت و صواب رهنمون خواهد بود و بقول قرآن آنها را از تاریکی خارج و بسوی نور خواهد برد، و بصراط مستقیم هدایت خواهد کرد، چون بقول قرآن این کتاب بینشها و مایهٔ بصیرت و بینائی مردمان و هدایت و رحمت برای پرهیزگاران است، حال که نزول این کتاب بدین منظور بوده پس هر خواننده‌ای میبایست خود را مخاطب و مقصود خطاب‌های این کتاب بداند.

و اما تأثر، عبارت از اینست که انسان با اختلاف آیات، حالش تغییر کند، و حالش مناسب با آیه‌ای باشد که تلاوت میکند پس اگر آیات عذاب را تلاوت نماید محزون گردد و از ترس بگرید، و هر گاه آیات رحمت را قرائت نماید شادمان گردد، و خلاصه با هر آیه‌ای رنگ همان آیه را بخود بگیرد، و حالی مناسب با آن برایش پیدا شود.

پس آنگاه که این آیات را قرائت کند که خداوند می‌فرماید:

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ، ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ.

بگیرید او را و در زنجیرش کنید سپس بطرف دوزخش کشید، آن چنان رنجیده خاطر و محزون گردد که گویا دارد می‌میرد، و هر گاه

این آیه را تلاوت نماید که خدا میفرماید:

لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً.

از رحمت خدا ناامید نگردید که خداوند همهٔ گناهان را بیامرزد.

شادمان و مسرور گردد چنانکه گویا از خوشحالی میخواهد پرواز کند و در

هنگام قرائت اسماء و صفات ذات اقدس حق، خصوصا اسماء و صفات جلالیه او مثل شدید العقاب، خود را کوچک کند و در مقابل اسماء جلالۀ او خضوع نماید، و هنگامی که بآیاتی میرسد که از قول کفار نسبتهای ناروائی که بذات اقدس حق داده‌اند مثل داشتن فرزند و همسر و شریک بیان میدارد صوتش را کوتاه کند و همچون کسی که شرمسار و خجل میشود و آثار انکسار و شکستگی در چهره‌اش نمایان شود بگونه‌ای که گویا از خطر چنین نسبتی نزدیک است که بمیرد.
و چون نام بهشت و اوصاف آن بمیان آید شاد، و چون نام دوزخ و انواع عذاب آن برده شود بیمناک و محزون گردد، و آنگاه که از مقربین و اولیاء خدا نامی بمیان آید تمایل و علاقۀ خود را بتحصیل مقام آنها ظاهر گرداند و از خدا بخواهد که بر او منت نهاده و قرب و نزدیکی خود را نصیب او گرداند، و هر گاه از معاصی و گناهان نامی برده شود استغفار نماید بگونه‌ای که گویا میترسد که آن گناه از او سر زده باشد، و همینطور مسائل دیگر.
و بهتر آن است که هنگام قرائت این آیات بمقتضای این احوال با خدای خود بمناجات و گفتگو بپردازد، زیرا بر زبان آوردن مطلبی باعث تأکید آن در دل می‌شود، و مقصود اصلی از قرائت قرآن، دستیابی باین احوال برای قلب و نفس و روح است، و الا که اگر تنها به زبان،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 336
قرآن را قرائت نماید، ولی نه قلبش نرم گردید و نه این احوال در جوارح و اعضایش به انجام عمل نیک، اثر گذاشت، طبق فرمایش امام صادق علیه السّلام شأن عظیم خداوندی را خوار شمرده است، و شاید این حقیقت را بتوان از این آیۀ شریفه فهمید که می‌فرماید:
وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً.
ترجمه: آن کس که از ذکر و یاد من روی گرداند برای او زندگی سخت و تنگی خواهد بود.
پس میبایست که هنگام قرائت قرآن، زبان، واعظ، و عقل مترجم، و قلب و سایر جوارح و اعضاء متعظ و پندپذیر باشد.
و در این زمینه حکایتهای عجیبی از توبه و غشوة و هلاکت بعضی از افراد در هنگام قرائت قرآن رسیده، و مثلا تأثر از ترس جهنم موجب شده که حقیقت دوزخ بر او مکشوف گشته و او آن را بالعیان دیده است، همچنین شادمانی و بشارت از بهشت، سبب شده که حقیقت آن برای او آشکار گردیده و آن را بالعیان مشاهده نموده و در زمرۀ یقین دارندگان به ثواب و عقاب در آمده است، و همین طور مسائل دیگر.
اما تبری، عبارت از اینست که قاری قرآن هیچ حول و قوه‌ای برای خود نبیند، و از نگاه بخویشتن بدیدۀ رضا و خوش‌بینی بر حذر باشد، و هرگز

اعمال و کردارش موجب اعجاب و خود پسندی او نگردد، و آنگاه که ذکری از صالحان و مقربان می‌شود مبادا خود را در زمرهٔ آنها بداند، بلکه آرزو کند که خداوند بفضل و عنایت خویش او را در زمرهٔ آنها در آورد و مشتاق لقاء آنها باشد، و هر گاه آیه‌ای تلاوت
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 337
کند که در مذمت و تهدید معصیت کاران است خویشتن را مخاطب آن آیه بحساب آورده و منتظر وقوع آن عذاب بر خویشتن باشد.
این همان مطلبی است که مولا امیر المؤمنین علیه السّلام در وصف متقین و پرهیزگاران بیان میدارد و می‌فرماید:
و اذا مرّوا بآیة تخویف اصغوا إلیها مسامع قلوبهم و ظنّوا انّ زفیر جهنّم فی آذانهم.
و آنگاه که بآیه‌ای رسند که تخویف و تهدیدی در آن هست گوش دل بآن فرا میدهند بدانسان که گویا صدای شعله‌های آتش دوزخ در گوشهای آنها است. و اگر حالش چنین بود و نفسش را در همه اعمال مقصر دید، این رویه سبب قرب و نزدیکی او به رضایت و خشنودی پروردگارش می‌شود.
پس آن کس که در حال قرب و نزدیکی خود را دور ببیند ذات اقدس حق بر او لطف نموده و او را خائف و بیمناک سازد و بدینوسیله بدرجهٔ بالاتری از قرب و نزدیکی دست می‌یابد، و آن کس که در بعد و دوری از خداوند خود را نزدیک باو تصور نماید همین امنیت خاطر، سبب فریب او گشته و او را دورتر می‌سازد.
و ترقی عبارت از اینست که در قرائت قرآن مدام در حال ترقی و بالا رفتن باشد تا بدانجا که کلام را از خود ذات اقدس حق بشنود چنانکه در روایتی که از امام صادق علیه السّلام بیان داشتیم شنیدی که حضرت فرمود:
آنقدر آن آیه را تکرار نمودم که آن آیه را از گوینده‌اش شنیدم، زیرا درجات قرائت مختلف است که پائین‌ترین آن سه درجه است و پائین‌ترین آن نیز اینست که قاری قرآن چنین تصور کند که در پیشگاه خداوند متعال ایستاده و قرآن را بر او قرائت میکند در حالی که ذات
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 338
اقدس حق باو مینگرد و از او می‌شنود، در این صورت خواه ناخواه سؤال، و تمایل و زاری، و درخواست در او پیدا خواهد شد.
مرتبهٔ بالاتر از این، اینست که بقلبش مشاهده کند که خدا با او سخن می‌گوید و با کلامش با او مناجات میکند، که این مرتبه از قرائت، گوش فرا دادن، و فهم، و تعظیم، و حیاء، و هیبت، و رجاء را سبب می‌شود.
و از همه برتر اینست که در کلام، متکلم را ببیند، و در کلمات، صفات را مشاهده کند، و این امر او را از نظر بقرائت و توجه بخود و بهر آنچه که

غیر از پروردگارش که متکلم آن قرآن است، مشغول میدارد، و تنها مقصودش و تمام همش او خواهد بود، حتی از انعام و احسان او هم در خواهد گذشت و چنان خواهد بود که گویا مستغرق در مقام شهود است، و از چنین حالتی است که امام صادق علیه السّلام خبر میدهد و می‌فرماید:
و اللّه لقد تجلّی اللّه لخلقه فی کلامه و لکن لا یبصرون.
بخدا سوگند که ذات اقدس حق در کلامش برای خلقش تجلی نموده ولی آنان نمی‌بینند.
و غشوۀ آن حضرت در حال تکرار آیه‌ای از قرآن در نماز از همین باب بود.
و این درجه اختصاص بمقربان درگاه الهی دارد، و مرتبۀ پائین‌تر از آن، درجۀ اصحاب یمین، و مرتبۀ پائین‌تر برای سایر مردم و غافلان است. و لذت کامل در همان درجه و مرتبۀ آخر است و صاحب چنین حالی است که هیچ حالی را بر این حال اختیار نمیکند.
و از بعضی از حکماء نقل شده که گفته است من قرآن را تلاوت

می‌نمودم، ولی حلاوتی در آن نمی‌یافتم، تا آنگاه که بگونه‌ای تلاوت نمودم که گویا از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله می‌شنوم، و باز تلاوت نمودم، و تلاوت نمودم تا آنگاه که گویا آن را از جبرئیل می‌شنوم پس از این مرتبه بود که خطاب رسید یک منزل بیش نمانده است، و الآن آن را از متکلمش می‌شنوم و از این حال لذت و نعمتی نصیبم گشته که دیگر نمیتوانم از آن در گذرم.
و اما تفکر و تفهم، بدانگونه که در گذشته مفصلا بیان داشتیم نمیتوان در نماز رعایت این دو امر را نمود زیرا موجب می‌شود که نماز گزار از صورت نماز، خارج شود، و لذا باید بگونه‌ای که بصورت نماز خللی وارد نشود تفکر و تفهم انجام گیرد.

[در بیان خلاصه‌ای از تفسیر سورهٔ حمد]

اشاره

در اینجا بی مناسبت نیست که اجمالا بآنچه که در تفسیر سوره‌های فاتحة الکتاب، و قدر، و توحید وارد شده اشاره‌ای داشته باشیم، زیرا این سه سوره غالبا در نمازهای پنجگانه قرائت می‌شود، پس با استعانت به بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ* میگوئیم: از امام صادق علیه السّلام روایت شده که از گفتن بِسْمِ اللّٰهِ* غفلت منما هر چند که در پی آن امری کوچک و بی‌مقدار باشد و از آن حضرت رسیده که فرمود: هر کس از شیعیان ما ترک گفتن بِسْمِ اللّٰهِ* کند خدا او را به امری ناخوشایند امتحان کند تا موجب توجه او بر شکر و ثناء، و محو آثار تقصیرش گردد.
و در اخبار آمده که یکی از شیعیان در محضر مولا علی علیه السّلام هنگام نشستن از گفتن بِسْمِ اللّٰهِ* غفلت نمود پس افتاد و سرش شکست امام علیه السّلام باو فرمود: این بخاطر ترک بِسْمِ اللّٰهِ* بود، و در اخبار ما و اخبار عامه احادیث بسیاری در این زمینه آمده است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 340
و در اخبار آمده است که به «باء» وجود هستی ظاهر گشت و به نقطهٔ زیر باء، عابد از معبود تمیز داده شد، و در قرآن کریم آمده است که:
لٰا رَطْبٍ وَ لٰا یابِسٍ إِلّٰا فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ.
هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در قرآن هست

[در بیان بِسْمِ اللّٰهِ* و حروف آن]

و از امیر- المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرمود:
آنچه در همهٔ قرآن هست در سورهٔ فاتحه هست، و هر آنچه که در سورهٔ فاتحه هست در بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ هست و آنچه در بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ* هست در باء بِسْمِ اللّٰهِ* هست، و آنچه که در باء هست در نقطهٔ باء هست و من نقطهٔ زیر باء بِسْمِ اللّٰهِ* هستم، و در خبر دیگر آمده که «باء» بهاء و روشنی خداوندی، و «سین» سناء و والائی او است و در کافی و توحید و معانی الاخبار، از عیاشی از امام صادق علیه السّلام نقل شده که «باء» بهاء، و «سین» سناء او، و «میم» مجد و بزرگواری باریتعالی است. صاحب تفسیر قمی از امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام و امام رضا علیه السّلام به اسانید خود که جملگی مورد اعتماد هستند مثل همین مطلب را روایت نموده، ولی بجای مجد خدا، ملک خدا آمده است، و در توحید از طریق دیگری بهمین صورت آمده است.
و باز صاحب کتاب توحید، باسناد خود از امام رضا علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: اول چیزی که خدا برای آموزش کتابت بخلقش آفرید حروف معجم بود، تا اینکه می‌فرماید: پدرم از پدرش از جدش امیر المؤمنین علیه السّلام مرا حدیث نمود که آن حضرت دربارهٔ الف- ب- ت- ث، فرمود: الف آلاء و نعمتهای خداوندی، و باء بهجت و جلوه و شکوه حضرت حق تعالی است تا اینکه فرمود «س»
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 341
سناء اللّه و والائی پروردگار، و میم ملک خدا در روز قیامت است تا آخر حدیث.
و در همان کتاب از امام موسی کاظم علیه السّلام در تفسیر «میم» آمده که آن را بملک خدا تفسیر نموده است.
و در روایتی که از امیر المؤمنین علیه السّلام در تفسیر ابجد رسیده و روایتی دیگر از امام باقر علیه السّلام در تفسیر حمد، در هر دو روایت «میم» کنایه از ملک خداوندی دانسته شده است.
و باز روایاتی که در تفسیر حروف لفظ جلالهٔ اللّه رسیده، الف را کنایه از آلاء و نعمتهای خداوندی دانسته است که در بعضی از آنها نعمت، مقید به نعمت ولایت شده است، و لام را کنایه از الزام خداوند بندگان را به ولایت، و هاء را کنایه از مخالفین محمد و آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و در بعضی کنایه از هول و هراس دوزخ، و در بعضی کنایه از هاویه که چاهی در دوزخ است دانسته‌اند، و مراد از همهٔ این‌ها یکی است چنانکه ظاهر است.

میگویم طبرسی از تفسیر ثعلبی و او باسناد خود از حضرت رضا علیه السّلام روایت نموده که فرمود در «الف» شش صفت از صفات خدائی است، یکی ابتدا، زیرا خداوند ابتدا همهٔ آفریده‌ها است، و الف هم ابتدا همهٔ حروف است دیگر استواء، که خداوند عادل و بدور از ظلم و ستم است، و الف هم ذاتا راست میباشد، دیگر انفراد، که خدا هم فرد است و الف هم فرد، دیگر اینکه خلق بخدا متصل می‌شوند ولی خدا بخلق متصل نمیگردد، و جملگی نیازمند او هستند و او بی‌نیاز از آنها است، الف هم، چنین است و الف متصل بهیچ حرفی نمی‌شود بلکه

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 342

حروف باو متصل می‌شوند و او جدای از بقیهٔ حروف است، و خداوند هم چنین است که بندگان باو متصل می‌شوند، و او در جمع صفات از خلقش جدا است، و معنای الف از الفت گرفته شده، و پروردگار هم سبب الفت خلق است در کتاب کنز الدقایق هم مثل این روایت آمده است.

[در بیان این معنا که حروف هم در مقابل سایر عوالم برای خود عالمی دارد]

میگویم از این اخبار و دیگر احادیث و روایاتی که در این زمینه رسیده دانسته می‌شود که حروف هم در قبال سایر عوالم، برای خود عالمی دارد و ترتیب آن مطابق با ترتیب دیگر عوالم است، و الف چنانست که گویا دلالت بر واجب الوجود دارد و باء بر مخلوق اول، که همان عقل اول و نور اول که نور پیامبر ما صلّی اللّه علیه و آله باشد دلالت میکند و لذا از آن تعبیر به «بهاء اللّه» گردیده است، زیرا بهاء بمعنای حسن و جمال است، و مخلوق اول عبارت از ظهور جمال پروردگار است، بلکه اگر در معنای بهاء دقت کنیم می‌بینیم که آن عبارت از نور با هیبت و وقار است، که این حقیقت، مساوی با جمال و جلال، و جامع آنها است، و مرتبهٔ دوم، مرتبهٔ «سین» است، که به «سناء اللّه» تفسیر شده است، و سناء در لغت بمعنای روشنی برقی است که می‌جهد و بمعنای رفعت و والائی است، و دلالت بر مرتبهٔ نفس کلی دارد، سوم، مرتبهٔ «میم» است که از دائرهٔ امکان حکایت می‌کند، و تفسیر به «ملک» شده است، بنابر این عوالم سه تا است عالم عقل، و عالم نفس، و عالم ملک و شهادت، اگر خواستی بگو: عالم جبروت، و ملکوت و ناسوت. این مطالبی بود راجع به حروف بسم اللّه.

در معنای کلمهٔ شریفهٔ اللّه

و اما آنچه در تفسیر کلمات بسم اللّه آمده است، یکی روایتی است
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 343
در توحید از امیر المؤمنین علیه السّلام که مردی در خدمت آن حضرت ایستاد و گفت ای امیر المؤمنین مرا از معنای بسم اللّه الرحمن الرحیم خبر ده، امام علیه السّلام فرمود:
اللّه عظیم‌ترین اسم از اسماء خداوند است، که غیر او نمیتواند این اسم را بر خود نهد، و هیچ مخلوق و آفریده‌ای را نمیتوان بآن، نامید، مرد گفت تفسیر «اللّه» چیست؟ فرمود: اللّه یعنی آن کسی که در هنگام گرفتاریها و حوائج هر مخلوقی رو سوی او میکند و آنگاه که امید انسان از همه جا قطع، و هر سببی را سوای او بی‌ثمر می‌بیند باو توجه میکند و دست نیاز بسوی او دراز می‌نماید. و در روایتی دیگر که از آن حضرت علیه السّلام رسیده می‌فرماید که اللّه یعنی معبودی که خلق در او حیران، و رو سوی او دارند، و ذات اقدس حق از اینکه بدیدگان درک شود، مستور و از اینکه به وهم آید محجوب میباشد.
صاحب کتاب توحید پس از نقل این روایت میگوید: از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود اللّه، یعنی آن معبودی که خلق از درک ماهیت او حیران و سرگشته، و از احاطة بکیفیت و چگونگی او سرگردان هستند.
و عرب، هر گاه کسی در چیزی حیران شود و به کم و کیف آن پی نبرد میگوید اله الرجل.
و هر گاه انسان در حال ترس و بیم بکسی یا چیزی پناه جوید عرب میگوید: و له الرجل. و «اله» در لغت بمعنای موجودی است که از حواس خلق پوشیده و مستور است.

در کتاب توحید آمده که رحمن،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 344
یعنی آن کسی که با ارزانی داشتن رزق ما بر ما رحم میکند، و رحیم یعنی آنکه در ادیان و دنیا و آخرتمان، ما را مورد رحم قرار دهد و دین را بر ما سبک گردانید و آن را آسان نمود، و باینکه ما را از دشمنانش جدا نموده بر ما رحم کرد.
و در روایتی دیگر که مورد اعتماد است آمده که: رحمن بهمهٔ خلق، و رحیم بمؤمنین بخصوص، و در کتاب توحید در ضمن حدیثی آمده که راوی می‌گوید گفتم «الرحمن» فرمود بهمهٔ عالم، گفتم «الرحیم» فرمود: تنها بمؤمنین. و در روایت دیگری رحمان، بخداوند مهربانی که روزی آفریدگان را پیوسته بر آنها ارزانی میدارد گر چه آنها از اطاعت او سر باز زنند، تفسیر شده است.
و صاحب مجمع البیان از عیسی بن مریم علیه السّلام نقل نموده که فرمود:
الرحمن یعنی رحمان و بخشندهٔ در دنیا، و الرحیم، یعنی بخشندهٔ در آخرت.
و در یکی از دعاهای صحیفهٔ سجادیه آمده است که:
یا رحمان الدنیا و الآخرة و رحیمهما.
و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که رحمان اسم خاص است برای صفت عام، و رحیم اسمی عام است برای صفتی خاص.
می‌گویم اصل رحمت، بمعنای عطوفت و مهربانی است، و این صفت برای ما انسان‌ها سه حالت پدید میآورد، اول رقت دل از مشاهدهٔ حال آن کس که مورد رحم قرار می‌گیرد، سپس شفقت و دلسوزی نسبت باو، و پس از آن انجام آنچه که مقتضای این دلسوزی و مهربانی نسبت به او است از احسان و انعام، و چنین بنظر میرسد که آن حالتی که لفظ «رحم» برای آن وضع شده همان حالت دوم است، و حالت اول از مبادی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 345
و حالت سوم از نتایج آن می‌باشد و اگر این را پذیرفتیم، دیگر در اطلاق این صفت بر خداوند، لازم نیست که به تجوز و چشم پوشی، قائل شده و بگوئیم مقصود از آن تنها اثبات غایت و نتیجهٔ این صفت برای خداوند است، چنانکه کسانیکه چنین پنداشته‌اند که رقت و نرم دلی جزء حقیقت این صفت است، و از طرفی چون نمیتوانستند که این تغییر حالت را به ذات اقدس حق نسبت بدهند، بر این شده‌اند که بگویند اطلاق لفظ رحمان و

رحیم بر خداوند از باب مجاز بوده و از نسبت این صفت بخداوند تنها غایت و هدف آن منظور است، ولی بنابر آنچه که ما گفتیم اطلاق «رحیم» بر خداوند، از باب الغاء حقیقت این صفت و اعتبار غایت و نتیجهٔ آن نیست، بلکه برای رحمت پروردگار هم چون سایر افعال خداوندی، مبادی وجودیه‌ای است که بی‌نیاز از تحقق است و این همان حقیقت معانی این الفاظ است، بنابر این، حقیقت رحمت، همان معنائی است که باعتبار آن همهٔ ممکنات مورد رحم و عطوفت پروردگار قرار میگیرند، و آن، همان حقیقت اسم رحیم است که از اسماء مخلوقه عینیهٔ حضرت ذو الجلال می‌باشد، چنانکه از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود:
ذات اقدس حق را صد رحمت است که یکی از آنها را بزمین نازل نموده و آن را بین خلق تقسیم نمود، پس هر چه محبت و مهربانی و عطوفت در این دنیا است از همان یک قسمت است، و نود و نه قسمت دیگر را برای خود نگهداشت، تا در قیامت نسبت به بندگانش مبذول دارد، بنابر این اطلاق رحمان بر خداوند متعال باعتبار آفرینش رحمت رحمانیهٔ او، و اطلاق رحیم، باعتبار قیام رحمت، به ذات اقدس حق است، آن‌هم قیام صدور، نه قیام حلول، پس رحمت رحمانیتش عبارت از افاضهٔ وجود منبسط
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 346
بر جمیع مخلوقات، و ایجاد او همان رحمانیت او، و آنچه وجود و هستی یافته رحمت او است، و رحمت رحیمیه ذات اقدس حق عبارت از افاضهٔ هدایت و کمال نسبت به بندگان مؤمنش در دنیا و اعطاء پاداش و ثواب بآنها در آخرت است، بنابر این، رحمانیت حق تعالی که مسئلهٔ ایجاد را شامل می‌شود مسئلهٔ عامی است که نیک و بد را در بر می‌گیرد، ولی رحیمیت او که هدایت او می‌باشد اختصاص بمؤمنین دارد، و رحمان از جهت اینکه بر رحمت مطلقهٔ عام دلالت میکند بر رحمت مخلوقات اطلاق نمی‌شود، و از جملهٔ خصائص حضرت حق تعالی است، ولی رحمت رحیمیه از جهت اینکه اختصاصی و مقید است، اطلاق آن بر رحمت و عطوفتی که بین مخلوقات است مانعی ندارد، پس آن کس که بعالم از این جهت که قیام آن بایجاد حضرت حق تعالی است بنگرد، گویا به رحمانیت او نظر نموده و در خارج جز خداوند رحمان، و رحمتش چیز دیگری نخواهد دید، و اگر که بعالم باعتبار ایجاد آن از ناحیهٔ ذات اقدس حق بنگرد چنین است که گویا جز خداوند رحمان و بخشنده چیز دیگری نخواهد دید.

[در بیان این معنا که در بعضی از روایات رحمان بدنیا و رحیم به آخرت اضافه شده است]

مسئله‌ای که باقی مانده اینست که در بعضی موارد، رحمان بدنیا، و رحیم بآخرت اضافه می‌شود، و باز در دعاء میخوانیم که هر دو هم به دنیا و هم بآخرت اضافه شده و معصوم علیه السّلام میفرماید:
یا رحمان الدنیا و الآخرة و رحیمهما.
اما اول، اشاره باین حقیقت است که رحمت رحمانیهٔ پروردگار، عبارت از رحمت مطلقه‌ای است که اختصاص بمؤمنین ندارد و رحمت رحیمیهٔ او خاص مؤمنان است، و چون ظهور اولی در دنیا، و دومی در
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 347
آخرت است، رحمانیت او به دنیا، و رحیمیت او بآخرت اضافه شده است، اما صورت دوم که هر دو هم بآخرت اضافه شده و هم به دنیا، اشاره باین حقیقت است که هر دو این رحمتها در هر دو سرا وجود دارد، و چنین نیست که کفار از جمیع وجوه رحمت رحیمیهٔ او محروم شده باشند، زیرا دعوت آنها به ایمان و بعثت انبیاء، و فرو فرستادن کتب آسمانی برای هدایت آنها، بهرهٔ آنها از رحمت رحیمیهٔ او است، و آنها بخاطر سوء اختیار خود خویشتن را از آن محروم ساخته و آن را ضایع نموده‌اند.
مطلب دیگر اینکه اگر کسی ادعا کند که هر چه رحمت است همهٔ از آن رحمان و رحیم و آن بخشنده و بخشایشگر است سخنی صحیح گفته است، زیرا آنچه که از رحمت و عطوفت و مهربانی در این عالم دیده می‌شود در حقیقت شعاعی از پرتو رحمت حق تعالی و اثری از آثار او است، و نسبت آن به ذات اقدس حق از نسبتش بهر کس دیگر درست‌تر و صادق‌تر خواهد بود، و اگر رحمت و عطوفتی بغیر او نسبت داده شد از باب تأویل خواهد بود و چنان است که ما نور چراغ را بمجرد وساطت شیشه در رساندن آن، به شیشه نسبت بدهیم، بلکه نسبت رحمت به غیر خدا هم چون نسبت دادن اشراق و پرتو افشانی به نور خورشید، و نسبت آن بحق تعالی هم چون نسبت اشراق بخود خورشید است.
مطلب دیگر اینکه گاه می‌شود که ابلیس خبیث در دل مؤمن ایجاد شک میکند باینکه دردها و رنجها و احتیاج و ناگواریهائی که در این عالم است بخصوص نسبت بمؤمنین و اولیاء پروردگار، با کمال رحمت و قدرت حضرت حق منافات دارد، و اگر مؤمن در پاسخ بگوید که این
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 348
شرور و بدیها، نسبت به عواقب خیری که برای مؤمن دارد چیزی جز رحمت نیست، او می‌گوید که آیا خداوند قادر نیست که همین خیرات را

بدون این رنج و ناگواریها باو برساند؟ اینجا است که آن مسکین از جواب در می‌ماند. و آنچه که الآن در جواب باین سؤال بخاطرم گذشت اینست که همانگونه که از کلام خدای متعال که می‌فرماید:
وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلّا عِنْدَنا خَزٰائِنُهُ وَ مٰا نُنَزِّلُهُ إِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.
و هیچ چیزی نیست مگر اینکه خزائنش نزد ما است، و ما جز باندازهٔ معلوم از آن فرو نفرستیم. فهمیده می‌شود ذات اقدس حق در افاضهٔ فیض، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، سایر صفات را بصفت حکمت مقید نموده و قدرت و رحمت او هم مستثنای از این امر نیست و برای حکیم، هیچ آفرینش، و هیچ کار، و هیچ جود و بخشش و رحم و عطوفتی که منافی با حکمت او باشد نخواهد بود.

[بهرۀ بنده از صفت رحمانیت خداوندی]

مطلب دیگر اینکه بهرۀ بنده از صفت رحمان اینست که هیچ مستمندی را وا نگذارد مگر اینکه باندازه‌ای که در توان دارد نیازش را بر طرف کند، و در همسایگی و شهر خود اگر فقیری دید خود را در رفع نیاز او متعهد ببیند، و در رفع نیازمندیش بمال و یا آبرو و یا شفاعت نزد دیگران، کوشش کند و اگر از همۀ این‌ها عاجز بود با دعاء او را کمک کند، و از نیازمندی و احتیاج او غمگین باشد و خود را در ضرر و یا حاجت او سهیم بداند. اما بهرۀ او از رحمت رحیمیۀ پروردگار باینستکه ببندگان غافل او ترحم کند، و آنان را از راه غفلت و بی‌خبری باز گردانیده و با موعظه و ارشاد و مهربانی و لطف- نه با قهر و غضب- بخدا دعوت نماید، و به گناهکاران بدیدۀ رحمت بنگرد نه به چشم سرزنش، و هر گناهی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 349
که از کسی سر زد چنین باشد که گویا خود او آن گناه را مرتکب شده، و تا حدی که برایش امکان دارد در ازاله و از بین بردن آن سعی و کوشش نماید، و با این عمل، گناهکاران را از معرض سخط و غضب پروردگار دور سازد، و از دوری از جوار رحمت حق، و گرفتار شدن بعذاب او آنها را نجات دهد.
مطلب دیگر اینکه آنچه مهم است اینست که انسان در خارج، بسم اللّه الرحمن الرحیم، را بشناسد، و بدان عارف باشد و در استغاثه بذات اقدس حق در همۀ امور بآن توجه داشته باشد، معرفت جزئیۀ شخصیه، زیرا برای هر چیزی دو جهت است، جهتی از خدا، و آن همان جهت اسم اللهی آن است که ذات اقدس حق با آن، آن شیء را پدید آورده است، و جهتی دیگر جهت نفس خود آن چیز، و حقیقت استعانت به «اسم اللّه» اینست که انسان در خارج این جهت را بشناسد و بدان معرفت داشته باشد و با آن بذات اقدس حق توجه کند و رو سوی او نماید.
در اینجا بی‌مناسبت نیست که باشکالی که برای بعضی از اهل علم پیدا شده و قرائت بسم اللّه را در ابتدای هر سوره‌ای بدون تعیین آن، یا قرائت آن را بقصد سوره‌ای، غیر از آن سوره که قرائت نموده جایز ندانسته‌اند جواب گوئیم این‌ها می‌گویند که چون بسم اللّه در هر سوره‌ای آیه‌ای از آن سوره هست، بنابر این بسم اللّه در هر سوره‌ای غیر از بسم اللّه سورۀ دیگر خواهد بود، چون ثابت شده که بجز سورۀ برائت، در اول هر سوره‌ای بسم اللّه نازل گشته و تعین قرآنیت این الفاظ آنگاه خواهد بود که بقصد حکایت آنچه که جبرئیل بر رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله قرائت نموده

انجام گیرد، و الا که اگر بغیر از این قصد باشد، حقیقتی برای آن نخواهد بود، و بنابر این لازمهٔ قرآنیت آیات اینست که از آنها همان قصدی که جبرئیل در هنگام قرائت آنها داشته، منظور گردد، و آنچه که جبرئیل در هنگام قرائت بسم اللّه الرحمن الرحیم سورهٔ فاتحة الکتاب قرائت نموده، حقیقت بسم اللّه این سوره بوده است، بنابر این بسم اللّه هر سوره‌ای نمی‌تواند آیه‌ای از آن سوره باشد مگر بقصد بسم اللّه همان سوره، و هر گاه که قاری قرآن در هنگام قرائت بسم اللّه در قصد و نیت خود مشخص نکند که این بسم اللّه این سوره است آیه‌ای از آن سوره نخواهد بود، بلکه می‌توان گفت در این صورت، بسم اللّه، آیه‌ای از قرآن نیست.
جواب همهٔ این‌ها اینست که برای قرآن، کلا حقایقی در این عوالم هست و آن را تأثیرات مخصوصی است، و حقیقت آن بمجرد اینکه آیات آن را جبرئیل قرائت نموده نیست، بلکه این مطلب ربطی بماهیت قرآن ندارد، و بسم اللّه نیز یک آیه بیش نیست که در اول هر سوره‌ای نازل شده است، و این مطلب که بسم اللّه با هر سوره‌ای نازل گشته باعث اختلاف در حقیقت آن نمی‌شود، و بسم اللّه سورهٔ فاتحة الکتاب مثلا همان بسم اللّه سورهٔ اخلاص است، و لازم نیست که در قرائت هر سوره‌ای بسم اللّه مخصوص همان سوره قصد شود، و الا که واجب بود در هنگام قرائت سورهٔ فاتحة- الکتاب نیز معین شود که آیا مرتبهٔ اول انزال این سوره مقصود است یا مرتبهٔ دوم، چون این سوره دو بار نازل گشته است. بنابر این اگر در هنگام قرائت بسم اللّه، قصد قرائت سورهٔ خاصی نداشته باشد، یا اگر قصد قرائت سوره‌ای نمود و با این قصد بسم اللّه گفت سپس سورهٔ دیگری قرائت نمود اشکالی نخواهد داشت، و این اختلاف مثل اختلاف قصدی

است که خارج از تعین ماهیات است.
مثلا اگر فرض کردیم که نماز در مسجد افضل است ولی فرد نماز گزار در هنگام نماز از اینکه در مسجد است غافل شد یا اینکه امر بر او مشتبه گشت و خود را در غیر مسجد پنداشت و با این حال نماز گذارد ضرری بنمازش نمیرسد و در اینکه در مسجد بوده، اشکالی نخواهد بود، بلی به ثوابی که با قصد خواندن نماز در مسجد، برای او بود دست نخواهد یافت، بلکه آنچه از اخبار و روایات بر می‌آید مسئله در باب نیت از آنچه ما گفتیم وسیعتر است، مثل اینکه اگر کسی از اینکه ماه رمضان فرا رسیده بی‌خبر بود، و با نیت روزهٔ غیر ماه رمضان روزه گرفت، روزه‌هایش به روزهٔ ماه رمضان حساب خواهد شد.

پس از این بحث مناسب است که سخنی دربارۀ تفسیر اسم بیان داریم:
تفسیر اسم به «سمة» که بمعنای علامت و نشانه است در اخبار معروف است، و اخباری که در زمینۀ حدوث اسماء پروردگار رسیده بحد تواتر و روایاتی که در اثبات اسماء عینیه‌ای که برای ذات اقدس حق است وارد شده بسیار است، همچنین روایات زیادی در این باب که اهل بیت معصومین علیهم السّلام اسماء حسنای خداوندی هستند وارد شده، و از این روایات چنین استفاده می‌شود که همۀ افعال خداوند در این عالم، از ابداع، و خلق، و رزق، و حفظ و غیر این‌ها همه و همه قضیۀ اسماء خداوندی است، و ذات اقدس حق بعضی از مخلوقات را واسطۀ آفرینش بعضی دیگر نموده و آن واسطه را اسم خود دانسته است.
چنانکه از مضامین بعضی از ادعیه این حقیقت بدست می‌آید و ما در دعاها
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 352
میخوانیم:
اسئلک باسمک الذی خلقت به البحر و باسمک الذی خلقت به الجبال.
از تو میخواهم بآن اسمت که دریا را با آن آفریدی، و بآن اسمت که با آن کوهها را پدید آوردی.
و برای اسماء پروردگار مراتبی است که مرتبۀ بعضی بالاتر از مرتبۀ بعضی دیگر است، و اعظم اسماء او همان مخلوق اول است که واسطۀ بین ذات اقدس حق و بین غیر او است که با کمک بعضی از اخبار و روایات، این مخلوق اول با نور پیامبر ما محمد ابن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله و آل آن حضرت که در این نورانیت با او متحد هستند انطباق دارد.
و بی‌مناسبت نیست که بعضی از روایاتی که در اثبات این مطلب رسیده بیان داریم:
از جمله در کتاب توحید روایت شده که از حضرت رضا علیه السّلام از تفسیر «بسم اللّه» سؤال شد، حضرت فرمود:
معنای سخن کسی که می‌گوید: «بسم اللّه» یعنی خود را به نشانه و علامتی از نشانه‌های خداوند که عبادت او باشد علامت گذاری نمودم، راوی می‌گوید گفتم «سمة» چیست؟ حضرت فرمود: یعنی نشانه و علامت.
می‌گویم آن کس که حقیقت تسمیة را محقق سازد در واقع بمقام عبودیت حق تعالی دست یافته است، عبودیتی که کنه و جوهرۀ آن ربوبیت و پروردگاری است، و آن نشانۀ ربوبیت و مظهر آن است، زیرا عبودیت، فناء است و تبعیت، و قابلیت، و سؤال و التجاء، و اعتصام،

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 353
و ربوبیت کمال است و، جود، و بخشش، و اعطاء و ایجاد، و امداد، و تأثیر، و اولی مظهر دومی، و زمینهٔ ظهور و بروز آن است، بنابر این آن کس که نفسش را به نشانه‌های بندگی که همان جهات فقر و فناء باشد علامت بزند در حقیقت به آنچه که از تأثیر ربوبیت اراده نموده دست یافته است.
و کسی که خود را با نشانه‌های نفسانی خود علامت بزند یعنی برای خود حول و قوه و قدرتی قائل باشد و ببیند، خود حجاب خود گشته، و نفس او حجاب بین او و پروردگارش شده است، بیان مطلب اینکه برای هر ممکن موجود، زوجی ترکیبی است که برای آن نیز وجود و ماهیتی است، یعنی برای وجود خاص هر ممکنی دو جهت است، جهتی از پروردگارش که همان جهت ایجاد و پیدایش او از ناحیهٔ حضرت حق باشد، و جهتی از نفس خود او که همان انانیت و ماهیت او است، که اگر از جهت پیدایش او از ناحیهٔ حضرت حق قطع نظر کنیم این جهت دوم فناء و عدم خواهد بود، و کسی که کاری انجام می‌دهد اگر باین حقیقت توجه داشته باشد که از جهت خود او جز فقر و نیاز چیز دیگری نیست، و حول و قوه‌اش همه و همه از جهت ایجاد حضرت حق تعالی او را میباشد در حقیقت خود را به نشانه‌ای از نشانه‌های خداوندی که همان فقر و فناء خود او باشد علامت گذاری نموده، و همین امر، نشانه‌ای از نشانه‌های خدائی است، بعبارت دیگر، هر گاه او خود را فقیر و فانی، بلکه فقر و فناء ببیند، در تحصیل و دستیابی بآنچه که در پی آن است بخدا و اسماء او توجه خواهد داشت.
روایت دیگر در کتاب کافی، و توحید، از امام صادق علیه السّلام روایت
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 354
شده که آن حضرت فرمود: ذات اقدس حق اسمی بیافرید با حروف بدون اینکه صوتی بکار گرفته شود، و با لفظ بدون اینکه به نطق و گفتن در آید و با شخص بدون اینکه جسد و جسمی داشته باشد و با تشبیهی که به وصف در نیاید، و با رنگی که رنگ نشده و ابعاد و اطراف و حدی برای آن نیست، و از حس هر توهم کننده‌ای بدور و پنهان بدون اینکه چیزی او را پوشیده داشته باشد، پس آن اسم را کلمهٔ تام و تمامی گردانید که شامل چهار جزء بود که هیچیک از اجزاء آن قبل از دیگری نبود سه اسم از آن اسماء را بخاطر نیاز خلق بآنها ظاهر گردانید و یکی را مخفی و پوشیده داشت، و آن همان اسمی است که از غیر پوشیده و در خزانهٔ علم خداوندی است، پس این اسم‌هایی که آشکار شدند و آنکه ظاهر است آن «اللّه» تعالی است، و ذات اقدس حق برای هر یک از این نامها چهار رکن مسخر و رام نمود که جمعا دوازده رکن می‌شود بعد برای هر رکنی سی اسم که هر فعلی منسوب بیکی از آنها است بیافرید که آن اسماء عبارتند از: الرحمن، الرحیم، الملک، القدوس، الخالق، البارء، المصور، الحی، القیوم، لا تأخذه

سنه و لا نوم، العلیم، الخبیر، السمیع، البصیر، الحکیم، العزیز، الجبار، المتکبر، العلی، العظیم، المقدر، القادر، السّلام، المؤمن، المهیمن، الباری، المنشئ، البدیع، الرفیع، الجلیل، الکریم، الرزاق، المحیی، الممیت، الباعث، الوارث.
و دیگر اسماء حسنای خداوند تا سیصد و شصت اسم، که این اسماء منسوب بآن اسماء سه‌گانه، و آن نامهای سه‌گانه بمنزلهٔ ارکان این‌ها هستند، و آن یک اسم مکنون به این سه اسم پوشیده و محجوب است و این همان سخن خداوند است که می‌فرماید:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 355
قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ أَیًّا مٰا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ.
بگو بخوانید اللّه را یا بخوانید رحمن را، هر کدام را که بخوانید پس برای او است نامهای نیکو.
می‌گویم شاید بتوان گفت مراد از این اسم عینی همان نور محمد میباشد که اولین مخلوقی بود که خداوند آن را پدید آورد و مراد از جزء مخزون و مکنون آن جهت الهیت آن، و مقصود از سه جزء ظاهری آن عوالم ثلاثهٔ آن باشد که یکی عالم روح مجرد، و دیگر عالم مثال که بصورت مقید گردیده و سوم عالم جسم که مقید بماده و صورت است، و مراد از ارکان چهارگانه همان چهار ملک معروف باشند که عبارتند از اسرافیل، و میکائیل، و جبرائیل، و عزرائیل که موکل بزندگی و مرگ و علم و روزی مخلوقات هستند، یا اینکه مراد از ارکان اربعة خود مرگ و زندگی و علم و رزق باشد، و مقصود از سیصد و شصت اسمی که فعل منسوب بآن ارکان دوازده‌گانه است، همان افاضات ذات اقدس حق به وساطت آن چهار ملک در عوالم سه‌گانه باشد، مثلا هر چه که در عالم ارواح و مثال و اجسام از روزی و رزق آنها باشد آن همان است که ذات اقدس حق باسم رزق بوساطت میکائیل افاضه نموده است، همچنین آنچه که در این عوالم از علم و هدایت یافت شود، آن همان است که بوساطت جبرئیل باسم علم افاضه نموده است، و همین طور جملهٔ تأثیراتی که در این عوالم سه‌گانه بایجاد ذات اقدس حق، و بوساطت این ملائکه‌ای که بزنده نمودن و میراندن و رزق و علم گمارده شده‌اند واقع می‌شود، و مجموعهٔ آنها سیصد و شصت نوع از مؤثرات است، باسماء عینیه نامیده شده است، و ممکن است که تحت هر یک از این انواع، اصناف
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 356
زیاد و افراد بی‌شماری قرار داشته باشد و جملگی از عالم اسماء بحساب آیند و بهمین خاطر است که گفته شده اسماء اللّه غیر قابل شمارش است، و بناچار میبایست که بعضی فوق بعضی دیگر و محیط بآن، و بعضی در عرض بعضی دیگر باشد.

و آنکه بهمهٔ این‌ها احاطه دارد او همان واحد احد و ذات اقدس حق است، و شاید مقصود مولا علیه السّلام از آن سخن که می‌فرماید:
لکلّ شیء منها حافظ و رقیب، و کلّ شیء منها بشیء محیط و المحیط بما احاط منها الواحد الاحد الصّمد.
همین مطلب باشد.
صاحب کتاب شریف کافی باسناد خود از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت در تفسیر این آیهٔ شریفه که می‌فرماید:
وَ لِلّٰهِ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ فَادْعُوهُ بِهٰا.
و برای خداست اسم‌های نیکوئی پس او را بآن اسم‌ها بخوانید.
فرموده است:
نحن و اللّه الاسماء الحسنی.
سوگند بخدا آن اسم‌های نیکو ما هستیم.
و باز صاحب کتاب وافی می‌گوید: رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
اول ما خلق اللّه نوری. و در روایت دیگر رسیده که:
اول ما خلق اللّه روحی.
و در بعضی از دعاهای ماه رمضان از آن حضرت، بحجاب اقرب، یاد شده است، بنابر این آن بزرگوار طرف ممکن، و واسطهٔ بین واجب الوجود و سایر ممکنات است که متصل بحضرت باریتعالی، و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 357
امداد شده از ناحیهٔ او است، بنابر این اگر کسی توانست نفس و فکر خود را از جمیع کدورتها و تاریکی‌های معاصی پاک گرداند و انواع خیالات و اوصافی که بر او عارض شده از خود دور نماید و از وجه روح خود این پرده‌ها را بر گیرد و سایر حجاب‌ها را بکناری زند، می‌تواند که نور آنها صلوات اللّه علیهم اجمعین را بشناسد، و با این معرفت، روحش را با رواح آنها متصل کند و از نورانیت آنها کمک بگیرد، در این صورت است که از شیعیان مقرب و نزدیک آنها، و در زمرهٔ اولیاء آنان خواهد بود- خداوند چنین مقامی را نصیب ما و جمیع اولیاء مؤمن خود گرداند- و احتمال دارد که مقصود از معرفت اسم اعظم، همین باشد که ما بیان داشتیم، پس اگر ولیی از اولیاء باین حقیقت معرفت پیدا نمود، و در دعاهای خود با چنین معرفتی بخدا توجه نمود، خداوند دعایش را قبول، و او را بخواسته‌اش خواهد رسانید.

در بیان مطالبی راجع به بسم اللّه

در اینجا لازم است که بعضی مطالبی که در مورد بسم اللّه رسیده بیان شود تا مقصود بدان تمام شود.
در کافی از امام باقر علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود: اول هر کتابی که از آسمان نازل گشته، بسم اللّه الرحمن الرحیم. بوده است، و هر گاه آن را قرائت نمودی پس از اینکه استعاذه ننمودی باکی نداشته باش، و هر گاه آن را قرائت نمودی آنچه بین آسمان و زمین است حافظ و سپر تو خواهد شد.
و صاحب تفسیر قمی از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: بسم اللّه الرحمن الرحیم سزاوارترین سخنی است که میبایست بلند گفته شود و این همان آیه‌ای است که خداوند دربارهٔ آن
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 358
فرموده است:
وَ إِذٰا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلیٰ أَدْبٰارِهِمْ نُفُوراً.
(اسراء- 46).
ترجمه: و آنگاه که در این قرآن خدایت را بیکتائی یاد کنی آنان پشت نموده و از آن بگریزند.
و گفته شده شاید علت رجحان بلند خواندن بسم اللّه این باشد که این امر موجب ظهور فیوضات آن در عالم می‌گردد.
و شیخ در صحیح روایتی نقل نموده که صراحتا فضیلت بسم اللّه را بر دیگر آیات سورهٔ فاتحه بیان میدارد، و در روایتی دیگر آمده که بسم اللّه عظیم‌ترین آیه از کتاب خدا است، و در روایت دیگر بزرگوار- ترین آیه از کتاب خدا دانسته شده است. و در روایتی دیگر آمده که هر گاه امام جماعت بسم اللّه را بلند نگوید شیطان بر دوشش سوار میشود و تا پایان نماز او امام جماعت خواهد بود.
و نیشابوری از امیر المؤمنین علیه السّلام بطریق مرسل روایت نموده که چون آیهٔ بسم اللّه الرحمن الرحیم نازل شد رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اولین مرتبه نزول این آیه بر آدم علیه السّلام بود که پس از شنیدن آن گفت ذریهٔ من ایمن از عذاب هستند مادامی که این آیه را قرائت کنند، سپس بالا برده شد، مرتبهٔ دوم بر إبراهیم علیه السّلام نازل شد و آن حضرت هنگامی که در کفهٔ منجنیق بود که بسمت آتش پرتاب شود این آیه را تلاوت نمود خدا آتش را برای آن حضرت سرد و سلام گردانید، باز بالا برده شد و نازل نشد مگر بر سلیمان، و در این هنگام بود که ملائکه خطاب

به سلیمان گفتند سوگند بخدا که ملک و سلطنت تو از هر جهت تمام و کامل شد، سپس بالا
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 359
برده شد تا اینکه بر من نازل گشت و روز قیامت که شود امت من می‌آیند در حالی که این آیهٔ شریفه را بر زبان دارند، پس چون اعمالشان در میزان نهاده شود کفهٔ اعمال آنها سنگین شود.
می‌گویم: از فرمایش رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: «سپس بالا برده شد» چنین فهمیده می‌شود که انزال و فرو فرستادن آن بمجرد قرائت ملکی از ملائکه لفظ بسم اللّه را بر انبیاء نبوده است، و الا که دیگر بالا بردن آن معنائی نداشت، و ممکن است که مراد از انزال، و رفع آن، انزال و فرو فرستادن حقیقت و آثار آن در عالم باشد، همچنانکه دربارهٔ آیهٔ شریفه:
«اهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِیمَ» گفته شده که پس از نزول این آیه یهودی شدن و نصرانی گشتن از امت محمد برداشته شد.
در کافی و علل الشرایع باسانید معتبره از امام صادق علیه السّلام روایت شده که آن حضرت در بیان نماز شب معراج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: سپس خداوند عز و جل فرمود ای محمد صلّی اللّه علیه و آله رو سوی حجر الاسود نما و بتعداد حجاب‌های من، مرا تکبیر گوی و بهمین خاطر است که تکبیرات هفت تا است، زیرا تعداد حجاب‌ها هم هفت است، و چون حجاب‌ها پایان یافت شروع بقرائت نما، تا اینکه می‌فرماید: پس چون از تکبیر و افتتاح نماز فارغ گشت خداوند خطاب باو فرمود:
الآن بمن رسیدی پس باسم من شروع نما حضرت فرمود:
بسم اللّه الرحمن الرحیم. الی آخر حدیث.
می‌گویم این حدیث آن‌هم باین اعتبار، برای اهلش ابوابی از
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 360
اصول معارف می‌گشاید، و کمترین مطلبی که می‌توان از آن فهمید اینست که برای تسمیة حقیقتی عالی و بس والاست که این حقیقت بمجرد گفتن بسم اللّه الرحمن الرحیم حاصل نمی‌شود، همچنین سایر اجزاء نماز و قرائت. و ممکن است که وجه رابطه و تعلیق اذن در گفتن بسم اللّه با وصول بذات اقدس حق که در این حدیث بیان گشته این باشد که وصول جز به فناء عبد و برداشته شدن تمام حجاب‌های ظلمانی و نورانی که بین بنده و خدا هست میسر نمی‌شود و دستیابی باین مرتبه برای بنده ممکن نیست مگر اینکه خود را از جمیع عوالم و اسماء و اوصاف آن خالی و فارغ گرداند، در این هنگام است که برای ظهور اسماء ذات اقدس حق که در حیطهٔ لفظ جلاله هست عموما، و ظهور اسمائی که در حیطه رحمان و رحیم است خصوصا، اهلیت پیدا می‌کند، و در چنین شرایطی است که بنده،

حقایق این اسماء را در خود محقق می‌بیند، و لوح جامع، و مظهر اسماء خداوندی می‌گردد چنانکه در وصف رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمده است که آن حضرت رحمة للعالمین، و خلیفة اللّه، و معلم ملائکة و انبیاء است، تمام این‌ها از آثار مظهریت این اسماء سه‌گانه، و بهاء حق و سناء الهی گشتن است، و شاید بتوان گفت حقیقت نزول بسم اللّه و روح آن همین است، پس آن کس که میخواهد بسم اللّه الرحمن- الرحیم بگوید سزاوار است که تا حدی که در توان دارد خود را بآن حضرت شبیه گرداند، و کمترین مرتبهٔ این تشبیه اینست که انسان پس از معرفت باین اسماء، با قلب و روح خود بحقایق آنها توجه کند، و این ممکن نیست مگر اینکه برای خود بهره‌ای از این اسماء فراهم آورد، اما بالنسبة بحقیقت لفظ «اللّه» بهره‌ای برای او نیست مگر همان عبودیت

و پرستش ذات ذو الجلال، زیرا احدی را توان شناخت حقیقت الوهیت نیست و بهیچ وجه از وجوه نمی‌توان به این حقیقت دست یافت، همچنانکه کسی که فاقد قوهٔ بینائی است، نمی‌تواند معنای بینائی را درک کند، بلکه امر از این هم بالاتر است، زیرا در این مورد مانعی ندارد که خداوند قوهٔ بینائی را باو عطا کند و او معنای آن را دریابد، ولی این مطلب که ممکن با لذات، واجب بالذات شود اصلا محال است و قدرت بدان تعلق نمیگیرد و مطلبی نیست که بتوان تصور وجود آن را نمود، و فرض آن تناقض است.

بنابر این بهرهٔ بنده از الوهیت حق تعالی همان تأثر او است، و همین است که حقیقت عبودیت و بندگی را کامل گرداند، و اما خاصیت الوهیت که غناء ذاتی و وجوب ذات باشد، برای بنده از آن هیچ بهره‌ای نخواهد بود، و فرمایش رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله که نزدیکترین مخلوقات بخدا، و داناترین آنها باوست، که می‌فرماید:

انا لا احصی ثناء علیک، و یا در جای دیگر می‌فرماید:

ما عرفناک حقّ معرفتک. از همین باب است.

و بهرهٔ بنده از این اسم اینست که تمام همش را متوجه ذات اقدس حق نماید، و هیچ التفاتی به غیر او نداشته باشد و از طرف دیگر به فقر و نیاز خود و هر چه که غیر او است در جمیع جهات، آگاه باشد، و در عالم وجود جز خدا و اسماء و افعال او چیز دیگری نبیند، و حقیقت دیگری، سوای ذات اقدس او و اسماء و افعالش مشاهده نکند.

مطلب دیگر اینکه اخبار زیادی در این باب رسیده که بسم اللّه- الرحمن الرحیم، باسم اعظم خدا، نزدیکتر است از سیاهی چشم بسفیدی

آن، و یا از سفیدی چشم بسیاهی آن، بنابر اختلاف روایاتی که در این باب هست، و بگمان من مقصود از این روایات اینست که اسم اعظم، همان

حقیقت این اسماء از جهت وجود لفظ جلاله در آن میباشد، با توجه باینکه «اللّه» جامع سایر اسماء الهی است، و تعبیر به نزدیکتر از دو چیز که یکی محیط بر دیگری و آن دیگری داخل در آن اولی است بطور کنایه اشاره باتحاد آن دو دارد، و یا اینکه گفته شود علت این تعبیر اینست که آنچه ذکر شده لفظ بسم اللّه الرحمن الرحیم است. و اسم اعظم، عبارت از حقیقت بسم اللّه است، و حقیقت گر چه با لفظ یکی نیست، ولی از دو چیز که یکی محیط بر دیگری باشد، حقیقت با لفظ بهم نزدیکترند، زیرا نزدیکی آن دو نزدیکی مداخله، و نزدیکی مورد دوم نزدیکی از باب ملاصقه میباشد.
و در اخبار تأکید زیادی در گفتن بسم اللّه الرحمن الرحیم شده است و لو برای خواندن شعر.
از جمله در یکی از روایاتی که در این باب آمده معصوم علیه السّلام می-فرماید: چه بسا که بعضی از شیعیان ما، در ابتدای کاری از گفتن بسم اللّه غفلت میکند و خدا او را به ناراحتی و مکروهی گرفتار می‌سازد تا بر شکر و ثناء حق تعالی متوجهش سازد و اثر سوئی که از ترک گفتن بسم اللّه برای او پیدا شده از او محو نماید تا اینکه می‌فرماید: ذات اقدس حق خطاب ببندگانش می‌فرماید: ای کسانیکه نیازمند به رحمت من هستید، من در هر حالی شما را نیازمند خود ساخته‌ام و در هر شرایطی ذلت عبودیت و بندگی خود را بر شما نهاده‌ام، پس در هر کاری که شروع می‌کنید و به اتمام آن امیدوارید رو سوی من کنید، بدرستی که اگر من

اراده کنم که بشما چیزی عطا کنم دیگری نخواهد توانست شما را از آن منع کند.
و اگر خواستم چیزی را از شما منع کنم دیگری را قدرت بر اعطاء آن نیست و من سزاوارترین کسی هستم که از او سؤال و عرض نیاز به پیشگاه او برده شود، پس هنگام شروع هر کاری چه کوچک و چه بزرگ بسم اللّه الرحمن الرحیم بگوئید تا اینکه می‌فرماید: رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود هر کس مشکلی برایش پیش آمد پس با خلوص و توجه بخدا بگوید: بسم اللّه الرحمن الرحیم این شخص از دو حال خارج نیست، یا اینکه در همین دنیا بمراد و مقصود خود خواهد رسید و گره از کارش گشوده خواهد شد و یا اینکه برای او نزد پروردگارش ذخیره میشود، و آنچه که نزد خدا باشد پایدارتر و بهتر است.
می‌گویم از این روایات چنین فهمیده می‌شود که «تسمیة» تنها بگفتن لفظ بسم اللّه با زبان و خطور آن بر دل نیست بلکه حقیقت آن، به اتصاف دل و جوارح بتوجه بخدا محقق میشود و کسی که با این خصوصیات بسم اللّه بگوید ذات اقدس حق، این عملش را ضایع نخواهد نمود، و ثمرهٔ این

تسمیه را یا در دنیا و یا در آخرت باو خواهد داد، و آنچه که در آخرت نصیب انسان می‌گردد بهتر و پایدارتر است.

قوله تعالی الحمد للّه:

«حمد» عبارت از ثناء و ستایشی است که انسان در قبال کار نیکی که از روی اختیار از فاعل آن سر زده است بر زبان می‌آورد، و «الحمد للّه» یعنی هر چه حمد و ستایش هست از آن خداوند است، زیرا هر زیبائی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 364
و جمالی که یافت شود اثری از آثار جمال او، و هر خیری که در این عالم هست از آثار فیض او است. و اینکه پس از کلمهٔ الحمد لفظ مقدس اللّه آورده شده نه نام دیگری از نامهای پروردگار، گویا بعلت اختصاص هر حمد و ستایشی بذات اقدس حق اشاره دارد، زیرا «اللّه» اسم است برای ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال است که از جملهٔ این صفات کمال، یکی هم انحصار جمال و خیر در او است، در حقیقت معنای جملهٔ «الحمد للّه» این میشود که هر چه حمد و ستایشی هست از آن کسی است که مستجمع جمیع کمالات و خیرات است، زیرا هر کمال و خیری که در این عالم هست از او و برای او است، و ظاهر اینست که مراد از این جمله انشاء و ایجاد ثناء و ستایش باین لفظ است بنابر این معنای الحمد للّه این خواهد بود که ذات اقدس حق را بجمیع ثناها و ستایش‌ها حمد می- گویم و می‌ستایم.
از طرف دیگر این جمله بیانگر این حقیقت است که هر چه ثنا و ستایش در این عالم هست در واقع بازگشتش بذات باریتعالی است گر چه آن کس که حمد و ثنا می‌گوید خود باین حقیقت توجه نداشته باشد، بیان مطلب اینکه کسی که مثلا زید را بخاطر احسانی که نسبت باو نموده می‌ستاید، این ستایش بخاطر اینست که او زید را منعم خود می‌داند، در حالیکه منعم حقیقی در جمیع نعمتها ذات باریتعالی است، چنانکه در دعاء صحیفه میخوانیم:
و أنت من دونهم ولیّ الاعطاء لذا تمام ستایشها و ثناها بذات پاک او برمی‌گردد.
و اما روایات و اخباری که در زمینهٔ سپاسگزاری از کسی که نسبت
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 365
بانسان انعام و احسانی نموده، رسیده بخاطر اینست که آن شخص، واسطه و مظهر نعمتی که منعم واقعی آن ذات باریتعالی است گشته است، و این منافاتی با انحصار حقیقت حمد در ذات اقدس حق ندارد، زیرا روشن است که وجود مظهر و صورت منتسب بآن کسی است که در او ظهور یافته است همینگونه محمودیت و جمع شئون ثبوتیهٔ ذات اقدس حق

هم، اولا و حقیقة منتسب بذات باریتعالی است، و پس از آن و در مرتبهٔ ثانی، و مجازا متوجه بآن چه که مظهر آن صفات گشته است میشود.
بنابر این آن کس که این حقیقت را دریافت، و تمام خوبیها و خیرات را از خدا دانست، در غیر خدا طمع نخواهد کرد، و از خود نمائی، و ریا، و شهرت طلبی، و نفاق، خود را نجات خواهد داد، و عباداتش از این جهت خالص خواهد بود، همچنین از بسیاری از اخلاق رذیله‌ای که منشأ آن رغبت و میل بمردم، و یا ترس از آنها است، رهائی خواهد یافت.
و خلاصهٔ کلام در این باب اینکه حال حمد، عبارت از اینست که انسان نعمت را بشناسد، و آن را اظهار کند، و از منعم خوشنود باشد، پس آن کس که قلب و عملش هم با حمد و ستایشی که بر زبان می‌آورد موافق باشد، او حامد و ستایشگر واقعی است، ولی آن کس که قلب و عملش گفته‌اش را تصدیق نکند منافق و حیله‌گر است.
بر زبان الحمد و اکراه از درون از زبان تلبیس باشد یا فسون
و اینکه گفتیم «حمد» عبارت از ثنا و ستایشی است که بر زبان آورده شود، عام است و زبان حال و مقال را شامل می‌شود. و لذا در قرآن میخوانیم:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 366
وَ إِنْ مِنْ شَیْ‌ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ. و هیچ چیزی نیست مگر اینکه به تسبیح و ستایش او مشغول است.
قوله تعالی: رَبِّ الْعالَمِینَ**.
یعنی آنکه هر چیزی را که در عالم وجود هست از عقل اول گرفته تا آن موجودی که در مرتبهٔ جمادات قرار گرفته است با جمیع اجزاء و جزئیات و افراد و جهات آن به کمالی که بحکم حکمتش برای اوست و اسماء او آن را اقتضاء میکند از تدبیر امور و تغذیه و رشد و نمو و حفظ و نگهداری و جمیع لوازم آن، میرساند، زیرا رب، صفت مشبهه و بمعنای اسم فاعل است، و تربیت عبارت از حرکت دادن آن چیزی که مورد تربیت قرار گرفته بسوی کمالی که بر آن هست میباشد. و رب در اینجا بجمع با الف و لام اضافه شده که مفید عموم است، در نتیجه جملهٔ رب- العالمین، مفید این معنا است که: ربوبیت حضرت حق، شامل تمام موجوداتی که در عالم وجود هست بجمیع جهات آن، میشود و او در این ربوبیت یکتا و یگانه است.
اما وجه شمول آن اینست که لفظ عالم هم بر آنچه که غیر خدا است بمجموعه اطلاق می‌شود، و هم بر هر نوعی از انواع آن، مثلا گفته می‌شود عالم افلاک، عالم ملکوت، و به صیغهٔ جمع هم می‌آید و گفته می‌شود: عوالم افلاک و عوالم ملکوت، و این صورت دوم باعتبار این است که افلاک و ملکوت هر یک مشتمل بر امور چندی است که هر یک متحد در جهتی است، و لذا گفته می‌شود عالم عقول، عالم ارواح، عالم انسان، و عالم زید، بلکه گفته می‌شود عوالم زید، زیرا هر فردی از افراد انسان بالقوه

نسخهٔ مختصری از همهٔ این عوالم است، و باین اعتبار او
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 367
از عوالم بی‌شماری ترکیب گشته است، و خلاصهٔ کلام آنکه عوالم بسیار است، و در بعضی اخبار آمده که عالم مثال مشتمل بر هیجده هزار عالم است.
و شیخ صدوق در آخر کتاب خصال از امام باقر علیه السّلام روایت نموده که خداوند هزار هزار عالم بیافرید، و هزار هزار آدم خلق نمود و ما در آخرین این عالم‌ها و آخرین آدمها هستیم.
و بحکم این آیهٔ شریفه ذات اقدس حق، رب و پرورش دهندهٔ همهٔ این عوالم است حتی جنیان و شیاطین، چنانکه در دعاء شب عرفه باین مطلب تصریح شده و آمده است که: و رب الشیاطین و ما اضلت. و بالجمله آن کس که بر همهٔ اشیاء و موجودات عالم پس از ایجاد آنها، وجود را افاضه می‌کند، او ذات پاک حق تعالی و پرورش دهندهٔ عالمیان است، و جمیع عوالم با همهٔ اجزاء و جزئیات آن قائم بتربیت و ربوبیت او است و آن کس که با دقت در این عالم بنگرد، تمام عوالم را قائم بآن رب و تربیت کننده می‌بیند، و مشاهده می‌کند که ربوبیت حق تعالی و تربیت او هم چون تربیت مالک نسبت بملک خود، و یا تربیت پدران نسبت بفرزندان و یا تربیت نفس نسبت به اعضاء، و یا تربیت نفس نسبت بقوای نفسانی نیست، ولی تربیت نفس به قوای نفسانی، شبیه‌ترین تربیتها و پرورشها بتربیت و پرورش ذات اقدس حق نسبت بموجودات عالم هستی است، زیرا نفس هم زمینهٔ حصول قوای نفسانی، و هم تقویت کننده و حافظ و رسانندهٔ هر یک از آنها بمرتبهٔ کمال اولیه و ثانویهٔ آنها میباشد.
و این عوالم بعضی محیط بر بعضی دیگر است، همچون احاطهٔ آب بزمین، و هوا بآب، و همین طور بقیهٔ افلاک تا به فلک الافلاک منتهی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 368
شود آنجا که منتهای اشارات حسی است، و بجمیع اجسام احاطه دارد و آن صاف‌ترین و لطیف‌ترین افلاک عالم جسم است بنحوی که طرف بالای آن شبیه به عوالم مثال است، و باز عالم مثال محیط باین فلک الافلاک و آنچه که در احاطهٔ آن بوده است میباشد، احاطهٔ لطیفی که شبیه احاطهٔ اجسام مادی بعضی بر بعض دیگر نیست، و خود این عالم مثال دارای عوالم بسیاری است که بعضی فوق بعضی دیگر و محیط آن است تا بآخرین عالم از عوالم مثال منتهی شود که لطیف‌ترین عوالم مثال است و در لطف بعوالم نفوس مجرد از ماده و مقدار، شبیه است، همچنین باز آن عوالم نفوس بعضی محیط بر بعضی دیگر است تا اینکه بعقل اول و نور اول منتهی شود، و آن عقل اول و نور اول نزدیکترین آفریده‌ها بخداوند جلیل بوده بهمهٔ عوالمی که بیان شد احاطهٔ عقلی دارد، و باز ذات اقدس حق

محیط بر او است ولی نه باحاطه‌ای شبیه احاطهٔ بعضی از عوالم بر بعضی دیگر، بلی احاطهٔ عقل اول بعوالم پائین‌تر از خود شبیه‌تر است باحاطهٔ ذات اقدس حق بآن عقل اول، از احاطهٔ دیگر عوالم به عوالم پائین‌تر از خود.
و دلیل ما بر این ترتیب کلی که اجمالا بیان داشتیم کلمات معصومین علیهم السّلام است که در لابلای بعضی از دعاها و خطبه‌هائی که از آن بزرگواران رسیده یافت میشود.
از جمله این سخن مولا علیه السّلام که در یکی از خطبه‌های خود که بنابر قول ثقة الاسلام از خطبه‌های مشهور آن حضرت است در بیان عوالم می‌فرماید:
و کل شیء منها لشیء محیط، و المحیط بما احاط منها اللّه
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 369
الواحد الاحد.
و هر یک از آن عوالم محیط بر آن دیگری است، و آنکه بهمهٔ آنها احاطه دارد ذات اقدس حق و خداوند یکتا است.
بلکه بنابر آنچه که اهل تحقیق گفته‌اند هر آنچه که در این عالم حس از جواهر و اعراض هست برای آن در عالم مثال هم حقیقتی است ولی با صفات و آثاری که مناسب با آن عالم هست، بلکه برای هر چه که در این عالم به یکی از حواس ما درک می‌شود در هر عالمی از عوالم مثال وجودی جداگانه است، و باز برای هر چیزی که در آن عوالم هست در عوالم بالاتر از آن، حقایقی است ولی با اختلافی که در آثار و صفات و صورت، بحسب اختلاف عوالم برای آنها است، پس برای یک حقیقت در هر عالمی آثار و صفات جداگانه‌ای است که مناسب با آن عالم هست، مثلا حقیقت علم در این عالم این گونه است که ما میبینیم، و در بعضی از عوالم مثال بصورت شیر، میباشد.
و از اخباری که ممکن است بآنها در اثبات آنچه بیان داشتیم استدلال شود روایاتی است که در مورد تنزل و فرو فرستاده شدن اشیاء از آسمان بزمین، و عروج و بالا رفتن آنها بسوی خدا در روزی که اندازه‌اش پنجاه هزار سال است وارد شده، میباشد.
و در قرآن مجید آمده است که:
وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلّٰا عِنْدَنٰا خَزٰائِنُهُ وَ مٰا نُنَزِّلُهُ إِلّٰا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.
و هیچ چیزی نیست مگر اینکه خزائن آن نزد ما است، و فرو نفرستیم آن را مگر باندازه‌ای معلوم.
و در جای دیگر می‌فرماید:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 370
وَ فِی السَّمٰاءِ رِزْقُکُمْ وَ مٰا تُوعَدُونَ.
و در آسمان است روزی شما، و آنچه وعده داده می‌شوید.

و در اخبار آمده که خداوند ملکی را بصورت انسان آفریده و رزق و روزی آدمیان بر عهدهٔ او است، و ملکی را بصورت گاو آفریده و روزی بهائم و چهار پایان بعهدهٔ او است. و باز در روایات آمده که خداوند جوهری بیافرید و از آن آب را پدید آورد و از کف آن آب زمین را و از دود آن آسمان‌ها و از خاک انسان را خلق نمود.
و هم چنانکه گذشت ذات اقدس حق از اسم مکنون خود دوازده اسم بیافرید و از هر اسمی از آنها سی اسم بیافرید.
و در روایتی دیگر آمده است که خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم بیافرید و از امیر المؤمنین علیه السّلام رسیده که فرمود:
قد دورتم دورات و کورتم کورات.
و این نیز بر روایاتی که در دلالت بر تنزلات وجودیه آمده حمل میشود هم چنین ممکن است که بآن دسته از روایاتی که در رابطه با بیان این حقیقت که ملائکه واسطهٔ فیض بین ذات اقدس حق و موجودات این عالم هستند استدلال نمود، زیرا عوالم ملائکه نیز مختلف است، بعضی از عوالم مثال، و بعضی از عوالم نفوس و بعضی از آنها از عوالم عقول هستند.
و خلاصه هم چنانکه عوالم در قوس نزولی بعضی مترتب بر بعض دیگر است در قوس صعودی هم، چنین است، و از جملهٔ دلایل ما بر این مطلب در قوس صعودی، اخباری است که بر تجسم اعمال در برزخ و قیامت دلالت میکند و اختلاف صورتهای آدمیان را در برزخ و

قیامت بیان می‌دارد میباشد، حتی در بعضی از این روایات آمده که در قیامت اعمال و اوقات یک جا و مجتمع و در وقت واحدی آورده میشود و روز جمعه بصورت نو عروسی و نماز بصورت جوان زیبائی قدم بصحنهٔ محشر می‌گذارند. بلکه در بعضی از روایات آمده که حتی حقایق جمادات، در آخرت زنده و صاحب حیات و نطق و شعور خواهند بود، و عالم آخرت سرای زندگی و دار حیات میباشد و هر چه که در آن باشد زنده و ناطق و دارای شعور هست و اعراض در آن صحنه حکم جواهر را در این عالم دارند و از روایات چنین فهمیده میشود که خداوند صورت انسان را نمونهٔ همهٔ موجوداتی که در این عوالم هست قرار داده و آدمی نسخهٔ مختصری از لوح محفوظ است چنانکه در ابیاتی که منسوب به مولا امیر المؤمنین علیه السّلام است باین حقیقت اشاره شده و می‌فرماید:
ا تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
آیا می‌پنداری که تو جرم کوچکی هستی در حالیکه عالم بزرگتر در تو در هم پیچیده شده است.
و رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اول ما خلق اللّه نوری.
و از ائمهٔ معصومین علیهم السّلام رسیده که انوار شیعیان ما از نور ما

آفریده شد قبل از آفرینش ملائکه پس ما تسبیح حضرت حق گفتیم و شیعیان و ملائکه هم تسبیح گفتند و آیهٔ شریفهٔ قرآن که می‌فرماید:
وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها الی آخر آیه دال بر این حقیقت است.
و خلاصهٔ کلام آنکه اهل تحقیق از علماء ما بر این نظریه متفقند که صورت انسان صورتی است که بالقوه جامع جمیع آنچه که در همهٔ

این عوالم است میباشد، پس هم چنانکه ذات اقدس حق از جمیع انواع آنچه که در این عالم حسی است از جواهر و اعراض، در آن بودیعت نهاده همانگونه هم آن را بالقوة معجونی مرکب از جمیع آنچه که در عوالم عالیه و فوق این عالم بوده است قرار داده است. و در کتاب معراج السعادة از امام صادق علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود:
صورت انسانیت بزرگترین حجت خدا بر خلق بوده، و کتابی است که او بدست خود نگاشته و بنائی است که بحکمت خود آن را بر پا داشته، و مجموع صورتهای جمیع عوالم، و مختصر علومی که در لوح محفوظ است و شاهد بر هر غائبی و حجت بر هر منکری، و طریق مستقیم و راه راست بر هر خیری و راهی است که بین بهشت و دوزخ کشیده شده است.
می‌گویم بنابر این چه چیز عاقل را مانع از این می‌شود که در کتاب نفس خود تدبر کند تا آنچه از اسرار عالم کون و هستی که بر او پوشیده مانده از مطالعهٔ کلمات نفس خود و حروف آن بر او آشکار شود، آیا سخن مولا علیه السّلام را نشنیده‌ای که می‌فرماید:
و أنت الکتاب المبین الّذی باحرفه یظهر المضمر
و توئی آن کتاب آشکار که بحرف حرف آن هر پنهانی ظاهر و آشکار میگردد.
و خداوند در قرآن می‌فرماید:
سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ.
زود است که آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و نفوس آنها، بآنان بنمایانیم تا برای آنها روشن شود که او حق است.

بهر حال بحکم عقل بر بنده واجب است که پس از اینکه دانست که پروردگارش در جمیع عوالم و از جمیع جهات که حتی خود او هم از بسیاری از آنها غافل بوده است در صدد تربیت و پرورش او بوده و هست این پروردگار مهربان را دوست بدارد و تا حدی که در توان دارد به عبادات خود بخدمت او بپردازد و عباداتش خالص برای او باشد و به یگانگی او در ربوبیت معتقد و از مراقبت غیر او در حرکات و سکنات خود بر حذر باشد تا چه رسد بعبادت غیر او، و از غفلت و کوتاهی خود در پیشگاه او با توجه باینکه از تمام وجوه نیازمند باو، و محتاج لطف و عنایت او است، شرمسار

و از این که ذات اقدس حق با اینکه در همهٔ جهات از او بی‌نیاز است باز بیاد او است اظهار شرمندگی کند.
مطلب دیگر اینکه توحید ذات اقدس حق در ربوبیتش مطلبی است که علم و اعتقاد بدان بسیار نادر و گرانبها، و عمل بآن بسیار دشوار است و کسانی که بعلم و حال و عمل بدان دست یافته‌اند عارفان باللّه و کاملین در صراط عبودیت هستند که از ریا کاری و خود نمائی‌هائی که عامهٔ مردم در اعمال و احوال و افعال خود بدان گرفتار هستند بدور، و از هم و غم دنیا و ریا کاری در عبادات و توجه بمراقبت دیگران در حرکات و سکنات خود خلاصی یافته‌اند، و هر گاه این صفات ملکهٔ انسان گشت ثمره‌اش پیدایش تعظیم ذات اقدس حق، و انکسار و شرمساری در برابر او، و حیا و خشوع و سر افکندگی و بریدن از خلق، و خود را از هر جهت نیازمند و فقیر دانستن و احتراز اینکه در مرتبه‌ای از مراتب جلال حضرت ربوبی دچار شک و شبهه‌ای شود، خواهد بود، و اگر حقیقت معنای ربوبیت بر او منکشف شود، و جمیع اجزاء این عوالم را از هر جهت تحت تربیت
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 374
ذات اقدس حق و مراقبت او ببیند و خود را با جمیع عوالمی که در وجودش به ودیعت نهاده شده مستغرق در نعمتهای ذات اقدس حق مشاهده کند، و نعمتهای او را از افاضهٔ جود گرفته تا حفظ، و رزق و اصلاح و تدبیر امور و رساندن بکمالی که سزاوار است و دیگر نعمتهای الهی را در نظر آورد و در یابد که ذات باریتعالی با جود و بخشش خود پیوسته فیض وجود را بر او ارزانی می‌دارد، و از فضل و عنایت خود او را روزی میدهد و در کنف حمایت خود او را محافظت میکند، و در ظل عنایتش از او حمایت می‌نماید و با لطف و مرحمت خود به اصلاح جمیع شئون او می‌پردازد تا او را بمرتبهٔ کمالی که در جمیع این صفات و شئون برای او هست بتمام‌ترین وجه و کامل‌ترین سعادات برساند و در این راه راضی نگشته که نعمتی از نعمتهایش را از او دریغ دارد بلکه جمیع نعمتها را بر او ارزانی داشته و انواع لطف‌ها را در حق او روا داشته تا آنجا که صفای رنگ، و زیبائی صورت، و مرتب ساختن پلک چشم، و خماری چشمها، و کمان ساختن ابروی مهمل گذاشته نشده است، از طرف دیگر باین امر توجه کند که چگونه ذات اقدس حق او را از جمیع مهالکی که بر سر راه او قرار گرفته و در پی آزار و اذیت و رنج و بر هم زدن عیش و سعادت و کمال او است محافظت نموده و در جزء جزء از اجزاء بدن و اجزاء عوالم خیال و سایر قوا و قلب و روح و سر او و در جمیع حرکات و سکنات مراقب او است، اگر باین امور توجه کند و بآنها اندکی بیندیشد خواه ناخواه در مقابل این همه نعمت در پی شکر و سپاسگزاری آنها بر خواهد آمد و بخود اجازه نخواهد داد که متعرض مراسم کبریاء حضرت حق در حدود عوالم ربوبیت

او گردد چرا که
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 375
وظیفهٔ موجودی که از هر جهت مورد تربیت و پرورش قرار گرفته نسبت به رب مطلق و تنها مربی و پرورش دهنده او از هر جهت، جز اخلاص صادق در جمیع حدود عبودیت چیز دیگری نیست. چنانکه در گذشته در باب اخلاص از امام صادق علیه السّلام بیان داشتیم.
می‌گویم لازمهٔ چنین توحیدی، یکی اینست که انسان در عالم هستی غیر از خدا ضرر زننده و نفع رساننده بلکه مؤثری نبیند، و عمل بر چنین عقیده‌ای، آن‌هم در این عالم که دار غرور، و از هر سو سبب‌ها انسان را فرا گرفته و چنین پنداشته می‌شود که تأثیر آن اسباب سبب پیدایش امور زندگی است، امری است بس دشوار که دستیابی بآن جز بمعرفتی کامل و کشف عوالم غیب، و غلبهٔ سر، برای کسی میسر نیست، و شاید بتوان گفت مراد از استقامتی که در این آیه از سورهٔ هود بیان شده و خداوند می‌فرماید: فَاسْتَقِمْ کَمٰا أُمِرْتَ و استوار و پای بر جای باش چنانکه امر شده‌ای.
و رسولخدا فرمود: سورهٔ هود مرا پیر نمود که گفته شده فرمایش رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله بخاطر این آیه بود عمل به همین معنا باشد که بیان داشتیم.
و بدان که تصور ربوبیت حضرت حق تعالی نسبت بجمیع این عوالم پس از تشریح جزء جزء آن چنان است که عقل را حیران میسازد، بعنوان مثال اگر انسان نسبت این عالم محسوس را با عوالم جبروت تعقل کند چه خواهد دید زیرا که عوالم جبروت یا لا اقل بعضی از آن، عوالمی غیر متناهی است و نسبت متناهی با غیر متناهی معلوم است که چگونه است و باز اگر انسان در همین عالم محسوس که ما فرض نموده‌ایم
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 376
کوچکترین عوالم و تنگ‌ترین و حقیرترین آنها است بدقت بنگرد، ابتدا نظری ببالای سر خود بیفکند و بآنچه که تا بحال علم هیئت بدان رسیده بیندیشد و در افلاک و نجوم و کواکبی که تا بحال برای بشر کشف شده تأمل کند، و مثلا به کواکب ثابتی که در آسمان هست بیندیشد که بنابر آنچه که گفته‌اند هر یک از آنها خورشیدی است هم چون خورشید ما که در فضا معلق است، و برای آنها اراضی و اکراتی است، و در مورد همین خورشید ما گفته‌اند که دوازده هزار میلیون برابر زمین است.
حال ای انسان این خورشید را با فلک چهارم که این خورشید در آن قرار گرفته بسنج که این خورشید با همهٔ عظمت و بزرگیش در مقابل او چقدر کوچک است، و باز در این مطلب که گفته شده نسبت فلک چهارم بفلک پنجم هم چون حلقه‌ای است که در بیابان بسیار وسیعی افکنده شود میباشد تأمل نما و همین طور تا فلک هفتم، و تا کرسی، و عرش، بعد

بهمین زمین خود ما برگرد و در وسعت و پهناوری آن دقت نما، و جثهٔ خود را با تمام این‌ها که گفتیم بسنج، بعد همه را واگذار و بخود برگرد و از وجود خودت هم تنها بچشمت بنگر که در همین جزء کوچک از بدن، چه اجزاء و خواص و تدابیری بکار گرفته شده و شرایط صحت چگونه منظور گشته، و در طبقات و پرده‌ها و عروق آن، و غذای هر یک از این اجزاء بیندیش که چگونه برای هر جزئی از اجزاء آن تدبیر خاصی بکار گرفته شده و غذای هر یک بآن میرسد و زوائد آن دفع می- گردد، و تدابیری که در اشکال پرده‌ها و رنگهای آن بکار گرفته شده هر یک از آن اجزاء در جای خود قرار گرفته است و آفات و امراضی که متوجه آن می‌شود و دواهائی که برای آنها است دقت کن و در خواص آن دواها

_____

تبریزی، ملکی میرزا جواد - مترجم: رجب زاده، رضا، أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، در یک جلد، انتشارات پیام آزادی، تهران - ایران، چهارم، 1420 ه ق

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)؛ ص: 377

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 377

و علوم معالجهٔ آن بیندیش و به اطباء و معالجهٔ آنها بنگر خواهی دید که اگر کسی تمام عمرش را صرف تحصیل و تکمیل علوم معالجهٔ همین جزء کوچک از بدن نماید نخواهد توانست این راه را به پایان برساند، همین مسائل را راجع بتمام اجزاء بدن در نظر آور و ببین که از عظمت امر ربوبیت چه میبینی، بعد از خود بگذر، و دیگر انسان‌ها را در نظر آور سپس بسایر حیوانات، و پس از آن بعوالم نباتات و جماداتی که در این کرهٔ زمین هست بیندیش همین طور بآخرین ذره از محسوسات افلاک و کواکب و کرات و مخلوقات آنها برسی، سپس در عوالم مجردات نظری بیفکن، و عوالم مثال و نفوس و ارواح و پس از آن در عوالم عقول سیری نما، و بعد، از حقیقت قلب و سر و وجود و از باطن روح و شراشر وجودت بگوی که سبحان ربی العظیم و بحمده. تا حق ادب پروردگار را ادا نموده باشی، و برای قرب و جوار او اهلیت پیدا کنی، و در پیشگاه پروردگارت فانی گردی.

الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ.

در تفسير بِسْمِ اللّٰهِ اشاره‌ای بتفسير اين آيه شد ولی در اينجا لازم است كه بعلت تكرار اين دو اسم در سورهٔ فاتحه اشاره‌ای كنيم، در خبر معراج آمده كه رسولخدا پس از گفتن الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ از پيش خود فرمود: شكرا. خطاب رسيد ای محمد، حمد مرا قطع نمودی، پس دوباره نام مرا بر زبان آور، لذا الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ*، در سورهٔ حمد دو مرتبه ذكر شد يكی در بِسْمِ اللّٰهِ، و يكی بعد از آيهٔ الْحَمْدُ. و شايد مراد اين باشد كه پيامبر صلّى اللّٰه عليه و آله فرمود شكرا. بعنوان قرائت كلام پروردگار نبود و باعث
أسرار الصلاة (ملكی تبريزی)، ص: 378
شد كه قرائت حمد كه كلام خدا و حمد خدا است قطع شود، برای شروع دو مرتبه در كلام خدا بردن نام خدا لازم بود، و لذا الرَّحْمٰنِ- الرَّحِيمِ*، دوباره نازل شد، زيرا مقام، مقام حمد است و اقتضای بيان الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ را دارد، يا اينكه چون «اللّٰه» در آيهٔ الْحَمْدُ تكرار شد الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ هم تكرار شد تا هر سه اسم تكرار شده باشد.
و گفته شده كه اصل تكرار، از جهت اينست كه الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ در بِسْمِ اللّٰهِ اشاره به توصيف اسم خداوند باين دو صفت و پس از آيهٔ الْحَمْدُ اشاره بتوصيف ذات اقدس حق باين دو صفت دارد، و اينكه توصيف اسم بر توصيف ذات مقدم داشته شده شايد بخاطر توجه بمقام بنده در هنگام قرائت است كه مقام اول نظر بمقام اسماء، و مقام بعدی نظر بمقام ذات است. و گفته شده احتمال دارد كه مراد از بيان الرَّحْمٰنِ- الرَّحِيمِ در بِسْمِ اللّٰهِ نفس دو صفت رحمن و رحيم از حيث رحمانيت و رحيميت، و در مقام حمد از حيث ظهور اين دو صفت در عالم باشد.

مٰالِکِ یَوْمِ الدِّینِ:

مالک روز جزا است.
این آیه، ملک یوم الدین هم قرائت شده و اصل هر دو یکی است که همان استیلاء و قدرت باشد، و تنها صیغه‌ها فرق دارد، بهر حال، مالکیت ذات اقدس حق، مثل مالکیت ملاک نسبت به املاک خود و یا مالکیت ملوک نسبت ببندگان خود، و یا مالکیت نفوس نسبت به اعضاء، و یا نسبت به قوا و صورتهای علمی نیست، بلکه آن مالکیت برتر و بالاتر از همهٔ این‌ها است، و تنها می‌توان گفت که مالکیت نفوس نسبت بصورتهای علمی شبیه‌ترین مالکیت‌ها بمالکیت ذات اقدس حق بر ما سوای خود میباشد،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 379
زیرا که این مالکیت قیامش به نفس، و ایجاد آن بمجرد التفات و توجه، و از بین بردن آن بمجرد اعراض از آن، انجام میشود.
اما: یَوْمِ الدِّینِ: یعنی روز حساب و جزاء یا روز شرع، و هر یک از این‌ها با روز قیامت منطبق است، و برای آن روز اسماء زیادی است که از صفات آن روز و وقایعی که در آن اتفاق می‌افتد گرفته شده، مثل روز حشر و نشر، روز ندامت، روز حسرت، روز فرود آینده، و غیر این‌ها از آنچه که در کلمات معصومین، از قیامت بآن تعبیر شده و در اخبار و دعاهائی که از آنها رسیده آمده است.
و طول آن روز بنابر آنچه که در قرآن آمده است پنجاه هزار سال است، و از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده است آن حضرت هنگام تلاوت این آیهٔ شریفه:
یَوْمَ یَقُومُ النّٰاسُ لِرَبِّ الْعٰالَمِینَ.
ترجمه: روزی که بپا شوند مردمان در پیشگاه پروردگار عالمیان.
فرمود: چگونه خواهید بود آنگاه که خداوند شما را گرد آورد آنگونه که چوبه‌های تیر در ترکش گرد آورده شود. و پنجاه هزار سال بشما ننگرد.
و خداوند در مورد جزاء اعمال و مظالم می‌فرماید:
وَ لٰا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ غٰافِلًا عَمّٰا یَعْمَلُ الظّٰالِمُونَ إِنَّمٰا یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصٰارُ. مُهْطِعِینَ مُقْنِعِی رُؤُسِهِمْ لٰا یَرْتَدُّ إِلَیْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَوٰاءٌ.
و مپندار که خدا از آنچه که ستمگران می‌کنند غافل است، جز این نیست که آنان را برای روزی نگه میدارد که چشمها از «ترس» فرو
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 380
ماند و از گردش باز ایستد. شتاب زده سرها را بالا دارند بگونه‌ای که از جائی که بدان مینگرند چشم بر ندارند و دلهایشان تهی است.

و در کافی از امام زین العابدین علیه السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود حدیث کرد مرا پدرم که آن حضرت از پدرش امیر المؤمنین علیه السّلام در هنگامی که برای مردم سخن می‌گفت شنیده بود که می‌فرمود: آنگاه که روز قیامت فرا رسد خداوند مردمان را از گورهایشان بر انگیزاند لخت و عور، بر صحنهٔ واحدی، در حالیکه نور آنها را میراند و ظلمت آنها را گرد آورد. تا اینکه بر عقبه‌ای در محشر بایستند که دیگر آنها را از رفتن باز دارند، آنان ازدحام کنند بگونه‌ای که بعضی سوار بعضی دیگر شوند، و از شدت فشار به نفس نفس افتند و عرق از سر و روی آنها جاری شود و صحنه آنچنان بر آنها تنگ آید که فریاد آنها به ناله و آه بلند شود. امام علیه السّلام فرمود این اولین هول از احوال قیامت است، بعد فرمود:
در این هنگام ذات ذو الجلال در سایه‌ای از ملائکه از فوق عرشش مشرف می‌شود و به ملکی از ملائکه دستور میدهد که فریاد بر آورد ای گروه خلایق گوش فرا دهید، جملگی ندای او را بشنوند و ساکت شوند و چشمها فرو خوابانند و بند بند وجودشان بلرزه در آید و دلها به طپش افتد و سرها را بلند نموده ببینند صدا از کجا است. امام فرمود این زمان است که کافر می‌گوید: این است آن روز مشکل. بعد فرمود در این هنگام از پیشگاه جبار تعالی خطاب میرسد منم اللّه که خدائی جز من نیست، منم حاکم بعدل، آنکه بر کسی ستمی روا نمی‌دارد، امروز بعدل و قسط خود بین شما داوری کنم و بر احدی ستم نخواهد رفت،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 381
امروز روزی است که حق ضعیف را از قوی خواهم گرفت، و هر صاحب مظلمه‌ای را بحقش خواهم رسانید، و هیچ ظالمی که مظلمه‌ای بگردن او است از این عقبه نخواهد گذشت مگر اینکه یا صاحب آن مظلمه او را ببخشد، و یا مظلمه‌اش را از او بگیرد، پس هر یک از شما که مظلمه‌ای نزد دیگری دارد، و از کسی ستمی دیده است حق خود را از آن ظالم مطالبه کند و من شاهد و گواه شما هستم. و همین بس که خدا گواه باشد.
امام فرمود: مردم در هم آمیزند و به پرس و جو بر خیزند پس احدی نماند که مظلمه و حقی از دیگری نزد او باشد مگر اینکه آن شخص او را پیدا کند و ملازم او گردد پس تا آنگاه که خدا بخواهد آنها بمانند، در حالیکه عرق از سر و روی آنها جاری است و فریاد آنها به آه و ناله بلند است و هر کس در فکر این است گر چه به گذشتن از حقش هم که باشد خود را از آن معرکه خلاص نماید، پس خداوند بر آن صحنه بنگرد و منادی حق ندا در دهد بگونه‌ای که همگان بشنوند که ای گروه خلایق به سخن منادی حق گوش فرا دهید.
ذات باریتعالی می‌گوید من وهاب و بخشنده هستم اگر امید به بخشش من دارید از یکدیگر در گذرید و اگر دوست دارید مظالم خود را مطالبه کنید

آنان از شدت ناراحتی و ازدحام از شنیدن این ندا خوشحال می‌شوند و بعضی بامید نجات از آن احوال، از مظالم خود می‌گذرند ولی بعضی می‌مانند و می‌گویند بار الها مظالم ما بزرگتر از این است که از آن بگذریم در این هنگام از نزد عرش منادی ندا کند که رضوان خازن بهشت کجاست، خدا باو امر می‌کند که قصری از قصرهای بهشتی را که از نقره است با آنچه که از اثاثیه و خدمه در آن است بآنها بنمایاند
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 382
و منادی ندا می‌کند که ای گروه خلایق سر را بلند کنید و به این قصر بنگرید جملگی سرها را بلند نموده و هر کدام که آن را می‌بیند آرزوی رسیدن بآن می‌کند و منادی ندا می‌دهد که همهٔ این‌ها برای کسی است که از مؤمنی در گذرد جملگی از مظلمه و حق خود چشم بپوشند مگر اندکی.
ذات اقدس حق می‌گوید: امروز روزی است که هیچ ظالمی را به بهشت من راهی نیست، و آتش من جز مأوی و جایگاه ظالمان نخواهد بود و احدی از مسلمین باقی نمی‌ماند که مظلمه‌ای بر گردن او باشد مگر اینکه در موقع حساب آن مظلمه از او گرفته می‌شود. ای خلایق خود را برای حساب آماده کنید. امام فرمود آنگاه راه بر آنها گشوده می‌شود و به عقبهٔ دیگر حرکت می‌کنند در حالیکه آشنائی با یکدیگر را انکار می‌نمایند تا بعرصهٔ قیامت میرسند و جبار تعالی بر عرش است، پرونده‌ها همگی باز شده، و میزانها نصب گردیده و پیامبران و شهداء که همان ائمه باشند جملگی حاضر در آن محضر هستند، و هر امامی بر اهل عالم خود گواهی می‌دهد که بامر خدا در میان آنها قیام نمود و آنان را به راه خدا دعوت کرد.
می‌گویم در زمینهٔ هول و هراس روز قیامت و احوالات و شداید و کیفیات آن در اخبار به تفصیل سخن گفته شده که ما بخاطر اینکه مقام را گنجایش آن نیست از بیان آنها خودداری نمودیم، و همین یک روایت را که حاوی اشاراتی راجع به اهمیت حقوق دیگران و رفق و مداوا و لطف با آنها و از طرف دیگر مایهٔ امیدواری و رجاء برای مؤمنین است بیان داشتیم.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 383
مطلب دیگر اینکه برای این اسماء پنج‌گانه که عبارت از اللّه، و رحمن، و رحیم، و رب العالمین، و مالک یوم الدین باشد نسبت به اصحاب یمین از متقین و پرهیزگاران در جلب بعضی از صفات نیک تأثیر بسزائی است، و قرائت این اسماء سبب پیدایش خضوع و تذلل نسبت به خدای متعال و حیاء و شرمساری از او، و خدمت و ذکر دائم و قطع طمع از غیر او می‌شود، و دیگر هیچ رغبت و میلی، و خوف و ترسی برای بنده جز از ناحیهٔ حضرت حق تعالی نخواهد بود و تنها به رحمت آن رحمان رحیم امیدوار، و چشم طلب به فضل و عنایت او خواهد داشت، و مطمئن به وعده‌های او

خواهد بود و به خیر و نفعی که بخواهد از جانب غیر او باشد و یا ترسی از غیر او، هیچ التفاتی نخواهد داشت، و تنها ترس و خوفش از عقوبت روز جزا و شداید و هول و هراس آن روز، و از عرضه بر خداوند و رسوائی نزد همگان خواهد بود چرا که این مطلب همانگونه که در گذشته از امام صادق علیه السّلام نقل نمودیم امری بس بزرگ است، این‌ها همه‌اش برای اصحاب یمین است و اما عارفان بخدا را در هنگام تلاوت این اسماء تأثرات و تنقلات فاخره‌ای از انکشاف حقیقت این اسماء و تجلی آن بر اسرار و ارواح و قلوبشان هست که آنان را از مرتبهٔ علم الیقین بمرتبهٔ عین الیقین بالا میبرد و از آن مرتبه، بمرتبهٔ حق الیقین میرساند.
و آنچه که از امام صادق علیه السّلام روایت شده که در حال تکرار آیهٔ مالک یوم الدین از هوش رفت، و یا آنچه که از امام سجاد علیه السّلام نقل شده که هر گاه باین آیه میرسید آن را تکرار میکرد بگونه‌ای که گویا در حال احتضار و مرگ است از همین باب است. و خلاصهٔ کلام آنکه عارفان باللّه را هنگام ذکر اسماء حسنای خداوندی حالات عالی و لذات

فاخره و تجلیات عالیه‌ای در گردشگاههای دار جلال، و انس گرفتن‌هائی از تجلیات انوار صفات جمال در دار وصال است.
و خلاصهٔ کلام آنکه در این اسماء، جمیع عوالم را از مبدأ تا منتهای آن سیر میکند بلکه در آنها هم مبدأ را مشاهده میکند و هم عالم، و هم منتهای عالم را، و با تدبر و تفکر در این اسم اخیر که مالک یوم الدین باشد عوالم قیامت را بتفصیل از نظر میگذراند. و در آن به گشت و گذار می‌پردازد چنانکه در خبر معراج باین حقیقت تصریح شده است.
مطلب دیگر اینکه ترتیب این اسماء بر این منوال مطابق با ترتیب واقعی است، زیرا مقام لفظ جلاله مقدم بر مقام ربوبیت و مقام ربوبیت مقدم بر رحمانیت، و آن مقدم بر رحیمیت، و مقام رحیمیت مقدم بر مقام اسم اخیر است، زیرا ظهور تفصیلی رحمت رحیمیه حضرت حق در روز جزاء است، و اگر عقوبت و آتشی در آن روز ظاهر می‌شود مبنای آن نیز بر رحمت خداوند نسبت بمظلومان و اهل دین است، زیرا در آفرینش، رحمت، اصل و غضب، امری عرضی است.
مطلب دیگر اینکه اضافهٔ ملک به یوم الدین و روز جزاء از باب اضافهٔ صفت مشبهه بغیر معمول خود میباشد مثل اینکه میگوئی ملک زمان، که زمان، منعوت آن قرار گرفته است، و اضافهٔ مالک به یوم الدین از باب اجراء ظرف مجرای مظروف است مجازا، یا اینکه بگوئیم مراد از «یوم الدین» نشأة اخروی است و بهر حال اختصاص مالکیت و سلطنت روز جزاء بذات اقدس حق با توجه باینکه او مالک و ملک همهٔ روزها و همهٔ عوالم است از جهت اینستِ که این دو در آن روز است که ظهور تام مییابد، زیرا

امروز، و در این نشأة دنیوی بخاطر اینکه دنیا سرای غرور
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 385
است، گاهی مالکیت و ملکیت برای غیر خدا هم تصور میشود، و لکن روز قیامت، آن روزی است که وقتی فریاد بر آید:
لمن الملک الیوم. امروز ملک از آن کیست، تنها این نداست که در پاسخ گفته میشود:
للّه الواحد القهار. برای خداوند یکتای قهار است. و سلطان خداوندی در آن روز است که ظهور مییابد و سلطنت و مالکیت بندگان بیکباره از بین میرود. و از توحید حق تعالی در مالکیتش بهمۀ عوالم پرده برداشته می‌شود و بر همگان مکشوف میگردد، بخلاف این دنیا که توحید خداوند در مالکیت و سلطنت و دیگر صفات ذات ذو الجلال بر عامۀ مردم ظاهر نیست و بالنسبة بآنها از امور غیب بحساب می‌آید، گر چه بر اهل معرفت معلوم و مسلم است ولی بخاطر ندرت آن نمیتوان آن را بحساب آورد، لذا ظهور مالکیت او، به روز جزاء اختصاص یافته است.
مطلب دیگر اینکه بیان این نام‌های پنجگانه خداوند در این مقام، توجهی است بانحصار جهات حمد در این موارد، و گویا این آیات خطاب ببنده چنین می‌گوید: که اگر حمد و ستایش تو برای کسی بخاطر کمال و جمال و جلال او باشد سزاوار است که تنها حمد خدا کنی و ستایش و ثناء او بگوئی، چرا که همۀ این صفات برای او است و اگر دیگری هم از این صفات بهره‌ای داشته باشد باز از او و به او و برای او است، و اگر بخاطر اینست که آن کس احسانی بتو نموده است باز هر چه احسان و عنایتی هست از ناحیۀ پروردگار عالمیان است، و اگر بخاطر امیدواری بفضل و نعمت و رحمت دینی یا دنیوی است باید بدانی که مالک همۀ این نعمتها و بخشندۀ آنها، الرحمن الرحیم است. و اگر
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 386
حمد و ستایش و ثنائت بخاطر ترس از سطوت و قهر سلطان و حاکمی باشد باید توجه داشته باشی که سلطان قاهر و مالک واقعی، همان مالک و ملک روز جزاء است، و بنابر این حمد و ستایش جز برای خداوندی که پروردگار عالمیان و رحمن و رحیم و مالک روز جزاء است سزاوار نیست.

ترجمه: تنها تو را بپرستيم و از تو كمک و ياری می‌طلبيم.
اياک نعبد يعنی اينكه ما جز تو را نپرستيم و برای غير تو خضوع نكنيم يا اينكه مراد و مطلوب ما از عبادت غير تو نيست، و هر دو معنا در اخبار آمده است، و اينكه پرستش را منحصر بخدا می‌كنيم، از مقدم داشتن «اياک» كه مفعول «نعبد» است بر فعل و فاعل آن فهميده می‌شود بخصوص كه ضمير منفصل هم بكار گرفته شده با اينكه امكان داشت كه از ضمير متصل استفاده شود، اين در صورتی است كه معنای اول منظور باشد.
و اما معنای دوم را چنين می‌توان بذهن نزديک نمود كه شريک قرار دادن در مطلوبيت، با توحيد ذات اقدس حق در اينكه هر خير و خوبی كه هست از اوست و هر كمال و جمال و بلكه حقيقت وجود از آن او است منافات دارد، و با توجه باين امر، حقيقت عبوديت و بندگی باين است كه بنده غير او را در هيچيک از اين امور شريک نگرداند در نتيجه مطلوبيت هم منحصر در او می‌شود، از اين گذشته آن كس كه جميع وجوه عبوديت و پرستش را منحصر باو بداند او را مستحق جميع وجوه مطلوبيت خواهد دانست.
أسرار الصلاة (ملكی تبريزی)، ص: 387
يكی از محققين گفته است امكان دارد كه مقدم داشتن مفعول بر فعل اشارۀ لطيفی باين حقيقت باشد كه از هر لحاظ كه بنگريم معبود مقدم است، در نتيجه بنده ميبايست كه در جميع اعمال و رفتار خود اول نظرش باو باشد بعد با توجه باو بغير او بنگرد آن‌هم چون آن غير منسوب باو است نه بخاطر خود آن غير. و لذا از لحاظ مطلوبيت هم امر بايد چنين باشد، بلكه اصلا توحيد كامل در عبادت جز باينكه برای بنده هوائی در غير خدا نباشد ممكن نيست زيرا نفس تنها آنجا خاضع و خاشع ميشود و سر فرود می‌آورد و بآن سوئی ميل ميكند كه هوايش با آن باشد، و لذا اگر انسان بغير خدا ميل و توجهی داشت توحيدش در عبادت خالص نخواهد بود.
اما اينكه فعل بصيغۀ متكلم مع الغير آمده و بجای «اعبد» می- پرستم، «نعبد» می‌پرستيم گفته شده است بخاطر رعايت ادب و اينكه انسان چون خود را لايق مقام عبوديت نميبيند مطلب را بصيغۀ جمع بيان می‌دارد.
جهت ديگر اينكه صفت عبوديت، صفتی است كه بين جميع ما سوی اللّه و هر آنچه كه غير خدا هست مشترک است و وجهی برای انفراد و اختصاص در اين زمينه نيست، علت ديگر اينكه فرد نماز گزار با اين تعبير عبادت بندگان صالح حضرت حق را هم ضميمۀ عبادات خود نموده و بدينوسيله

شرافتی برای خود کسب می‌کند، از طرف دیگر از ادعای دروغین پرستش و عبودیت خالص پروردگار، بخاطر غلبهٔ عبادات بندگان مخلص بر عبادت او احتراز خواهد نمود، و در این سخن که: «تنها تو را می‌پرستیم» این ادعای اخلاص، از جهت عبادات آنها

صادق خواهد بود.
مطلب دیگر اینکه در این آیه لحن کلام از غایب بمخاطب تغییر یافته، و این اشاره باین حقیقت دارد که انسان با ذکر آن اسماء، از عالم بعد و دوری، بعالم قرب ترقی نموده و از غیبت بحضور رسیده و در هنگام تلاوت این آیات بگونه‌ای است که گویا با قلبش ذات ذو الجلال را مشاهده میکند و در محضر او خطاب باو میگوید:
إِيّٰاکَ نَعْبُدُ وَ إِيّٰاکَ نَسْتَعِينُ.
در حدیث قدسی آمده است که من هم نشین آن کسی هستم که یاد من کند.
و اما عبودیت: برای عبودیت و بندگی در جمیع عوالم بنده، و تمام شئون او از عالم عقل و روح و نفس و قلب و تمام اجزاء بدنش از سر تا بقدم گرفته تا جمیع حرکات و سکناتش ظهور و نشانه‌هائی است که در حدیث عنوان بصری ببعضی از مراتب آن اشاره شده است، در آن حدیث آمده است که بنده در آنچه خدا باو عنایت نموده نباید برای خود مالکیتی قائل شود زیرا که بندگان را ملکی و مالکیتی نیست بلکه میبایست مال را مال اللّه بداند و در همان راهی که او دستور داده صرف کند، و خود مدبر خویشتن نباشد و هم و غمش مصروف آنچه که خدا بدان امر نموده یا از آن باز داشته است گردد، پس اگر چنین بود و آنچه از متاع دنیا را که خدا بر او ارزانی داشته ملک خود ندانست انفاق آن مال بر او آسان خواهد بود و اگر که بنده تدبیر امورش را نه بنفس خود که بپروردگار خود محول نمود تحمل مصائب دنیا بر او سهل خواهد گشت و اگر انسان بآنچه که خدا امر نموده و یا از آن نهی کرده است

اشتغال داشت دیگر فرصتی برای ریاء و خود نمائی و مباهات برایش باقی نخواهد ماند، و هر گاه ذات باریتعالی این سه خصلت را ببنده‌ای عنایت کرد دنیا و ریاست آن نزد او ارزشی نخواهد داشت و برای تفاخر و تکاثر در پی دنیا نخواهد رفت و بدنبال عزت و برتری نزد مردمان نخواهد بود و روزگارش را ببطالت نخواهد گذرانید. و این اولین درجه از درجات متقین و پرهیزگاران است.
می‌گویم سخن جامع در زمینهٔ مراتب عبودیت اینست که بنده، خود و جمیع عوالم و مخلوقات آنها را از جمیع جهات نیازمند به پروردگار عالمیان که او

از هر جهت بی‌نیاز از همهٔ این‌ها است ببیند و بمقتضای این عقیده هم عمل کند.
و مردمان در این راه مراتب بی‌شماری دارند. آن کس که از جمیع وجوه، کامل در عبودیت و بندگی تامه است او اعرف همهٔ خلایق بخدا و اقرب و نزدیکترین همهٔ آنها باو سید الانبیاء، و خاتم- النبیین محمد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و جانشینان دوازده‌گانهٔ او که در این معرفت با او متحدند میباشند، اینان کاملین در مراتب توحید، در جمیع وجوه و مراتب آن هستند، از این‌ها که بگذریم هر که معرفتش بیشتر باشد از مرتبهٔ بالاتری از مراتب توحید برخوردار است تا اینکه بآخرین عوالم اصحاب یمین و پائین‌ترین مراتب مسلمین برسیم که اینان کسانی هستند که بتوحید و یگانگی خداوند در خالقیتش معتقدند، و در نصب نبی و خلیفهٔ او، شریکی برای او قائل نشده‌اند و همین عقیده در آخرت سبب نجات آنها از خلود و جاودانگی در آتش خواهد گشت، و عاقبت کارشان به رحمت خداوندی و بهشت منتهی خواهد شد هر چند پس از مدتی که

معذب باشند. و مراتب سه‌گانه‌ای که در روایت بدان اشاره شد منشأ آن توحید ذات اقدس حق در مالکیت و ربوبیت و معبودیت که از شئون الوهیت است میباشد، پس آنگاه که بنده تنها خدا را مالک همه چیز بداند برای خود مالکیتی قائل نخواهد بود، و هر گاه دانست که تنها ذات ذو الجلال، پروردگار و پرورش دهنده و رب مطلق عالم هستی است یعنی برای دیگری تأثیری در تربیت و رساندن بکمال در شیء از اشیاء و امری از امور ندید، تدبیر همهٔ امور را از او خواهد دانست، و معتقد خواهد گشت که غیر او حتی قادر بر نفع و ضرر و مرگ و حیات و حشر و نشر خود نیست تا چه رسد نسبت بدیگران، و هر گاه بخدائی جز ذات مقدس اللّه معتقد نبود و دیگری را مستحق وجهی از وجوه عبودیت ندانست در جمیع شئون و حالات ببندگی و طاعت ذات ذو الجلال کمر خواهد بست چنانکه دیگر فراغتی برای کارهای دیگر برایش باقی نخواهد ماند.
وَ إِيّاکَ نَسْتَعِينُ.
یعنی بر طاعت و بندگی تو و بر دفع شرور دشمنان و حیله و مکر آنها و قیام بآنچه که تو بدان امر نموده‌ای از تو کمک میجوئیم و از تو یاری می‌طلبیم.
ظاهر اینست که مراد از دفع شرور دشمنان خدا و حیله و مکر آنها، مواردی است که این امور با اصل عبادت و تکمیل آن در تضاد است، در این صورت است که استعانت و یاری طلبیدن از حق تعالی برای دفع آن جزء مراتب عبادت میباشد، و بعضی از محققین ترجیح داده‌اند که چیزی متعلق استعانت قرار نگیرد زیرا که مناسب با این مقام، همان

یاری خواستن از خداوند در راه عبودیت و بندگی او است، و چنین بخاطرم هست که در اخبار هم در این مقام از استعانت در غیر جهت عبادت نهی شده است.
اما اینکه تنها از خدا یاری طلب کنیم و از او کمک بخواهیم و این امر را منحصر او بدانیم این از فروع توحید ربوبیت است پس آن کس که معتقد بود که ربی جز اللّه نیست همهٔ نفعها و ضررها را هم از او خواهد دید و جز باو بدیگری چشم امید نخواهد داشت، و استعانت و کمک خواستن از غیر او، با یکتائی و یگانگی ذات اقدس حق در ربوبیتش سازگار نیست لذا بندهٔ مؤمن جز از خدا از کس دیگری یاری نمی‌طلبد، و جز او فریادرسی نمیخواهد و جز به پیشگاه او نزد دیگری عجز و لابه نمیکند، و این توحید، امری است بس مشکل هم از حیث علم و از جهت حال و عمل، و هر که را خداوند بر این امر موفق بدارد، برای او بهره‌ای از عوالم عبودیت و بندگی، بلکه از مراتب معرفت، و بلکه از درجات قرب خواهد بود، خداوند این مقام را روزی ما و جمیع طالبان ترقی بمدارج معرفت و تقرب بخود بگرداند.
و آنچه که ما در این آیه در مورد استعانت بیان داشتیم با آنچه که در مورد عبادت گفتیم از لحاظ ترتیب مرتبط است، زیرا قاری پس از ذکر سه آیهٔ اول سوره بمقام اخلاص در عبودیت میرسد، و پس از اظهار این معنا است که در مییابد بدون کمک و یاری حق تعالی برایش ممکن نیست.
و گفته شد که قسمت اول این آیه جبر را نفی میکند زیرا وقتی می‌گوئیم «ایاک نعبد» (تو را می‌پرستیم) در این جمله عبادت ببندگان

نسبت داده شده، و قسمت دوم تفویض را نفی میکند چون «ایاک نستعین» بیانگر این حقیقت است که عبودیت و پرستش تنها بکمک و یاری او میسر می‌شود و بنابر این خدای متعال معین و یاری دهندهٔ بنده بر انجام کارهای او است نه مجبور کنندهٔ او، بلکه پدید آورندهٔ اعمال و افعال بنده هست ولی پس از ارادهٔ او، هم چنانکه خالق و آفریدگار ارادهٔ بنده نیز ذات اقدس حق است که بنابر آنچه ذات او اقتضا میکند ارادهٔ او را پدید می‌آورد، بنابر این جبری در کار نیست چرا که فعل بارادهٔ بنده انجام گرفته، و تفویضی هم نیست زیرا ارادهٔ بندهٔ مخلوق ارادهٔ خدا است، بعبارت دیگر ارادهٔ ذات اقدس حق بر این تعلق گرفته که آن افعال بارادهٔ بنده ایجاد شود و بمعرض ظهور و بروز برسد بنابر این بنده از این جهت که در کارهایش مختار است مجبور بر انجام کاری نیست، و از اینکه در مختاریتش مجبور است، امر باو تفویض نگشته است، پس نه جبر است و نه تفویض.
مطلب دیگر اینکه کمال استعانت جز بدانستن و توجه بچند مطلب راجع

بخود و خدای خود تمام نمی‌شود، اول علم بفقر و نیاز خود و دانستن این معنا که او بخودی خود قدرت بر انجام کاری ندارد و از حل مشکلات خویش عاجز است، و سپس علم به غناء و بی‌نیازی ذات اقدس حق و قدرت او بر اعانة و یاری بنده، و عنایتش نسبت به آن کسی که در مقام استعانت و کمک خواهی از او بر آمده است، و توجه باین حقیقت که او هم بفقر و بی‌چیزی آنکه از او کمک می‌طلبد آگاه هست و هم در اجراء خواستهٔ او بخل نمی‌ورزد، و هم از خود بنده صلاح کارش را بهتر میداند پس هر گاه که این مطالب را راجع بخود و خدایش دانست،

حالتی که مقتضای استعانت است برای او پیدا می‌شود، و لسان حالش قبل از لسان قال در مقام یاری طلبیدن و کمک خواستن بر می‌آید، و هر چه اعتقاد بنده باین مطالب کامل‌تر شود حال استعانت او کامل‌تر خواهد شد و هر گاه که استعانت کامل گشت یاری حق تعالی و اجابت دعایش نصیب او خواهد شد، بعنوان مثال هر گاه که برای بنده معلوم شد که او هم از حیث ذات، و هم از حیث وجود، و صفت و فعل فقیر و بی‌چیز و از جمیع وجوه و در جمیع اوقات و احوال نیازمند است و خود را در هر آنی از آنات و از جمیع جهات محتاج، و بلکه سراسر احتیاج دید بگونه‌ای که ایجاد او در لحظهٔ گذشته کفایت وجودش را در حال نمیکند، و در وجود فعلیش نیاز بایجاد جدیدی دارد چنانکه در جای خود این مطلب محقق شده است که هر چه در عالم کون و هستی است در هر آن و هر لحظه‌ای نیاز بعلت محدثه‌ای دارد، هم چنین در وجود صفاتش نیز در هر آنی نیازمند بفیض جدید و ایجاد نوی هست، و خلاصه خود را و صفات خود و جمیع آنچه را که نیازمند و محتاج بآن است از جمیع وجوه حیثیات فقیر، و نیازمند به پروردگار خود دید، از طرف دیگر پروردگارش را غنی مطلق، و از جمیع وجوه بی‌نیاز دانست، و هر نعمتی را که بدان متنعم است از او دانست، نعمتهای بی‌شماری که نه علم کسی می‌تواند بدان احاطه پیدا کند و نه کسی قادر بر شمارش آن میباشد، و چه بسیار نعمتهائی که قبل از اینکه او قدم بعرصهٔ هستی گذارد ذات اقدس حق بر او ارزانی داشته و چه بسیار نعمتهائی که بر او ارزانی داشته و او از آنها غافل است، و باین حقیقت توجه داشت که وجودش بایجاد او بوده، و زندگیش نتیجهٔ احیاء او است و از رزق

او میخورد و در ملک او ساکن است و بقوت و نیروئی که او به وی عنایت فرموده معصیت او می‌کند، ولی ذات اقدس حق ببزرگواریش او را بر گناهانش نمی‌گیرد، و از او باز خواست نمی‌کند، اگر باین مطلب توجهی نمود امیدواری بعنایت پروردگار در او قوت می‌گیرد، و حال استعانت در قلبش پدید می‌آید و اگر پس از پیدایش این حال در آن مسائلی که بضرر

او نیست از خدا یاری طلبید و کمک خواست بداند که دعایش مستجاب و حاجت او بر در خانهٔ او است و اگر آنچه که از خدا میخواهد بضرر او باشد و او آن را خیر بپندارد خداوند بجای آن شر یا در دنیا و یا در آخرت خیری باو عنایت خواهد نمود، و آنچه که در آخرت نصیب انسان گردد بهتر و پایدارتر است، پس بهتر اینست که انسان در دعایش آنچه را که صلاحش نیست استثنا کند، و یا اینکه اگر از کسانی است که بگرفتاری دنیا در ازاء خیر و خوبی آخرت راضی نیست آنچه را که می‌طلبد بشرط صلاح و عافیت طلب نماید.
و بدان که آنچه که از شرایط کمال استعانت در مورد صفات حضرت حق تعالی بیان داشتیم، تمام آنها از لوازم اسماء پنجگانهٔ حضرت حق تعالی است، بلکه همهٔ آنها به اجمال در لفظ جلاله «اللّه» مندرج و در چهار اسم دیگر بتفصیل آمده است.

اهدنا الصراط المستقیم.

ما را براه راست و صراط مستقیم رهنمون باش.
از تفسیر امام علیه السّلام و کتاب معانی الاخبار نقل شده که یعنی ما را به راهی که بمحبت تو منجر می‌شود و ببهشتت میرساند و مانع این میشود که ما از هواهای نفسانی پیروی کنیم و خود را نابود کنیم و یا اینکه آراء
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 395
و نظریات خود را ملاک قرار داده و خود را بهلاکت بیفکنیم هدایت و رهبری نما.
و در بعضی از اخبار آمده که صراط مستقیم عبارت از راهی است که بمعرفت خدا میرسد، و در روایتی دیگر گفته شده که صراط دو صراط است یک صراط در دنیا و یک صراط در آخرت، اما صراط دنیا عبارت از امام مفترض الطاعة و پیشوائی است که اطاعت او واجب است، پس آن کس که در این دنیا او را شناخت و بهدایت او راه یافت و از او پیروی نمود از صراطی هم که در آخرت است و آن همان پلی است که بر روی دوزخ کشیده شده خواهد گذشت و آن کس که در این دنیا او را نشناخت بر آن صراط قدمش خواهد لغزید و در آتش دوزخ خواهد افتاد.
و باز در روایات آمده که مراد از صراط مستقیم امیر المؤمنین علیه السّلام است، و در روایتی دیگر گفته شده مراد، معرفت امام است، و در روایت دیگر معصوم می‌فرماید: ما صراط مستقیم هستیم. هم چنین روایت شده که مراد امیر المؤمنین و معرفت آن حضرت است و دلیل بر این که مراد امیر المؤمنین علیه السّلام است قول خدای متعال است که می‌فرماید: وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ. که آن امیر المؤمنین علیه السّلام است که در سورهٔ فاتحة الکتاب که ام الکتاب است از او به صراط مستقیم یاد شده است.
و باز رسیده که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از صراط سؤال شد که چگونه است فرمود: هزار سال صعود و بالا رفتن، و هزار سال هبوط و فرود آمدن و هزار سال خذلان است.
و باز در وصف آن آمده که صراط از موی باریکتر و از شمشیر
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 396
تیزتر است، بعضی چون برق از آن بگذرند، و بعضی مثل اسب تیز رو، و بعضی پیاده و بعضی بر شکم و چهار دست و پا، و بعضی معلق بگونه‌ای که گاه آتش، پاره‌ای از تن آنها را فرا می‌گیرد و باز رها می‌شود از آن می‌گذرند.

و گفته شده که صراط تاریک است و مردمان بقدر نور خود آن را طی می‌کنند.
می‌گویم این اخبار تناقضی با یکدیگر ندارد بلکه در بیان معنای صراط با هم مؤتلف است و هر یک از این‌ها ناظر به فردی از افراد آن هست، زیرا برای صراط و سایر معانی آن، حقیقت و روح، و صورت و قالبی است، و گاه می‌شود که حقیقت واحدی دارای صورتها و قالب‌های متعددی است بلکه کمتر حقیقتی یافت می‌شود که برای آن، صورتهای متعددی نباشد، و الفاظ برای ارواح و حقایق وضع شده است نه برای قالب‌ها و صورتها، و هر گاه که یک حقیقت و روح در قالب‌های متعددی باشد جملگی بخاطر اتحاد در آن روح و حقیقت بیک نام نامیده می‌شوند، مثلا لفظ «قلم» روح این کلمه عبارت از آلت نقش و نگارش صورتها در صفحه و یا لوحی است بدون اینکه توجهی باین شده باشد که این آلت از نی باشد یا از آهن یا غیر این‌ها، بلکه اصلا جسمانیت قلم و یا محسوس بودن آن نقش در این نام گذاری اعتبار نشده است، همینطور لفظ «صراط» برای حقیقتی که سلوک و رفتن بر آن، انسان را به مقصود میرساند وضع شده است و این معنا، روح صراط است، و برای این روح قالب‌های متعددی است، یکی از آنها همین راههائی است که برای رفت و آمد بین شهرها و آبادی‌ها کشیده می‌شود، یکی دیگر طریق معرفت
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 397
خدا، و راه تقرب به ذات ذو الجلال الهی و جوار او در بهشت می‌باشد، که این راه عبارت از عمل به دین و شریعت، و معرفت امام و اطاعت از او، و معرفت امیر المؤمنین علیه السّلام بخصوص، و معرفت و شناخت صورت انسانیت، یعنی اوصاف و اخلاق و حدود آن در این دنیا است، دیگر از مصادیق طریق و راه، پلی است که بر دوزخ کشیده شده است، اما راههائی که برای معرفت به خدا و تقرب به او در این دنیا هست از میانهٔ آنها بعضی صراط مستقیم و راه راست است، و آن همان راهی است که بین مقامی که انسان در آن هست و مقصدی که در نظر دارد راهی نزدیکتر از آن تصور نشود، و بعضی از این راهها چنین نیست، آن اولی نمی‌تواند بیش از یک راه باشد ولی دومی بسیار است هر چه بخواهی از راههای کج و معوج إلی ما شاء اللّه، و می‌توان تعداد آنها را باندازهٔ نفوس آدمیانی که بمرحلهٔ کمال نرسیده‌اند دانست، ولی همه بیک گونه نیست بعضی از این راهها بآن صراط مستقیم نزدیکتر، و بعضی دور، و دورتر است تا برسیم بآن راهی که راه دشمن‌ترین مخلوقات خدا و دورترین آنها از جوار قرب حضرت حق هست که همان راه ابلیس و هم ردیفان او باشد.
و کامل‌ترین راه رسیدن بجوار حق تعالی نزدیکترین راهها است، و آن راه کسی است که معرفتش بخدا و به اسماء و صفات و افعال او کامل‌ترین

معارف، و اخلاق او نیکوترین اخلاق، و مزاج او متعادل‌ترین مزاجها باشد، این راه از میان همهٔ راهها کامل‌ترین و نزدیکترین راه است. و این مطالب بالنسبة بمجموع راهها است. اما اگر بخواهیم نسبت بهر یک از افراد بشر نزدیکترین راه را مشخص کنیم میبایست که حال فعلی آنها را

ملاحظه کنیم.
و تفصیل این اجمال اینکه برای هر انسانی یک قوس نزولی است که از عالم غیب شروع و باین عالم ختم می‌گردد و یک قوس صعودی است که از این عالم شروع و بعالم غیب پایان مییابد، و انسان از هنگام تولدش، و بلکه از اول پیدایش نطفه، و بلکه پیش از آن، همان تربت و خاکش در این عالم در سیر و حرکت بسوی عالم غیب است، بلی مادامی که روح در او دمیده نشده سیرش در این عالم، و پس از دمیده شدن روح، با همان روح در عالم غیب به سیر و حرکت خواهد پرداخت، اما سیر تربت او بعالم غیب، از جهت ترقی آن خاک از عالم جماد بعالم نبات است، و پس از این مرحله است که غذاء انسان می‌شود، و پس از اینکه آن خاک بصورت نبات در آمد و غذاء انسان شد و با تناول آن، جزئی از بدن انسان گشت، از همین غذا نطفه پدید می‌آید، و سپس بصورت علقة، و پس از آن به استخوان مبدل می‌شود، سپس بر آن استخوان‌ها گوشت میروید و آفرینشی دیگر انجام می‌گیرد و انسانی پدید می‌آید:
فَتَبٰارَکَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخٰالِقِینَ.
پس از ولادت مراحل ترقی و تکامل را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارد تا به سن بلوغ میرسد، اینجاست که عقلش کامل می‌گردد بگونه‌ای که به تشریف تکلیف مشرف می‌شود، و در این منزل است که او بر سر دو راهی قرار می‌گیرد، یا اینکه حرکت در عوالم غیب، و سیر در طریق سعادت و قرب و معرفت و بهشت را بر می‌گزیند، و یا اینکه قدم در راه شقاوت و دوری از خدا و جهل و پرتگاههای دوزخ می‌گذارد،

و هر یک را که اختیار کند به ارادهٔ خود اختیار نموده، چرا که از طریق شرع و عقل راه سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ و قرب و بعد برای او روشن گشته است، پس یا اینست که راه سعادت را در پیش می‌گیرد و به تحصیل اخلاق روحانی و تکمیل ملکاتی که وسیلهٔ قرب او بخدا میشود و دستیابی بمعارف اهل یقین از ایمان بخدا و ملائکه و کتب و فرستادگان او، و روز قیامت می‌پردازد و در این راه قدم می‌نهد تا اینکه به علیین ملحق شود، و یا اینکه راه شقاوت را برمی‌گزیند و در پی شهوات نفسانی می‌افتد و براه شیاطین قدم می‌نهد و برای دستیابی به لذات از هر حیله و مکری استفاده میکند و در منجلاب شهوات این دنیای پست، و زرق و برق

آن غرق می‌شود و بخدا و ملائکه و کتب و رسولان او و روز قیامت کافر شده و منکر همهٔ این‌ها می‌گردد و بقول قرآن بزمین می‌چسبد تا اینکه بحزب شیاطین ملحق گشته و روانهٔ درکات دوزخ گردد.
انسان باید توجه داشته باشد که هر حرکتی که از روی اختیار از او سر بزند، در روح و حقیقت و قلبش اثری بجای خواهد گذاشت، حال یا آن اثر سبب تقرب او بخدا و به روحانیات می‌شود و یا اینکه باعث بعد و دوری او از جوار حق تعالی می‌گردد، این امر حتی در مباحات هم هست، و هر اثری که در روح و قلب آدمی پدید می‌آید بمنزلهٔ قدمی است که انسان در حرکت بسوی بهشت، و یا دوزخ بر می‌دارد، پس اگر این حرکت در همین هنگام از هر حرکت دیگری که بتوان تصور آن را نمود در حصول قرب بخداوند و رسیدن به روحانیات مؤثرتر و کار سازتر و سریعتر باشد آن قدم بر راهی برداشته شده که نزدیکترین راه، و صراط مستقیم است، و الا که اگر چنین نبود هر اندازه که این حرکت در
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 400
حصول تقرب بخدا ناقص و کند باشد راه دورتر، و فاصله‌اش از صراط مستقیم بیشتر خواهد بود. و حکمت الهی بر این قرار گرفته که هر عملی که از انسان سر میزند، و در قرب بخدا و بعد از او در دل اثری می‌گذارد برای آن تأثیری در توفیق و خذلان قرار داده است.
بیان مطلب اینکه، عمل خیر قلب را آماده و مستعد برای انجام اعمال خیر دیگری میکند و این حالت را «توفیق» می‌گویند، و عمل شر قلب را مستعد و آماده برای انجام کارهای شر دیگر می‌سازد و زمینهٔ انجام گناه دیگری را فراهم می‌نماید و این حالت را «خذلان» نامیده‌اند، و هر گاه که توفیق رفیق انسان شد ملائکه‌ای که بر انسان گمارده شده‌اند که نیکی‌ها را باو الهام کنند بر شیاطینی که در صدد وسوسه و از راه بدر کردن او هستند غلبه میکنند و اگر بر اثر کارهای ناپسند، انسان دچار «خذلان» شد آن شیاطین بر ملائکه غالب می‌آیند.
و اینکه گفته شد قلب مؤمن بین دو انگشت خداوند رحمان است اشاره بهمین معنا است که قلب پیوسته بر طبق اثرات اعمال گذشته‌اش در تقلب و زیر و رو شدن است، و از این تقلبات، سیر و حرکت انسان بسوی بهشت و یا دوزخ حاصل می‌شود، پس آنچه که در سیر و حرکت است همان روح انسان است و سیر و حرکت او، همان حرکات نفسانی او است که گاه بسوی خیر در حرکت است و گاه بجانب شر و بدی میل می‌کند، و آدمی در این سیر و حرکت، گاه قدم بر سر هواهای نفسانی خود می‌گذارد و گاه سر بقدم آنها، و حاصل این سیر یا اوصاف روحانی است، و یا طبیعی، و اثری که از آن بر جای میماند یا قرب بخداوند، و یا دوری از او است.

و منشأ این حرکاتی که در قلب اثر می‌گذارد همان صفات قلبی از قبیل مراتب معرفت، و علم، و کفر، و جهل، و امثال آن میباشد که این صفات قلبی لازمهٔ اوصاف ذاتی او، و این حرکات مقتضای آنها است، بعبارت دیگر منشأ این حرکات، صفاتی است که مقتضای ذات انسان هست، و در هنگام ایجاد ماهیت او در خارج، بحکم آن حکیم متعال برای او معین شده است، چرا که هر ماهیتی بزبان حال از آن جواد و بخشندهٔ حکیم میخواهد که آنچه را که با صفات او مناسبت دارد باو ببخشد و سؤالی که با زبان حال باشد هیچگاه رد نمی‌شود و این صفات ذاتی، صفات دیگری را اقتضا میکند که آن صفات دیگر در اعمال و رفتار جوارح و اعضاء آدمی هم چنین در تقلب قلب او مؤثر است، و تأثیر آن یا به اثرات روحی نورانی است یا ظلمانی طبیعی و هر عملی که از انسان سر بزند بحکم آن حکیم متعال بواسطهٔ ارادهٔ خود انسان است و این صفات ذاتی او است که در ارادهٔ او مؤثر است، و این اوصاف و صفات همان است که انیت و ماهیت او از خداوند بخشندهٔ حکیم مسئلت نموده است، بعبارت دیگر هر کس باقتضاء ماهیت خود از خدا میخواهد که توفیق سلوک و رفتن در راه خیر و سعادت و بهشت، و یا گام نهادن در راه شقاوت و آتش و دوری از خدا را باو ببخشد، و این یکی از وجوه فرمایش معصومین علیهم السّلام است که:
لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین.
نه جبر است و نه تفویض و واگذاشتن، بلکه بین این دو امر است، هم چنین علت اینکه ما خیر و خوبی را بخدا نسبت می‌دهیم و شر و بدی را ببنده در حالیکه خالق هر دو خدا است معلوم گشت.

حال اگر باین مطالبی که بیان شد دقت نموده باشی، برایت روشن خواهد شد که اطلاق کلمهٔ «صراط» بر صورت انسانیت که عبارت از همان صفات انسانیت باشد، و بر امام و بر هدایت او و بر شریعت، و بر پلی که بر دوزخ کشیده شده جملگی صحیح است، زیرا همهٔ این‌ها که بیان شد راه بهشت و طریق عالم نور و وسیلهٔ تقرب بخداست، مطلب دیگر اینکه آن راه مستقیم حقیقی جز برای کسی که بخدا و به اسماء و صفات و افعال و فرشتگان و کتب و رسولان و شرایع او معرفت داشته باشد بگونه‌ای که هر حرکت و سکونی که از او سر میزند از روی علم و مطابق با آنچه که بدان حکم گردیده و به کم و کیف حکمت پروردگار حکیم در آن امر آگاه باشد و اخلاقش در حد اعتدال، و بدور از افراط و تفریط، و مزاجش معتدل‌ترین مزاجها باشد، چرا که مزاج را در افعال و اعمال انسان تأثیر بسزائی است، همانگونه که اخلاق در این زمینه مؤثر است، و با همهٔ این‌ها توفیق و عصمت از جانب خداوند متعال او را یار و کمک- کار باشد، تا اینکه حقیقتا

در نزدیکترین راه حرکت کند، اما اینکه با همهٔ این امور باز توفیق و عصمت را شرط نمودیم، بدین خاطر است که حوادث عالم نیز در این موارد تأثیراتی دارد، و آدمی بدون اینکه این دو صفت که توفیق، و عصمت باشد یار او گردد نمی‌تواند بر این راه ثابت و استوار باشد، و بهمین خاطر است که ذات اقدس حق، معصومین علیهم السّلام را به روح القدس مؤید نمود، بلکه چنانکه در بعضی از زیارات آمده است، بواسطهٔ لطف و عنایتی که به آنها دارد ریاضت دل‌های آنان را بوسیلهٔ خوف و رجاء خود بعهده دارد، این صراط مستقیم، بطور مطلق است.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 403
اما صراط مستقیم و راه راست برای هر مکلفی، عبارت از نزدیک- ترین راه برای او در بین راهها است، که با توجه بصفات ذاتی او، او را بمقام قرب حضرت حق آن‌هم مقامی که برای او دستیابی بآن ممکن است، برساند، و این امر بدینصورت است که جمیع حرکات اختیاری انسان، در هر مرتبه‌ای که هست، در رساندن او به رضای پروردگار، سودمندتر و کار سازتر باشد، حتی اگر فرضا اشتغال بنماز شبهای ماه رجب را از اشتغال بمطالعهٔ کتب علمی برای خود نافع‌تر دید و یا بالعکس، و یا اینکه اگر دید چنانچه روزهٔ مستحبی نگیرد بهتر می‌تواند بانجام عبادات بپردازد تا اینکه روزه بگیرد و بر اثر ضعف روزه از عبادات باز ماند، نزدیکترین راه، همان راهی است که برای تقرب بخدا و جلب رضایت او نافع‌تر تشخیص داده شود. بلکه گاه می‌شود که ترک اعمال خیر بحال انسان نافع‌تر است، چنانکه در روایات آمده است که بنده یک یا دو شب از تهجد و شب زنده داری محروم می‌گردد برای اینکه بخود عجب نکند، بلکه روایت شده که گاهی مؤمن ببعضی از لغزشها مبتلا میشود تا از عجب که گناهش بمراتب بیش از آن لغزش است در امان بماند، و خلاصهٔ کلام آنکه صراط مستقیم برای هر کسی و در هر شرایطی و روزی، بلکه در هر نفسی و هر حرکت و سکونی همان کار و همان عمل و همان راهی است که بالنسبة بحال حاضر، و پس از آن، در سلوک طریق خیر و سعادت نافع‌تر و کار سازتر باشد، و تنها کسانی میتوانند بدینگونه باشند که توفیق الهی رفیق راهشان گردد، و الا که با این علوم اکتسابی نمی‌توان این بار را بمنزل رسانید، و همهٔ این جوانب را مورد نظر قرار داد، و شاید اینکه گفته شده صراط از موی باریکتر است،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 404
با توجه بهمین مطلب است، و باز پس از دانستن این مطلب که در هر شرایطی چه کاری نافع‌تر است، و بعد از اینکه خداوند انسان را بدین امر هدایت نمود، عمل بآن کاری بس دشوار است و لذا گفته شده که «صراط» از شمشیر تیزتر است.

و اما آن روایتی که از مولا علی علیه السّلام رسیده که مراد از طلب هدایت در این سوره، ثبات بر هدایت پیشین است. این یا باین صورت است که مقصود از صراط مستقیم همان ایمان است چنانکه در بعضی از روایات به این مطلب اشاره شده است، و یا اینکه مقصود آن حضرت مختص به خود و امثال خود از معصومین علیهم السّلام بوده است، چرا که آنان هستند که احوالشان نسبت به انواع هدایت‌ها و جهات آن، تفاوت نمی‌کند و مطلوب آنها این است که خداوند همانگونه که در گذشته آنها را هدایت نموده در آینده هم هدایت نماید. و معنای طلب ثبات در هدایت همین است.
اما امثال ما، آنچه را که از خدا می‌طلبیم اینست که در آینده بر هدایت ما بیفزاید، تا اینکه به سیر در حظائر قدس، راه یابیم، و به- سلوک در مقامات انس، با کندن آثار علایق جسمانی و طبیعی از خود نائل شویم، و انوار تجلیات جمال و جلال حضرت حق بر ما ظاهر و اسرار غیبیه او بر ما مکشوف و آشکار گردد.
مطلب دیگر اینکه هر یک از جماد و نبات و حیوان مادامی که به حد انسان مکلف نرسیده است سیر و حرکتش از اول تکون و پیدایشش به همان حرکت کمی و کیفی، بلکه بر همان صورتهای جوهری آن بر صراط مستقیم است باین معنا که هر موجودی از ابتدای پیدایشش
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 405
آنچه که از کمالات در وجود او بودیعه نهاده شده تدریجا از قوه به فعل در می‌آید تا اینکه به آخرین مرتبه از کمالی که برای نوع و شخص او از فعلیاتی که شایستهٔ او است و معین شده برسد، و این در صورتی است که مانعی او را از این سیر و حرکت بسوی کمال مانع نشود، اما انسان، پس از اینکه به اوان اختیاری که در تکلیف معتبر است رسید، گاه می‌شود که در سیر نفسانی خود، آنچه که از خصوصیاتی که شایستهٔ نوع انسان است و در وجود او بالقوة موجود است، این‌ها را بدون اینکه فعلیتی که مخالف با نوع انسان باشد در میان آید، از قوه به فعل میرساند، تا اینکه به آن آخرین درجات مراتب فعلیت که سزاوار انسان کامل است میرسد. و این بسیار کم است، و چنین فردی است که در صراط مستقیم انسانی حرکت می‌کند، اما اغلب افراد بشر، پس از اینکه آن حرکت اختیاری برایشان پدید آمد در صدد از قوه به فعل در آوردن آنچه که در وجود آنها است بر می‌آیند، ولی فعلیاتی هم که لایق و شایستهٔ انسان نیست در میان می‌آید، در نتیجه سیر و حرکت آنها نه بر صراط مستقیم انسانی، بلکه بخاطر سوء اختیار خود در اعوجاج و کجی و انحراف از مسیر انسانیت خواهد بود، بگونه‌ای که سرانجام این حرکت به پست‌ترین مرتبه از فعلیات که شایستهٔ بهائم و درندگان، بلکه شیاطین هست منتهی می‌شود، و گاه

می‌شود که در همان مرتبه می‌ماند و صورت ظاهریش هم بر همان صورت فعلیتی که بر آن هست در می‌آید- که باید از این ذلت و خواری دنیا و آخرت به خدا پناه برد.
و اما اینکه در بعضی از اخبار آمده است که صراط مستقیم، همان صورت انسانیت است، باین معنا است که حرکت انسان بطرف

کمالاتی که برای او است- که هر خیر و سعادتی که هست در همین کمالات نهفته است- یک حرکت کیفی، و حرکت جوهری است، اما طریق و راه برای این حرکت، عبارت از همان مراتب کیف، و صورتهائی که در پی این حرکت در جوهر انسان پدید می‌آید عبارت از همان ملکات شریفه و انوار معارف ربانی است، بنابر این، سالک و رهرو، جوهر انسان، و مقصد، کمال او، و راه، تحصیل این ملکات و انوار معارف و علوم است، و در این حرکت، راه، در حین حرکت و سیر و با خود حرکت است که پیدا می‌شود نه قبل و بعد از آن، و نور معرفت عبارت از ظهور مراتب نفس و روح و عقل است، بنابر این، همین نور، بیک لحاظ راه، و بیک لحاظ مقصد، و بیک لحاظ سالک است.
اما اینکه از حقیقت علی ابن ابی طالب و ائمه علیهم السّلام تعبیر به صراط شده است بدین خاطر است که این‌ها نور الانوار، و اصل هر نور، و نور خداوند در عالم هستی، می‌باشند.
پس اینان در حقیقت همان صراط مستقیم خداوندی هستند، بدون اینکه نیاز به تجوز و لفظ را بر غیر معنایش استعمال نمودن باشد، اینان همان وجه اللهی هستند که اولیاء خدا به آنان توجه می‌کنند و همان جنب اللهی هستند که مصیر و بازگشت بندگان بسوی آنها است، چنانکه در زیارت جامعه آمده است که:
و ایاب الخلق إلیکم. و بازگشت خلق بسوی شما است.

صراط الذین انعمت علیهم:

راه آنان که بر آنها نعمت دادی.
این تفصیل همان مطلبی است که در باب مقصود از صراط مستقیم
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 407
بیان شد، و این‌ها که به آنها نعمت داده شده شیعیان مولا علیه السّلام از امت هستند، و صراط و راه آنها بعینه اخلاق و اوصاف و اعمال آنها است که مولا امیر المؤمنین علیه السّلام در جواب همام اینان را چنین وصف می‌کند:
آنان عارفان بخدا، و عاملان بامر خدا، و اهل فضایل هستند، سخنی که می‌گویند صواب، و خوراک آنها قوت، و پوشاک آنها در حد میانه، و رفتن آنها از روی تواضع می‌باشد.
اما اینکه صراط مستقیم به راه کسانی که نعمت بر آنها داده شده تفسیر شده است. ممکن است بخاطر ارشاد و راهنمائی بندگان به این حقیقت باشد که صراط مستقیم عبارت از طریق وسط، و بدور از افراط و تفریط در حق ولی، و حد میانه در اخلاق یا در حق غیر است، تا کسی چنین توهم نکند که مقصود از صراط مستقیم، صراط و راه و روش هر نفسی است به کمالی که لایق و شایستهٔ شخص او است و ذات و لوازم ذاتش، بحکم اقتضاء اسماء خدای متعال آن را اقتضا می‌کند و مثلا صراط مستقیم را به همان راهی که بخاطر ماهیت و صفات ذاتیش او را به پائین‌ترین درکات دوزخ میبرد تفسیر نکند، گویا آیه چنین می‌گوید:
که ما را به صراط مستقیمی هدایت کن که دارای استقامت واقعی است و ما را به رضا و جوار قرب تو میرساند که آن همان راه کسانی است که بر آنها نعمت دادی از شیعیان امیر المؤمنین، نه راه کسانی که استقامت آن، به آنچه که مقتضای ذات و صفات من است مرا میرساند و بعبارت دیگر مرا به راهی هدایت نما که مقتضای فضل و انعام تو است نه به آن راه که مقتضای عدل تو است و آن همان راه کسانی است که نعمت ولایت امیر المؤمنین را بر آنها ارزانی داشتی.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 408

غَيرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيهِمْ وَ لا الضالّين

يعنى غير آن كسانى كه مورد غضب واقع شدند و راه انكار در پيش گرفتند، و يا آن كسانى كه بواسطهٔ غلو گمراه گشتند.
در اين قسمت از آيه، اسلوب تعبير فرق نمود زيرا در قسمت اول فرمود: راه كسانى كه تو بر آنها نعمت دادى، ولى اينجا نفرمود غير كسانى كه تو بر آنها غضب نمودى، بلكه غير المغضوب عليهم آمد يعنى غير كسانى كه مورد غضب واقع گشتند. و شايد اين تعبير اشاره به اين حقيقت باشد كه نسبت نعمت به ذات اقدس حق نسبتى اصلى و ابتدايى، ولى غضب امرى تبعى و از جهت اقتضاء صفات خود بنده پديد مى‌آيد چنانكه در آن آيهٔ شريفه باين حقيقت اشاره شده و مى‌فرمايد:
ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ آنچه كه از خوبى بتو رسد از جانب خداى متعال و آنچه كه از بدى متوجهت شود از خود تو است.
در كتاب ثواب الاعمال از امام صادق عليه السّلام روايت شده كه فرمود: اسم اعظم پروردگار در سورهٔ ام الكتاب هست. و عياشى از رسول خدا روايت نموده كه ام الكتاب افضل سوره‌هاى قرآن است، و اين سوره شفاء هر دردى است الا مرگ.
مى‌گويم اطلاق ام الكتاب بر اين سوره، شايد بخاطر اين باشد كه اين سوره آنچه را كه در همهٔ قرآن است در بر دارد، چنانكه در روايتى كه از مولا امير المؤمنين عليه السّلام رسيده باين مطلب تصريح شده است، امام عليه السّلام مى‌فرمايد: هر آنچه كه در قرآن هست در سورهٔ حمد

هست، و هر چه در حمد است در بسم اللّه هست و آنچه كه در بسم اللّه است در باء بسم اللّه هست، و آنچه كه در باء هست در نقطهٔ باء هست، و من نقطهٔ زير باء بسم اللّه‌ام.
و نيز روايت شده كه به «باء» وجود ظهور يافت، و با نقطهٔ آن عابد از معبود جدا گشت.
مى‌گويم مقام عبوديت مطلقه، همان مقام ولايت است، زيرا اين مقام همان مرتبهٔ فقر مطلق كه پس از آن مقام الوهيت است مى‌باشد.
چنانكه از رسول خدا روايت شده كه فرمود: الفقر فخرى. و شايد مقصود گويندهٔ اين سخن هم كه گفته است هر گاه مرتبهٔ فقر بپايان رسيد پس از آن مرتبهٔ خدائى آغاز خواهد گشت، همين معنا باشد، زيرا فاء دلالت بر تعقيب، و امرى از پى امر ديگر آمدن مى‌كند، بلكه مى‌توان آن فرمايش

امام صادق علیه السّلام را در مصباح الشریعة که می‌فرماید: عبودیت جوهره‌ای است که کنه آن ربوبیت است به همین معنا دانست. و همهٔ این‌ها از شئون آن مطلبی است که در گذشته بیان داشتیم که از بعضی اخبار چنین بر می‌آید که خداوند متعال در قبال سایر عوالم، برای حروف هم عالمی بیافرید: الف اشاره به مقام الوهیت، و باء اشاره به مرتبهٔ مخلوق اول، و نقطه اشاره به جهت انیت و ماهیت او است.
و در عیون، از امام صادق علیه السّلام و آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که فرمود از رسول خدا شنیدم که می‌گفت خداوند عز و جل فرموده است که فاتحة الکتاب را بین خود و بنده‌ام تقسیم نمودم نصف آن از آن من، و نصف دیگر آن از آن بندهٔ من است، پس

هر گاه بنده بگوید: بسم اللّه الرحمن الرحیم خداوند می‌فرماید: بندهٔ من باسم من آغاز کرد و بر من است که امورش را به انجام رسانم و احوالش را مبارک گردانم. و چون بگوید: الحمد للّه رب العالمین.
می‌فرماید بندهٔ من مرا حمد نمود و دانست آن نعمتهائی که او را فرا گرفته از نزد من است و بلاهائی که از او دور گشته به لطف من بوده است، گواه می‌گیرم شما را که نعمتهای آخرت را هم برای او به نعمتهای دنیا اضافه کنم، و بلاهای آخرت را هم از او دور گردانم.
و چون بگوید: الرحمن الرحیم. می‌فرماید: گواهی داد که من بخشنده و مهربان هستم، گواه می‌گیرم شما را که بهرهٔ او را از نعمت خود فراوان، و نصیبش را از عطاء خود زیاد گردانم. و چون بگوید مالک یوم الدین. می‌فرماید: گواه می‌گیرم شما را که هم چنانکه او اعتراف نمود که من مالک روز جزا هستم روز حساب، حسابش را آسان بگیرم. و حسناتش را قبول، و از گناهانش در گذرم.
چون بنده بگوید: ایاک نعبد، می‌فرماید: راست می‌گوید بندهٔ من، تنها مرا می‌پرستد، گواه می‌گیرم شما را که او را بر این عبادت پاداشی دهم که هر آن کس که در این عبادت با او مخالف است بر او غبطه خورد و رشک برد، و چون بگوید و ایاک نستعین. می‌فرماید از من کمک خواست و بمن پناه آورد، گواه می‌گیرم شما را که او را یاور و کمک- کار باشم و در شدائد و سختی‌ها بفریاد او رسم و روز گرفتاری دست او را بگیرم و چون بگوید: اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره می‌فرماید این برای بندهٔ من است و هر چه که طلب کند به تحقیق دعای او را اجابت نمودم. و آنچه را که آرزو داشت به او عطا کردم و از آنچه که

می‌ترسید او را ایمن گردانیدم.
می‌گویم منزه است او، که عقل از کرمش حیران می‌گردد، کجایند غافلان،

و کجایند عالمان، تا این کرم و بزرگواری را ببینند، و از این جهت هم به توحید و یگانگی او اعتراف نمایند، هم چنانکه در سایر صفات عالیهٔ او، او را به یکتائی و یگانگی می‌ستایند، و در شکر این کرامت عظمی عقل خود را به داوری وا دارند و اعتراف کنند که اگر تمام عمرشان را در شکر و سپاس چنین نعمت بزرگی صرف کنند نمی‌توانند حق همین یک نعمت را ادا کنند که ذات ذو الجلال، از راه لطف و عنایت به این بندگان ذلیل نماز را واجب نموده و به آنها اجازه داده که یاد او کنند و به عبادت او بپردازند، و همین عبادت را سبب بخشش گناهان آنها، و اصلاح معایب آنها، و وسیلهٔ ترقی به درجات عالیه قرار داده و آنها را با تکلیف به نماز، شرافت بخشیده، و آنان را برای مناجات و گفتگوی با خود پسندیده، و در جواب آنها، بمقدار سئوال آنها قناعت ننموده بلکه در اکرام آنها افزوده است.
و چنین بخاطرم هست که در روایتی دیدم که خداوند متعال پس از قرائت، می‌گوید برای این بندهٔ من به تعداد هر حرفی درجه‌ای است از فلان و فلان، همینطور جواهرات را می‌شمرد تا اینکه می‌فرماید و درجه‌ای از نور من.

[در بیان خلاصه‌ای از تفسیر سورهٔ توحید]

قل هو اللّه احد

از امام باقر علیه السّلام روایت شده که «قل» یعنی آنچه را که بتو وحی نمودیم و تو را بدان مبعوث گردانیدیم با تألیف حروفی که بر تو قرائت نمودیم ظاهر گردان، تا آن کس که گوشی شنوا دارد و هم او است که
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 412
گواه است، بدان هدایت شود، و «هو» اسم ضمیر است که بدان به شخص غایب اشاره می‌شود هاء در هو آگاهی دادن بر معنای ثابت، و و او اشاره به آنکه از حواس ما غایب است می‌باشد، تا آخر روایت.
می‌گویم لفظ «هو» اسم ذات است ولی در مرتبهٔ غیب الغیوب، و لفظ اللّه نیز اسم ذات است ولی از حیث جامعیت آن ذات جمیع صفات کمالیه را.
«احد» یعنی آن فرد متفرد و آن یگانه‌ای که از چیزی بر انگیخته نشده است، بعبارت دیگر یعنی آن احدی المعنا که نه در عقل و نه در وهم و نه در وجود منقسم می‌گردد.

اللّه الصمد

یعنی آن سید و آقایی که همگان قصد او کنند، و آن که نه جوفی برای او است، و نمی‌خورد و نمی‌آشامد، و نه می‌خوابد، و آن دائمی که پیوسته بوده، و خواهد بود، و یگانه‌ای که به الهیتش والاتر از صفات خلق است.
امام صادق علیه السّلام از پدرش روایت نموده که فرمود: اهل بصره در نامه‌ای به حسین ابن علی علیه السّلام از آن حضرت از معنای صمد سؤال نمودند حضرت در جواب آنها نوشت: بسم اللّه الرحمن الرحیم. اما بعد. در قرآن فرو نروید و در آن بجدال با یکدیگر بر مخیزید، و در آن بدون علم سخنی نگوئید از جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمود:
هر کس بدون علم در مورد قرآن سخنی بگوید جایگاهش پر از آتش خواهد بود، و خداوند صمد را بدینگونه تفسیر فرموده و در کتابش گفته است: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ، بعد این کلمه را چنین تفسیر نمود که
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 413

لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.

لَمْ یَلِدْ یعنی نه چیزی که دارای حجم باشد مثل فرزند و سایر اشیائی که از مخلوقات خارج می‌شود از او خارج می‌شود و نه شیء لطیفی مثل نفس، و نه حالاتی مثل چرت و خواب، و غم و اندوه و خنده و گریه و خوف و رجاء و رغبت و خستگی، و گرسنگی و سیری در او راه دارد، و او بزرگ‌تر از این است که چیزی از او خارج شود و شیء از او متولد گردد.
وَ لَمْ یُولَدْ و از چیزی متولد نشده و خارج نگردیده است، نه چنانکه اشیاء هر یک از عناصر خود خارج می‌شود چون خروج جماد از جماد، و حیوان از حیوان، و نبات از زمین، و آب از چشمه، و میوه از درخت، و نه مثل خروج اشیاء لطیفه از مراکز خود، هم چون بینائی از چشم، و شنوائی از گوش، و بویائی از بینی و ذائقه از زبان، و سخن از زبان، و معرفت و تمیز از قلب، و آتش از سنگ، هیچیک از این‌ها نسبت به او روا نیست، بلکه او اللّٰهُ الصَّمَدُ است که نه در چیزی، و نه از چیزی است او پدید آورندهٔ اشیاء و موجودات، و خالق آنها بقدرت خویش است، و آنچه را که برای فناء آفریده به مشیت او متلاشی شود، و آنچه را که برای بقاء آفریده به علمش باقی ماند، پس این است معنای اللّٰهُ الصَّمَدُ، آنکه نمی‌زاید و نه زائیده شده، بلکه او است:
عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَةِ الْکَبِیرُ الْمُتَعٰالِ.
وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ و برای او کفو و همتائی نیست.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 414
از امام صادق علیه السّلام روایت شده که گروهی از فلسطین بر امام باقر وارد شدند، و مسائلی را از آن حضرت پرسیدند، امام به آنها جواب داد سپس از تفسیر الصمد پرسیدند حضرت فرمود در الصمد، پنج حرف است، الف دلیل بر انیت خدای متعال و اشاره به این آیهٔ شریفه است که می‌فرماید:
شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ.
و باین حقیقت توجه می‌دهد که او را با حواس نمیتوان درک نمود. و لام دلیل بر الهیت او است و الف و لام در یکدیگر ادغام میشوند و در تلفظ ظاهر نمی‌شوند ولی در کتابت نوشته می‌شوند، که این دلیل بر این است که الوهیت ذات حقتعالی به حواس قابل درک نیست و به وصف در نمی‌آید و گوشی آن را نمی‌شنود، زیرا تفسیر اللّٰه، یعنی آن که خلق از درک ماهیت و کیفیت او به حس، و یا وهم حیران و عاجزند، و چگونه می‌شود که او به حواس و وهم در آید در حالیکه او پدید آورندهٔ اوهام و خالق حواس

است.
و اما اینکه، الف و لام در کتابت ظاهر می‌شود دلیل بر اینست که خداوند ربوبیتش را در ابداع و پدید آوردن خلق، و ترکیب ارواح لطیفهٔ آنها در اجساد، ظاهر گردانیده است، پس همانگونه که بنده اگر بخود بنگرد روح خود را نمیبیند، لام در الصمد هم دیده نمی‌شود ولی چون به نوشتهٔ الصمد بنگرد آنچه که بر او پوشیده بود ظاهر می‌گردد، همین گونه اگر بنده در ماهیت و کیفیت خداوند بتفکر بپردازد حیران می‌شود و راه بجائی نمیبرد، و چیزی بتصورش نمی‌آید چرا که او خالق صورتها است، ولی اگر بآفریده‌ها بنگرد برایش معلوم میگردد
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 415
که او خالق آنها، و ترکیب کنندهٔ ارواح با اجساد است.
و اما «صاد» دلیل بر اینست که قول او صدق، و کلام او صدق میباشد، و او بندگان را بصدق به پیروی از صدق دعوت نموده و آنان را بصدق وعده بسرای صدق داده است.
و اما «میم» دلیل بر دوام ملک او است، و حکایت از این میکند که او دائم و سرمد، و از بودن و زوال برتر بلکه او مکون و پدید آورندهٔ همهٔ کائنات و پدیده‌ها است.
سپس فرمود: اگر برای این دانشی که خدا بمن ارزانی داشته حاملی می‌یافتم هر آینه توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از همین کلمهٔ الصمد، بیرون می‌کشیدم و نشر می‌نمودم، و چگونه چنین کسی برای من خواهد بود در حالیکه جدم امیر المؤمنین علیه السّلام برای علم خود حاملی نیافت، بگونه‌ای که از حسرت آه از دل بر می‌کشید، و بر منبر می‌گفت:
سلونی قبل ان تفقدونی. از من سؤال کنید قبل از اینکه مرا در میان خود نیابید، همانا بین این قفسهٔ سینه‌ام علمی بسیار نهفته است، آه، آه، آگاه باشید که کسیکه توان درک و فرا گیری آن را در او بیابم نمیبینم، و من حجت بالغهٔ الهی بر شما هستم.
می‌گویم این خلاصه‌ای بود از آنچه که در تفسیر این سوره از اخبار اهل بیت عصمت بیان داشتم، و شاید آنچه که ذکر نشد بیش از آنچه که بیان گردید باشد، و برای آن کس که اهل تعقل است و با نوری از خدا بتفکر می‌پردازد همین مقدار کافی است.
بنابر این لفظ «هو» اشاره بمرتبهٔ غیب الغیوب است، و لفظ اللّه
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 416
بمرتبهٔ ظهور اسماء اجمالا، و لفظ احد به تفرد و یگانگی حقیقی از مرتبهٔ اسماء، و لفظ صمد بکیفیت تفرد و اصالت او، و باینکه مبدئیت ذات اقدس حق نسبت به اشیاء مثل مبدئیت بعضی از اشیاء ببعضی دیگر نیست اشاره دارد و بیانگر این حقیقت است که وجود حقیقی مختص باو است و همهٔ

اشیاء قائم به قیومیت و قدرت او هستند، و احاطۀ او نسبت به اشیاء هم چون احاطۀ بعضی از آنها به بعض دیگر، حتی مثل احاطۀ عقل بمعقولات نیست چرا که احاطۀ هر یک از این‌ها بر دیگری شبیه احاطۀ یک شیء مجوف و تو خالی بآنچه که در جوف او قرار گرفته است میباشد، مگر ذات اقدس حق که محیط صمد است، آنکه نمیزاید و نه زائیده شده و نه برای او کفو و همتائی است.
و اخبار در فضیلت این سوره و فضیلت قرائت آن بسیار است، و در روایات آمده است که هر کس این سوره را سه مرتبه قرائت کند چنین است که تمام قرآن را تلاوت نموده است، و در روایت دیگری است که هر کس که جمعه‌ای بر او بگذرد و قل هو اللّه را قرائت نکند و بر این حال بمیرد بر دین أبو لهب مرده است.
و باز روایت شده که هر کس بمرضی گرفتار شود و یا در مهلکه‌ای بیفتد، و در آن مرض، و یا مهلکه قل هو اللّه را قرائت نکند و در آن مرض، و یا آن مهلکه بمیرد از اهل آتش خواهد بود. و در روایت دیگری آمده است که مردی خدمت رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله رسید و از فقر و تنگدستی شکایت کرد حضرت باو فرمود هر گاه داخل خانه‌ات می‌شوی، چه کسی باشد و چه نباشد سلام کن، و قل هو اللّه را یک مرتبه قرائت نما، مرد همین کار را کرد، خداوند آنقدر باو عنایت نمود که بر همسایگانش هم انفاق

می‌نمود. و باز رسیده که هر کس ایمان بخدا و روز قیامت دارد میبایست که از خواندن قل هو اللّه پس از هر نماز واجب غفلت نکند، چرا که هر کس آن را قرائت کند خیر دنیا و آخرت بر او جمع خواهد گشت و خداوند والدین او را و هر کس را که از نسل آنها است بیامرزد.
می‌گویم خلاصۀ اخبار و روایاتی که در معانی الفاظ این سوره رسیده است چنین می‌شود که «هو» اشاره به ذاتی است که غایب از حواس و اوهام است، و اللّه یعنی آن معبودی که خلق جملگی از درک ماهیت او حیرانند، و «احد» یعنی آن فرد و یگانه حقیقی و واقعی هم معنا و هم خارجا، و آنکه نه در وهم و نه در عقل و نه در وجود قسمت می‌پذیرد، «الصمد» یعنی آن آقا و مولائی که خلق بتمامه آهنگ او کنند، و آنکه جوفی برای او نیست و آنکه از چیزی خارج نگشته و از او نیز چیزی خارج نشود، ایجاد کنندۀ اشیاء و خالق آنها است.

و اما تکبیر رکوع،

شاید مناسب این مقام این باشد که باین تکبیر، بزرگتر بودن خداوند متعال از اینکه کسی بتواند آنگونه که سزاوار او است بعبادت او قیام کند قصد شود، و بلند نمودن دستها در حین گفتن این تکبیر باین نیت باشد که از این اعتقاد که می‌توان آن چنان که شایستهٔ او است بعبادت او قیام نمود تبری جوید و لذا نماز گزار از حال قیام برای رکوع خم می‌شود، و از حال قیام که نشانهٔ قوت و قدرت است بحال رکوع که حکایت از تواضع و فروتنی میکند در می‌آید، و با این خضوع، ادب محضر پروردگار را بجای می‌آورد، و ذکر رکوع را میگوید، و سزاوار است که از تسبیح خدای متعال در رکوع، تنزیه او را از اینکه در اراده برای او شریکی باشد قصد نماید.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 418
مطلب دیگر در این باب اینکه تسبیح خدای متعال، عبارت از قضیهٔ صفات جلال سلبی خداوند است، و اصل صفات جلال سلبی او، به سلب حدود، و سلب حدود به سلب سلوب باز می‌گردد، و سلب سلوب در ذات اقدس حق جز سعهٔ وجود چیز دیگری نیست، این بخلاف تنزیه ممکنات است زیرا سلبی که بمخلوقات نسبت داده می‌شود به سلب وجوداتی که از حدود وجودات آن انتزاع شده نه از وجودات آن، میباشد. پس تسبیح خدای متعال بهمان صفاتی است که با آن حمد و ستایش میشود و لذا در اغلب موارد، تسبیح او با حمد مقرون می‌گردد، چنانکه در ذکر رکوع و سجود چنین است، و در قرآن هم میخوانیم:
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ.** و حقیقت تنزیه ذات اقدس حق باینستکه بنده قلبا به سلب نقایص بجمیع وجوه آن از ذات باریتعالی معتقد باشد، و جوارح و اعضائش هم بمقتضای این اعتقاد عمل کند، و مقتضای چنین عقیده‌ای اینست که بنده در اغلب صفات حسنه، از اخلاص، و صدق و توکل و تسلیم و رضا و توحید و دیگر صفات نیک بمرتبهٔ کمال رسد، زیرا بنده اگر بکمال حضرت حق در جمیع وجوه معتقد باشد بناچار معتقد خواهد بود که هیچ نفع و ضرری از ناحیهٔ غیر او نیست، و لذا دیگر در افعال و اعمال خود، غیر خدا را هرگز در نظر نخواهد داشت، و اخلاص و صدق چیزی جز این نیست، و هر گاه بعلم خدای متعال بصلاح نفس خود، و عنایت خداوند در حق او، و قدرت کاملهٔ باریتعالی بر اصلاح امور او معتقد بود توکل و تسلیم و رضا فراهم می‌آید و هر گاه که بکمال او از حیث اینکه نیاز به شریکی ندارد، و در وهم و عقل و وجود به تقسیم و تجزیه در نمی‌آید معتقد بود توحید بآن دو معنائی که نسبت بذات
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 419

باریتعالی رواست، کامل می‌شود. چنانکه در فرمایش مولا امیر- المؤمنین و سید الموحدین علی علیه السّلام در تفسیر وحدتی که نسبتش بخدا جایز است مطلبی آمده که خلاصهٔ آن چنین می‌شود که آن معنائی که می‌توان از واحد، و، احد نسبت بخدای متعال اراده نمود دو معنا است، یکی اینکه اللّه یکی است، و برای او شریکی نیست، و دیگر اینکه او، احدی المعنا است، و هر دو معنا قضیهٔ سلب نقایصی است که ضد کمال است.
بنابر این حال تسبیح عبارت از اینست که بنده در هنگام تسبیح پروردگار، قلبش به کمال پروردگار از جمیع وجوه معتقد باشد، و همهٔ حرکات و سکناتش بر خواسته از این معرفت باشد، این در تسبیح کامل مطلق است، و اما در تسبیح مقید نیز، میبایست همین معنا بحسب همان قیدی که برای آن هست در آن لحاظ شود، مثل تسبیح در رکوع میباید که باین نیت باشد که ذات اقدس حق را از اینکه در حول و قوه و اراده برایش شریکی باشد منزه و مبرا بداند.
چنانکه از مطلبی که در همین زمینه در کتاب مصباح الشریعة از امام صادق علیه السّلام نقل شده، این معنا فهمیده می‌شود.
امام علیه السّلام می‌فرماید: نمیشود که بنده‌ای برای خدا رکوع کند، رکوعی از روی حقیقت و آنچنان که شایسته است مگر اینکه خداوند او را به نور بهاء خود زینت بخشد، و در سایهٔ کبریاء و بزرگی خود جای دهد، و لباس برگزیدگان خود را بر او بپوشاند و رکوع اول است و سجده دوم و هر کس که اول را آنچنان که شایسته است بجای آورد برای انجام دوم صلاحیت پیدا می‌کند. و در رکوع ادب، و در سجده
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 420
قرب و نزدیکی است، و آن کس که ادب را نیکو نگه ندارد شایستهٔ قرب و نزدیکی نخواهد گشت، پس چون رکوع می‌کنی رکوع کسی بجای آور که قلبش در برابر خداوند عز و جل خاضع و به ذلت خود معترف و از سلطان خداوندی هراسان و از اینکه فوایدی که برای رکوع کنندگان هست از او فوت شود بیمناک و محزون می‌باشد.
و حکایت شده که ربیع ابن خثیم شب را به یک رکوع به صبح میرسانید و چون صبح می‌شد آه می‌کشید و می‌گفت ای وای که اهل اخلاص بر ما سبقت گرفتند. و حق رکوع را باینکه پشتت را راست نگهداری ادا نما و خود را در قیام بخدمت حق تعالی مقصر بدان مگر اینکه یاری و کمک او رفیق راهت گردد، و قلبت را از وسوسهٔ شیطان و خدعه و نیرنگ‌های او بر حذر دار، چرا که خداوند بندگانش را باندازهٔ تواضع آنها بلند می‌گرداند، و به اصول تواضع و خضوع و خشوع بهمان اندازه که عظمت خداوندی بر سرایر و باطن انسان غلبه داشته باشد آدمی را هدایت می‌کند انتهی.
می‌گویم در این کلمات تأمل نما، و آنچه را که در این مختصر آمده محقق

ساز، همین تو را در این مقام کفایت می‌کند، و اگر در این فرمودۀ امام که رکوع اول است و سجده دوم، و در رکوع ادب است و در سجده قرب، نیک بنگری، وجه آنچه را که در پیش بیان داشتیم برایت معلوم خواهد شد، زیرا تبری از حول و قوۀ خود، و توکل به خدا و تسلیم که از باب تنزیه حضرت حق از شریک در حول و قوه و ارادۀ او است نشانۀ ادب است، و مقام فنائی که لازمۀ قرب بخدا است عبارت از تنزیه سجودی است، و اینکه فرموده است «و خود را از اینکه بخدمت او قیام کنی کوچکتر

بدان، مگر اینکه به یاری و کمک او باشد» صریحا این حقیقت را بیان می‌دارد که مراد از رکوع، تبری و بیزاری جستن از آنچه که ذکر شد، و منزه داشتن حضرت حق از اینکه در این امور برای او شریکی باشد، می‌باشد، هم چنین پاداشی که در صدر کلام امام برای رکوع کنندگان واقعی بیان شده، مناسب با آن مطلبی است که ما گفتیم، زیرا که تنزیه و تسبیح حضرت حق مناسب با نور بهاء او و در سایۀ کبریاء و بزرگی او قرار گرفتن می‌باشد.
و خلاصۀ کلام آنکه هر کسی که کارها را از اسباب آن ببیند، و آنها را مؤثر بداند، و در امور به تدبیر و حول و قوۀ خود بنگرد، و به قدرت و نیروی خود متکی باشد چنین کسی هر چند هم که رکوعش طولانی باشد و بجای سه مرتبه صد مرتبه سبحان اللّه بگوید، حقیقت رکوع را بجای نیاورده و خدا را به تنزیه رکوعی منزه ندانسته است. و حقیقت رکوع و روح آن باینستکه قلب بنده بر صفت توکل، و عمل او عمل متوکلین باشد، و در عالم وجود مدبر و فاعل مستقلی بجز ذات پاک ذو الجلال نبیند، و از اینکه برای خود حول و قوه‌ای قائل باشد تبری بجوید، و اگر به کسب می‌پردازد و به اسباب روی می‌آورد از جهت اینکه خداوند به انجام این امور امر نموده باشد، چنین کسی، دیگر در کسب و کار خود حریص نخواهد بود، و مال حرام که بماند که از مال شبهه‌ناک هم حذر خواهد نمود، و جز برای غیر خدا، و بامر خدا نه چیزی خواهد گرفت و نه خواهد بخشید، بلکه انفاق و امساک برای چنین کسی یکسان، و بلکه وجود و عدم و فقر و غنا برایش مساوی خواهد بود، و در این صورت است که خدا خود تدبیر امور چنین بنده‌ای را

بعهده می‌گیرد، و او را هرگز به غیر وا نمی‌گذارد.

نیت انسان در انجام این عمل میبایستکه این باشد که پس از خضوع و خشوع و تواضع در برابر پروردگار بحول و قوۀ او بر دشمنان او گردن افرازد، و برتری جوید، و در هنگام گفتن تکبیر آن، دستها را که بلند میکند از تواضع و فروتنی در مقابل دشمنان خدا تبری بجوید، و مستحب است که در هنگام رکوع پشت خود را صاف نگه دارد و گردنش را بکشد باین نیت که من بتو ایمان آوردم گر چه گردنم را بزنی، سپس سر را بلند کند باین امید که خضوع و خشوع و تسبیح و حمدش قبول درگاه الهی شده باشد، و با حول و قوۀ او بر دشمنان او غالب آید، و این امید را با این ذکر که بر زبان می‌آورد که «سمع اللّه لمن حمده» (هر کس که حمد و ستایش حضرت حق کند خداوند آن را می‌شنود) تأکید نماید.
سپس خضوع و خشوعت را نسبت به پروردگار با گفتن این ذکر که:
اهل الکبریاء و العظمة و الجود و الجبروت.
زیادتر نما، بعبارت دیگر پس از اینکه برای عبودیت و بندگی خدا قیام نمودی، این قیام اقتضا میکند که از اینکه برای خود در قیام بعبودیت و بندگی او حول و قوه‌ای ببینی با انجام رکوع تبری بجوئی، و با این عمل او را از اینکه برایش در حول و قوه شریکی باشد منزه بدانی، و اقتضای این امر اینست که تو با اینکه در مقابل او ذلیل و خاضع و خاشع هستی بر دشمنان او و دشمنان دوستان او بحول و قوۀ او برتری و تفوق داشته باشی. و اقتضای تصور این مطلب اینست که پس از این برتری

که برای خود بر دشمنان او قائل شدی، کبریاء و عظمت او را در نظر آوری، اینجا است که آداب عبودیت هم علما و هم عملا تمام می‌شود، سپس از این مرحله که مرحلۀ رؤیت اداء حق ادب عبودیت و بندگی است ترقی نموده و بمقام قرب شرفیاب می‌شوی، پس دو مرتبه تکبیر می‌گوئی و او را از اینکه شریکی برایش باشد بزرگتر می‌دانی، پس گویا آنگاه که قرب و نزدیکی بخدا برایت حاصل شد انوار جمال احدیت بر تو تجلی میکند، و در قبال این تجلی، وجودات جمیع خلایق مضمحل می‌گردد، پس خدایت را بزرگتر و برتر از این می‌دانی که در کمالی از کمالات برایش شریکی باشد و در مقابل عظمت او بخاک می‌افتی و از جمیع آنچه که غیر او است روی می‌گردانی، و او را از جملۀ نقایصی که در تضاد با کمالات به وهم می‌آید مبرا می‌دانی، حتی در وجود حقیقی، شریکی برای او نخواهی دید و خود بآنجا خواهی رسید که در عالم وجود جز خدا چیز دیگری نخواهی دید.

و وجودات جمیع ممکنات را هم چون سرابی که تشنه آن را آب می‌پندارد خواهی یافت، و خواهی دید که وجود عالم و عالمیان گویا وجودی خیالی است، و وجود حقیقی عینی خارجی، همان وجود ذات باریتعالی است بلکه التفاتی بغیر او نخواهی داشت تا که برای آن غیر وجودی قائل باشی.

[در بیان معنای سجده]

در کتاب مصباح الشریعة از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود:
زیان نکرده کسی که حقیقت سجده را بجای آورد و لو در تمام عمر یک مرتبه، و روی رستگاری نبیند آنکه با خدایش خلوت کند و سر بسجده نهد، ولی در این حال مکر و فریب شیطان او را بخود مشغول دارد، و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 424
از آنچه که خدا برای سجده کنندگان مهیا نموده و انس عاجل و نزدیک و راحتی در آینده که بآنان وعده داده غافل بماند، و هرگز از خدا دور نشود کسی که تقرب و نزدیکیش را بخدا در حال سجده نیکو گرداند، و هرگز بخدا نزدیک نشود و بجوار قرب حضرت حق دست نیابد کسی که رعایت ادب محضر پروردگار را ننماید، و با تعلق خاطر بغیر او در حال سجده حرمتش را ضایع گرداند.
پس چون کسی باش که متواضع در برابر خدا و ذلیل در پیشگاه او است و می‌داند که خداوند او را از خاکی که مردمان آن را لگد می- نمودند بیافرید و از نطفه‌ای که همه آن را نجس می‌دانستند خلق کرد، و خداوند معنای سجود را سبب تقرب دل و سر و روح آدمی بخود دانسته است، و آن کس که بخدا نزدیک شود از غیر او دور خواهد شد، آیا همین ظاهر را نمی‌بینی که انسان بسجده که میرود بهمه چیز پشت میکند و آنچه که دیده می‌شود از نظر او پنهان می‌گردد، امر باطن هم همینگونه است، بنابر این کسی که در نمازش بغیر خدا مشغول باشد بآن چیز نزدیک، و از حقیقتی که خدا از نماز او اراده نموده بدور خواهد بود خداوند متعال می‌فرماید:
ما جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ.
خداوند برای هیچکس دو قلب قرار نداده است.
و از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله رسیده که ذات اقدس حق فرمود هر گاه بر دل بنده‌ای بنگرم و در آن محبت اخلاص برای طاعت خود ببینم که در این طاعت تنها مرا در نظر دارد و رضایت مرا جستجو میکند تدبیر امور او را خود بعهده گیرم، و او را بخود نزدیک گردانم، و کسیکه در نمازش
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 425
بغیر من مشغول باشد، او در زمرهٔ کسانی است که خود را بمسخره گرفته‌اند، و نامش در دیوان زیانکاران ثبت خواهد شد. انتهی.
می‌گویم در الفاظ این روایت تأمل نما، شاید آنچه را که ما در مورد حقیقت سجود بیان داشتیم در آن بیابی، چرا که آن معنائی را که امام می‌فرماید که اگر کسی در تمام عمرش یک دفعه هم که شده چنین

سجده‌ای انجام دهد زیانکار نخواهد بود، جز با آنچه که ما بیان داشتیم مناسبت نخواهد داشت، بخصوص اینکه بعدا در پاداش آن انس با خدا، و راحتی در آینده را بیان میکند. که انس با خدا جز با تجلی آن مطلوب و وصال او میسر نشود.
هم چنین آنجا که می‌فرماید: با خدایش خلوت کند، و یا آنجا که می‌فرماید: خداوند معنای سجود را وسیلهٔ تقرب دل و سر و روح انسان بخود قرار داده است، این جز با آنچه که ما گفتیم ممکن نیست، و اگر کسی بگوید فرمایش امام آنجا که می‌فرماید «هر کس در نماز دلش در پی چیزی غیر خدا باشد، او نزدیک بآن چیز، و از حقیقتی که خداوند از نماز اراده نموده بدور خواهد بود» این را میرساند که مقصود حضرت، همان حضور قلبی است که در جمیع احوال نماز از افعال و اقوال آن لازم است میباشد، می‌گوئیم ولی اگر تأمل بیشتری شود گر چه مطلب، در بیان امر عامی که بجمیع اجزاء نماز مربوط میشود که همان حضور قلب باشد هست، ولی لازمهٔ همین حضور قلب اینست که حال سجده بهمان گونه‌ای که ما بیان داشتیم باشد، زیرا حضور قلب در حال قیام باینستکه، نماز گزار بمقام عبودیت و ربوبیت التفات داشته باشد، و در رکوع آنچه که حضور قلب اقتضا میکند اینست که

انسان بغیر التفات نداشته باشد هیچ حول و قوه‌ای برای آنها نبیند، و حضور قلبی که مناسب با سجده است باینستکه نماز گزار از همه چیز فانی و در محضر خدای متعال حضور یابد، و این عین همان مطلبی است که ما بیان داشتیم و مطلب آخر اینکه روی گردانیدن از همه چیز ببدن در هیئت ظاهری سجده، و تواری و روی گردانیدن دل از هر چه که غیر خدا است، جز بآنچه که ما گفتیم ممکن نیست.
مطلب دیگر اینکه در روایت اخیر، خداوند ببندگانیکه دوستدار اخلاص هم باشند وعده پاداش داده است، تا چه رسد بمخلصین، لذا تو اگر اهل اخلاص نیستی پس لا اقل از اینکه در دوستی اخلاص و مخلصین سستی کنی بر حذر باش، که در این صورت از کرامت تدبیر امورت از ناحیهٔ حضرت حق، محروم خواهی بود، و در نماز در زمرهٔ کسانی خواهی بود که خود را بمسخره گرفته‌اند، و به زیانکاران ملحق خواهی شد.
و بدان که سجود از افضل اعمال بدنی است، و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود نور را در دو چیز یافتم، در گریه و سجده، و روایت شده که نزدیکترین حالات بنده بخدا، حالت سجده است، بخصوص اگر انسان گرسنه، و گریان باشد. و برای سجده فضیلتهای بسیاری بیان شده است از جمله آمده است که جمعی از رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله خواستند که از طرف خداوند بهشت را برای آنها تضمین کند، حضرت

فرمود باین شرط که مرا بطول سجده یاری کنید آنان پذیرفتند حضرت هم بهشت را برای آنها ضمانت فرمود. و روایت شده که بحضرت صادق علیه السّلام گفته شد چرا خداوند متعال حضرت إبراهیم را خلیل خود گردانید،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 427
حضرت فرمود: بخاطر بسیاری سجدۀ او بر زمین.
و در صحیح روایت شده که بنده هر گاه نماز بگذارد سپس بسجده رود و سجدۀ شکر بجای آورد، خداوند متعال حجابی که بین او و ملائکه است بر می‌گیرد و می‌گوید ای ملائکۀ من باین بنده بنگرید که فریضۀ من را بجای آورد و عهد مرا تمام نمود، و سپس بخاطر نعمتهائیکه باو ارزانی داشته‌ام سجدۀ شکر بجای آورد، ای ملائکۀ من بگوئید چه چیز برای او است، ملائکه می‌گویند بار الها رحمت تو، خطاب میرسد دیگر چه چیز، می‌گویند بهشت تو، خطاب میرسد دیگر چه، ملائکه می‌گویند کفایت مهمات او، خطاب میرسد دیگر چه، حضرت فرمود: دیگر از خیر چیزی باقی نمانده مگر اینکه ملائکه آن را گفته‌اند و لذا در جواب می‌گویند بار الها ما دیگر چیزی نمی‌دانیم، خطاب میرسد هم چنانکه او مرا سپاس گفت و شکر نمود منهم سپاسگزار او خواهم بود و رو سوی او خواهم کرد، و خود را به او نشان خواهم داد.
می‌گویم آنکه را دلی باشد همین روایت او را کفایت میکند.
و از اصحاب ائمۀ معصومین علیهم السّلام از طول سجود آنها مطالبی بس شگفت نقل نموده‌اند که باید گفت گوارای آنها و پیروانشان باد.
از جمله از کشی روایت شده که گفته است در کتاب ابی عبد اللّه شاذانی که بخط خودش بود دیدم که نوشته بود از ابا محمد فضل ابن شاذان شنیدم که می‌گفت وقتی به عراق رفته بودم یکی را دیدم که دوستش را مورد عتاب قرار داده و باو می‌گوید:
تو مرد عیال‌مندی هستی و محتاج بکسب و کاری و می‌ترسم که این سجده‌های طولانی تو سبب شود که بینائیت را از دست دهی، چون
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 428
عتاب را از حد گذرانید آن مرد گفت خیلی حرف زدی، اگر میخواست سجدۀ طولانی سبب کوری کسی شود باید ابن ابی عمیر نابینا میبود، چه می‌پنداری دربارۀ مردی که پس از نماز صبح سر را برای سجدۀ شکر بر زمین نهاد و ظهر سر از سجده برداشت. هم چنین کشی از أبو القاسم نضر ابن الصباح از فضل ابن شاذان روایت نموده که گفته است بر محمد بن ابی عمیر داخل شدم و او در سجده بود، سجده‌اش طولانی شد چون سر برداشت گفتم این چه سجدۀ طولانی بود، گفت پس اگر جمیل ابن دراج را می‌دیدی چه می‌گفتی، بعد نقل نمود که روزی بر جمیل ابن دراج وارد شدم و او در سجده بود سجده‌اش خیلی طولانی شد چون سر برداشت باو

گفتم سجده‌ات خیلی طولانی شد گفت ای ابن ابی عمیر اگر معروف ابن خربوز را می‌دیدی چه می‌گفتی.
و طول سجدهٔ امام سجاد علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام معروف است.
می‌گویم مرا شیخی بود جلیل القدر، عارف، عامل، کامل قدس اللّه تربته که نظیر او در این مراتب کسی را ندیدم، از او از عملیکه در اصلاح دل، و جلب معارف مؤثر باشد و به تجربه هم اثر آن ثابت شده باشد سؤال نمودم، او گفت عملی مؤثرتر از این دو که می‌گویم ندیدم، یکی مداومت بر سجدهٔ طولانی در هر شب و روز یک مرتبه، که در آن گفته شود:
لا اله الا أنت سبحانک انی کنت من الظالمین.
این ذکر را بر زبان آورد در حالیکه خود را در زندان طبیعت زندانی ببیند، و قید و بند اخلاق رذیله را بر خود مشاهده کند، و باین حقیقت که او خود این قید و بند را برای خود فراهم آورده و در این

زندان خود را محبوس نموده اعتراف کند و خود را نسبت بخود ظالم و ستمکار بداند نه خدا را، و دیگر صد مرتبه قرائت سورهٔ قدر در هر شب جمعه و عصر جمعه، و دوستان او هر یک بحسب مجاهده‌اش باین توصیه عمل می‌نمودند، و از بعضی از آنها نقل شده که سه هزار مرتبه گفته است، و خلاصه کلام اینکه این سجده و برکات آن برای کسانیکه باین توصیه عمل نمودند معروف است.
و از امیر المؤمنین علیه السّلام از معنای سجدهٔ اول سؤال شد حضرت فرمود: تأویل آن اینست که بار الها تو ما را از این خاک آفریدی، و چون سر از سجدهٔ اول برداری تأویلش اینست که ما را از این خاک خارج ساختی، و سجدهٔ دوم یعنی دوباره ما را باین خاک برمی‌گردانی، و چون سر از سجدهٔ دوم برداری یعنی دوباره از این خاک ما را خارج خواهی نمود.
می‌گویم آنچه از تفسیر امام فهمیده می‌شود اینست که نیت از برداشتن سر از سجدهٔ اول، قصد ارتفاع و برتری بر دشمنان خدا و دشمنان اولیاء او است، و ممکن است بین این دو را باینگونه جمع نمود که اولی اشاره به مطلق خروج به دنیا، و دومی اشاره به حکم آن که همان ایمان بخدا و باولیاء او است دارد.
مطلب دیگر اینکه سجده از جهت اینکه صورت مقام فناء بنده است، مقامی که حاکی از نهایت درجهٔ استکانت و ذلت بنده است، لذا مناسب است که در این حال انسان عزیزترین اعضاء بدنش را بر ذلیل- ترین اشیاء بنهد و در آن حال خدا را به نام اعلی و برترش تسبیح کند.
و بگوید: سبحان ربی الاعلی و بحمده. پس هر گاه بنده به این مطالب

توجه داشت و سجده را با این نیت انجام داد، بواسطهٔ رد و باز گردان فرع که خودش باشد به آن اصل که ذات باریتعالی است دلش نرم و عقلش از کدورتها پاک می‌شود، و چون چنین شد عنایات ربانی او را فرا می‌گیرد، زیرا عنایت او به مواضع ذلت و مراکز اضطرار از همه زودتر می‌رسد، و کدامین ذلت، از مقام فناء ذلتش بیشتر، و کدامین اضطرار از اضطرار عبودیت شدیدتر است، و چون رسوم عبودیت و بندگی را به فناء از خویش بپایان برد، بحول و قوهٔ الهی سر از سجده بر می‌دارد و تکبیر می‌گوید و با گفتن استغفر اللّه ربی و اتوب إلیه. از خدا می‌خواهد که گناهانش را بیامرزد و از تقصیرات و قصورات او در حال ارتفاع در گذرد که این مسئله‌ای است که هم علما و هم عملا مشکل است زیرا که موافق با هوای نفس است، پس از آن دوباره به سجده میرود، و با گفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده. فناء از خویش را به فناء از جمیع آثار آن کامل می‌گرداند و با این عمل به اقصی مقامات عبودیت و بندگی و مقام شهود و بقاء ابدی دست می‌یابد، پس سر از سجده بر می‌دارد و برای رکعت دوم بپا می‌خیزد و پس از قرائت حمد و سوره قنوت را بجای می‌آورد و می‌بایست آن را هر چه می‌تواند طولانی سازد و از دعاهائی که برای قنوت رسیده، و یا دعاهای دیگری که در غیر آن وارد شده هر کدام را که در رقت قلب مؤثرتر دید اختیار نماید و شرایط دعا را در حد امکان در این حال مراعات کند و بداند که کسی که قنوتش طولانی شود و شرایط دعا را مراعات کند بهرهٔ خود را از همهٔ سعادتها گرفته است، چرا که دعا از وسیع‌ترین ابواب رحمت پروردگار، و در قبال راههای خیر دیگر، خود مستقلا راهی بسوی جمیع سعادات است، و

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 431

من برای قنوت نماز صبح و مغرب دعاهائی از ادعیه‌ائی که از ائمه علیهم السّلام رسیده اختیار نموده‌ام، گر چه بعضی از آنها در غیر مورد قنوت وارد شده ولی این اشکالی ندارد.

[در معنای تشهد]

و پس از انجام این افعال دقیق و اسرار عمیقی که فوائد بسیاری در بر دارد چون برای تشهد نشستی، از این که مبادا جمیع آنچه که کرده‌ای بر غیر آن وجهی که می‌بایست انجام شود، انجام گرفته باشد بیمناک باش، بگونه‌ای که خوف و ترس و حیاء سراسر وجودت را فرا گیرد و لذا چنین احساس نما که از این همه فواید و آثاری که برای این اعمال بیان شده بهره‌ای نگرفته‌ای مگر اینکه ذات اقدس حق برحمت خود آن را تدارک کند و به فضل خود این اعمال ناقص تو را بپذیرد، و لذا دو مرتبه به مبدأ امر و اصل دین برگرد، و حال که چیز دیگری در دست نداری به کلمهٔ توحید چنگ بینداز، و به حصن و دژی که هر کس در آن در آید ایمن است در آی و به وحدانیت پروردگار گواهی ده، و رسول بزرگوار و نبی عظیم الشأن را حاضر در آن مجلس بدان و بر عبودیت و رسالت او گواهی ده، و بر او و آل او درود فرست که با این تکرار شهادتین، عهدت را با خدا تجدید می‌کنی زیرا که این عمل، پایه و اساس مراتب عبادت و اولین وسیله برای تقرب بخداست، و با درود بر رسول خدا و آل او امید این را داشته باش که در مقابل این درود و صلوات تو، آن حضرت به تو جواب گوید که اگر یک مرتبه تو مورد صلوات و درود آن حضرت قرار گیری برای همیشه رستگار خواهی شد.
در کتاب شریف مصباح الشریعة آمده است که تشهد ثناء بر خداوند است پس هم چنانکه در ظاهر اظهار بندگی او می‌کنی در باطن
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 432
هم بندهٔ او باش و عملت موافق با خضوع و خشوع باشد و با صفاء باطن آنچه را که بر زبان می‌آوری تصدیق نما، چرا که او تو را بنده آفرید، و به تو دستور داده است که با قلب و زبان و جوارح و اعضایت بندهٔ او باشی، و عبودیت و بندگیت را برای او بربوبیتش محقق سازی، و بدانی که زمام همهٔ موجودات عالم بدست او است و برای آنها حتی یک لحظه هم جز بقدرت و مشیت او وجودی نیست و جملگی از اینکه بدون اذن و ارادهٔ او در ملک و مملکت او کمترین کاری انجام دهند عاجزند.
می‌گویم از اشاراتی که در این کلمات شریفه آمده است مبادا غافل شوی بخصوص اینکه می‌فرماید: و بندگی برای او را به ربوبیت او محقق ساز، زیرا تحقق عبودیت بربوبیت جز به تفویض کامل و تسلیم مطلق از جمیع جهات تمام نمی‌شود، و این‌ها نیز جز باینکه بنده به این حقیقت معرفت پیدا کند که هیچ چیز بدون قدرت و مشیت او برای او میسر نمی‌گردد و هر گاه که این را دانست و با تمام وجود بدان معتقد بود به گونه‌ای که این اعتقاد

در افعال و اعمال او اثر گذاشت دیگر در عالم وجود جز خدا مؤثری نمی‌بیند و در عالم هستی فاعلی به غیر او مشاهده نمی‌کند در نتیجه از همه می‌برد و باو می‌پیوندد و چشم طمع به کسی نخواهد داشت و حول و قوه‌ای برای خود نخواهد دید و توحید علمی او به مرتبهٔ تمام و کمال خواهد رسید، و در گواهی و شهادتش به یکتائی خداوند صادق خواهد بود و اما کسیکه خیر را مثلا جز در مال و ثروت نمی‌بیند، و عطا کننده و مانعی جز مردم نمی‌شناسد، حرکت چنین فردی با توحید در تضاد است، و چنین کسی اگر هم بزبان شهادت بر یکتائی خداوند بدهد این گفته‌اش، نفاق و خداوند خود گواهی داده که منافقان
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 433
دروغگویانند، پس باید از این مصیبت عظمی که عقابی سنگین در پی دارد گفت انا للّه و انا إلیه راجعون.
می‌گویم در همین زمینه از امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت شده که بنده طعم ایمان را نخواهد چشید مگر اینکه بداند آنکه ضرر میرساند و نفع می‌بخشد جز خداوند یکتا، دیگری نیست، و اگر بنده به این مقام رسید به آنچه که در دست دارد بیش از آنچه که نزد خدا است مطمئن نخواهد بود، و وجود و عدم، و غناء و فقر برایش یکسان است.
و اما کسی که اسباب را ببیند، و از مسبب الاسباب غافل باشد، و بر ضمانت خداوند اطمینان نداشته باشد سزاوار است که او را عابد برای اسباب بدانیم نه برای خدا، مگر اینکه بگوئیم اعتقادش بخدا از روی جزم و یقین بوده، ولی اینکه این اعتقاد و ایمان در عملش اثری بر جای نگذاشته، بخاطر بیماری دل و ضعف او، و استیلاء ترس بر او و تزلزل خاطرش بخاطر غلبهٔ اوهام بر او بوده است، زیرا گاه می‌شود که قلب به تبع وهم نا آرام می‌شود، و پیرو وهم می‌گردد بدون اینکه نقصانی در اعتقاد انسان باشد، مثلا انسان از اینکه شبی را با مرده‌ای در خانه‌ای یا در گور آن مرده به صبح آورد با اینکه می‌داند آن مرده هم چون سایر جمادات است و کاری از او ساخته نیست وحشت دارد و دل باین امر راضی نمی‌گردد.

[در بیان کیفیت صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله]

مطلب دیگر اینکه صلوات تو بر پیامبر می‌بایست که از قبیل همان نمازت که برای خدا است باشد، زیرا نماز عبارت از خدمت و عبودیت و میل و رغبت از سوی بنده نسبت به پروردگار است، و اظهار این امور نسبت به خدای متعال با انجام نماز است که تحقق می‌یابد، هم چنین
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 434
صلوات بر پیامبر عبارت از خدمت و تواضع و میل و رغبت به محضر آن بزرگوار است و صورت تمام این‌ها در همان طلب صلوات برای او از خداوند متعال نهفته است.
مطلب دیگر لزوم وصل صلواة پیامبر به صلوة خداوند و طاعت او به طاعت پروردگار است، زیرا که او پس از ذات اقدس حق، ولی نعمتهای خداوند بر بندگان، و واسطۀ فیض اقدس حضرت حق، و خلیفۀ خدا، و جنب اللّه، و باب اللّه، و وجه اللهی است که اولیاء خدا رو سوی آن می‌کنند، و پس از آن حضرت خلفاء معصوم آن بزرگوار که امیر المؤمنین علیه السّلام و یازده فرزند آن حضرت باشند قرار دارند.
و لذا انسان می‌بایست که از برکات و فوائدی که در معرفت حرمت آن حضرت نهفته است غافل نشود که هر کس به این حقیقت معرفت پیدا نکند از فوائد صلوات بر پیامبر محروم خواهد بود، زیرا معرفت اینان از مهمات امور است، و در این زمینه اخبار بسیاری رسیده که اگر مایل باشی می‌توانی به آنها مراجعه کنی، و اگر کسی بگوید تمام خیر در کمال معرفت این‌ها است سخنی درست گفته است، زیرا که برای معرفت به کنه ذات باریتعالی که راهی نیست، و تنها معرفتی که برای ما دست یابی به آن ممکن است که آخرین مرتبۀ سعادت، و افضل مقامات دین هم همین معرفت است، بلکه می‌توان گفت فضیلتی بپای آن نمیرسد همانا معرفت اسماء خداوندی است، و اینان اسماء حسنای خداوندی، و بلکه اسم اعظم او به جز حقیقت آنها چیز دیگری نیست، پس آن کس که به حقیقت آنها معرفت پیدا کند به مقصود رسیده و رستگار گشته است و این بدان خاطر است که معرفت، جز به وصول
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 435
به معروف و قرب و نزدیکی باو حاصل نمی‌شود، و این همان مقصد عالی و مقام والا، و کرامت عظمائی است که فوق آن در دنیا و نه در آخرت مرتبه‌ای نیست.

[در فضیلت صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و آل آن بزرگوار و اهمیت معرفت آنان]

و در فضیلت صلوات بر پیامبر اخبار زیادی رسیده است که ما از همهٔ آنها به یک خبر قناعت می‌کنیم و او اینکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وعده داده است که هر کس یکبار بر او صلوات فرستد ده بار بر او درود فرستد، بلکه در روایتی که در کافی باسنادش از امام صادق علیه السّلام روایت نموده آمده است که هر گاه نام پیامبر برده شد بسیار بر او صلوات فرستید بدرستی که هر کس یکبار بر پیامبر صلوات فرستد، خداوند در هزار صف از ملائکه بر او هزار بار درود فرستد و موجودی از آفریده‌ها باقی نمی‌ماند مگر اینکه بخاطر صلوات خدا و ملائکه بر آن بنده، بر او درود می‌فرستد، پس آن کس که این روایت را بشنود و به اجر و پاداشی که در آن بیان شده رغبت نکند او جاهل مغروری است که خدا و رسول او و اهل بیت پیامبر از او بیزارند.
و در حدیثی که از رسول خدا رسیده آمده است که هر کس نزد او نام من برده شود، و بر من صلوات نفرستد پس داخل آتش شود، و خدا او را دور گرداند.
می‌گویم کسیکه بر پیامبر درود می‌فرستد و سلام می‌گوید باید مراقب باشد که عملش با این صلوات و سلام در تضاد نباشد زیرا که روح صلوات تحیت و اکرام و روح سلام همان است که در مصباح الشریعة آمده است، و معنای صلوات و سلام مخالف با اذیت و آزار است پس هر گاه که بر پیامبر و آل او درود فرستادی و با زبان بر پیامبر
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 436
سلام گفتی، پس مواظب باش که با عملت او را آزار ندهی که در این صورت قولت با عملت مخالف خواهد بود، زیرا اخبار زیادی در مورد عرضهٔ اعمال تو بر رسول خدا و ائمه علیهم السّلام وارد شده است. پس تو چگونه می‌بینی آنها را اگر که اعمال قبیح و معصیت از تو ببینند، و اگر که در میان اعمالت ظلم و ستم بر شیعیان و عترت آنها مشاهده کنند، آیا این گونه اعمال موجب آزار و اذیت آنها نمی‌شود؟ و آیا چنین رفتاری در تضاد و مخالف با صلوات و سلام بر آنها نیست؟
از طرف دیگر اگر زبانت مخالف با عمل و قلبت باشد، این چیزی جز نفاق نیست که باید از آن بخدا پناه برد. و از یکی از اهل مراقبه حکایت شده که او مدتی برای جمعی از برادران ایمانیش دعا می‌نمود تا اینکه پدرش مرد و مالی از او به این فرد به ارث رسید. او گفت منکه با برادرانم در مورد نعمت‌های اخروی که باقی و همیشگی است مواسات داشتم چگونه از این متاع دنیا که فانی و از بین رفتنی است نسبت به آنها بخل ورزم، و تمام

ارثی که از پدر به او رسیده بود بین همان افرادی که برایشان دعا می‌کرد تقسیم نمود.
می‌گویم کسی که به بعضی از این زخارف دنیوی نسبت به- برادران ایمانیش بخل ورزد و حسد ببرد چگونه ممکن است که باین امر راغب باشد که خداوند کرامات عالم آخرت را به آن فرد ارزانی بدارد، و کسیکه نمی‌تواند چیزی از این متاع دنیا که فانی شدنی است در دست برادرش ببیند چگونه می‌تواند مشتاق این باشد که نعمتهای بزرگ اخروی نصیب آن فرد گردد، و آیا این امر جز خلف چیز دیگری هست؟ و اما اینکه می‌بینیم مردم در دعای برای بهشت نسبت
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 437
به دیگران خیلی سخاوتمند، و نسبت به بذل و بخشش متاع دنیا بخیل و حسود هستند، این یا بخاطر عدم اعتقادشان به تأثیر آن دعاها است و یا از جهت عدم اطمینان آنها به وجود نعمتهای اخروی است.

[در معنای سلام، و حقیقت آن]

در کتاب مصباح الشریعة آمده است که سلام آخر نماز بمعنای امان است، یعنی کسیکه امر خدا را اطاعت نموده، و در برابر سنت پیامبر او خاضع و خاشع بوده برای او از بلاء دنیا امان و از عذاب آخرت برائت است، و سلام اسمی از اسماء الهی است که در میان خلق به ودیعت نهاده تا در معاملات و امانات، و تصدیق مصاحبت‌ها و مجالستهائی که بین آنها هست آن را بکار گیرند و سبب صحت معاشرت آنها گردد، پس اگر خواستی سلام را در موضع خودش بکار گیری، و معنایش را ادا نمائی، از خدا بترس، و تقوای الهی را پیشه کن و مواظب باش که به سلامت دین و قلب و عقلت صدمه‌ای نزنی و آنها را به ظلمت معاصی آلوده نگردانی، و اهل و عیالت از ناحیهٔ تو بسلامت باشند، و با سوء معاملهٔ خود سبب آزار و اذیت آنها نگردی، بعد با دوستانت، و سپس نسبت به دشمنانت چنین باش، چرا که آن کس که نزدیکترین کسان او از او در امان نباشند، آنکه دورتر است جای خود دارد و آن کس که سلام را در جای خود بکار نگیرد نه سلامی برای او است و نه تسلیمی، و اگر هم آن را بر زبان آورد دروغگو خواهد بود.
می‌گویم ای عاقل از این کلمات حکم سلام نمودن بر مردم را دریاب، آیا اگر بکسی سلام نمودی در حالیکه در دل سلامتی جمیع نعمتها یا بعضی از آنها را برای او نمی‌خواهی آیا این جز نفاق چیز دیگری هست؟ و آیا می‌تواند انسان در مقابل چنین سلامی توقع اجر
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 438
و ثوابی که خدا برای این عمل معین نموده داشته باشد، هم چنین موقعیت سلامت را به پیامبر و ائمه علیهم السّلام در نماز و زیارات آنها درک کن، و ببین کسی که نسبت به مردم و شیعیان و ذریهٔ آنها ستم روا می‌دارد، و مال آنها را بدون حق از آنها بگیرد، و بعد با همین مال به زیارت آنها برود بخصوص اگر در همان حال لباس تنش از همین مال باشد، و یا با قوت و نیروئی که از این مال گرفته در محضر آنها ایستاده باشد حکم چنین سلامی چه خواهد بود؟ بخصوص اگر علاوهٔ بر ظاهر، باطنش هم مخالف با این سلام، و هیئت ظاهریش هم بر خلاف دستورات شرع باشد، باینکه لباس دشمنان آنها را پوشیده باشد، و در لباس و هیئت ظاهری خود را به دشمنان خدا شبیه گردانیده و باعث رواج راه و روش دشمنان دین در جامعهٔ مسلمین گردد، آیا سلام چنین کسی در چنین حالتی سلام و تحیت است؟ یا خود را به مسخره گرفته است، بلکه می‌توان گفت بعض از این سلامها و زیارتها بمثابهٔ تیرهائی است که بر قلب پاک آنها افکنده می‌شود، که باید از این امر و از این فضایحی که در زیارات که از افضل اعمالی

است که سبب تقرب انسان بخدا است انجام می‌گیرد بخدا پناه برد، بقول قرآن:
قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمٰالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِی الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً.
بگو آیا شما را خبر دهم از زیانکارترین مردم از حیث عمل، آن کسانی هستند که سعی و کوششان در این زندگی دنیا گم گشته، و چنین می‌پندارند که نیکوکاران هستند.
و در تشهدت بهمان قدر واجب که متعارف است قناعت مکن،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 439
و لا اقل بعضی از فقرات تشهد کبیر را بخوان، هم چنین در سلام نماز، از سلام بر ائمه و انبیاء و ملائکه به خواندن دعاهائی که در این زمینه رسیده غافل مشو گر چه تبعیت از گذشتگان مشکلی شده که جز افراد نادری از آن خلاصی ندارند، حتی در عبادات و اعمال مستحب این امر مشهود است مثلا شیعیان را می‌بینی که در اذان از گفتن اشهد ان علیا ولی اللّه غفلت نمی‌کنند با اینکه معتقدند که در این باره روایتی نرسیده- هر چند که این اعتقاد هم درست نیست- ولی سلام بر ائمه در نمازها را با اینکه معتقد به استحباب آن هستند ترک می‌کنند، و این جز همان پیروی از گذشتگان چیز دیگری نیست.

[در بیان روایتی در باب نماز]

می‌گویم در اینجا لازم است روایاتی که در این زمینه در تفسیر امام علیه السّلام رسیده بیان داریم امام علیه السّلام می‌فرماید:
آنگاه که مؤمن در مصلای خویش آمادۀ نماز گردد خداوند خطاب به ملائکه می‌فرماید آیا این بندۀ مرا نمی‌بینید که چگونه از جمیع خلایق بریده، و رو سوی من نموده، و چشم امید به رحمت وجود و رأفت من دوخته است، شما را گواه می‌گیرم که من او را برحمت و کرامات خود مختص گردانم. و چون دستها را برای گفتن تکبیر بلند کند و بر خدا ثناء بگوید خداوند خطاب به ملائکه می‌فرماید آیا او را نمی‌بیند که چگونه مرا بزرگ می‌دارد و تکبیر می‌گوید، و از اینکه برای من شبیه و شریک و نظیری باشد مرا منزه می‌دارد، و با بلند نمودن دستهای خود از آنچه که دشمنانم می‌گویند تبری می‌جوید گواه می‌گیرم شما را که زود باشد که او را بزرگ گردانم و در دار جلال خود باو عظمت بخشم، و در دار کرامتم او را منزه گردانم، و از جمیع
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 440
گناهانش او را پاک سازم، و از عذاب جهنم و آتش آن او را در امان بدارم.
و چون بگوید بسم اللّه الرحمن الرحیم و فاتحة الکتاب و سوره را قرائت کند خداوند خطاب بملائکة می‌گوید: آیا نمیبینید بندۀ مرا که چگونه از قرائت کلام من لذت میبرد شما را گواه میگیرم که روز قیامت که شود باو میگویم بخوان و به درجات بهشت بالا رو و پیوسته او کلام مرا تلاوت کند و بعدد هر حرفی درجه‌ای از طلا، و درجه‌ای از نقره و درجه‌ای از لؤلؤ، و درجه‌ای از جوهر، و درجه‌ای از زبرجد سبز و درجه‌ای از زمرد سبز و درجه‌ای از نور پروردگار عزت را پشت سر گذارد، پس چون به رکوع رود خداوند خطاب بملائکه‌اش می‌فرماید:
ای ملائکۀ من، ببینید چگونه در مقابل عظمت من تواضع و فروتنی میکند، گواه میگیرم شما را که او را در دار کبریاء و جلال خود بزرگ گردانم، و چون سر از رکوع بردارد خداوند بملائکه میگوید آیا نمیبینید که بنده‌ام با این عمل میگوید همانگونه که برای اولیاء تو فروتنی نمودم و بخدمت تو ایستاده‌ام در برابر دشمنان تو گردن میکشم، گواه میگیرم شما را که عاقبت امر او را نیکو، و بهشت را نصیب او گردانم، پس چون بسجده رود خداوند بملائکه میگوید:
آیا نمیبینید که چگونه پس از آن برتری باز تواضع نمود و گفت گر چه من در این دنیا جلیل و بزرگوار هستم ولی نزد حق ذلیل و فروتنم پس چون سر از سجدۀ اول بردارد خداوند می‌فرماید آیا نمیبینید او را که با این عملش میگوید گر چه برای تو تواضع نمودم ولی زود است که بخدمت تو

برخیزم، و چون بسجدۀ دوم رود خداوند میگوید
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 441
آیا نمیبینید بندۀ مرا که چگونه تواضع و فروتنی را اعاده نمود منهم رحمتم را باو اعاده کنم و چون سر از سجده بردارد و بپا شود خداوند خطاب بملائکه می‌فرماید: ای ملائکۀ من بواسطۀ این تواضع او را بلند گردانم هم چنانکه نمازش بسوی من بالا می‌آید، و همین طور در هر رکعت و هر عملی که انجام می‌دهد خطاب بملائکه می‌فرماید که بنگرید بندۀ مرا تا تشهد دوم اینجا ذات اقدس حق خطاب بملائکه می‌فرماید:
ای ملائکۀ من بندۀ من خدمت و عبادت مرا بجای آورد، و ثناء من گفت و بر فرستادۀ من محمد صلّی اللّه علیه و آله درود فرستاد، آگاه باشید که در ملکوت آسمان‌ها و زمین بر او ثنا گویم و در میان ارواح بر روح او درود فرستم، و چون بر امیر المؤمنین علیه السّلام درود فرستد بگوید ای بندۀ من همانگونه که بر او درود فرستادی بر تو درود فرستم و او را شفیع تو گردانم هم چنانکه از او طلب شفاعت نمودی و چون سلام نماز دهد خدا و ملائکه بر او سلام دهند.
می‌گویم منزه است خداوندی چنین مهربان و عطوف و بخشنده، و منزه است آن بزرگواری که این همه لطف دارد، و صاحب لطفی که این اندازه کریم و بزرگوار است.

[در بیان شباهت‌های نماز با روز قیامت]

و باز در کتاب اللئالی روایت شده که از معصوم سؤال شد که حکمت اینکه برای نماز اذان معین شده در حالیکه سایر عبادات اذان و اقامه‌ای ندارد چیست، حضرت فرمود: بخاطر اینکه نماز شبیه به- احوال قیامت است، و اذان شبیه نفخهٔ اولین است که برای مردن جمیع خلایق دمیده می‌شود، و اقامه شبیه به نفخهٔ دوم است چنانکه خداوند می‌فرماید:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 442
وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ.
و قیام برای نماز شبیه به قیام خلایق در روز قیامت است چنانکه قرآن می‌گوید:
یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ. روزیکه بپا شوند مردمان برای «حضور» در پیشگاه خداوند عالمیان و بلند نمودن دستها و تکبیرة الاحرام شبیه به بلند نمودن دستها در قیامت برای اخذ نامهٔ عمل و قرائت آن در پیشگاه پروردگار است چنانکه قرآن میگوید:
اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً.
بخوان کتابت را همین بس که تو امروز خود حسابگر خود باشی.
و رکوع شبیه بخضوع خلایق در برابر پروردگار است چنانکه میفرماید: وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ.
و خوار و درمانده شدند همه چهره‌ها در برابر آن زندهٔ پایدار.
و سجود شبیه سجده مردمان در قیامت برای خداوند است چنانکه فرموده است:
یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ.
روزیکه پرده از ساق برگیرند و مردمان بسجده دعوت شوند.
و تشهد شبیه به زانو در آمدن مردمان در پیشگاه باریتعالی است چنانکه فرموده است:
فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ.
گروهی در بهشت و گروهی روانهٔ دوزخ گردند.

[در بیان انطباق نماز با کیفیت معراج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و تشریح آن در شب معراج]

روایت دیگر حدیث معراج است که در آن کیفیت معراج
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 443
بگونه‌ای بیان شده که با کیفیت نماز منطبق است، از جمله کافی در باب معراج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پس از بیان تشریح اذان و اقامه بتمام اجزاء آن در آسمان چهارم چنین میگوید:
سپس بمن گفته شد ای محمد سرت را بلند نما، پس سرم را بلند نمودم دیدم که آسمان‌ها از هم شکافته شده و پرده‌ها بالا رفته است، سپس خطاب رسید سر پیش دار و ببین چه میبینی، پس سرم را خم نمودم خانه‌ای مثل همین خانهٔ خدا که در میان شما است، و حرمی مثل همین حرم که اگر چیزی از دستم می‌افتاد جز بر روی همان فرود نمی‌آمد دیدم.
پس گفته شد ای محمد این حرم است و تو هم حرام و برای هر مثلی مثالی است، سپس به وی وحی شد که ای محمد نزدیک این چشمه رو و آن آبی است که از ساق راست عرش جاری است، پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آب را بدست راست بر گرفت و بدین خاطر است که وضو با دست راست شروع می‌شود، سپس وحی شد که صورتت را بشوی چرا که تو میخواهی بعظمت من بنگری سپس دست راست و چپ را بشوی چرا که با این دستها کلام مرا می‌گیری، و بعد با همان رطوبتی که در دستها است سر و پایت را مسح نما تا من بر تو مبارک گردانم، و تو را بجائی رسانم که احدی غیر از تو گام بر آنجا ننهاده است، و علت اذان و وضو اینست، پس خداوند وحی نمود که ای محمد رو سوی حجر الاسود نما، و باندازهٔ حجاب‌های من مرا تکبیر گوی و بدین خاطر است که تکبیرات اول نماز هفت تا است، زیرا حجاب‌ها هفت‌تا است، و حجاب‌ها مطابق با یکدیگر است که بین آنها را دریاهائی از نوری که خداوند بر
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 444
پیامبرش نازل فرموده فرا گرفته است، و چون از تکبیرات اول نماز فارغ شد خداوند به پیامبرش فرمود که نام مرا بر زبان آور، پیامبر فرمود:
بسم اللّه الرحمن الرحیم. سپس وحی شد که مرا حمد و ثنا گوی پیامبر گفت الحمد للّه رب العالمین، و پس از آن فرمود شکرا خطاب رسید که ذکر مرا قطع نمودی دوباره نام مرا بر زبان آور، لذا پیامبر دو مرتبه فرمود: الرحمن الرحیم، پس چون به و لا الضالین رسید پیامبر فرمود:
الحمد للّه رب العالمین شکرا، خطاب رسید ذکر مرا قطع نمودی دوباره نام مرا بر زبان آور لذا پیامبر فرمود: بسم اللّه الرحمن الرحیم، سپس وحی شد که بخوان:

هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ، اللّٰهُ الصَّمَدُ، لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ اینجا رسولخدا فرمود: کذلک اللّه ربی، کذلک اللّه ربنا.
سپس خطاب رسید که به رکوع برو، رسولخدا به رکوع رفت در آن حال خطاب رسید که بگو سبحان ربی العظیم و بحمده این ذکر را سه مرتبه بیان نمود، سپس وحی شد که سرت را بلند نما رسولخدا راست ایستاد خطاب رسید که برای پروردگارت سجده نما، رسولخدا بسجده رفت وحی شد که بگو سبحان ربی الاعلی و بحمده رسولخدا این ذکر را سه مرتبه فرمود خطاب رسید بنشین، چون نشست عظمت پروردگار را مشاهده کرد که بر او تجلی نموده بی‌اختیار بر زمین افتاد و دو مرتبه سه بار آن ذکر را گفت، خطاب رسید سرت را بلند نما و بایست دیگر تا پس از انجام سجدهٔ دوم آن عظمت را نیافت، چون سر از سجدهٔ دوم در رکعت دوم برداشت خطاب رسید ای محمد خدایت تو را ثابت گردانید، پس چون خواست بایستد گفته شد بنشین سپس خطاب رسید حال که بتو
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 445
انعام نمودم پس نام مرا بر زبان آور و الهام شد که بگو:
بسم اللّه و باللّه و لا اله الاّ اللّه و الاسماء الحسنی کلّها للّه تعالی.
سپس وحی شد که ای محمد بر خود و اهل بیت خود درود فرست رسولخدا فرمود: صل اللّه علیّ و علی اهل بیتی، سپس به دو طرف خود نگریست صفوفی از ملائکه و مرسلین را دید گفته شد ای محمد بر آنها سلام نما پیامبر فرمود:
السّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته.
پس وحی شد که سلامت و تحیت و رحمت و برکات از آن تو و ذریهٔ تو است.
می‌گویم برای عاقل در اطمینان باین حقیقت که تشریع نماز برای امری بس بزرگ که همان حقیقت معراج مؤمن و مطابقت نما با احوالات قیامت بلکه مطابقت آن با احوال مبدأ باشد، همین اخبار کفایت میکند چنانکه قرآن میگوید: کَمٰا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ. همانگونه که آغازتان کردیم شما را باز گردانیم.
و هر گاه بنده این حقیقت را دانست میبایست که آنچه که در توان دارد در تعظیم و بزرگداشت نماز بکار گیرد و در تکمیل آن آستین‌ها را بالا زند، و در این راه بخدا پناه برد و به عجز و قصور و تقصیر و اضطرارش به عنایت حق تعالی متوسل شود، چرا که او بر آنچه که بخواهد از فضل و عدل با بنده عمل کند، پس اگر صدق و اخلاص از بنده طلب کند، محجوب و نمازش باو برگردانیده می‌شود و اگر نسبت باو با عطوفت و مهربانی رفتار کند و با فضل و رحمتش با او معامله کند عملش گر چه ناقص هم باشد پذیرفته و ثوابی عظیم نصیب او خواهد شد،

و اگر خداوند در دل بنده صداقتی ببیند او را بتوفیق و تأیید خود اکرام نموده، و در انجام آنچه که از او خواسته کمکش میکند چرا که او کریم و بزرگوار، و دوستدار کرامت نسبت ببندگانی است که به باب او روی می‌نمایند و امید خود را از همه جا بریده و باو دل بسته‌اند چرا که خود در کتابش فرموده: أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذٰا دَعٰاهُ. آیا کسی هست که آنگاه که مضطر و درمانده او را بخواند جواب گوید.

فصل «در تعقیبات نماز»

اشاره

تعقیبات نماز از مهمات و مکملات نماز است، و در این مورد چیزهای زیادی از قرآن، و اذکار، و دعاها و نماز رسیده که بعضی از علماء ما در صدد جمع آنها بر آمده‌اند و کتاب‌هائی که در این زمینه تصنیف شده معمولا زیاد است. ولی من بعضی از این‌ها را برای اهل علم که اکثر اوقاتشان را صرف تحصیل علم و یا تدریس آن می‌کنند انتخاب نمودم که بعضی از آنها مخصوص تعقیب نماز و بعضی دیگر خصوصیتی برای آن نیست.
که از آن جمله صلوات پس از سه تکبیر بعد از سلام نماز است و صورت آن چنین است:
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد حتّی لا یبقی من صلواتک شیء و ارحم علی محمّد و آل محمّد حتّی لا یبقی من رحمتک شیء و بارک علی محمّد و آل محمّد حتّی لا یبقی من البرکات شیء و سلّم علی محمّد و آل محمّد حتّی لا یبقی من السّلام شیء و دعاء بر حجت خدا در زمین امام زمان (عج) و صورت آن چنین است:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 448
و عجّل لولیّک الفرج و ارنا فیه و فی اهل بیته و شیعته و رعیّته و عامّته و خاصّته ما یأمل و فی اعدائه ما یحذر.
پس از آن برای شیخ خود و والدین و جماعتی از خویشان و برادران دینی و عموم مؤمنین دعا می‌کنم. سپس این دعا که از حضرت باقر علیه السّلام رسیده است قرائت شود:
اللّهمّ انّی اسئلک من کلّ خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کلّ سوء احاط به علمک، اللّهمّ انّی اسألک عافیتک فی اموری کلّها و اعوذ بک من خزی الدّنیا و عذاب الآخرة.
و بعد این دعا را بخواند:
اللّهم انّی اسألک الجنّة، و الحور العین، برحمتک یا ارحم- الرّاحمین.
سپس این دعا را بخواند:
اللّهمّ اهدنی من عندک و افض علیّ من فضلک و انشر علیّ من رحمتک و انزل علیّ من برکاتک.
و این دعا را سه مرتبه تکرار کند.
سپس نوبت به تسبیح حضرت زهرا علیها السّلام میرسد و اخباری که در فضیلت این تسبیح رسیده بسیار است که ما یکی از آنها را در اینجا می- آوریم از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود تسبیح حضرت فاطمه در هر روز پس از هر نماز نزد خدا محبوب‌تر است از هزار رکعت نماز در هر روز.

پس از آن فاتحة الکتاب، و آیة الکرسی، و آیهٔ شهد اللّه، و آیهٔ قُلِ اللّٰهُمَّ مٰالِکَ الْمُلْکِ تا بِغَیْرِ حِسٰابٍ، را قرائت میکنم، در این زمینه از
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 449
رسولخدا صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود چون خداوند اراده نمود که فاتحة الکتاب، و آیة الکرسی. و شهد اللّه، و قل اللهم مالک الملک را نازل نماید اینان بعرش چنگ انداختند در حالی که بین آنها و بین خدا حجابی نبود و گفتند ای پروردگار ما را به دار گناه و سرای معصیت و به میان کسانی که معصیت تو میکنند فرود می‌آوری در حالیکه ما به طهور و قدس متعلق هستیم خطاب رسید بعزت و جلالم سوگند هیچ بنده‌ای نیست که شما را پس از هر نماز قرائت کند مگر اینکه او در حظیرة- القدس بر آنچه که در او است ساکن گردانم، و به عین مکنونهٔ خود در هر روز هفتاد مرتبه باو می‌نگرم، و در هر روز هفتاد حاجت برای او روا کنم که کمترین آن مغفرت و آمرزش او باشد، و او را از هر دشمنی پناه دهم و بر او پیروزش گردانم و او را از دخول ببهشت جز مرگ چیز دیگری مانع نیست.
پس از آن این دعا را میخوانم:
سبحان اللّه کلّما سبّح اللّه شیء و کما یحبّ اللّه ان یسبّح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله، و الحمد للّه کلّما حمد اللّه شیء و کما یحبّ اللّه ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله، و لا اله الاّ اللّه کلّما هلّل اللّه شیء، و کما یحبّ اللّه ان یهلّل و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله، و اللّه اکبر کلّما کبّر اللّه شیء و کما یحبّ اللّه ان یکبّر و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله، سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر. علی کلّ نعمة انعم بها علیّ و علی کلّ احد ممّن کان او یکون إلی یوم القیامة، اللّهمّ انّی اسألک ان تصلّی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 450
علی محمّد و آل محمّد و اسألک خیر ما ارجو و خیر ما لا ارجو، و اعوذ بک من شرّ ما احذر و من شرّ ما لا احذر.
پس از آن سه مرتبه سوره توحید را قرائت میکنم و آن را هدیه به پیشگاه حضرت صاحب الامر می‌نمایم.
سپس این دعا را میخوانم:
اللّهمّ عرّفنی نفسک فانّک ان لم تعرّفنی نفسک لم اعرف رسولک اللّهمّ عرّفنی رسولک فانّک ان لم تعرّفنی رسولک لم اعرف حجّتک، اللّهمّ عرّفنی حجّتک فانّک ان لم تعرّفنی حجّتک ضللت عن دینی.
این تفصیل دعاها و اذکاری است که برای تعقیبات نمازهای پنجگانه اختیار نموده‌ام و در فضیلت هر یک از این‌ها اخبار و روایاتی رسیده که ما بخاطر اختصار از ذکر آنها چشم پوشیدیم ولی برای نماز صبح تعقیبات بیشتری در اخبار آمده است که از جمله خواندن دعای عهد، و گفتن ده مرتبه:

اشهد ان لا اله الاّ اللّه وحده لا شريک له الها واحدا احدا فردا صمدا لم يتّخذ صاحبة و لا ولدا.
و ده مرتبه اين دعا را بخوانند:
اللّهمّ ما اصبحت لی من نعمة او عافية فی دين او دنيا فمنک وحدک لا شريک لک، لک الحمد و لک الشّکر بها علیّ يا ربّ حتّی ترضی و بعد الرّضا.
و دوازده مرتبه سورهٔ توحيد را قرائت کند و هفت مرتبه اين ذکر را بگويد:
أسرار الصلاة (ملکی تبريزی)، ص: 451
بسم اللّه الرّحمن الرّحيم، لا حول و لا قوّة الاّ باللّه العلّی العظيم، و ابتدء کلّ يوم بين يدیّ عجلتی و نسيانی بسم اللّه و باللّه ما شاء اللّه لا قوّة الاّ باللّه.
و ده مرتبه:
سبحان اللّه العظيم و بحمده لا حول و لا قوّة الاّ باللّه.
و سه مرتبه:
سبحان اللّه ملاء الميزان و منتهی العلم و مبلغ الرّضا و زنة العرش.
و سه مرتبه:
اللّهمّ أنت ربّی لا شريک لک، اصبحنا و اصبح الملک للّه سبحان اللّه و بحمده، و سبحان اللّه العظيم، و استغفر اللّه الّذی لا اله الاّ هو الحیّ القيّوم ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان يصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان يتوب علیّ توبة عبد ذليل خائف فقير بائس مسکين مستکين مستجير لا يملک لنفسه نفعا و لا ضرّا و لا موتا و لا حياتا و لا نشورا. و استغفر اللّه الّذی لا اله الاّ هو الرّحمن الرّحيم، بديع السّموات و الارض، من جميع جرمی و ظلمی و اسرافی علی نفسی و اتوب إليه.
و هفتاد مرتبه:
استغفر اللّه ربّی و اتوب إليه.
و ده مرتبه:
اعوذ باللّه السّميع العليم من همزات الشّياطين و اعوذ بک ربّ ان يحضرون انّ اللّه هو السّميع العليم.
و صد مرتبه: لا اله الاّ اللّه. و ده مرتبه هم بر اين صد مرتبه بيفزايد.
أسرار الصلاة (ملکی تبريزی)، ص: 452
و سپس دعای صباح را که از امير المؤمنين عليه السّلام روايت شده بخوانند.
همهٔ اين‌ها در باب ادعية و اذکار است.

[در بیان فضیلت تفکر پس از هر نماز]

و افضل از همهٔ این‌ها تفکر است بخصوص بعد از نماز صبح و مغرب و آن بر چند وجه است، از جمله فکر در محاسبهٔ نفس در مورد تقصیراتی که در گذشته از او سر زده و مرتب ساختن وظایف روزی که در ابتدای آن است، و تدبیر در دفع آنچه که او را از یاد خدا باز می‌دارد، و مشغله- هائی که باعث دوری او از خیر و کمال می‌شود، و احضار نیات صالحه در اعمال و رفتار آن روزش نسبت بخود، و به دیگر مسلمانان، و تفکر در نعمت‌هائی که خدا باو عنایت نموده تا معرفتش نسبت بآنها افزون، و بر وجود آنها شاکر و سپاسگزار باشد هم چنین میبایست که در عقوبتهائی که هر لحظه ممکن است گریبانگیرش شود بیندیشد تا معرفتش بقدرت خداوند، و ترسش از اینکه موجبات این عقوبت را خود برای خود فراهم کند زیادتر شود، و بفکر مرگ باشد همانگونه در محلش بتفصیل بیان شده است، یا اینکه در پی معرفت نفس بر آید، و در اسرار هستی و در صفات و اسماء الهی بتفکر و اندیشه بپردازد، اگر اهل این گونه مطالب است، که تفکر در این امور شعب زیادی دارد و برای هر شعبه‌ای اهلی مخصوص بآن هست.
در خبر آمده است که تفکر یکساعت از عبادت یکسال بهتر است، و در بعضی از روایات از عبادت هفتاد سال بهتر دانسته شده، که این اختلاف پاداش احتمال دارد که از جهت اختلاف انواع تفکر باشد.
اما سر اینکه تفکر بهتر از عمل دانسته شده اینست که حقیقت تفکر

همان ذکر و یاد آوری است، و این امر سبب زیادی معرفت و محبت می‌شود، زیرا فکر کلید معرفت است، و معرفت سبب آشکار شدن معروف و شهود آن می‌شود، و شناخت و شهود موجب محبت است زیرا قلب تا در کسی جمال و جلال و خیری نبیند و معتقد نباشد دوستدار آن نمیشود، و چنین معرفتی جز بمعرفت و شناخت صفات جمیله و جلیلهٔ خداوندی میسر نمی‌شود، و مفتاح آن فکر است، گر چه ذکر هم باعث محبت و دوستی می‌گردد، ولی فرق بین این دو محبت، هم چون فرق بین خبر، و دیدن است، چرا که فکر مفتاح کشف و شهود است و این از ذکر بر نمی- آید، گر چه ذکر موجب محبت و انس می‌شود.

[در بیان سجدۀ شکر و انجام نوافل]

و از مهمات بعد از تعقیب نماز سجدۀ شکر است برای اینکه توفیق یافته که نماز بگذارد، و در فضیلت آن روایات بسیاری رسیده است.
هم چنین در انجام نوافل تأکید بسیار شده است زیرا که اگر در اقبال و توجه بخدا در نمازهای واجب نقصی باشد با انجام نوافل میتوان آن را کامل گردانید. و سزاوار است که تا حد امکان ترک نشود گر چه به کوتاهترین صورتی که می‌توان آن را بجای آورد، و در حال رفتن در پی کار و کسب خود باشد. و وقت نوافل ظهر و عصر تمام روز است بنابر اقوی.
و خلاصۀ کلام در حث و ترغیب بانجام نوافل تأکید بسیار شده است، حتی در بعضی از روایات از ترک آن بمعصیت تعبیر شده است، و در بعضی انجام آن از نشانه‌های شیعه دانسته شده، و برای بنده‌ای که مراقب مراسم عبودیت است سزاوار است که در حق نوافل سعی و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 454
کوشش زیادی داشته باشد زیرا که اداء حقوق واجب از جهت اینکه در ترک آن عقابی معین شده چنین است که گویا طاعت اجباری است، ولی اداء نوافل طاعتی اختیاری است، و برای بندۀ مراقب این از این جهت مهمتر است.
بلکه مواظبت و اهتمام بر نوافل از کمال نیت بنده در واجبات نیز پرده بر می‌دارد، و کسی که نوافل را انجام می‌دهد زبان حالش چنین است که او در انجام واجبات هم تنها هدفش امتثال امر، و تقرب بخدای متعال است نه ترس از عقوبت ترک آن.

[فضیلت نماز شب و آداب آن]

اشاره

و از جمله نوافلی که خیلی بر انجام آن تأکید شده نماز شب است، و تو از عظمت این نماز بی‌خبری، که آن نوری است در مقابل ظلمت، و انسی است از وحشت، و خلوتی است از کثرت.
و از امام صادق علیه السّلام رسیده که نماز شب موجب رضایت پروردگار و محبت ملائکه، و سنت انبیاء، و نور معرفت و اصل ایمان، و راحتی بدن، و کراهت و ناخشنودی شیطان، و سلاح بر دشمنان، و موجب اجابت دعاء، و قبولی اعمال، و برکت در رزق، و شفیع بین انسان و ملک الموت، و چراغ گور انسان، و فرش زیر پهلوی انسان در قبر، و جواب منکر و نکیر، و مونس و زائر انسان در قبر تا روز قیامت است، و چون روز قیامت شود، سایه‌ای بر بالای سر او، و تاجی بر سر او، و لباسی بر بدن او، و نوری که پیشاپیش او در حرکت است، و پوششی بین او و آتش، و حجتی بین او و بین خداوند متعال، و مایهٔ سنگینی میزان او، و جواز و گذرنامهٔ عبور از صراط، و کلید بهشت است.
و در روایت دیگری آمده است که خدای متعال به یکی از صدیقین
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 455
وحی نمود که برای من بندگانی هستند که مرا دوست می‌دارند و من هم آنها را دوست دارم، آنان مشتاق من، و من هم مشتاق آنها هستم، و آنان مرا در یاد دارند و منهم بیاد آنان هستم، و به من نظر دارند، و منهم به آنها نظر دارم، پس اگر تو قدم جای قدم آنها نهی تو را هم دوست خواهم داشت و اگر از راه آنها منحرف شوی عقوبتت خواهم نمود، او گفت بار الها نشانه‌های آنها چیست، خطاب رسید آنان روزها همچون چوپان مهربانی که مواظب گوسفندان خود هست به سایه می‌نگرند و منتظر آمدن شب هستند، و همانگونه که پرندگان هنگام غروب با شور و شوق عازم آشیانهٔ خود می‌گردند. اینان هم با همین حال به استقبال غروب خورشید می‌روند، پس آنگاه که شب فرا رسید، و تاریکی همه جا را فرا گرفت، و فرش‌ها پهن و همه گرد هم جمع شدند و هر دوستی با دوست خود خلوت نمود اینان در برابر من بپای می‌ایستند و صورتهای خود را بر خاک می‌نهند، و با تلاوت آیات قرآن به مناجات و گفتگوی با من بر می‌خیزند، و نعمتهای مرا سپاس می‌گویند پس آنان را می‌بینی که گاه گریه می‌کنند، و گاه شیون سر می‌دهند، گاه آه می‌کشند، و گاه از معاصی و گناهان شکوه می‌کنند، گاه ایستاده و گاه نشسته، و گاهی در حال رکوع، و گاه در سجده هستند، و آنچه را که آنان بخاطر من تحمل آن می‌کنند، همه را می‌بینم، و شکوه‌هائی

که از محبت من بر لب دارند می‌شنوم، اول چیزی که به آنها عطا کنم سه چیز است یکی اینکه نور خودم را در دلهای آنها بیفکنم در نتیجه همانگونه که من از آنها آگاهم، آنها نیز از من با خبر خواهند بود، دوم اینکه اگر آسمان‌ها و زمین‌ها و آنچه را که در این میان هست در میزان آنها ببینم باز آن را کم خواهم
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 456
دانست، سوم رو سوی آنها می‌کنم، و آیا اگر کسی من رو سوی آورم احدی می‌تواند بداند که چه به او عطا خواهم نمود.
و باز آمده است که خانه‌هائی که در آن نماز شب خوانده می‌شود، و قرآن تلاوت می‌گردد، همانگونه که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند این خانه‌ها هم برای اهل آسمان خواهد درخشید.
و رسول خدا در وصیتش به امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب و فرمود: آیا به آنانکه در شب نماز می‌گذارند نمی‌نگرید، اینان زیباترین مردم هستند، زیرا که آنها در شب برای پروردگار نماز گزاردند و خداوند هم از نور خود بر آنها پوشانید.
می‌گویم سوای آیاتی که در قرآن کریم در فضیلت شب زنده داری آمده است اخبار و روایات زیادی در فضیلت این عمل رسیده که بحد تواتر است، و اگر نبود جز همین آیهٔ از قرآن که می‌فرماید:
وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسیٰ أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاٰماً مَحْمُوداً و پاره‌ای از شب را بیدار باش و در آن به عبادت برخیز این افزونی است برای تو امید که پروردگارت تو را به ایستادن گاهی پسندیده بر انگیزاند، کافی بود.
پس سبحان اللّه چه قدر شأن این عمل بزرگ و ارزشش والاست که جزاء و پاداش آن مقام ستوده شده قرار داده شده است. و من در بیان اخبار و روایاتی که در فضیلت این عمل رسیده بهمین مقدار اکتفا می‌کنم، و اگر کسی تفصیل این مطلب را خواست به کتاب «سیر إلی اللّه» مراجعه کند که در آنجا به تفصیل این مطلب را بیان داشته‌ام.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 457
در اینجا لازم است که به روایاتی هم که در زمینهٔ استخفاف و سبک شمردن نماز شب و ترک آن رسیده اشاره‌ای کنیم.
در بلد الامین از امام صادق علیه السّلام روایت شده، که هر کس نماز شب نخواند از شیعیان ما نیست، و در روایت دیگری رسیده است که مبغوض‌ترین خلق در نزد خدا کسی است که شب چون مرداری بیفتد، و روز را به بطالت و تنبلی بگذراند.
و از رسول خدا رسیده که فرمود: هر کس تمام شب را بخوابد شیطان در گوش او بول می‌کند، و روز قیامت مفلس و بی‌چیز به صحنهٔ محشر قدم

می‌نهد، و احدی نیست مگر اینکه برای او ملکی است که هر شب دو بار او را بیدار می‌کند و باو می‌گوید ای بندهٔ خدا برخیز و بیاد پروردگارت باش، دفعه سوم اگر توجهی نکرد شیطان در گوش او بول می‌کند.
می‌گویم مبادا که باین اخبار کافر شوی، بلکه بدانها ایمان بیاور و من خدا را گواه می‌گیرم که بعضی از شب زنده‌داران را می‌شناسم که در اوائل کار صدای آن ملکی که او را با لفظ «آقا» از خواب بیدار می‌نمود می‌شنید.
و اگر تو دلی داشته باشی چه بسا که اثراتی را که برای نماز شب رسیده است دریافته باشی، و اگر به این فضیلتها که برای این نماز رسیده مؤمن باشی آن را ترک نخواهی کرد و ضایع نخواهی ساخت، زیرا طبیعت انسان بر این سرشته شده که دوستدار خیر و خوبی است، آیا در آن حدیث قدسی نشنیدی که ذات اقدس حق فرمود بندگان من برای غروب خورشید همچون پرندگانی که شامگاهان شوق رفتن به آشیانه

دارند، مشتاق هستند و چگونه می‌توان پذیرفت که کسی به بعضی از این فضایل، برای نماز شب معتقد باشد و مشتاق رسیدن وقت آن نباشد، آیا همین انسان نیست که در تقرب به سلاطین دنیائی، و حکام این جهان و خلوت با آنها از مال و اهل خود می‌گذرد و چه بسا که روح و زندگی خود را در این راه فدا کند. و خدای متعال می‌فرماید: و المؤمنون أَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ. و مؤمنین محبتشان به خدا از هر دوستی و محبتی بیشتر و شدیدتر است.
و به کسی که به بهانهٔ غلبهٔ خواب، و بیدار نشدن برای انجام این نماز خود را در ترک آن معذور می‌دارد توجهی ننما چرا که این عذر از چند وجه مردود است، از جمله این فرمایش مولا علی علیه السّلام در جواب کسی که گفت من دیشب بخواب ماندم و توفیق تهجد و شب زنده داری نصیبم نشد فرمود تو مردی هستی که گناهانت قید و بند تو شده است، و دیگر اینکه خواب ماندن از مثل امری باین بزرگی غالبا غیر ممکن است، آیا طالبان این دنیا را نمی‌بینی که اگر یکی از آنها را سلطان وقت بخلوت فرا خواند گر چه وقت ملاقات با او را دل شب قرار دهد، او به خواب نخواهد ماند بلکه آن شب را از ترس اینکه مبادا بخواب بماند کلا بیدار و پیوسته بفکر مجلس سلطان و صحبتش با او خواهد بود. و تو اگر باحوال خویش تأمل کنی به یقین خواهی دید که اگر احتمال دهی که کسی نیمه شب مبلغ قابل توجهی پول برایت خواهد آورد از شوق دست یابی به آن مال، و ترس اینکه مبادا بواسطهٔ خواب از دستت برود، قدرت بر خوابیدن نخواهی داشت. از همهٔ این‌ها گذشته اگر واقعا از این خوف داری که بخواب بمانی می‌توانی نزد کسی که تو را

بوقت نماز بیدار کند بخوابی تا اینکه خود عادت کنی. و خلاصهٔ کلام اینکه خواب مانع دست یابی به این فضیلت عظمی شود خواری و ذلتی است که مثلش در این دنیا نیست.
و کسانی که خواب را بر نماز شب ترجیح می‌دهند چند دسته هستند، دسته‌ای از آنها کسانی هستند که اول شب را به شب نشینی و بیهودگی به نیمه می‌رسانند، و به غیبت مؤمنین و آنچه که از آن نهی شده وقت خود را تلف می‌کنند، و معدهٔ خود را تا به حلقوم از خوردنی‌ها پر می‌کنند، و سپس در بستر نرم، و مکان راحتی بخواب میروند. و چنین خوابیده‌ای مسلما برای نماز شب بیدار نخواهد شد.
چرا که او از ابتدای شب اسباب خواب را فراهم می‌کرد، بلکه می‌توان گفت که او به قصد بیدار شدن، به خواب نرفته تا بیدار شود، زیرا پر خوری سبب بخار معده و سستی می‌شود و آن‌هم موجب خواب زیاد است، و بیدار بودن اول شب از اسباب خواب آخر شب می‌باشد، هم چنین معصیت در اول شب از اسباب خواب در آخر شب است و همینطور بستر نرم و راحت موجب زیادی خواب، و سنگینی آن میشود و چنین کسی اگر بیدار نشدن را بهانه کند عذرش مردود خواهد بود. و مثل چنین کسی، مثل کسی است که دوائی که موجب زایل شدن عقل است در وقت نماز بیاشامد، و سپس عذر بیاورد که در وقت نماز بهوش نبوده است.
بلی گاه می‌شود که انسان خود را برای بیدار شدن مهیا می‌کند و از آنچه که باعث غلبهٔ خواب می‌شود که در بالا بدان اشاره شد پرهیز می‌کند و به آنچه که در اخبار برای بیدار شدن رسیده متوسل
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 460
می‌شود ولی باز بخواب می‌ماند، که این لطفی از جانب خدای متعال نسبت به بنده در سیاست امر او می‌باشد، چرا که این امر یا بدین خاطر است که او را از عجب محافظت کند، و یا اینکه بخاطر تأسف شدید او بر از دست رفتن تهجد و نماز شب، اجر بیشتری باو عنایت فرماید.
ولی آنچه که از اخبار استفاده می‌شود این امر خیلی اندک و یکی دو- شب بیش نخواهد بود.
و اما کسی که بخاطر بیماری، و یا عذری غیر قابل اجتناب بخواب می‌ماند این نیز دو صورت دارد یکی اینکه این امر از جهت لطف خداوند نسبت به بنده باشد، مثلا او را به مرضی گرفتار سازد و او در این حال از انجام نماز شب باز ماند که همین خوابیدن در حال بیماری برای او فضیلتش از نماز شب و شب زنده‌داری بیشتر خواهد بود و در اخبار آمده که برای مثل چنین بنده‌ای ثواب همان اعمالی که در وقت صحت انجام میداده نوشته می‌شود، و در بعضی از روایات هست که محراب و مصلی و دربهای آسمان که اعمالش از آن بالا میرفته بر او می‌گریند.

صورت دوم، اینست که این امر به سبب گناهان بسیار او باشد، و گناهانش سبب سلب توفیق از او شده باشد.
و بعضی از مردم هستند که شیطان از سمت راست بر آنها وارد می‌شود و آنها را بخیال اینکه مطالعه از تهجد و شب زنده داری افضل است از این فضیلت عظمی باز میدارد و چه بسا که شب را تا نیمه به- مطالعه بپردازد و بعد نماز صبحش هم قضا شود و او خشنود از اینکه مطالعه از نماز هم برتر و فضیلتش بیشتر است، و این چیزی جز غرور
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 461
و فریب نیست.
زیرا تحصیل علوم گر چه بمراتب از عبادات بدنی فضیلتش بیشتر است ولی به شرطی و شروطی، از آن جمله یکی اینکه علم از علوم نافعه باشد، دیگر اینکه تحصیل آن طبق برنامۀ شرع باشد، و چنین نباشد که کسی در پی فرا گرفتن علمی که تحصیل آن واجب کفائی است برود و علمی را که تحصیلش واجب عینی است مهمل گذارد.
مثلا اگر برای انسان امکان داشت که در امور شرعی از طریق تقلید به مسائل و احکام آن پی ببرد و در مورد تزکیۀ نفس و خود سازی هم بطریق تقلید و یا اجتهاد به کسب علم بپردازد اگر بیکباره علم تزکیۀ نفس را ترک گفت و در پی این بر آمد که از طریق اجتهاد به مسائل و احکام دست یابد، این غیر جائز است، هم چنین اگر کسی از تحصیل علومی که عینا بر او واجب بوده فارغ شد و در پی تحصیل علومی بر آمد که فرا گیری آن واجب کفائی است، می‌بایست رشته‌ای که انتخاب می‌کند، مهمترین و ضروری‌ترین رشته باشد، و اگر غیر این را اختیار نمود و آنچه را که ضروری‌تر و مهمتر است مهمل گذاشت بخصوص اگر هوای نفسانی هم در این اختیار نقشی داشته باشد، این چنین تحصیل علمی، عبادت خدا نخواهد بود، و چه بسا که انسان تمام این جوانب را در نظر بگیرد و در پی تحصیل آن علمی که مهمتر و ضروری‌تر است بر آید، ولی اکثر اوقات خود را صرف مقدماتی کند که خیلی لازم نیست، و تنها عامۀ مردم آن را فضیلت و مایۀ برتری می‌دانند.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 462
شرط دیگر تحصیل علم اینست که قربة إلی اللّه باشد، و این از مشکل‌ترین شرایط و پیچیده‌ترین آنها است و در این جا است که بسیاری بر خاک افتادند و هلاک گشتند.
خلاصۀ کلام اینکه تحصیل علم بر آن صورتی که مرضی خداوند بوده و از جملۀ عباداتی باشد که خالصا للّه انجام می‌گیرد در خارج بسیار بسیار کم است، و به گمان من در هر صد هزار یکنفر بیش نیست که تحصیلش بر این روال باشد و یکی از دوستان متقی من که به تحصیل علم اشتغال

داشت می‌گفت من پس از مجاهدتهای بسیار توانسته‌ام در تحصیل علم، خدا را هم شریک گردانم، تا چه رسد به اینکه خالصا للّه باشد، و بجان خودم سوگند، حال اغلب محصلین متقی چنین است گر چه خود متوجه این امر نیستند، حال آنانکه از تقوا بهره‌ای ندارند و در تحصیل علوم اغراض فاسدی برای آنها است و باین امید که با تحصیل علوم بر حکومت در اموال و اعراض و نفوس مردمان دست بیابند و به هواهای نفسانی خود برسند، حالشان چگونه خواهد بود. که باید گفت العیاذ باللّه، و از این دامها و مهالک باو پناه برد، و چگونه می‌شود که انسان تحصیل علم را از تهجد و شب زنده‌داری و نماز شب افضل بداند در حالیکه مردان متقی برای تصحیح نیت خود در تحصیل علم به نماز شب پناه می‌بردند و درد خود را با داروی شب- زنده‌داری و تضرع در دل شب درمان می‌نمودند، و بجان خودم سوگند که برای تصحیح نیات واجبهٔ عینیه، این راه بهترین راهها است و دستگیرهٔ محکمی است که نباید از آن دست کشید.
و شیخ و پیشوای من در علوم حقه، برایم حکایت نمود که از
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 463
طالبان آخرت، احدی به مقامی از مقامات دینی نرسید مگر آنانکه اهل تهجد و شب زنده‌داری بودند، و به گمانم پس از شنیدن این سخن از او بود که در روایتی دیدم که معصوم می‌فرماید:
آن کس که نماز شب نخواند از شیعیان ما نیست، و در روایت دیگری آمده که کسی که ترک نماز شب کند از ما نیست. و اگر نبود جز همین روایت، برای دفع این وسوسه کافی بود، و شیخ ما مرحوم علامهٔ انصاری در جواب کسی که از او از این سؤال نمود که آیا نماز شب افضل است یا مطالعه و تحصیل علم چه نیکو جواب گفته است که خطاب به او گفته بود آیا تو قلیان می‌کشی گفته بود بلی، شیخ گفته بود بجای دوبار قلیان کشیدن، نماز شب را بخوان، و این جوابی متین و محکم است که در آن به فساد این خیال هم اشاره شده، و گویا شیخ چنین گفته است که اگر تو این اندازه مراقب احوال و اخلاص در اعمالت هستی بگونه‌ای که برایت تشخیص این مطلب که نماز شب افضل است یا مطالعه و تحصیل علم، چگونه اوقاتت را به کشیدن قلیان که اقوال در باب آن مختلف است و یا حرام و یا مکروه و یا مباح است، می‌گذرانی، و چطور می‌شود که بین دو عمل که هر دو مستحب است به بهانهٔ کمی وقت یکی را میخواهی انتخاب کنی در حالیکه در جای دیگر وقتت را به کاری که یا حرام و یا مکروه، و یا لا اقل مباح است صرف می‌کنی. که باید از این مصیبت عظمی و فضیحت آشکار بخدا پناه برد، که شیطان پلید این گونه علما را فریب دهد که اشتغال به مطالعهٔ این علوم رسمی که برای اغلب آن نمی‌توان قصد شرعی که بوجهی از وجوه صحیح باشد یافت از استغفار در سحرگاهان و خلوت با خداوند

عزیز غفار افضل بدانند، و چگونه می‌شود که چنین باشد در حالیکه آن علمی که انسان را بر تهجد و شب زنده‌داری برنینگیزاند. علمی است که نور و بهره و خیری در آن نیست و علم واقعی آن علمی است که بفرمودۀ امام صادق علیه السّلام ملازم با خشیت باشد و صاحب خشیت نمی‌تواند ترک شب زنده داری کند و همان بیم و ترس او را به انجام این عمل وامیدارد.
و باید دانست که مؤمن در راه تحصیل علم، نماز شب را از مطالعه کار سازتر می‌بیند، و شیخ ما رحمة اللّه علیه، به ما توصیه می‌نمود که هر گاه در مسائل علمی به مشکلی برخوردیم به خدا پناه بریم و به تضرع و زاری نزد پروردگار متوسل شویم، و این امر به تجربه هم برای ما ثابت شده است. و اما اینکه چرا تهجد و شب زنده‌داری و دعاء از اسباب تحصیل علم است، بدین خاطر است که علم- همانگونه که در بعضی از روایات به این مطلب تصریح شده است- به کثرت تعلم و مطالعه نیست، بلکه علم نوری است که خدا در دل هر یک از بندگان خود که بخواهد می‌افکند و شب زنده‌داری و مناجات در دل شب دل را نورانی می‌گرداند و باعث ثبات نور در دل مؤمن می‌شود، چنانکه از امام صادق علیه السّلام روایت شده که هر گاه بنده با مولای خود در دل شب ظلمانی، خلوت کند و با او بگفتگو و مناجات بپردازد خداوند نور را در قلب او ثابت خواهد گردانید. و چون بگوید یا رب یا رب، از طرف خداوند خطاب رسد لبیک بندۀ من، هر چه میخواهی طلب نما که بتو عطا کنم و بر من توکل نما تا امورت را کفایت نمایم. و بهر حال اگر کسی در اخبار اهل بیت، و احوال پیشینیان از مشایخ بزرگ ما تتبع و تحقیقی

داشته باشد در می‌یابد که نماز شب خواندن با تحصیل علم تضادی ندارد، بلکه از اسباب قوی آن هست، و بسیاری از محصلین را میشناسم که اهل تهجد و شب زنده داری بودند و همین امر سبب استقامت فهم، و باروری ذهن آنها در وصول و دست یابی به مطالب حقه در مسائل علمی گشت و به مراتب عالیۀ علمی نائل آمدند بخلاف طلابی که پیوسته به مطالعۀ کتب علمی مشغولند که کمتر می‌شود فرد صاحب نظری از میان آنها برخیزد.
بلی گاه افراد باریک بین مشکک در میان آنها پیدا می‌شود، ولی محققی که در علمش برکت باشد نیست، این افراد خیر و نورشان اندک و در کسب فواید علم ناموفق هستند.
از مطلبی که در آن بودیم خارج شدم، و این بخاطر عقده‌ای بود که از قدیم الایام در دل داشتم، خداوند از اینکه از روی هوای نفس سخنی گفته باشم، و قلم از طریق حق خارج شده باشد در گذرد.

و مؤمن می‌بایست که از ابتدای روز و در اول شب بفکر تهیه اسباب تهجد و شب زنده داری که عبارت از خواب در روز و در اول شب، و تهیهٔ مکان مناسب، و کتاب دعا، و آب وضوء و مسواک و چراغ است، برای خود باشد، و در هنگام خوابیدن آیهٔ آخر سورهٔ کهف را بنیت اینکه در وقت نماز شب بیدار شود قرائت کند که این مسئله برای کسانی که اهل تهجد هستند به تجربه ثابت شده است، هم چنین از رسول خدا روایت شده که کسی که میخواهد برای نماز شب برخیزد چون بسترش را آماده کرد بگوید:
اللّٰهمّ لا تؤمنّی مکرک و لا تنسنی ذکرک، و لا تجعلنی من الغافلین
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 466
اقوم ساعة کذا.
بارالها مرا از مکر خود ایمن مگردان. و یاد خودت را فراموشم منما و مرا در زمرهٔ غافلان قرار مده، بعد ساعتی را که میخواهد برای نماز بپا خیزد در نظر آورد، خداوند ملکی را مأمور می‌کند که او را در همان ساعت از خواب بیدار کند.
و بالجمله چون حالات اول شب در توفیق آخر شب مؤثر است لذا سزاوار است که انسانی که قصد تهجد دارد بر وظایف و آداب خوابیدن مواظبت داشته باشد تا توفیق قیام برای نماز شب نصیبش شود، و از وظایف مهم هنگام خواب یکی محاسبهٔ نفس می‌باشد که می‌بایست که از ابتدا وقتی که در شب قبل از خواب بیدار شده تا آن هنگام که میخواهد برای خواب به بستر برود تمام حرکات و سکنات و اقوال و افعال خود را به همان کیفیتی که در پیش بیان شد محاسبه کند بعد به این مطلب توجه داشته باشد که خواب برادر مرگ است، و هنگام خواب خداوند روح او را می‌گیرد هم چنانکه روح مرده گرفته می‌شود و این آیهٔ شریفه را قرائت کند:
اللّٰهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنٰامِهٰا.
خدا است آنکه جانها را هنگام مرگ می‌گیرد و آنکه نمرده است در حال خواب.
و خواب را مرگ صغیر بداند، و باین حقیقت توجه داشته باشد که اگر روحش را خداوند به بدنش باز نگرداند، برای همیشه مرده است، و لذا همان سخنی که مردگان پس از مرگ بر زبان می‌آورند بگوید و این آیه را تلاوت کند:
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 467
رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صٰالِحاً.
بارالها مرا برگردان امید که اعمالم نیک و پسندیده باشد.
و بخاطر داشته باشد که همهٔ آن کسانی که بخواب رفتند زبان حالشان همین بود و بامید برخواستن سر ببالین نهادند ولی بسیاری از آنها دیگر سر از بالین بر نداشتند، و در جواب تقاضای بازگشت آنها خطاب رسید:

كَلّٰا إِنَّهٰا كَلِمَةٌ هُوَ قٰائِلُهٰا وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ هرگز، این سخنی بود که پیوسته می‌گفتی و از پس این مرگ عالم برزخ است تا آن روز که برانگیخته شوید.
و با طهارت و یاد خدا به بستر رود، و از ادعیه و اذکاری که در این مورد رسیده غفلت نکند، و روح و نفس، و قلب، و قالب و تمام امور خود را به خدا بسپارد و به زبان حال بگوید بسوی خدا میروم.
و اما وظایفی که برای هنگام خواب در روایات آمده است بسیار است، از آن جمله گفتن بسم اللّه در ابتدای ورود به بستر و قرائت آیهٔ شریفه آمن الرسول ... در دل، و توجه به اشاراتی که به تفضلات الهی در این آیهٔ شریفه شده و شفاعت پیامبر گرامی اسلام داشته باشد و شکر گزار نعمت‌های خداوندی و شفاعت پیامبر باشد.
سپس تسبیح حضرت زهرا علیها السّلام و پس از آن سه مرتبه قرائت سورهٔ حمد و توحید، یا یازده مرتبه، و بعد این دعا را سه مرتبه بخواند:
یفعل اللّه ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزّته.
سپس آیة الکرسی و آیهٔ شهد اللّه را تلاوت کند و استغفار نماید و تسبیحات اربعه بر زبان آورد بر پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و آل آن بزرگوار و
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 468
بر انبیاء گذشته صلوات اللّه علیهم اجمعین درود فرستد.
و برای هر یک از این‌ها فضایل بسیاری رسیده است، و چون ببستر رود بر طرف راست و رو بقبله همانگونه که میت را در قبر می‌نهند بخوابد، و ذکر خدا بر لب داشته و بیاد او باشد تا در همین حال خواب بر او غلبه کند و اگر بدینگونه بخوابد خوابش هم عبادت خواهد بود بلکه روح او نزد خدا و در کنف و ظل عطوفت حق تعالی خواهد بود.
بلکه چنین خوابی بمراتب از بیداری غافلان بهتر و والاتر است و اگر بدین نحو بخواب رود امید است که خداوند بر او ببعضی از کرامات و بشارات خاص به رؤیا و غیر آن منت نهد چنانکه در این آیهٔ شریفه بدان اشاره نموده و می‌فرماید:
لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا وَ فِی الْآخِرَةِ.
که بشارت دنیا به رؤیای صالحة تفسیر شده است. و خدا را گواه می‌گیرم که افرادی را می‌شناسم که در خواب بزیارت بعضی از ائمه علیهم السّلام نائل شده و از معارف جلیله و اسرار خفیه‌ای از آنها سؤال نموده و جواب دریافت داشته است، و بعضی دیگر را می‌شناسم که در خواب حقیقت نفسش بر او ظاهر گشته و دیده است که عوالم جملگی متلاشی شده و بجای آنها روح و نفس خود را مشاهده نموده، و نفس خود را با حقیقت ملک الموت متحد دیده و در همین حال از خواب بیدار شده است و پس از

بیداری مشاهده نموده که روحش بدنش را بسمت خود می‌کشد، و او از این امر وحشت نموده و با صدای بلند همسرش را صدا نموده که فلانی، فلانی، تا اینکه این حال از او بر طرف شده است، و این حال، همان معرفت نفس است که چنانکه در اخبار آمده راه شناخت خدا

است، و غیر این‌ها.
و خلاصه اینکه برای مجاهد امکان دارد که در حال خواب به- اموری از عوالم روحانی دست یابد که در بیداری بدان نرسیده باشد، و کسی که با این کیفیت بخواب میرود میبایست هر بار که قبل از آن وقت مقرر که برای نماز شب میبایست بیدار شود، از خواب بیدار شد ذکر خدا بگوید و بیاد او باشد و چون بخواهد از پهلوئی به پهلوی دیگر بغلطد تسبیحات اربعه، و یا تسبیحات ثلاثه، بدون ذکر سبحان اللّه، بر زبان آورد.
از امام باقر علیه السّلام روایت شده که در تفسیر این آیهٔ شریفه که می- فرماید: کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ. و کمی از شب را خواب میکردند فرمود آنان می‌خوابیدند ولی هرگاه از پهلوئی به پهلوی دیگر می‌گشتند می‌گفتند:
الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر.
و چون برای نماز شب بپا خواست می‌بایست بفضل و عنایت خداوند نسبت باو که حیات تازه‌ای باو بخشیده توجه داشته باشد و قبل از اینکه بنشیند بسجده رود و دعاهائی که رسیده بخواند، و کمترین آن اینست که بگوید:
الحمد للّه الّذی ردّ علیّ روحی لاعبده و اشکره.
یا اینکه قبل از سجده و بمحض بیدار شدن این دعا را بخواند، سپس بسجده رود و بگوید:
الحمد للّه الّذی بعثنی من مرقدی هذا، و لو شاء لجعله ساکنا الی یوم القیامة الحمد للّه الّذی جعل اللّیل و النّهار خلفة لمن

اراد ان یذّکّر اراد شکورا. الحمد للّه الّذی جعل اللّیل لباسا و النّوم سباتا و جعل اللّیل و النّهار نشورا. لا اله الاّ أنت سبحانک انّی کنت من الظالمین، الحمد للّه الّذی لا یخبؤ منه النّجوم و لا تکنّ منه الستور و لا یخفی علیه ما فی الصّدور.
سپس بنشیند و بگوید:
حسبی الرّب من العباد، حسبی الّذی هو حسبی منذ کنت حسبی، حسبی اللّه و نعم الوکیل.
و چون بنده باین نعمت که همین زندگی جدید باشد توجه نمود و خدا را بر این نعمت سپاس گفت میبایست این فرصت را که بدست آورده غنیمت بشمارد و تمام سعی و کوشش خود را متوجه این امر کند که با این حیات

و زندگی چند روزه حیات باقی و پایدار که مرگی در پی ندارد برای خود فراهم آورد و بداند که این زندگی دنیائی بمنزلهٔ سرمایه‌ای است که خداوند باو عنایت نموده که با آن به تجارت بپردازد و اگر می‌بیند که با این سرمایه نفیس‌ترین متاع‌ها می‌تواند تهیه کند در این زمینه سهل انگاری ننموده و بداند که در عالم وجود، حتی در وهم، موجودی سودمندتر و نفیس‌تر، و کامل‌تر، و زیباتر، و شریف‌تر و بخشنده‌تر از ذات ذو الجلال نیست بلکه هیچ نفع، و نفاست و جمال و بهاء و شرف، و جود، و بلکه وجودی جز باو، و در او، و از او نیست، لذا عاقل هیچ مطلوبی جز حضرت حق برای خود اختیار نکند، و هر چه غیر او است اگر هم از جهتی مطلوب انسان باشد باز مطلوبیتش از ناحیهٔ او است. و چون عاقل این معنا را دانست و در طلب و جستجوی او بر آمد، غیر او را ترک خواهد گفت و هم و همتش را هیچگاه در پی چیزی

غیر از او صرف نخواهد کرد و در پی کسب رضای او برخواهد آمد که قل اللّه ثم ذرهم بگو خدا سپس هر چه غیر از او است واگذارد، و دیگر عمر را در طلب چیزی غیر از او بهدر نخواهد داد و در پی مشتهیات نفسانی، و امور معاش نخواهد بود، اما هواهای نفسانی، اشتغال بآنها بخاطر تیرگی و کدورتی که در آنها هست و عدم بقاء آنها و تضادی که با لذات روحانی واقعی دارد خسارتی جبران ناپذیر است، و اما دومی که امور معاش باشد بعلت اینکه غرق شدن در گرداب امور دنیائی، و تمام هم و غم خود را در این راه بکار گرفتن، سبب هلاکت دل، و تفرق حواس شده، و این امور با یاد خدا در تضاد هست، و فکر در این امور خاری در چشم عبودیت و بندگی، و نقیض توکل است، و فایده‌ای هم برای آن نیست زیرا آنچه که مقدر شده بانسان میرسد، و هم و غم انسان در این راه، چیزی جز خسران ببار نمی‌آورد. و اگر انسان این معنا را دریافت و بمعرفت شخصیهٔ حقیقیه بدان معرفت پیدا نمود بگونه‌ای که جزء وجدانیات او شد همانگونه که اهل دنیا نسبت به لذات دنیا هستند، قلب و روح و سر خود را مستغرق در محبت خدا خواهد یافت، و این محبت به سایر اعضاء و جوارحش سرایت خواهد نمود، و هر چه را که غیر خدا است از آنچه بر آن قدم می‌نهد برایش حقیرتر و بی‌ارزش‌تر خواهد بود، بلکه گاه می‌شود که آن چنان در دریای محبت حق تعالی غرق می‌شود که دلش از هر چه غیر او است غافل، و به ما سوای او التفاتی ندارد، و عقلش از تدبیر امور او باز می‌ماند و حالت شیدائی و عشق بر او عارض می‌شود چنانکه در بعضی حالات مولا امیر المؤمنین علیه السّلام رسیده است و در حدیث معراج بدان اشاره شده که خداوند می‌فرماید:

و أستفرقن عقله بمعرفتی ثم لاقومن مقام عقله.
و عقل او را غرق در معرفت خود گردانم سپس خود بجای عقلش باشم.
و خلاصهٔ کلام کلید همهٔ خوبی‌ها، و سعادتها معرفت خدا و محبت او است، و لذیذترین لذات، و خوشی‌ها در انس با خدا است.
با ذکر این مختصر از بحث دور افتادیم لذا دوباره بر سر سخن میرویم: و می‌گوئیم، در تفصیل کیفیت نماز شب، و شب زنده‌داری از ائمه علیهم السّلام آداب و وظایف مفصل و دعاها و مناجاتی که مضامین عالی و بلندی دارد و با شئون محضر پروردگار و احوال سالکین إلی اللّه از هر مرتبه و مقامی باشد مناسبت دارد رسیده است که هر کس طالب آن باشد میتواند به کتاب صلوة از مجلدات بحار الانوار مراجعه کند.
و ما را در این مقام سخنی است و آن اینکه بنده میبایست مراقب حال خود باشد و از این وظایف و آداب آنچه را که مناسب حال خود می‌بیند و مؤثر تشخیص می‌دهد اختیار کند، پیشینیان ما از اهل اللّه سعی و کوششان در تحصیل رقت و نرم ساختن دل بود و برای دستیابی بآن و سایر حالات عالیه ببعضی از حالات مثل پوشیدن لباسهای زبر و خشن، و بستن دستها بگردن، و در خاک غلطیدن، و اعضاء بدن را نزدیک آتش داشتن، و پاشیدن خاک بر سر و روی خود و دخول در گورها، و نداء مردگان، و ملامت خویشتن، و خطاب بخود به عقاب‌های قرآنی، و اختیار دعاها و مناجات‌هائی که دل را آتش میزند متوسل می‌شدند، و همهٔ این‌ها برای جلب حالتی مطلوب که از مهمترین مسائلی است که باید رعایت آن شود مؤثر است، هم چنین میبایست از اینکه حالش

با آنچه که بر زبان می‌آورد مخالف باشد جدا بپرهیزد، و در مقام مناجات و گفتگوی با خدا، دروغ نگوید مثلا اگر این مناجات مولا علی ابن- الحسین علیه السّلام را قرائت میکند که: بارالها این اشک جاریم را که از ترس تو روان گشته، و این دلهره‌ام را که از ترس تو است، و این لرزهٔ اعضاء و جوارحم را که از هیبت تو است میبینی، تمام این‌ها بخاطر حیاء و شرمساریم از اعمال ناپسندم هست، و بدین خاطر است که صدایم گرفته و از اینکه در محضرت بلند سخن بگویم عاجز هستم.
این سخنان را بگوید در حالی که نه اشکی از چشم او جاری است، و نه ترسی در دل دارد، و نه از هیبت حق تعالی بیمناک است و نه لرزه‌ای بر اندام او افتاده و نه حیاء و شرمساری بر او عارض گشته، و نه صدایش گرفته است.
آیا این جز دروغ محض چیز دیگری است آن‌هم در محضر خداوند، آیا چنین بنده‌ای نمی‌ترسد که خداوند در پاسخ او گوید ای دروغگو آیا از این دروغ صریح و ادعای باطل حیا نمیکنی؟ آیا می- پنداری که من ظاهر حال تو را

نمی‌بینم و آنچه که در دل داری بر من پنهان است؟ یا اینکه مخالفت با من و دروغ در محضر مرا جایز می‌دانی؟
چگونه است که از مردمان از اینکه در حضور آنها دروغ بگوئی و مخالف رضایت آنها سخنی بر زبان آوری حیا میکنی، و از دروغ در محضر من آن‌هم در مقام مناجات و گفتگوی با من شرم نداری، آیا مرا بمسخره گرفته‌ای، و از قهر و غضب من نمی‌ترسی؟ چگونه خواهی بود آنگاه که قهر و غضب من که آسمان‌ها و زمین را تاب تحمل آن نیست متوجه تو شود.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 474
و همین طور سایر مناجاتها و دعاهائی که در این زمینه‌ها رسیده حتی لفظ استغفر اللّه که میبایست قلب انسان با مضامین آن دعائی که بر زبان می‌آورد موافق باشد.

[در بیان حقیقت استغفار]

روایت شده که در محضر مولا امیر المؤمنین علیه السّلام کسی گفت استغفر اللّه. حضرت باو فرمود مادرت بعزایت بنشیند آیا می‌دانی که استغفار یعنی چه، استغفار درجۀ علیین است و آن اسمی است که شش معنا را در بر دارد:
اول پشیمانی و ندامت از گذشته، دوم تصمیم بر ترک بازگشت بآن گناه برای همیشه، سوم اگر حقی از کسی بر گردن تو است آن حق را ادا کنی تا در حالی که حقی از کسی بر تو نیست خدا را ملاقات کنی.
چهارم هر فریضه‌ای که ضایع نموده‌ای قضایش را بجا آوری. پنجم گوشتی که از راه معصیت بر تن تو روئیده با غم و اندوه بر آن گناه آب کنی بگونه‌ای که پوست باستخوان بچسبد و گوشت نو بروید: ششم همانگونه که لذت معصیت را بجسمت چشانیدی درد و رنج طاعت را هم باو بچشان، و پس از همۀ این‌ها بگو استغفر اللّه.
می‌گویم حالا که امر این قدر دقیق است، میبایست که انسان در حال مناجات، دعاها را بقصد معنائی که مناسب با حال او است بخواند، مثلا اگر در نماز شب خواست استغفر اللّه ربی و اتوب إلیه بگوید میباید که از استغفار طلب مغفرت، و پوشیده داشتن گناهانش برحمت حق- تعالی را اراده کند. و از توبه، رجوع بخدا و بیاد او و طلب مغفرت و آمرزش الهی قصد نماید نه اینکه توبۀ مطلق منظورش باشد، و همین طور در جمیع اذکار و دعاها، چرا که برای هر ذکری حقیقتی واقعی است که
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 475
میباید گویندۀ آن بر صفت آن ذکر باشد، مثلا برای لا اله الاّ اللّه، و الحمد للّه، و سبحان اللّه، و اللّه اکبر و اذکار و اوراد دیگر حقایقی است که گویندۀ این‌ها باید بدان حقایق متصف باشد، مثلا گویندۀ لا اله الاّ اللّه باید موحد، و گویندۀ الحمد للّه، حامد، و گویندۀ سبحان اللّه باید مسبح، و گویندۀ اللّه اکبر باید مکبر باشد.

[در بیان این معنا که انسان باید در حال مناجات حالش مطابق با گفتارش باشد]

پس اگر کسی که لا اله الاّ اللّه میگوید، حقیقت قلبش با توحید مطلق کامل مخالف باشد، و همین طور بقیهٔ اذکار میباید معنائی که مناسب با حالش هست در نظر بگیرد نه آن معنای مطلقی که بدان متصف نیست، مثلا از لا اله الاّ اللّه توحیدی را قصد کند که نقطهٔ مقابل قول مشرکان و کافران، و بت پرستان هست نه توحیدی که اتکاء به غیر ناقض آن هست، هم چنین به تکبیر خود معنائی را قصد کند که نقطهٔ مقابل عقیدهٔ کسانی است که قائل بجسم، و یا تعطیل هستند نه حقیقت تکبیر عملی را که در کتاب مصباح الشریعة بدان اشاره شده، تا عدم لذت بردن از مناجات با پروردگار منافی با آن تکبیر باشد، زیرا حقیقت تکبیر با عدم لذت بردن از مناجات منافات دارد زیرا طبیعت انسان بر این سرشته شده که ببزرگان و معاشرت و هم نشینی و انس با آنها مایل و راغب است، و اگر پذیرفتیم که ذات اقدس حق در قلب بندهٔ مؤمن از همه چیز بزرگتر است و یا اینکه او از اینکه بوصف در آید بزرگتر و والاتر است، خواه ناخواه انسان باید از مناجات و گفتگوی با او لذت برد و بذکر و انس و خلوت با او راغب باشد، و اگر در دل خود لذت و رغبتی ندید این کاشف از این حقیقت است که تکبیر او تکبیر واقعی نیست.
و خلاصهٔ مطلب اینکه این سخن تو که میگوئی اشهد ان لا اله الاّ اللّه.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 476
توحید نیست مگر اینکه قلبت هم بر این معنا گواهی دهد، و اگر قلب بتوحید شهادت داد خواه ناخواه اعمال و رفتارت هم بر همان روال خواهد بود و توحید ذات اقدس حق در اعمال و کردارت اثر خواهد گذاشت، پس اگر دیدی که قلبت مخالف با زبانت و یا عملت مخالف با قلبت هست بدان که در این شهادت به یگانگی خداوند صادق نیستی بلکه منافقی.
و هر اندازه که قلبت ببعضی از مراتب توحید متصف شود و در عملت آثار آن یافت گردد بهمان اندازه از نفاق مطلق خارج خواهی شد، ولی با دستیابی ببعضی از مراتب توحید موحد مطلق نخواهی شد، و اگر با چنین قصدی اشهد ان لا اله الاّ اللّه بگوئی، این دعوی بدون حقیقت از تو پذیرفته نخواهد شد و در بعضی از مراتب نفاق داخل خواهی گشت، پس بهتر این است که هر گاه میخواهی ذکری بر زبان آوری یا دعائی بخوانی آنچه را که مناسب با حال خود میبینی قصد کنی بگونه‌ای که قصدت مخالف با آنچه که در دل داری و عمل میکنی نباشد، گر چه بنحوی از تجوز، و لذا میبایست که کسی که برای تهجد بپا می‌خیزد در این معارف بفکر بپردازد و پیش از

اینکه ذکری بر زبان آورد دربارۀ آن بیندیشد تا حالش موافق و آمادۀ با آن ذکر و دعا گردد، و در این صورت مخالفت زبان با قلب کمتر میشود، بخصوص اگر به راههای نفوذ دروغ و نفاق در گفته‌ها و اعمال خود آگاه باشد.
مطلب دیگر اینکه آنچه را که ما برای جلب حالت دعا و مناجات بیان داشتیم از قبیل بستن دستها بگردن، و غیر آن میبایست که موافقت حال با آن صورت مراعات شود، و اگر حال انسان با آن صورتی که در

ظاهر برای خود فراهم نموده مخالف باشد این عمل هم نیز نوعی نفاق است، بلی واجب نیست که در ابتدا امر که انسان اقدام باین گونه کارها میکند و با این اعمال میخواهد حالی پیدا کند و بکمالی دست یابد، عملش از هر جهت کامل باشد، ولی لا اقل میبایست که بعضی از مراتب حقیقت را دارا باشد، مثلا اگر با آن کیفیتی که ما بیان داشتیم از خواب بیدار شد، و در آنچه گفتیم بفکر پرداخت خواه ناخواه این اعمال و اقوال در قلبش اثری خواهد گذاشت و خشیت و ترس و ذلتی در دل او پدید خواهد آمد که همین حالت، او را برای اینکه بر خاک بنشیند و دستهای خود را بگردن ببندد آماده می‌سازد، ولی کسی که از خواب بیدار شده، ولی از یاد خدا غافل و فکر و ذکرش غرق در امور دنیائی است، برای او انجام این گونه اعمال که از حالات عالیه نشأت گرفته است جایز نیست، و اگر هم بکند، بهره‌ای از آن نخواهد گرفت و ای چه بسا که ضرر هم داشته باشد و بهتر اینست که این گونه اعمال از احوالات قلب نشأت بگیرد و پس از اینکه قلب بمرحلۀ کمال رسید و حالی پیدا کرد همان حال انسان را باقدام این گونه اعمال وا دارد.
از ابی قدامه شامی روایت شده که جوانی در معرکۀ جهاد بشهادت رسید و هنگامی که بر خاک افتاد به ابی قدامه وصیت کرد که خرجینش را بمادرش برساند و مرد، چون بدن او را دفن کردند دیدند که خاک بدن را بیرون افکند ناگهان پرندگان سفیدی پیدا شدند و بر جنازۀ او گرد آمدند و گوشت بدن او را خوردند جز مشتی استخوان چیزی از او بر جای نماند، دوستانش آمدند و آن استخوان‌ها را دفن نمودند، چون أبو قدامه آن خرجین را نزد مادر آن جوان برد مادر از حال فرزند پرسید او ماجرا

را گفت زن حمد خدا نمود و خرجین را گشود و از میان آن زنجیر، و لباس پشمینی بیرون آورد و گفت پسرم شب که می‌شد این لباس زبر را بر تن میکرد و خود را با این زنجیر ببند می‌کشید و با خدایش بمناجات و گفتگو می‌پرداخت و در ضمن مناجات میگفت: بارالها مرا از چینه دانهای پرندگان محشور فرما خدا هم دعای او را مستجاب کرد.

می‌گویم اگر حال بنده‌ای مثل حال این جوان بود این عمل هم برای او رواست و چنین اثری خواهد داشت خداوند بفضل و کرم خود و بحق اولیاء شب زنده‌دارش و اهل خلوت و انس با او چنین حالاتی را نصیب ما گرداند.

[در بیان مراتب عمل]

و بدان که عمل عمل کنندگان، چه اقوال، و چه افعال آنها بر سه وجه است:
اول اینکه قول و عمل انسان از حال و از صفتی که در قلب است نشأت بگیرد، زیرا دل آنگاه که از مرگ فرزند مثلا بسوزد بدون هیچ تصنع و ریا، خواه ناخواه اشکش جاری می‌شود و ناله‌اش بلند می‌گردد و اظهار حزن و اندوه میکند، و تمام این‌ها بی‌اختیار از دل فرزند از دست داده بر می‌خیزد، هم چنین اگر کسی بفراق عزیزی گرفتار شود بی‌اختیار حدیث غم می‌گوید و از جدائی شکوه می‌کند و اظهار شوق و عشق می‌نماید و زبان حالش چنین است:
چون شب آمد همه را دیده بیار آمد و من گوئی اندر بن مویم سر نشتر می‌شد
و همین طور اگر متوجه شود که حبیب باو می‌نگرد و شاهد احوال او است بی‌اختیار زبان بتضرع و زاری و نیاز می‌گشاید و بخاک می‌افتد
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 479
و چهره بخاک می‌مالد و هر اندازه که عظمت محبوب بیشتر، و جنایت و گناه او بزرگتر باشد، این زاری و التماس بیشتر خواهد بود و بقول شاعر:
بسیار زبونی‌ها بر خویش روا دارد درویش که بازارش با محتشمی باشد
پس هر سخن و یا عملی که از دل برخیزد خواه توحید باشد یا تسبیح یا تکبیر یا رکوع و یا سجود و یا دعوی شوق و یا اظهار انس و یا غیر این‌ها همان مطلوب اول، و مقصد اعلی از تهجد و شب زنده‌داری، و قیام و نماز و دیگر عبادات است.
وجه دوم اینکه قلب با عمل مخالفتی تام داشته باشد مثل نمازی که منافقان می‌گذارند که با کسالت بانجام این فریضه بر می‌خیزند، و یا مثل دعوی توکل که عامه مردم دارند. و یا دعوی عشق و محبت از کسیکه بوئی از محبت نبرده و اظهار شوق و شکوۀ از فراق از کسیکه محبوبی ندارد، که همۀ این‌ها نه تنها مفید فایده‌ای نیست بلکه مایۀ ضرر هم خواهد بود.
وجه سوم اینکه در قلب صفتی از این مراتب باشد، ولی نه بآن حد که اختیار انسان را بانجام عملی، و یا گفتاری وا دارد که در این صورت میبایست چنین کسی قول و عملش را بقصدی که موافق با آن مرتبه از حال، و صفتی که برای قلب اوست انجام دهد و با قول و عمل خود حالت دعا و مناجات را کامل گرداند و مبادا بیش از آنچه که در دل دارد از قول و

عملش قصد کند که در این صورت دروغگو و منافق خواهد بود و عملش سبب خذلان و خسران خواهد گشت.
و میبایست که قیام بنده برای تهجد و شب زنده‌داری از روی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 480
شوق باشد، چون اگر چنین بود بعمل اندک راضی نخواهد شد، و بهتر این است که تهجد بهمان مقداری که در کتاب خدا برای پیامبر و مؤمنانی که با او بودند معین شده، باشد، و اگر بخاطر عذر عام و یا خاصی باین اندازه موفق نشد سعی کند که در زمستان چهار إلی پنج ساعت و در تابستان دو تا سه ساعت مناجات و عباداتش طول بکشد، و اگر برایش امکان داشت چون شب به نیمه رسید برخیزد و چهار رکعت از نمازهای شب را در این وقت بجای آورد زیرا که این ساعت، مخصوص اهل خلوت است و خدا را بخواند و حوائج خود را از او طلب کند، و بعد اگر خواب بر او غلبه کرد بخوابد، و برای انجام بقیهٔ اعمال دوباره برخیزد، زیرا این ساعت، مخصوص اجابت دعاء و خلوت با خدا است، از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود در شب ساعتی است که نمی‌شود بندهٔ مسلمانی در آن ساعت بپا خیزد و نماز بگذارد و خدا را بخواند، و خداوند دعایش را مستجاب ننماید.
راوی می‌گوید گفتم این چه ساعتی است فرمود، یک ششم اول از نیمهٔ دوم شب.
و از رسول خدا روایت شده که در بعضی از شبها آن حضرت پس از انجام چهار رکعت نماز می‌خوابید، و برای انجام بقیه عبادات دوباره بپا می‌خواست.
و از جمله مهمات اهل محبت اکرام فرستادهٔ حبیب است، و به همین خاطر پیشوای اهل محبت سید بزرگوار ما که خداوند او را از امت جدش پاداش معلمین کرامت فرماید برای جواب منادی پروردگار که شبها بندگان را به خلوت و انس و مناجات با حضرت حق فرا میخواند،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 481
مطلبی تهیه نموده که جامع مراسم این مقام و مناسب با اداء حق آن منادی و نداء است. و آن از این قرار است:
بارالها من بربوبیت تو، و برسالت حضرت محمد آخرین فرستادهٔ تو، و به این منادی که از جوار تو ما را ندا می‌دهد ایمان آوردم، و به این منادی که گر چه صدایش را بگوش نشنیدم ولی عقلم بواسطهٔ اخباری که متضمن دعوت تو است نداء او را دریافته است می‌گویم مرحبا بتو ای فرشته‌ای که از جانب مالک حکیم و کریم و جواد و محسن ما بسوی ما آمده‌ای ما با گوش عقل سخن تو را شنیدیم که از جانب خداوند ندا دادی که آیا سائلی هست که از ما چیزی بخواهد تا باو عطا کنیم و من آن سائل هستم که به

هر چه که اقبال او بر من آن را اقتضا کند نیازمند و دوام توفیق برای اقبال به او را خواستار و تمام احسان او را به من، و کمال ادبم را در محضر او طلب می‌کنم و از او می‌خواهم که مرا و آنچه را که از راه احسان به من عطا نموده حفظ نماید، ای فرشته این سخنت را که از جانب مولای ما که بر بر آوردن همهٔ آمال و آرزوهای ما توانا است ندا دادی که آیا توبه کننده‌ای هست که توبه‌اش را بپذیرم، شنیدیم، و من آن کسی هستم که هم از روی اختیار، و هم از راه اضطرار قصد توبه و بازگشت دارم، چرا که من عاجز، و در مقابل غضب و عقاب او ضعیف، و مضطر به رضاء و ثواب او هستم، اگر نفسم هم این توبه را تصدیق کند که چه بهتر، و الا که زبان حال عقلم بهر راهی از راههای توفیق، هوای توبه و بازگشت بسوی تو را دارد. ای فرشته این سخنت را شنیدیم که از قول سید و سلطان ما و آنکه اهل رحمت و قبول ما است گفتی آیا کسی هست که طلب آمرزش و مغفرت کند تا گناهانش را بر او ببخشایم، منم آن بندهٔ
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 482
مملوک که از هر آنچه که تو آن را نپسندی طلب مغفرت می‌کنم، و از گناهان خود به عفو و بخشش تو پناه می‌آورم، اگر قلب و زبانم هم این استغفار را تصدیق کرد که چه بهتر، و الا که زبان حال عقلم، و اضطراری که در آن هستم، و بی‌چیزی و تنگدستی، و شکستگی‌ام از پیشگاه جلال و عفو و رحمت تو طلب آمرزش می‌کنند و من ذلیل و حقیر در پیشگاه عزت و رأفت تو ایستاده‌ام، ای فرشته آنچه را که از سؤال، و توبه و استغفار، و نیاز و ذلت و انکسار بر تو عرضه داشتم، بصورت امانتی تسلیم تو می‌کنم، و امیدوارم که تو آنها را از باب حلم و رحمت و کرم و بخشش، بر آنکه بر ما نعمت بخشید و تو را بسوی ما فرستاد، و ابواب توسل را بروی ما گشود عرضه بداری.
بعد می‌گوید اگر آنچه را که بیان نمودم از حفظ نکردی و برایت ممکن نشد که هر شب آن را بخوانی، آن را بنویس، و با خود داشته باش و چون ثلث آخر شب فرا رسد آن را پیش روی خود بگذار و بگو ای فرشته‌ای که از جانب مهربان‌ترین مهربانان و بزرگوارترین و بخشنده- ترین بزرگواران و بخشندگان ندا می‌دهی، این قصهٔ من است که تسلیم تو نمودم، و مرا زبان و دلی که حکایت حال خود گویم نیست.
می‌گویم اینکه به فرشته‌ای که بندگان را فرا میخواند جوابی داده شود بهرهٔ این سید جلیل رحمة اللّه علیه است. و چه نیکو جوابی گفته است، ولی به گمان من بجا بود که پس از تصدیق رسالت پیامبر اسلام، تصدیق اوصیاء دوازده‌گانهٔ آن حضرت هم که حجتهای خداوند، و خلفاء او در زمین هستند اضافه می‌نمود.
می‌گویم اگر خواستی که بین هر دو امر جمع کرده باشی شب

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 483
جمعه در اول شب، و شبهای دیگر در ابتدا ثلث آخر شب این دعا را قرائت کن:
اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد بافضل صلواتک، و صلّ علی هذا الملک الکریم الوارد علینا یندبنا إلی رحمتک و دعائک و مغفرتک و قبولک، و وفقنا لاجابته علی وفق رضاک و مره ان یعرض استغفارنا و دعائنا و توبتنا إلی حضرت جمالک من باب حلمک و کرم عفوک و جودک و منک و عطفک و حنانک یا حنّان یا منّان یا ارحم الرّاحمین و صلّ علی محمّد و آله و الحقنا بهم و اعطنا افضل ما وعدته لاولیائهم صلواتک و سلامک علیهم اجمعین و بر بندهٔ مراقب به حکم عقل واجب است که در جهات عبودیت و بندگی و در تهجد و شب زنده داری خصوصا، و دیگر اوراد و اذکاری که دارد به پیشوایان دینی اقتدا کند و وظایف خود را در این موارد از اهلبیت نبوت اخذ نماید، و آنچه را که از آنان رسیده اسوه و الگوی خود قرار دهد، بلکه می‌بایست حال خود را با احوالات آنها مقایسه کند و از این مقایسه آنچه را که از تمکن، و تذلل، و تضرع و زاری بر او واجب است بدست آورد و ببیند جائی که آنها با اینکه مقربان درگاه الهی، و مطیع فرامین او بوده‌اند، و لحظه‌ای معصیت او نکرده و از یاد او غافل نشده‌اند این گونه در مقابل او به تضرع و زاری و گریه و ناله می‌پردازند، وظیفهٔ ما با این همه گناه و اتصاف باین همه اخلاق زشت و ناپسند چه خواهد بود.
من برای نمونه قطعه‌ای از مناجاتهای امام چهارم زین العابدین علیه السّلام که بین هر دو رکعت نماز، از نمازهای شب بیان می‌داشته در اینجا
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 484
می‌آورم تا برای امثال ما مایهٔ عبرتی باشد، روایت شده که آن حضرت بین هر دو رکعت نماز دو سجدهٔ شکر بجای می‌آورد و در سجده میفرمود:
بارالها به عزت و جلال و عظمتت سوگند که اگر از آن روز که فطرت مرا در اولین روز دهر پدید آوردی به عبادت تو می‌پرداختم و تا خدائی تو بر جاست بپرستش تو ادامه می‌دادم و حمد و سپاس تو می‌گفتم باز خود را از اداء شکر پنهانی یک نعمت از نعمتهای تو ناتوان می‌دیدم، و اگر تمام معادن آهن این دنیا را با دندانهایم می‌خراشیدم، و تمام اراضی را با پلک چشم شخم می‌زدم، و از ترس تو باندازهٔ دریاهای آسمان‌ها و زمین خون می‌گریستم، همهٔ این‌ها اندکی بود از حق بزرگی که تو بر من داری، بارالها اگر پس از همهٔ این‌ها تو مرا بعذاب همهٔ خلایق معذب کنی، و جسم مرا آنقدر بزرگ گردانی که تمام طبقات جهنم را پر کند بگونه‌ای که در آتش معذبی غیر من، و آتش گیره‌ای سوای جسم من نباشد، این موافق با عدل تو، و اندکی از عقوبتی است که من سزاوار آن هستم.
برادر من اندکی در این حال و در این دعا تأمل نما و ببین که پس از سوگند

بعزت و جلال ذات اقدس حق، شکر و سپاس خدا را چه اندازه می‌بیند، و چگونه خود را مستحق عقوبت او می‌داند، و کسیکه چنین سخنانی بر زبان آورد حال او در حضور مولایش چگونه خواهد بود، و اگر آن حضرت با آن طهارت و پاکی، و با آن عبادت و زهد و با آن معرفت و بخشش نسبت به مولای خود و تقرب و نزدیکی او بخداوند این زبان حالش باشد، پس حال ما با این همه وزر و وبال و گناه و معصیت چه خواهد بود و وای بر حال ما و آه و افسوس بر آنچه که ما نسبت به
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 485
پروردگار خود انجام دادیم، و اگر نیک بنگری خواهی دید که ما خود را به مسخره گرفته‌ایم. و همهٔ این‌ها بخاطر جهل و غرور ما است و اینکه من و امثال من از افراد جاهل اگر ساعتی از خوف خدا بگرید و یک دهم مثقال اشک از چشمش جاری شود حالتی در خود می‌بیند که گویا حق شکر خدا را بر خود، ادا نموده، و بلکه زیادترهم شده است و اگر احیاء و شب زنده‌داری یک شب هم باین اضافه شود آنچنان با ناز و کرشمه حرکت می‌کند که گویا چیزی هم از خدا طلبکار هست جز اثرات غرور و جهل چیز دیگری نیست، و می‌بایست که حال این بزرگوار را با آن عبادتها و زهد، و چهل سال گریه‌اش با حال خود مقایسه کنی، و ببینی که با همهٔ این‌ها باز آن حضرت می‌فرماید: که اگر مرا به عذاب همهٔ خلایق معذب گردانی و طبقات جهنم را از من پر نمائی، این در مقابل عقوبتی که مستحق آن هستم اندک خواهد بود.
منزه است خدائی که آفرینندهٔ نور است و حمد و ثناء از آن پروردگار است، آن‌هم حمد و ثنائی که سزاوار کرم وجه او و عز جلال او در آفرینش این انوار تابناک است، او که بآفرینش این‌ها و بمعرفت و ولایت آنها بر ما منت نهاد و درود خدا بر آنان باد درودی که شایستهٔ کرم وجه او، و نور جمال و فیض جود و کمال او است.
و از او می‌خواهیم که برحمت خود و به شفاعت اینان از ما در گذرد، و وزر وبال جهل و غرور را از ما دور گرداند و بواسطهٔ اینان ما را به اذن خود از تاریکی‌ها بسوی نور خارج گرداند، و به صراط مستقیم هدایتمان کند و حمد و ثنا از آن اللّه پروردگار عالمیان است.
و سزاوار است که انسان برای نماز شب که بپا میخیزد در تلطیف
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 486
مراقبت سعی کند و بهر نحوی که می‌تواند از گریه و زاری و ناله و آه و دعا و خواندن پروردگار را به اسماء جمالیه او، و سکوت، و نگاه به آسمان، و سر بزیر افکندن و در خود فرو رفتن این معنا را تحقق ببخشد، و با خدای خود به مناجات بپردازد و بگوید: بارالها، ای آقای من نمیدانم که بین ساکنان این کرهٔ خاک نظرت نسبت به من چگونه است، و در آن سرای

وحشت با من چگونه رفتار خواهی کرد، مولای من کاش می‌دانستم که در پاسخ دعای من چه می‌گوئی، و این جملات را تکرار کند، و خود را در محضر خداوند متعال ببیند چنانکه گویا در محضر او است و بعد خطاب به مولایش بگوید آیا باز هم می‌گوئی نه؟ و گفتن این «نه» برایش از کوهها سنگین‌تر باشد.
بعد بگوید، اگر بگوئی نه پس وای بر من وای بر من، و وای از این بیچارگی بعد در خواری و ذلتی که از این رانده شدن از محضر خداوند گریبانگیرش می‌شود و آثار آن در عقل و روح و قلب و بدن خود به تفکر بپردازد، سپس به نوحه کردن بر هر یک از این‌ها یکی پس از دیگری مشغول شود و بگوید، وای بر این عقل اگر که پروردگارم او را از خود براند و از مقام نور و شرف حضور، و مرتبهٔ تمکین دور گردد و بندهٔ هوا و هوس، و مطیع خوک شهوت، و خادم سگ غضب گردد، و از مجاورت با پاکیزگان محجوب، و از نزدیکی به پروردگار محروم شود، در این- صورت، از حقیقت خود مسخ گشته و شیطانی فتنه‌گر، و ابلیسی حیله باز خواهد گشت، بعد به روح خود بپردازد که اگر از بارگاه ربوبی رانده شود چه بر سرش خواهد آمد، و بگوید وای بر روح من اگر از جوار خداوندی منع، و از تعلق بعز قدس محروم، و از حضور مجلس انس طرد،

و از ورود به مرتبهٔ علیین محجوب گشته، و در درکات سجین جای گزیند و با شیاطین قرین گردد.
سپس به قلب خود بپردازد و بر او نوحه کند و بگوید ای وای بر قلبی مثل قلب من اگر از یاد خدا منع، و از محبت خداوند مهربان محروم گشته، و هوای شیطان کند، و عاشق این دنیای پست شده و شیدای محبت او گشته، و در دام او بیفتد و بزمین بچسبد که مثلش مثل سگ است که اگر آهنگ او کنی بر تو پارس خواهد کرد، در نتیجه از ظلمت معاصی سیاه گشته و یاد خدا را از یاد خواهد برد، و بجای کسب علم و دانش گرفتار وسواس خواهد گشت، و مهر بر او زده خواهد شد، و راه خلاصی دیگر برای او باقی نخواهد ماند، سپس بر جزء جزء بدنش بگرید ابتدا سرش را مخاطب قرار داده و بگوید، ای سر چگونه خواهی بود اگر غضب خداوند رحمان تو را بگیرد و در این دنیا بخواهد تو را عذاب کند و به سر خوک و یا میمونی تو را مسخ گرداند یا اینکه چهره‌ات را سیاه گردانیده و بین همهٔ عالمیان تو را رسوا و مفتضح سازد، یا اینکه بینائی یا شنوائی، و یا گویائی تو را از تو بگیرد، و یا چهره‌ات را زشت گرداند، آیا نشنیده‌ای که بسیاری از گناهکاران بودند که خداوند بر آنها غضب نمود و آنان را بدینگونه در همین دنیا عذاب نمود، یا اینکه آتشی فرستاد که در همین دنیا آنها را سوزانید، و بعد به آتش دوزخ آنها را روانه نمود، و حالت چگونه خواهد بود اگر پس از

مرگ بعذاب الهی گرفتار شوی که آن عذاب بمراتب دردناکتر خواهد بود، ای آنکه الان صاحب عقل و بصیرت و رأی تدبیری آیا احوال قبر و پوسیدگی بدن را در گور در نظر نمی‌آوری که آنگاه که بهره‌ات را از این دنیا گرفتی زود است که
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 488
خاک گوشت تو را بخورد، و کرمها در بینی‌ات داخل شوند و حدقه‌های چشم بر گونه‌هایت جاری گردد و این منظر نظیف، و جمال لطیف، به جیفهٔ گندیده‌ای مبدل شود و گوشت صورتت بر خاک ریزد، و چرک و خون با هم در آمیزد، پس خود در آئینه عقلت جمال صورتت را بنگر، و آن حالات را هم در نظر آور، و از این میانه پند گیر، و بعد عنان فکرت را متوجه عذاب آخرت نما؟ و بدوزخ و عذابهایش بیندیش که چگونه چون آب جوش بر سر آنها ریزند آنچه که در شکم‌های آنها است بجوش آید، و به آن پتک‌های آهنین بیندیش، و بدان که گناهکاران در آتشی افکنده می‌شوند که حرارتش شدید، و گودی آن بسیار، و زیور آلات آن زنجیره‌های آهنین، و شرابش آب جوش، و چرک و خون است.
و خلاصه بر جزء جزء بدنش یکی پس از دیگری نوحه کند و بگرید، و بیاد آورد که اگر از اهل عذاب باشد چه بر سرش خواهد آمد، و اگر خواست هر شب بر یک عضو از اعضای بدن خود بگرید. و اگر خواست در بعضی از شبها آنچه را که زهری از امام سجاد علیه السّلام از نوحه و گریهٔ بر خود به نثر و شعر روایت نموده بخواند و شبی را به نوحه و و گریه بر حیاء و شرمساری خود اختصاص می‌دهد، پس ابتدا نعمتهای خداوند را نسبت به خود در نظر آورد و در حلم و بردباری او در مقابل این همه نافرمانی خود، و لطف او را در دعوت بنده‌اش به خلوت و مجلس انس خود بیندیشد بعد رفتار و کردار خود را نسبت به این پروردگار جلیل بخاطر آورد، و در آنچه که او می‌بایست در قبال این همه کرامات انجام می‌داد بیندیشد، و سپس بر این همه لطف و عنایت و بزرگواری از طرف پروردگار، و این همه بی‌حیائی و ناسپاسی از طرف خود به نوحه
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 489
و گریه بپردازد و بگوید وای از این بی‌حیائی، وای از این فضاحت، این پروردگار و آقا و منعم من و پادشاه پادشاهان، و جبار جبابره، و بزرگوارترین بزرگواران مرا به یاد خود دعوت می‌کند و به مجالست و انس با خود فرا می‌خواند در حالیکه او ملک الملوک، و بی‌نیازترین بی‌نیازان، و خداوند زمین و آسمان است، و من از قبول این کرامت عظمی، سر باز می‌زنم در حالیکه من ذلیل‌ترین ذلیلان، و از هر جهت فقیر و بی‌چیز، بلکه فقر محض، و مرهون نعمتهای او، و موجود بعنایت او، و زنده به حیات او، و روزی داده شده به نعمتهای او، و مقصر و جانی در خدمت او هستم.

و اگر حلم و بردباری او نبود چه بر سر من می‌آمد؟ و حال آنکه او مرا مهلت داده و عیوب مرا پوشیده داشت، و بمعرفت خود مرا اکرام نمود و به راه طاعت خود مرا هدایت نمود، و راه دستیابی به کرامت خود را برایم هموار ساخت، و راه تقرب و نزدیکی بخود را برایم آماده نمود، و با نعمتهای پی در پی که بر من ارزانی داشت در پی دلجوئی من بر آمد، و برای حضور مجلس کرامت او و انس با مناجات او، گرامی‌ترین خلق، و محبوب‌ترین بندگانش را مأمور دعوت من نمود، و در این راه به نعمتی غیر نعمت دیگر و کرامتی فوق کرامات دیگر قناعت ننمود بلکه تا آنجا پیش رفت که هر شب فرشته‌ای را برای دعوت من فرستاده اما من در قبال این همه بزرگواری و احسان، اسائه درب نمودم، و به بد- رفتاری پرداختم، و بر انجام آنچه که موجب خشم و غضب او می‌شود حریص گشتم، و با اینکه روزی او می‌خوردم، و بر خوان نعمت او نشسته بودم، به معصیت او پرداختم و با همهٔ این‌ها باز خود را هم از او طلبکار
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 490
دانسته و انجام مهماتم را از او می‌طلبیدم، بگونه‌ای که گویا از عذاب او ایمن، و از قصاص این همه جرم و جنایت در امان هستم، انا للّه و انا إلیه راجعون از این معصیت، که وزر و وبالش سنگین، و عقابش سخت و بزرگ است. این چه بی‌حیائی، و چه فضاحت و چه رسوائی است، و وای از این بی‌شرمی و بی‌وفائی که هر گاه مرتکب گناهی شدم از کوچکترین افراد آن را پنهان داشتم، ولی ملاحظهٔ حضور او را ننمودم در حالی که می‌دانستم او با من است.
او بلطف و بزرگواری خود گناهان مرا پوشیده داشت و مرا رسوا نساخت، ولی باز مراعات این ستر و پوشیده داشتن او ننمودم، ای وای از این بی‌شرمی، با چه روئی می‌خواهم او را ملاقات کنم، و با چه زبانی به مناجات و گفتگوی با او بنشینم، در حالیکه بسیار عهدها و سوگندها شکستم، و در حالیکه در گرداب گناه دست و پا می‌زدم او را خواندم و او جوابم داد و باز در حالیکه او بی‌نیاز از من بود مرا خواند ولی من او را اجابت ننمودم و رو سوی من آورد ولی من روی گردانیدم.
پس وای از این بی‌حیائی، این چه جرئتی بود که کردم، و این چه سرزنشی بود که برای خود فراهم آوردم، پس باید از این رسوائی و فضاحت به خدا پناه برد. به عزت و جلالت سوگند ای مولا و آقای من که اگر مرا طاقت بر عذاب تو و قوتی در مقابل انتقام تو می‌بود هرگز عفو و بخشش را خواستار نمی‌شدم بلکه عذاب و عقاب خود را می‌طلبیدم که چگونه پس از این همه کرامات که بر او ارزانی داشتی، باز معصیت تو نمود، و با اینکه تو رو سوی او نمودی، او اعراض نموده و پس از این همه لطف از تو روی برگردانید، منزه است این پروردگار مهربان، و سبحان اللّه

از این همه حلم و این همه لطف، که با همهٔ این‌ها باز برای من و امثال من از گناهکاران فرومایه و طاغیان پست، باب توبه را گشوده، و ما را از بازگشت به جوار خود منع ننموده، و برای توبه کنندگان وعدهٔ قبول، و عفو گناهان، و تبدیل آن به چندین برابر آن از حسنات داده است.
و خلاصه میبایست که در اظهار جنایات و گناهان خود، و کرامات پروردگار نسبت به او بیندیشد و بر زبان آورد تا حسرت و گریه‌اش افزون شود، و در نزول رحمت پروردگار و شمول کرامت او مؤثر واقع شود.
مطلب دیگری که باید بدان توجه داشت اینست که که در آخر هر شب به نگهبانان آن شب، و پاسداران امت از معصومین علیهم السّلام متوسل شود و بر آنها سلام دهد و از آنان بخواهد که نزد پروردگار شفیع او گردند تا خداوند او را بپذیرد، و گناهانش را به حسنات مبدل نماید، و او را در زمرهٔ شیعیان و حزب و دعات آنها قرار دهد، و از خداوند بخواهند که از او راضی شود و او را بپذیرد و بآنها ملحق سازد، و از شیعیان مقرب و اولیاء سابقین آنها او را قرار دهد.

[در باب نماز جماعت و وظیفهٔ امام و مأمومین نسبت به یکدیگر]

و از امور مهم دیگری که در باب نماز باید بدان توجه شود جماعت است که دربارهٔ نماز جماعت و ترغیب به آن و نهی از ترک آن اخبار و روایات زیادی از ائمه معصومین علیهم السّلام رسیده است که هر کس خواهان تفصیل این مطلب است باید به کتب اخبار مراجعه کند، و من پس از اشاره به سر تشریع آن به بعضی از آن روایات اشاره می‌کنم.
پس می‌گویم که حکمت اصلی در تشریع نماز جماعت، اتحاد قلوب مؤمنین در امر خدا است، و برای این اتحاد فوائد بسیاری از
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 492
قوت اسلام و مسلمین و غیر آن می‌باشد، گذشته از این نماز جماعت در تکمیل نفوس، و قوت آنها در سیر إلی اللّه، و جلب فیوضات الهی بسیار مؤثر است، زیرا اگر رحمت حق تعالی شامل حال یکی از آنها شود بخصوص اگر اجتماع و اتحاد آنها برای خدا و در راه خدا باشد، همهٔ آنها را فرا خواهد گرفت، گر چه دیگران مستحق آن رحمت نباشند، و مثل اجتماع قلوب، مثل اتصال آب‌های قلیل بیکدیگر است، که چون بیکدیگر متصل شوند از صورت آب قلیل خارج شده و کرمی شود که دیگر به اندک نجاستی طهارتش را از دست نمیدهد، و برای این معنا در علم معرفت سر شریف و وجه لطیفی است. هم چنین نماز جماعت مثل نماز فرادا است اگر فرض کنیم که بعضی از نماز- گزاران بعضی از شرایط فضیلت و کمال نماز را دارا باشند، و افراد دیگری بعضی شرایط دیگر را، خداوند کریم آن قسمت از نماز هر یک را که فاقد آن شرایط بوده بخاطر توجه دیگری، می‌پذیرد، و عمده همان دو جهتی بود که در ابتدا بیان داشتیم. بنابر این به حکم مراقبت بر بنده واجب است که در تقویت امر اتحاد قلوب مؤمنین و صفاء آنها کوشا باشد، چرا که هر چه اتحاد بیشتر و صفا زیادتر گردد، تأثر هر یک از نور دیگری بیشتر خواهد گشت و روحانیت بیشتر خواهد شد، و ببین که شرع مقدس در این باره چقدر مبالغه نموده، و کسانی را که با دیگران مواسات نموده و یا دیگران را بر خود مقدم بدارند گر چه خود نیاز بآن داشته باشند، چه اندازه در قرآن و روایات معصومین علیهم السّلام ستایش شده‌اند، و چه اندازه مسلمانان را به تجدید رابطه با آنکه از آنها بریده سفارش نموده است تا جائیکه اگر انسان واقعا خود را بر حق
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 493
میداند بخاطر حفظ برادری می‌بایست خود را غیر محق، و طرف را محق بداند و شرع مقدس برای اصلاح بین مؤمنان دروغ را مستحب دانسته، و مؤمنین را به صفا و صمیمیت با یکدیگر دعوت نموده و به آنان دستور داده

که نباید امور خود را از برادر مؤمنی که مورد اعتماد آنها است مخفی نگه دارند زیرا این خود باعث اختلاف بین قلوب میشود، و با آن کمال و صفا و صمیمیت، در تضاد است، و باز به روایاتی که در زمینهٔ محبت در راه خدا و فضیلت این عمل رسیده بنگر و ببین چه پاداشهائی برای این عمل مقرر شده که عقل را حیران می‌سازد و بجا است که به بعضی از آنها اشاره‌ای کنیم.
در کافی از امام باقر علیه السّلام روایت شده که مؤمنین چون بیکدیگر برسند و مصافحه کنند خداوند دست خود را بین دستهای آنان داخل می‌کند و روی خود را بهر کدام از آن دو که نسبت به دیگری محبت و دوستیش بیشتر باشد می‌نماید.
می‌گویم در این روایت تأمل نما نکتهٔ ظریفی در بر دارد و آن اینکه اگر دو نفر مؤمن که یکی اهل فضائل بسیار و فردی بسیار متقی است و دیگری اهل معصیت و گناه است بیکدیگر برسند و با هم مصافحه کنند، اگر فرض را بر این بگذاریم که آنکه اهل معصیت است آن فرد متقی را بیش از آن اندازه که آن متقی این عاصی را دوست دارد دوست بدارد، خداوند روی خود را بطرف این عاصی خواهد نمود، و این کاشف از این حقیقت است که محبت در راه خدا، از همهٔ فضایل تأثیرش بیشتر است، بلکه گویای این حقیقت است که فضایل دیگر بالنسبة به این فضیلت هم چون عدم است، و بجان خودم سوگند که این امری

بس عظیم است که کسی را توان درک قدر و ارزش آن نیست.
و باز روایت شده از امام صادق و آن حضرت از رسول خدا که فرمود برای خدا آفریدگانی است از سمت راست عرش و در پیش رو و سمت راست خدا که صورتهای آنها از برف سفیدتر، و از خورشید نورانی‌تر است، سؤال شد اینان چه کسانی هستند، فرمود کسانی هستند که محبت و دوستی آنها در راه جلال خداوندی است.
و از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود رسول خدا فرمود کسانی که محبت و دوستی‌شان در راه خدا باشد روز قیامت بر زمینی از زبرجد سبز و در سایهٔ عرش خداوندی و در سمت راست حضرت حق- تعالی هستند، و هر دو دست او دست راست است، صورتهای آنها از خورشید نورانی‌تر، و در کمال سفیدی است، و هر ملک مقرب و هر نبی مرسل به مقام آنها غبطه میخورد مردم می‌پرسند اینان چه کسانی هستند گفته می‌شود اینان کسانی هستند که محبت آنها در راه خدا و برای خدا بوده است.
و از رسول خدا روایت شده که فرمود هر کس بخاطر خدا بزیارت برادر مؤمنش برود خداوند به ملائکهٔ خود بوجود او افتخار می‌نماید چون او را

ملاقات کند فرشته‌ای از آسمان ندا میدهد، که پاکیزه‌ای و پاکیزه است این مشی و رفتن تو، و چون با او به سخن بپردازد خداوند خطاب به آن دو فرشته می‌گوید برای او است عمل هفتاد پیامبر که تمام آنها در راه طاعت من کوشا و در راه من خونشان بر زمین ریخته است، چون با او به خنده و مزاح بپردازد خطاب میرسد که گواه می‌گیرم شما را که در آن روز که صورتهائی سفید، و صورتهائی
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 495
سیاه است او را خندان گردانم، و چون با او به غذا خوردن بپردازد خداوند به نگهبانان بهشت و سکان آن از ملائکه بزرگوار می‌گوید گواه می‌گیرم شما بندگان و نگهبانان و ملائکه‌ام را که من او را در قیامت به نظر به نور و جلال و کبریائم کرامت بخشم و گواه می‌گیرم شما را که من هستم که او را پاک و پاکیزه می‌گردانم و پاداشش میدهم، و خشنودش می‌سازم و شفاعت او می‌کنم.
در این روایت و در این پاداشی که بیان شده اندکی بیندیش، و هر گاه این معنا برایت معلوم گشت پس مواظب باش که در نماز جماعت قلبت با امام جماعت و دیگر مأمومین صاف باشد بخصوص نسبت به امام جماعت که در روایات آمده که او شفیع تو است، و ببین چه کسی را شفیع خود می‌گردانی، و لذا شهید رحمة اللّه علیه در شرح نفلیه در معنای عالمی که در این روایت بدان اشاره شده و معصوم می‌فرماید هر کس نماز را به امامت عالمی برگزار کند، می‌گوید:
مراد از عالم در اینجا کسی است که عالم به خدا و بکتاب او و سنت پیغمبر او و آنچه که صحت نماز متوقف بر او است از مقدمات و دیگر امور، و عالم به کیفیت تطهیر قلب، و تزکیهٔ نفس، با بکار گیری این علوم و عمل به آن باشد، و در آخر کلامش می‌گوید: و علمی که موجب قرب بخدا و بهشت می‌گردد همین آخری است، و این بدان خاطر است که امامی که قلبش را پاک و نفسش را مهذب و پاکیزه نمود.
لا محاله هر کس که چنین کسی را بشناسد او را دوست خواهد داشت و او هم نسبت بمؤمنین، بخاطر همان محبت الهی که رشتهٔ پیوند بین او و آنها است، مهربان، و به آنان بیش از آنکه آنان او را دوست میدارند
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 496
محبت دارد در نتیجه هم قلب او نسبت به مؤمنینی که با او به نماز ایستاده‌اند صاف، و هم دلهای مؤمنینی که باو اقتدا نموده‌اند نسبت به او در کمال صفا خواهد بود، و بلکه می‌توان گفت که اصحاب چنین امامی غالبا از مردمان با صفا و صاحبدل هستند، در نتیجه اجتماع آنها در نماز اجتماعی الهی، و بر وفق مراد خدای تبارک و تعالی خواهد بود و اما اگر جماعتی بود که تنها بصورت جملگی با یکدیگر اجتماع نموده بودند، و دلهای آنها مخالف

با یکدیگر، و بلکه عداوت و دشمنی در آنها بود، و هر یک از آنها بدخواه دیگری، و نسبت به نعمتهائی که خدا بر او ارزانی داشته حسد ورزد، بخصوص اگر این معنا بین امام و مأموم باشد، گمان نمی‌کنم که در چنین جماعتی نور و صفائی باشد، و این اجتماع نزد خدا فضیلت و ارزشی داشته باشد، چرا که عمده در عبادات اینست که در دل اثر مثبتی بر جای گذارد، و قلب را نورانی گرداند و عبادتی که اثری در قلب از خود بجای نگذاشت، جز اندکی که وجودش مساوی با عدم است نتیجه‌ای نخواهد داد.
در کتاب احتجاج در نامه‌ای که امام ما ارواحنا فداه به شیخ مفید رحمة اللّه علیه نوشته آمده است که اگر شیعیان ما که خدا آنان را در راه طاعت خود موفق بدارد دلهایشان را با هم مجتمع می‌ساختند و به این عهدی که از آنان گرفته شده وفا می‌نمودند از برکت دیدار ما محروم نمی‌شدند و این دیدار بتأخیر نمی‌افتاد.
و حضرت عیسی فرموده است، ای بندگان دنیا، سرهای خود را می‌تراشید و پیراهنهای خود را کوتاه می‌کنید، و سرهای خود را پائین می‌افکنید، ولی کینه و زنگار از دلهای خود برنمی‌گیرید.

تبریزی، ملکی میرزا جواد - مترجم: رجب زاده، رضا، أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، در یک جلد، انتشارات پیام آزادی، تهران - ایران، چهارم، 1420 ه ق

أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 497
و باز روایت شده که خداوند خطاب به حضرت عیسی فرمود که بگوی ناخنهای خود را از کسب حرام کوتاه کنید، و گوشهای خود را از شنیدن دشنام و بدگوئی یکدیگر، بگیرید، و دلهای خود را متوجه من نمائید، که مرا با صورتهای شما کاری نیست.
و خلاصهٔ کلام اینکه آنچه مهم است اجتماع قلوب است، پس اگر کسی توفیق یافت که با جماعتی که دلهای آنها در راه خدا با یکدیگر مجتمع است نماز جماعت بخواهند آنچه را که در اخبار و روایات در فضیلت نماز جماعت وارد شده امیدوار باشد، و اما کسی که در نماز جماعتی شرکت می‌کند که بین افراد آن دشمنی و کینه و حسد هست، و بعد امید داشته باشد که خداوند آن ثوابهائی را که در اخبار برای نماز جماعت بیان شده باو عنایت کند، بداند که این آرزو غروری بیش نیست و این امیدواری و رجاء نیست، بلکه باید آن را آرزو و فریب خود دانست.
و اگر به روایاتی که در فضیلت و برتری امام جماعت بر مأموم رسیده بنگری، این حقیقتی را که ما بیان داشتیم در خواهی یافت، در کتاب

مستدرک از کتاب تحف العقول روایت شده که معصوم علیهم السّلام می‌فرماید: و اما حق امام جماعت بر تو اینست که بدانی او سفارت بین تو و خدایت را بعهده گرفته، و در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی از جانب تو سخن می‌گوید، ولی تو از جانب او سخنی نمی‌گوئی او برای تو دعا می‌کند، ولی تو برای او دعا نمی‌کنی، و برای تو از خدا حاجاتت را طلب می‌کند، ولی تو چیزی برای او طلب نمی‌کنی و از اینکه در برابر خداوند به ایستی و حاجاتت را بخواهی او تو را کفایت می‌کند،
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 498
ولی تو چنین نیستی، پس اگر در هر یک از این وظایف که بعهدۀ او نهاده شده تقصیری از او سر بزند او مسئول خواهد بود نه تو، و اگر گناهی مرتکب شود تو شریک آن گناه نخواهی بود، و برای او فضیلتی نیست، پس نفست را به نفس او، و نمازت را به نماز او حفظ می‌کند، پس شکر گزار او باش، و لا حول و لا قوة الاّ باللّه.
می‌گویم بر عاقل پوشیده نیست که کسی امام جماعتش را به این چشم بنگرد و او را سفیر بین خود و خدا و سخنگوی خود در بارگاه الهی بداند، همۀ دنیا و روح خود را هم نثار او خواهد کرد و این را کم خواهد دید تا چه رسد به صفاء و وفاء.
این بود ترجمۀ کتاب شریف اسرار الصلوة که در یوم اللّه 22 بهمن یکهزار و سیصد و شصت و دو بپایان رسید.
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 499

فهرست مطالب

در بیان بعضی از اسرار طهارت 9
در اشاره به آنچه که عاقل را از تفکر در حقیقت طهارت لازم می‌آید 9
در آداب ظاهری تخلی 12
در عبرت و تفکر در امر تخلی 15
در بیان اینکه عبرت و تفکر در این امور سبب توفیق انسان در کارهای خیر دیگر می‌شود. 16
در بیان این معنا که هر عملی از اعمال انسان در قلب اثری از خود بر جای می‌گذارد. 17
در بیان معنای الهام و وسوسه و زمینهٔ پیدایش هر یک از این دو 18
در بیان معنای واقعی این حدیث نبوی که فرمود:
یا مبدل السیئات باضعافها من الحسنات 20
در بیان فرق بین رجاء، و امل، و امنیه 21
فرمایش امام صادق علیه السّلام در باب تخلی و بیان حکمت پروردگار در این زمینه 24
در بیان سهولت شارع در امر طهارت و علت آن 25
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 500
نقل سخنی از قاضی سعید در این باب 27
در بیان حیاء بنده از خداوند در قیامت 29
در بیان شدت قبح مخالفت بنده با خداوند 30
در بیان لطف و عنایت حق تعالی نسبت به بنده و دعوت او گناهکاران را به توبه 36
در بیان کفران بنده نعمت دعوت پروردگار را و حسرت او در قیامت از این امر 37
در بیان اندکی از انواع عذاب گناهکاران که در کتاب و سنت آمده است 38
در بیان آداب ظاهری وضو 41
در بیان دعاهائی که برای هنگام وضو گرفتن رسیده است 42
در فضیلت مسواک زدن و فوائد و کیفیت و اوقات آن 45
در بیان عبرتی که از این سنت باید گرفت 47
در بیان حدیثی از پیامبر در فضیلت مسواک 48
در بیان اینکه در وضو ابتدا باید با دست راست شروع نمود 51
در بیان عبرتی که از این امر باید گرفت 52
در استفاده لزوم طهارت قلب از طهارت بدن 54

در بیان اینکه توبه بمنزلۀ طهارت باطن انسان است 56
در بیان مراتب توبه 59
در بیان علت مهلت دادن خدا بنده را در انجام گناه 61
در بیان اینکه تمام موجودات عالم در حال توبه و بازگشت بسوی خدا هستند 65
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 501
در بیان اینکه انسان در تمام حالات محتاج به توبه است 66
در بیان اقسام گناهان نسبت به توبه 67
در بیان گناهان کبیره 68
علت اختلاف روایات در باب گناهان کبیره 69
در بیان اینکه تکرار گناهان صغیره از جملۀ کبائر است 71
در بیان جواز اظهار گناه بشرط اینکه بخاطر علاج نفس باشد 75
در بیان اعمالی که سبب محو آثار گناهان میشود 77
در بیان اسباب توبه 79
در بیان اینکه یاد مرگ سبب پرهیز از گناه می‌شود 80
در بیان حالات بعضی از بزرگان در راه مبارزه با نفس 81
در بیان محاسبۀ نفس 83
در بیان اصول طاعات و معاصی 86
در بیان کیفیت توبه 89
داستان توبۀ داود پیامبر 91
داستان جوان نباش 92
در بیان موارد وجوب وضوء 98
در بیان غسل و حکمت آن 100
در بیان این معنا که مقصود از همۀ این اعمال ظاهری امر معنوی و تصفیۀ باطن است 101
در بیان موارد استحباب غسل 102
در بیان حمام و عبرتی که باید از آن گرفت 104
در بیان این معنا که مؤمن باید در همۀ امور امر آخرت را بر امور دنیائی مقدم بدارد 105
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 502
در ازالۀ موی از بدن 106
در گرفتن ناخن 108
در گرفتن شارب و گذاشتن ریش 109
در بیان حرمت تشبّه به کفار و دشمنان خدا 110
در بیان عطر زدن 111
در بیان تیمّم و فلسفۀ آن 113

در بیان لباس پوشیدن 115
در بیان تشبّه به کفار در لباس پوشیدن 116
در بیان این معنا که مؤمن می‌بایست لباسش در حد وسط باشد 116
در بیان محرمات و مکروهات و مستحبات لباس نماز گزار 117
حدیثی از امام صادق علیه السّلام در باب لباس 119
در بیان حرمت عیب جوئی از دیگران و اشتغال انسان به رفع عیوب خود 121
در بیان اینکه مؤمن خود را از همه بدتر میداند و توضیح این معنا 122
در مستحبات لباس پوشیدن 125
در بیان اوقات و اینکه اوقات در قیامت بصورت اعیان در خواهد آمد 128
در بیان اینکه برای هر چیزی در هر عالمی صورتی متناسب با آن عالم است 129
در بیان اینکه عمر بمنزلهٔ سرمایهٔ انسانی است 131
در بیان اهتمام به اوقات شریفه 133
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 503
در بیان معنای واقعی عید و وظیفهٔ مؤمن در آن روز 134
در بیان حالات مؤمنین در روز عید 136
زبان حال مؤمن در روز عید که از سید ابن طاووس رسیده است 139
در بیان اینکه از آداب عید، رسیدن خدمت امام و ولی امر است 141
در بیان اینکه در زمان حکومت جور هر عیدی برای آل محمد صلّی اللّه علیه و آله سبب تجدید حزن است 142
در بیان اینکه هر روزی از روزهای هفته متعلق به یکی از معصومین علیهم السّلام است 143
در بیان فضیلت لیالی قدر و وظیفهٔ مؤمن در این شبها 144
در ایام موالید 146
در فضیلت دوستی و دشمنی بخاطر خدا 148
در فضیلت عید غدیر و وظیفهٔ شیعیان در این روز 150
در ایام شهادت پیشوایان دین و وظیفهٔ مؤمن در این روزها 151
در بیان مصیبت سید الشهداء و عظمت تاسوعا و عاشورا 152
در بیان اموری که در هر ماه یکمرتبه واقع میشود 155
در فضیلت روز جمعه و وظیفهٔ مؤمن در این روز 157
در فضیلت ساعت آخر روز جمعه 159
در بیان وقت نمازهای واجب 161
در بیان فضیلت نمازهای نافله و تأکید در این مورد و وقت هر یک از نوافل 162
مکان نماز گزار و تأکید شارع بر حضور در مساجد 164

در معنای اینکه مسجد خانهٔ خدا است 165
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 504
در بیان قبح عدم اجابت دعوت پروردگار برای حضور در مساجد 166
در آداب حضور در مسجد 168
در بیان آداب ظاهری مسجد 172
در بیان معنای نماز 175
در بیان این معنا که نماز اگر آنچنانکه شایسته است انجام شود آدمی را از فحشاء و منکرات باز میدارد 176
در بیان آیاتی که گویای این حقیقت است که مقصود از نماز تنها اعمال ظاهری آن نیست 181
در بیان آنچه که از بعضی از معصومین علیهم السّلام در هنگام نماز رسیده است 183
در بیان احوالی که نماز بواسطهٔ آنها کامل میشود 186
در بیان حقیقت معنای حضور قلب 187
در بیان حقیقت تفهم و دریافتن 188
در بیان موانع حضور قلب و مراتب آن 190
در بیان رو به قبله ایستادن 197
در بیان این معنا که پس از ایمان بخدا، خوف و رجاء اصل هر چیزی است 199
در بیان مراتب خوف 200
در بیان لزوم خوف و فضیلت آن و آیات و روایاتی که در این باب رسیده است 203
در بیان نمونه‌ای از حالات خائفین 207
در بیان سخنی از امام علی علیه السّلام در این باب 209
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 505
داستان اصمعی و امام چهارم علیه السّلام در مسجد الحرام 211
داستانی از شب زنده داری مولا علی علیه السّلام 214
در بیان نزول آیهٔ اول سورهٔ حج در غزوهٔ بنی المصطلق بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و حالات یاران آن حضرت 215
در معنای آیهٔ و لها سبعة ابواب و نقل روایتی در این باب 216
در تحریص و ترغیب به کسب خوف و بر حذر بودن از غرور 222
در بیان علاج خوف 224
در بیان اقسام خوف 228
در بیان خوف از سوء خاتمهٔ کار انسان 231
در بیان مجدد این معنا که برای هر چیزی در هر عالمی صورتی متناسب با آن عالم است 232

در بیان این معنا که ثواب و عقاب چیزی جز مقتضیات صفات و افعال خود انسان نیست و جواب شبهه‌ای در این باب 234
در بیان اموری که سبب سوء خاتمهٔ کار انسان میشود 236
در بیان آنچه که باعث نجات انسان از این خطر بزرگ میگردد 237
در بیان رجاء و امیدواری و حقیقت آن 241
در بیان مراتب رجاء 242
در معنای حسن ظن بخدا 248
در بیان اسباب رجاء و امیدواری و آیات و روایاتی که در این باب رسیده است 250
در بیان این معنا که بعضی از گرفتاریها کفارهٔ گناهان مؤمن است 254
داستان آن اعرابی که خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید و حسن ظن او بخدا 255
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 506
در بیان این معنا که فقیه کسی است که مردم را نه از رحمت خدا ناامید و نه از مکر او ایمن گرداند 257
دربارهٔ قیام و حقیقت آن 262
دربارهٔ نیت و حقیقت آن 265
در بیان نهی از شریک قرار دادن غیر خدا در عبادت 267
در رد سخن کسانی که عبادت بخاطر ترس از عذاب و یا طمع در بهشت را مردود دانسته‌اند 269
در بیان نشانه‌های وجود شرک 272
در بیان مراتب اخلاص 273
فرمایش امام صادق در باب اخلاص 273
در بیان این معنا که اگر ما بهره‌ای از عبادات خود نمیگیریم بخاطر عدم خلوص نیت ما است 278
در بیان اذان و اقامه 282
در بیان روایاتی که در فضیلت گفتن اذان رسیده است 283
در بیان مطالبی در رفع بعید شمردن بعضی از روایات 284
در حکم اذان و اقامه 289
در آداب گفتن اذان و اقامه 290
در عبرتهای اذان و اقامه 292
در اینکه معرفت بمنزلهٔ بذر مشاهده است 293
در بیان این معنا که اذان بمنزلهٔ دعوت برای ملاقات با پروردگار است 293
در بیان معنای فصل، فصل اذان و اقامه 294
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 507

در بیان حقیقت نماز 297
در این که مقصود از نماز حقیقت نماز است نه صورت ظاهری آن و بیان دلایلی بر این مطلب 299
در بیان این معنا که حقیقت نماز به وجود شش معنا است که برای نمازگزار کامل می‌شود و بیان آنها 300
در بیان حضور قلب 301
در مراتب اشتغال به دنیا و علاج آن 303
در مذمت محبت دنیا 305
در بیان حالاتی که بحضور قلب در نماز کمک میکند 306
در بیان مراتب حضور قلب 307
در بیان تفهم و دریافتن معنای اذکار و افعال نماز و اهمیت آن 309
در بیان تعظیم ذات اقدس حق در حال نماز 311
در بیان حالاتی که از بزرگان دین در حال نماز مشاهده شده است 313
در بیان هیبت پروردگار 314
در بیان حیاء و شرمساری، و رجاء و امیدواری در هنگام نماز 315
در بیان تکبیر و کیفیت آن 318
در بیان تکبیرات واجب و مستحب و دعاهائی که در این باب رسیده است 319
در بیان حقیقت تکبیر 321
در بیان حقیقت قیام 323
در بیان حقیقت استعاذه 324
در بیان قرائت در نماز و اهمیت آن 326
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 508
در نهی از وسواس در قرائت 327
در بیان حجاب‌هائی که برای انسان در قرائت نماز پیش می‌آید 327
در بیان اموری که قاری قرآن برای دریافت اسرار آن بدان نیازمند است 328
در بیان روش تفکر و تأمل در آیات قرآنی و بیان چند نمونه از آیات قرآن 330
در بیان تأمل و تفکر در اسماء خداوند 333
در بیان تأثر قاری قرآن در هنگام قرائت 334
در بیان مراتب حالات قاری قرآن 336
در بیان مراتبی که برای قاریان قرآن هست 338
در بیان خلاصه‌ای از تفسیر سورهٔ حمد 339
در بیان بسم اللّه و حروف آن 340
در بیان این معنا که حروف هم در مقابل سایر عوالم برای خود عالمی دارد

342
در معنای کلمۀ شریفۀ اللّه 343
در معنای رحمان و رحیم 344
در بیان این معنا که در بعضی از روایات رحمان بدنیا و رحیم به آخرت اضافه شده است 346
بهرۀ بنده از صفت رحمانیت خداوندی 348
در حقیقت استعانت به اسم اللّه 349
در معنای کلمۀ «اسم» 351
در بیان مراتب اسماء پروردگار 352
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 509
در بیان حقیقت تسمیه 352
در بیان حقیقت اسماء خداوند و بیان روایاتی در این باب 354
در اینکه اهل بیت اسماء حسنای الهی هستند 356
در بیان مطالبی راجع به بسم اللّه 357
در بیان بهرۀ بنده از اسماء و صفات خداوند 360
در معنای الحمد للّه 363
در بیان این معنا که هر چه حمد و ستایشی در عالم هست از آن ذات اقدس حق است 364
در بیان حالات بنده در هنگام گفتن الحمد للّه 365
در بیان معنای «رب العالمین» 366
در معنای «عالمین» 367
در بیان اخبار و روایاتی که در این باب رسیده است 369
در بیان توحید حق تعالی در ربوبیت 373
در بیان توجه به ربوبیت حضرت حق نسبت بهمۀ عوالم 375
در معنای الرحمن الرحیم 377
در معنای مالک یوم الدین 378
در بیان حالات مردم در قیامت 380
در بیان مطالبی راجع به اسماء پنجگانۀ خداوند که در اول سورۀ حمد آمده است 383
در معنای «ایاک نعبد» 386
در اینکه چرا «نعبد» به صیغۀ جمع آمده است 387
در بیان حقیقت عبودیت 388
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 510
در معنای «ایاک نستعین» 391
در بیان آنچه که کمال استعانت با توجه به آنها میسر میشود 392
در معنای اهدنا الصراط المستقیم 394

در معنای صراط مستقیم و روایاتی که در این باب رسیده 395
در بیان اینکه صفات و افعال هر کس تعیین کنندهٔ راه و صراط او است 400
در بیان معنای صراط مستقیم اگر مراد از آن را صورت انسانیت بدانیم 402
در اینکه صراط مستقیم نسبت بهمه یکی نیست و هر کس صراط مستقیمی مخصوص بخود دارد 403
در اینکه تمام موجودات عالم بر صراط مستقیم در حرکت هستند بجز انسان که پس از تکلیف خودش صراط و راه خودش را انتخاب میکند 405
در معنای روایاتی که مقصود از صراط مستقیم را علی ابن ابی طالب دانسته است 406
در معنای صراط الذین انعمت علیهم 407
در معنای غیر المغضوب علیهم 408
در فضیلت سورهٔ فاتحة الکتاب 409
در معنای قل هو اللّه احد 411
در معنای اللّه الصمد 412
در معنای لم یلد و لم یولد 413
در بیان روایاتی که در تفسیر این سوره آمده است 414
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 511
در فضیلت سورهٔ قل هو اللّه 416
در تکبیر رکوع و آنچه که باید از این تکبیر قصد نمود 417
در حقیقت رکوع که نفی هر حول و قوه‌ای برای خود است 418
در معنای سر برداشتن از رکوع 421
در بیان معنای سجده 423
نقل فرمایشی از امام صادق علیه السّلام در باب سجده 424
در بیان روایاتی که در فضیلت سجده و اثرات آن آمده است 428
در بیان حقیقت سجده 529
در معنای تشهد 431
در بیان کیفیت صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله 433
در فضیلت صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و آل آن بزرگوار و اهمیت معرفت آنان 435
در معنای سلام، و حقیقت آن 436
در بیان روایتی در باب نماز 439
در بیان شباهت‌های نماز با روز قیامت 442
در بیان انطباق نماز با کیفیت معراج پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و تشریح آن در شب معراج 443

در تعقیبات نماز 447
در بیان فضیلت تفکر پس از هر نماز 453
در بیان سجدۀ شکر و انجام نوافل 453
در بیان نماز شب و روایاتی که در فضیلت آن آمده است 454
در نهی از ترک نماز شب 457
أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، ص: 512
در بیان حیله‌های شیطان برای محروم ساختن انسان از دست‌یابی به این فضیلت بزرگ 460
در اینکه مؤمن می‌بایست از ابتدا روز بفکر آماده ساختن خود برای انجام نماز شب باشد 465
در آداب خوابیدن 466
در آداب بیدار شدن از خواب برای نماز شب 469
در بیان آداب نماز شب 472
در بیان حقیقت استغفار 474
در بیان این معنا که انسان باید در حال مناجات حالش مطابق با گفتارش باشد 475
در بیان مراتب عمل 478
در بیان وقت انجام نماز شب 480
عرض حالی از سید ابن طاووس در جواب فرشته‌ای که هر شب بندگان را بمناجات با پروردگار فرا میخواند 481
در بیان دعاها و مناجات‌های بزرگان دین 482
در بیان کیفیت مناجات با خداوند 486
در باب نماز جماعت و وظیفۀ امام و مأمومین نسبت به یکدیگر 491
در اتحاد قلوب مؤمنین و توجه شارع به این امر 493
در شرایط امام جماعت 495

تبریزی، ملکی میرزا جواد - مترجم: رجب زاده، رضا، أسرار الصلاة (ملکی تبریزی)، در یک جلد، انتشارات پیام آزادی، تهران - ایران، چهارم، 1420 ه ق

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹